



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

قرآن ناطق

بن اییطالب

(بر گرفته از الغدير علامه امینی)

دوره ۲ جلدی

تالیف دکتر محمد بیستونی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن ناطق علی بن ابیطالب (علیه السلام)

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام- برگزیده کتاب الغدير علامه امینی ره
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	فهرست مطالب
۳۹	متن تأییدیه حضرت آیه الله خزعلی حافظ و مفسر قرآن و نهج البلاغه
۴۱	سراغاز سخن
۴۴	گفتار ناشر
۴۵	بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله
۴۸	تاریخ سرمایه اهل تحقیق است
۴۹	اهمیت «غدیر خم» در تاریخ
۵۰	تاریخ نگاران مشهور واقعه « غدیر خم »
۵۱	برخی از مفسرین بزرگی که به ذکر واقعه «غدیر» پرداخته اند
۵۳	شرح غدیر خم
۵۹	عنایت و توجه مخصوص خدای بزرگ به حدیث غدیر
۶۳	منا شده و احتجاج به حدیث شریف «غدیرخم»
۷۰	گواهان مشهور که به داستان غدیر در روز رُحْبَةُ برای امیرالمؤمنین شهادت دادند
۷۲	کسانی که به علت پنهان داشتن حدیث غدیر دچار نفرین شدند
۷۳	احتجاج مأمون خلیفه عباسی بر فقهاء به حدیث غدیر
۷۶	غدیر در قرآن
۸۱	اکمال دین به ولایت
۸۱	برخی از روایات مربوط به وقت نزول آیه اکمال دین
۸۳	عذاب واقع شده در مورد منکر غدیر
۸۴	عید غدیر در اسلام
۸۷	داستان تهنیت به پیامبر صلی الله علیه و آله پس از اعلام ولایت علی علیه السلام

- ۹۳ قراین معینه در مورد معنای مؤلی در حدیث غدیر
- ۱۰۱ احادیثی که معانی مولی و ولایت را تفسیر نموده
- ۱۰۳ سخنانی در پیرامون مفاد حدیث «غدیر»
- ۱۰۶ شعراء غدیر در قرن اول هجری
- ۱۰۷ برخی از روایان این قصیده ازاهل سنت عبارتند از
- ۱۰۸ غدیریه قیس بن سعد انصاری
- ۱۱۱ ترجمه اشعار عمر و بن عاص
- ۱۱۹ سخنی پیرامون قصیده عَمْزُو بُنْ عاص
- ۱۲۰ شرح حال شاعر (عمروبن عاص)
- ۱۲۱ غدیریه سرایان در قرن دوم
- ۱۲۱ ابومستهل کمیت
- ۱۲۲ قصیده عینیه هاشمیات
- ۱۲۲ حدیث سرآغاز دعوت در سنت و تاریخ و ادب
- ۱۲۵ جنایاتی که بر حدیث «سرآغاز دعوت» رفته است
- ۱۲۵ مودّتی که در قرآن واجب شمرده شده است
- ۱۲۶ علی صدیق و فاروق امت
- ۱۲۹ غدیریه سرایان قرن سوم
- ۱۲۹ دُعْبِلُ خُزَاعِي شهید به سال ۲۴۶
- ۱۳۰ سخنان دانشمندان مشهور عامه درباره قصیده دُعْبِلُ خُزَاعِي
- ۱۳۸ زندگی نامه دُعْبِلُ خُزَاعِي
- ۱۴۰ نشانه های نبوغ دعبل
- ۱۴۰ اما در روایت حدیث
- ۱۴۰ رفتار دعبل با خلفاء و وزراء
- ۱۴۲ نمونه هائی از اشعار مذهبی دعبل
- ۱۴۳ ولادت و وفات دعبل
- ۱۴۴ شعر وامق مسیحی در حقانیت غدیر

- ۱۴۴ پیرامون شعر یک مسیحی در تایید غدیر
- ۱۴۵ علم و دانش علی در برابر صحابه
- ۱۵۰ نظر استاد عبدالفتاح در موضوع سقیفه
- ۱۵۳ شأن نزول سوره هل أتى
- ۱۵۴ سخنی پیرامون حدیث برادری پیامبر صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۵۴ سخنی پیرامون حدیث برادری
- ۱۵۵ پیرامون حدیث ردّ شمس
- ۱۵۶ پیرامون آیه ولایت
- ۱۵۷ یک ایراد مردود مربوط به آیه ولایت
- ۱۶۰ علی با حقّ است و حقّ با علی
- ۱۶۱ مأخذ حدیث
- ۱۶۱ صورت دیگر حدیث
- ۱۶۲ قتال ناکثین در روز جمل
- ۱۶۴ بحثی در حدیث منزلت
- ۱۶۵ حدیث سدّ ابواب
- ۱۶۷ علی علیه السلام اولین کسی است که در حوض کوثر بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شود
- ۱۶۷ احادیث صریح نبوی
- ۱۶۷ نظریه اصحاب و تابعین درباره اولین مسلمان
- ۱۶۹ اشعاری پیرامون اولین مسلمان
- ۱۷۰ شعرای غدیر در قرن چهارم ابن الطباطبای اصفهانی
- ۱۷۰ شعرای غدیر در قرن چهارم
- ۱۷۰ شاعر را بشناسیم
- ۱۷۱ ابن علویه اصفهانی
- ۱۷۲ شاعر را بشناسیم
- ۱۷۴ غدیریه صاحب ابن عباد
- ۱۷۸ شناخت شاعر

۱۷۹	تالیفات صاحب بن عباد
۱۷۹	شعراء غدیر
۱۷۹	غدیره ابوالنجیب ، طاهر
۱۸۰	شناخت شاعر
۱۸۰	غدیره شریف رضی
۱۸۱	شناخت شاعر
۱۸۳	مؤلف نهج البلاغه
۱۸۴	شعر و شاعری
۱۸۶	ولادت ، وفات شریف رضی
۱۸۷	غدیره مهیار دیلمی
۱۹۰	بخشی از غدیرتیه سید شریف مرتضی
۱۹۱	زندگی نامه شاعر
۱۹۲	سید مرتضی و رهبری
۱۹۴	ولادت ، وفات شریف مرتضی
۱۹۵	غدیره قاضی ابن قادوس
۱۹۵	غدیره قاضی ابن قادوس
۱۹۵	زندگی نامه شاعر
۱۹۵	غدیره ملک صالح
۱۹۷	غدیره ابن عودی نیلی
۲۰۲	غدیره خطیب خوارزمی (۴۸۴ ۵۶۸)
۲۰۲	غدیره خطیب خوارزمی
۲۰۴	زندگی نامه شاعر
۲۰۴	ولادت و وفات
۲۰۵	بررسی برخی از فضایل علی علیه السلام
۲۰۵	۱ حدیث برگرداندن خورشید
۲۰۶	۲ نماز هزار رکعت

- ۲۰۶ - نماز هزار رکعت
- ۲۰۷ - پاسخ پندارهای ابن تیمیة
- ۲۱۱ - پاسخ دیگر به ابن تیمیة
- ۲۱۲ - مشکل ذکرها و ختم ها
- ۲۱۴ - زیارت مشاهد مشرفه خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۲۱۷ - ترغیب به زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۲۱۹ - گفتار بزرگان مذاهب چهارگانه
- ۲۲۲ - تبرک به قبر شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۲۲۴ - مذمت رسول خدا از بنی امیه
- ۲۲۴ - آداب زیارت قبور
- ۲۲۵ - کند و کاوی در حدیث و چگونگی احادیث مجعوله
- ۲۲۶ - سلسله دروغگویان و حدیث سازان
- ۲۳۷ - حدیث سازی
- ۲۳۸ - روایات در مدح ابوحنیفه
- ۲۳۹ - گفتاری در مذمت ابوحنیفه
- ۲۴۰ - گفتاری درباره دیگر پیشوایان اهل سنت
- ۲۴۱ - فهرست احادیث ساختگی و دگرگون شده
- ۲۴۵ - مشکل ثقه و ثقات
- ۲۴۶ - احادیثی که به نام رسول خدا ساخته اند
- ۲۴۷ - احادیث ساختگی در مورد خلافت
- ۲۵۰ - این غرض ورزی ها و سر و صدا برای چیست ؟
- ۲۵۰ - نظر حفاظ و علماء اهل سنت درباره حدیث سازان
- ۲۵۲ - غدیرسرایان قرن ششم
- ۲۵۲ - قطب الدین راوندی
- ۲۵۳ - شخصیت و شرح حال راوندی
- ۲۵۳ - شعراء غدیر در قرن هفتم

- ۲۵۳ ابوالحسن المنصور بالله
- ۲۵۴ شخصیت المنصور بالله
- ۲۵۴ کمال الدین شافعی
- ۲۵۵ شرح حال این شاعر؟
- ۲۵۶ غدیرسرایان قرن هشتم
- ۲۵۶ امام شیبانی شافعی
- ۲۵۷ زندگی نامه شاعر
- ۲۵۷ شمس الدین مالکی
- ۲۵۹ لفظ حدیث
- ۲۵۹ آثار کمیاب در دانش عُمر
- ۲۵۹ عقیده خلیفه درباره کسی که آب ندارد
- ۲۶۰ تحریف و دروغ سازی
- ۲۶۰ عمر حکم شک ها را نمی داند
- ۲۶۱ نادانی خلیفه به کتاب خدا
- ۲۶۲ شگفت ترین شگفتی ها در قضاوت عمد
- ۲۶۴ همه مردم از عمر داناترند
- ۲۶۴ قضاوت عمر درباره زن دیوانه زناکار
- ۲۶۵ مدارک این داستان
- ۲۶۵ نادانی خلیفه به مفاد کلمات
- ۲۶۷ مدارک این قضیه
- ۲۶۷ عقیده خلیفه در میراث
- ۲۶۸ اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک بود
- ۲۶۸ مدارک این قضیه
- ۲۶۹ حکایت تجسس و شبگردی عمر
- ۲۶۹ مدارک این قضیه
- ۲۷۰ خلیفه بدون دلیل جوانی را تازیانه زد

- ۲۷۰ رأی خلیفه در تحقق بلوغ
- ۲۷۲ عقیده خلیفه در دو متعه (متعه حجّ و متعه نساء)
- ۲۷۳ متعه نساء از دیدگاه عمر
- ۲۷۴ صیغه کردن زن و زناشوئی موقت
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۷۵ سه چیزی که عمر آن ها را حرام کرد
- ۲۷۶ خلیفه و مسائل سلطان روم
- ۲۷۶ مسائل ملک روم
- ۲۷۹ جواب نامه قیصر روم و مسائل او
- ۲۸۲ غدیریه سرایان در سده نهم
- ۲۸۲ حافظ بُرْسِی جَلّی
- ۲۸۴ زندگی نامه این سراینده
- ۲۸۵ گزاف گویی ها درباره ابوبکر
- ۲۹۰ منش ها و مایه های روانی ابوبکر
- ۲۹۱ ابوبکر در روزگار مسلمانی
- ۲۹۲ کَلَالَةُ (برادر و خواهر تنی یا پدری)
- ۲۹۴ مجتهدان بزهکار
- ۲۹۴ مجتهدان بزهکار
- ۲۹۵ بررسی احادیثی که ابوبکر نقل کرده است
- ۲۹۶ بررسی اولین حدیث جعلی در فضیلت عمر
- ۲۹۶ بررسی دومین حدیث جعلی در فضیلت عمر
- ۲۹۷ بررسی سومین حدیث جعلی در فضیلت عمر
- ۲۹۸ بررسی چهارمین حدیث جعلی در فضیلت عمر
- ۲۹۹ جانشینی پیامبر از دیدگاه اهل تسنن
- ۲۹۹ فرمانبرداری از امام هر چند تبهکار باشد
- ۳۰۱ پیمان امامت چگونه بسته می شود

- گفتار قُرطُیْبِ ۳۰۱
- پرسش یک یهودی از ابوبکر ۳۰۳
- دلیری ابوبکر ۳۰۴
- فاطمه (س) خشمگین بر ابوبکر درگذشت ۳۰۵
- برگزیده ؟ و چرا باید نشانی از آرامگاه او نماند؟ ۳۰۶
- پوزش خواهی خلیفه از زهرا ۳۰۶
- بوبکر و شبی که در آن شکاف کوه گذراند ۳۰۸
- در بررسی این گزارش نکات زیر قابل تأمل است ۳۰۹
- نگاهی به دارایی ابوبکر ۳۱۱
- گراف گوئی در برترهای عثمان ۳۱۳
- داوری عثمان درباره زنی که شش ماهه زائید ۳۱۳
- عثمان نماز را در سفر شکسته نمی خواند ۳۱۵
- نگاهی به برداشت خلیفه ۳۱۶
- گفتار پیامبر درباره نماز مسافر ۳۱۸
- خلیفه ، آئین های کیفری را پایمال می کند ۳۱۹
- عثمان برای خود و کسانش چراگاه خصوصی قرار می دهد ۳۲۱
- عثمان ، فدک را تیول مروان می گرداند ۳۲۳
- برداشت عثمان درباره اموال و صدقات ۳۲۵
- بذل و بخشش های خلیفه به حکم بن ابی العاص ۳۲۸
- بذل و بخشش های عثمان به مروان ۳۳۰
- مروان و چه مروانی ۳۳۱
- بخشش عثمان به ولید از مال مسلمانان ۳۳۳
- ولید و پدرش ۳۳۴
- این پدر بود و با چه پسری ! ۳۳۴
- بخشش عثمان به ابوسفیان ۳۳۶
- سیاهه ای از بخشش های عثمان و گنج های آبادان شده به برکت او ۳۳۷

- ۳۳۸ سیاهه دیگری از بخشش های عثمان و گنج های آبادان شده به برکت او
- ۳۳۹ عثمان ابوذر را به ریزه تبعید می کند
- ۳۴۱ سخن امیرمؤمنان هنگامی که ابوذر را به سوی ریزه بیرون کردند
- ۳۴۴ حدیث دانش ابوذر
- ۳۴۵ رفتار عثمان با عمار یاسر
- ۳۴۵ بخش دیگری از تخلفات عثمان
- ۳۴۸ عمار در قرآن
- ۳۵۱ تمجید و ستایش های پیامبر گرامی درباره عمار یاسر
- ۳۵۴ ایام محاصره عثمان
- ۳۵۴ ایام محاصره عثمان
- ۳۵۸ نامه هایی که عثمان در دوره محاصره نوشته است
- ۳۵۹ نامه عثمان به اهالی شام
- ۳۶۰ نگاهی به نامه های عثمان
- ۳۶۸ کشته شدن عثمان
- ۳۷۱ روایات تاریخی جعلی و دروغین در مورد عثمان
- ۳۷۹ روایتی مشروح
- ۳۸۲ تأملی تحقیقی در روایات مجعول و ساختگی
- ۳۹۱ نگاهی به روایات جعلی مربوط به مناقب خلفاء ثلاثه
- ۴۰۵ روایاتی که در تمجید خلفای سه گانه آورده اند
- ۴۰۷ فضیلت تراشی برای معاویه
- ۴۱۱ معاویه تکبیر نماز را ترک می کند
- ۴۱۳ سنت هایی که برای دشمنی با شیعه متروک ماند
- ۴۱۵ بیعت گیری برای یزید
- ۴۱۵ یکی از چهار جنایت سهمگین معاویه
- ۴۱۶ معاویه در شام برای یزید بیعت می گیرد
- ۴۲۰ نامه معاویه به حسین بن علی علیه السلام

- ۴۲۱ نطق امام حسین سیدالشهداء در مورد معاویه
- ۴۲۲ هدف نهایی معاویه
- ۴۲۵ اجتهاد سپری برای جنایتکاران
- ۴۳۲ اجتهاد چیست؟
- ۴۳۹ مبانی اجتهاد معاویه اجماع
- ۴۳۹ قیاس
- ۴۴۷ موضع معاویه با امام حسن علیه السلام
- ۴۴۷ «امام حسن» علیه السلام کیست؟
- ۴۵۹ مالک اشتر
- ۴۶۳ محمد بن ابی بکر
- ۴۶۷ نگاهی به مناقب دروغین معاویه پسر «هند»
- ۴۷۵ دیدار معاویه با پیامبر در بهشت!!
- ۴۷۷ شاعران غدیر در قرن دهم
- ۴۷۷ شیخ کفعمی
- ۴۷۸ زندگی نامه شاعر
- ۴۷۸ بهاء‌الملّة و الدّین (شیخ بهایی)
- ۴۸۵ شرح حال شاعر
- ۴۸۶ تألیفات مهم شیخ بهایی
- ۴۸۷ تولد شیخ بهایی
- ۴۸۷ وفات شیخ بهایی
- ۴۸۸ قرن یازدهم
- ۴۸۸ الخَرْفُوشِيّ العَامِلِيّ
- ۴۹۰ احوال شاعر
- ۴۹۱ شاعران غدیر در قرن دوازدهم
- ۴۹۱ شیخ حر عاملی
- ۴۹۴ شرح حال شاعر

قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام - برگزیده کتاب الغدير علامه امینی ره

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی محمد، 1337 - عنوان قراردادی : الغدير فی الکتاب و السنة و الادب . برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام (برگزیده کتاب الغدير علامه امینی ره / به اهتمام محمد بیستونی

مشخصات نشر : تهران بیان جوان 1384.

مشخصات ظاهری : 461ص.

شابک : 70000ریال : 9789648399103

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

فایا

یادداشت : عنوان روی جلد: قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام (برگرفته از الغدير علامه امینی

یادداشت : کتابنامه: ص. 450 - 461، همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام (برگرفته از الغدير علامه امینی .

موضوع : علی بن ابی طالب ((علیه السلام)) ، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- جنبه های قرآنی

موضوع : علی بن ابی طالب ((علیه السلام)) ، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق.

موضوع : علی بن ابی طالب ((علیه السلام)) ، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- فضایل

شناسه افزوده : امینی عبدالحسین 1281 - 1349 . الغدير فی الکتاب و السنة و الادب . برگزیده

رده بندی کنگره : BP37/35 / 86ق 4 1384

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسی ملی : م 83-863

ص: 1

فهرست مطالب

6 ... سرآغاز سخن

10 ... گفتار ناشر

11 ... بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

14 ... تاریخ سرمایه اهل تحقیق است

15 ... اهمیت «غدیر خم» در تاریخ

16 ... تاریخ نگاران مشهور واقعه «غدیر خم»

17 ... برخی از محدّثین بزرگی که حدیث غدیر خم را ثبت و منتشر کرده اند

17 ... برخی از مفسّرین بزرگی که به ذکر واقعه «غدیر» پرداخته اند

19 ... شرح غدیر خم

25 ... عنایت و توجه مخصوص خدای بزرگ به حدیث غدیر

29 ... مناشده و احتجاج به حدیث شریف «غدیر خم»

1 ... مناشده علی علیه السلام

2 ... مناشده علی علیه السلام در ایام عثمان بن عفّان

3 ... مناشده علی علیه السلام در روز رَحْبَه سال 35

36 ... گواهان مشهور که به داستان غدیر در روز رُحْبَه برای امیرالمؤمنین شهادت دادند

38 ... کسانی که به علت پنهان داشتن حدیث غدیر دچار نفرین شدند

39 ... احتجاج مأمون خلیفه عباسی بر فقهاء به حدیث غدیر

42 ... غدیر در قرآن

47 ... اکمال دین به ولایت

برخی از روایات مربوط به وقت نزول آیه اکمال دین... 47

عذاب واقع شده در مورد منکر غدیر... 49

عید غدیر در اسلام... 50

داستان تهنیت به پیامبر صلی الله علیه و آله پس از اعلام ولایت علی علیه السلام... 53

مفاد حدیث غدیر... 55

قراین معینه در مورد معنای مؤلی در حدیث غدیر... 59

احادیثی که معانی مؤلی و ولایت را تفسیر نموده... 67

سخنانی در پیرامون مفاد حدیث «غدیر»... 69

شعراء غدیر در قرن اول هجری... 72

برخی از روایان این قصیده از اهل سنت عبارتند از... 73

غدیریہ قیس بن سعدانصاری... 74

قصیده عَمْرُو بْنُ عَاصٍ در تأیید غدیر... 75

ترجمه اشعار عمرو بن عاص... 76

سخنی پیرامون قصیده عَمْرُو بْنُ عَاصٍ... 80

شرح حال شاعر (عمرو بن عاص)... 81

غدیریہ سرایان در قرن دوم... 82

ابومستهل کمیت... 82

قصیده عینیه هاشمیات... 83

حدیث سرآغاز دعوت در سنت و تاریخ و ادب... 83

جنایاتی که بر حدیث «سرآغاز دعوت» رفته است... 86

مودّتی که در قرآن واجب شمرده شده است... 86

غدیریه سرایان قرن سوم... 90

دُعْبِلْ خُزَاعِيّ شهید به سال 246... 90

سخنان دانشمندان مشهور عامه درباره قصیده دُعْبِلْ خُزَاعِيّ... 91

زندگی نامه دُعْبِلْ خُزَاعِيّ... 98

نشانه های نبوغ دعبل... 100

اما در روایت حدیث... 100

رفتار دعبل با خلفاء و وزراء... 100

نمونه هائی از اشعار مذهبی دعبل... 102

ولادت و وفات دعبل... 103

شعروامق مسیحی در حقانیت غدیر... 104

پیرامون شعر یک مسیحی در تایید غدیر... 104

علم و دانش علی در برابر صحابه... 105

نظر استاد عبدالفتاح در موضوع سقیفه... 110

شان نزول سوره هل اُتی... 113

سخنی پیرامون حدیث برادری پیامبر صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام... 114

پیرامون حدیث ردّ شمس... 115

پیرامون آیه ولایت... 116

یک ایراد مردود مربوط به آیه ولایت... 117

علی با حقّ است و حقّ با علی... 120

مآخذ حدیث... 121

صورت دیگر حدیث... 121

بحثی در حدیث منزلت... 124

حدیث سدّ ابواب... 125

علی علیه السلام اولین کسی است که در حوض کوثر بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شود... 127

نظریه اصحاب و تابعین درباره اولین مسلمان... 127

اشعاری پیرامون اولین مسلمان... 129

شعراى غدیر در قرن چهارم ابن الطباطبا اصفهانی... 130

شاعر را بشناسیم... 130

ابن علویه اصفهانی... 131

شاعر را بشناسیم... 132

غدیریه صاحب ابن عباد... 134

شناخت شاعر... 136

تألیفات صاحب بن عباد... 137

شعراء غدیر... 137

غدیریه أبوالنجیب، طاهر... 137

شناخت شاعر... 138

غدیریه شریف رضی... 138

شناخت شاعر... 139

مؤلف نهج البلاغه... 141

شعر و شاعری... 142

ولادت، وفات شریف رضی... 144

غدیریه مهیار دیلمی... 145

زندگی نامه شاعر... 149

سید مرتضی و رهبری... 150

ولادت ، وفات شریف مرتضی... 152

غدیریه قاضی ابن قادوس... 153

زندگی نامه شاعر... 153

غدیریه ملک صالح... 153

زندگی نامه شاعر... 154

غدیریه ابن عودی نیلی... 155

غدیریه خطیب خوارزمی... 160

زندگی نامه شاعر... 162

ولادت و وفات... 162

بررسی برخی از فضایل علی علیه السلام... 163

1 حدیث برگرداندن خورشید... 163

2 نماز هزار رکعت... 164

پاسخ پندارهای ابن تیمیة... 165

پاسخ دیگر به ابن تیمیة... 169

مشکل ذکرها و ختم ها... 170

زیارت مشاهد مشرفه خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله... 172

ترغیب به زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله... 175

گفتار بزرگان مذاهب چهارگانه... 177

تبرک به قبر شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله... 180

آداب زیارت قبور... 182

کند و کاوی در حدیث و چگونگی احادیث مجعوله... 183

سلسله دروغگویان و حدیث سازان... 184

حدیث سازی... 195

روایات در مدح ابو حنیفه... 196

گفتاری در مذمت ابوحنیفه... 197

گفتاری درباره دیگر پیشوایان اهل سنت... 198

فهرست احادیث ساختگی و دگرگون شده... 199

مشکل ثقه و ثقات... 202

احادیثی که به نام رسول خدا ساخته اند... 203

احادیث ساختگی در مورد خلافت... 204

این غرض ورزی ها و سر و صدا برای چیست؟... 207

نظر حفاظ و علماء اهل سنت درباره حدیث سازان... 207

غدیرسرایان قرن ششم... 209

قطب الدین راوندی... 209

شخصیت و شرح حال راوندی... 210

شعراء غدیر در قرن هفتم... 210

ابوالحسن المنصور بالله... 210

شخصیت المنصور بالله... 211

کمال الدین شافعی... 211

شرح حال این شاعر... 212

- امام شیبانی شافعی... 213
- زندگی نامه شاعر... 214
- شمس الدین مالکی... 214
- لفظ حدیث... 216
- آثار کمیاب در دانش عُمر... 216
- عقیده خلیفه درباره کسی که آب ندارد... 216
- تحریف و دروغ سازی... 217
- عمر حکم شک ها را نمی داند... 217
- نادانی خلیفه به کتاب خدا... 218
- شگفت ترین شگفتی ها در قضاوت عمد... 219
- همه مردم از عمر داناترند... 221
- قضاوت عمر درباره زن دیوانه زناکار... 221
- مدارک این داستان... 222
- نادانی خلیفه به مفاد کلمات... 222
- مدارک این قضیه... 224
- عقیده خلیفه در میراث... 224
- اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک بود... 225
- مدارک این قضیه... 225
- حکایت تجسس و شبگردی عمر... 226
- مدارک این قضیه... 226
- خلیفه بدون دلیل جوانی را تازیانه زد... 226

عقیده خلیفه در دو متعه (متعّه حجّ و متعه نساء)... 229

متعّه نساء از دیدگاه عمر... 230

صیغه کردن زن و زناشویی موقت... 231

متعّه در قرآن مجید... 231

سه چیزی که عمر آن ها را حرام کرد... 232

خلیفه و مسائل سلطان روم... 233

مسائل ملک روم... 233

جواب نامه قیصر روم و مسائل او... 235

غدیریه سرایان در سده نهم... 238

حافظ برسی جلی... 238

زندگی نامه این سراینده... 239

گزارف گویی ها درباره ابوبکر... 240

منش ها و مایه های روانی ابوبکر... 245

ابوبکر در روزگار مسلمانی... 246

کلاله (برادر و خواهر تنی یا پدری)... 247

مجتهدان بزهکار... 249

بررسی احادیثی که ابوبکر نقل کرده است... 250

بررسی اولین حدیث جعلی در فضیلت عمر... 251

بررسی دومین حدیث جعلی در فضیلت عمر... 251

بررسی سومین حدیث جعلی در فضیلت عمر... 252

بررسی چهارمین حدیث جعلی در فضیلت عمر... 253

فرمانبرداری از امام هر چند تبه‌کار باشد... 254

پیمان امامت چگونه بسته می‌شود... 256

گفتار قُرطُبی... 256

پرسش یک یهودی از ابوبکر... 258

دلیری ابوبکر... 259

فاطمه علیها السلام خشمگین بر ابوبکر درگذشت... 260

پوزش خواهی خلیفه از زهرا... 261

بوبکر و شبی که در آن شکاف کوه گذراند... 263

در بررسی این گزارش نکات زیر قابل تأمل است... 264

نگاهی به دارایی ابوبکر... 266

گزارش گوئی در برترهای عثمان... 268

داوری او درباره زنی که شش ماهه زائید... 268

عثمان نماز را در سفر شکسته نمی‌خواند... 270

نگاهی به برداشت خلیفه... 271

گفتار پیامبر درباره نماز مسافر... 273

خلیفه، آئین‌های کیفری را پایمال می‌کند... 274

عثمان برای خود و کسانش چراگاه خصوصی قرار می‌دهد... 276

عثمان، فدک را تیول مروان می‌گرداند... 278

برداشت عثمان درباره اموال و صدقات... 280

بذل و بخشش‌های خلیفه به حکم بن ابی العاص... 283

بذل و بخشش‌های عثمان به مروان... 285

بخشش عثمان به ولید از مال مسلمانان... 288

ولید و پدرش... 289

این پدر بود و با چه پسری!... 289

بخشش عثمان به ابوسفیان... 291

سیاهه ای از بخشش های عثمان و گنج های آبادان شده به برکت او... 292

سیاهه ای دیگری از بخشش های عثمان و گنج های آبادان شده به برکت او... 293

عثمان ابوذر را به ریزه تبعید می کند... 294

سخن امیر مؤمنان هنگامی که ابوذر را به سوی ریزه بیرون کردند... 296

حدیث دانش ابوذر... 299

رفتار عثمان با عمار یاسر... 300

بخش دیگری از تخلفات عثمان... 300

عمار در قرآن... 303

تمجید و ستایش های پیامبر گرامی درباره عمار یاسر... 306

ایام محاصره عثمان... 309

نامه هایی که عثمان در دوره محاصره نوشته است... 313

نامه عثمان به اهالی شام... 314

نگاهی به نامه های عثمان... 315

کشته شدن عثمان... 323

روایات تاریخی جعلی و دروغین در مورد عثمان... 326

روایتی مشروح... 334

تأملی تحقیقی در روایات مجعول و ساختگی... 337

روایاتی که در تمجید خلفای سه گانه آورده اند... 360

فضیلت تراشی برای معاویه... 362

معاویه بدعت گذار حکم دو خواهر را همزمان به همسری داشتن... 365

معاویه تکبیر نماز را ترک می کند... 366

سنت هایی که برای دشمنی با شیعه متروک ماند... 368

بیعت گیری برای یزید... 370

یکی از چهار جنایت سهمگین معاویه... 370

معاویه در شام برای یزید بیعت می گیرد و در این راه امام مجتبی را می کشد... 371

نامه معاویه به حسین بن علی علیه السلام... 375

نطق امام حسین سیدالشهداء در مورد معاویه... 376

هدف نهایی معاویه... 377

اجتهاد سپری برای جنایتکاران... 380

اجتهاد چیست؟... 387

مبانی اجتهاد معاویه اجماع... 394

قیاس... 394

موضع معاویه با امام حسن علیه السلام... 402

« امام حسن » علیه السلام کیست؟... 402

مالک اشتر... 414

محمد بن ابی بکر... 418

نگاهی به مناقب دروغین معاویه پسر «هند»... 422

دیدار معاویه با پیامبر در بهشت!!... 430

- 432 ... شیخ کفعمی
- 433 ... زندگی نامه شاعر
- 433 ... بهاء الملة و الدین (شیخ بهایی)
- 440 ... شرح حال شاعر
- 441 ... تألیفات مهم شیخ بهایی
- 442 ... تولد شیخ بهایی
- 442 ... وفات شیخ بهایی
- 443 ... قرن یازدهم
- 443 ... الحرفُوشیّ العاملی
- 444 ... احوال شاعر
- 445 ... شاعران غدیر در قرن دوازدهم
- 445 ... شیخ حر عاملی
- 448 ... شرح حال شاعر

متن تأییدیه حضرت آیه الله خزعلی حافظ و مفسر قرآن و نهج البلاغه

درباره کتاب قرآن ناطق علی بن ابیطالب (برگرفته از الغدیر علامه امینی)

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی اندازه خداوند پاک بی همتا را و درود فراوان بهترین پیام آوران دربار الهی پیامبر گرامی و ارجمندمان محمد مصطفی را و پاکیزه ترین جانشینان را، جانشینان این پیامبر دوازده امام گزیده و برجسته و بر مادر یازده امام، بانوی بزرگوار زهراى اطهر روحى لِثَرَابِ اَقْدَامِهِمْ فِدَاء و درود ویژه بر سر و سرور آنان علی مرتضی و نواده پاک کننده جهان از تیرگی ستم و گسترش دهنده داد در پهنه گیتی و نابودکننده ستمگران از گستره جهان حضرت مهدی روحی فدا. سرور این امامان علی مرتضی ممتاز به خصائصی همتای پیامبر است و برادر او در عقد اخوت و جان و نفس او در مباحله با نصارای نجران، شاهد بر توحید، بر نبوت و روشنگر ابهامات در معاد است. کمال دین و تمامیت نعمت و موجب رضای الهی است، برای گردن نهادن مردمان بدین اسلام شرط قبولی ایمان و اعمال است و در تمام احوال و اوضاع «حق مدار» است و چه می گویم بل «مدار حق» است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيِّ اللَّهِ» اَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ» (علی با حق و حق با علی است، خداوندا هر جا که او باشد، حق را جاری ساز). خوبست دگر لب ببندیم و قلم را از حرکت بازداریم که «كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا». علاوه گنجاندن بحر در سبو ممکن نیست. درباره این زبده بی مانند گفتند آنچه نشاید، کردند آنچه نباید، از حش محروم کردند و فضائلش را مکتوم تا در شمار مظلومان، بزرگترین مظلوم جهان شد. اگر پیامبر که درود خدا بر روانش باد می فرمود: «مَا أُودِيَ نَبِيٌّ بِمِثْلِ مَا أُودِيَْتَ» (هیچ پیامبری به اندازه من مورد اذیت و آزار قرار نگرفت)، این بزرگمرد هم فرمود: «فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْثِرًا عَلَيَّ مِنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيِّهِ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا» (به خدا سوگند از زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تاکنون و در میان این مردم، حق من غصب شده و سختی فراوانی بر من تحمیل گردیده است). و لکن حق جویان و شیفتگان حقائق نمرده اند و نمی میرند مردانی قد کشیده و اورست و البرز را کوتاه تر از قامت خود دیده، حقائق پنهان را آشکار و ستمهای فراوان را زدوده و چهره تابناک این مرد را آشکار ساخته از همان زمان های اول تا هر دوره و در این زمان های اخیر میرحامد حسین هندی، شرف الدین عاملی ... و اخیرا علامه امینی چنان به رنج ها به سفرها به کتب و اسفار دل سپردند و جان باختند که جایی برای کژمداری نگذاشته اند. علامه امینی «قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ» در 11 جلد الغدیرش افتراءات و یاه گوئی ها را از کتب خود آنان بر ملا کرد ولی آیا همه را توش و توان و بردباری و شکیب مطالعه همه 11 جلد عربی یا 22 جلد ترجمه فارسی آن میسر است؟ برای آسان دست یافتن به قله هاوسرشاخه های شجره طیبه «الغدیر» کتابی خلاصه و فشرده از آن، تحت عنوان «قرآن ناطق، علی بن ابیطالب علیه السلام»، فراهم آمده که اینک در برابر دیدگان شماست و خصوصاً برای جوانان عزیز بسیار قابل استفاده می باشد. به همت پدیدآورنده این اثر ارزشمند، «جناب آقای دکتر محمدبیستونی رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان» که درگزینش، تألیف و نشر کتب موضوعی قرآن و عترت باسازماندهی و جذب جوانان برای انجام مطالعات و تحقیقات مرتبط، بسیار موفق عمل کرده اند، تبریک می گویم و جدّ و جهد شما را در مطالعه این کتاب و سایر تألیفات منحصر به فرد مؤسسه مذکور مسألت دارم.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

3 شوال المکرم 1426

15 آبان 1384

ده سال از اولین روزی که روش انس با قرآن را به حول و قوه الهی برای سهولت ارتباط جوانان فارسی زبان با محتوای قرآن کریم طراحی نمودیم می گذرد. حاصل تلاش این مدت طولانی تألیف دو دوره کامل تفسیر قرآن کریم تحت عنوان تفسیر جوان (برگرفته از تفسیر نمونه آیه الله مکارم شیرازی) در 27 جلد و تفسیر بیان (برگرفته از تفسیر مجمع البیان امین الاسلام طبرسی) در 30 جلد و فهرستواره موضوعی تفسیر جوان (دربردارنده 000/10 موضوع کاربردی قرآنی براساس تفسیر جوان) و فهرستواره موضوعی تفسیر بیان (دربردارنده 000/10 موضوع کاربردی قرآنی براساس تفسیر بیان) و تفسیر گرافیکی قرآن کریم (ارتباط تصویری با قرآن ویژه کودکان و نوجوانان) و چندین عنوان تفسیر موضوعی (که بهتر است نام تحقیق موضوعی بر آن بگذارم) می باشد.

اگر خداوند مَنان توفیق دهد بنا داریم تعداد کتابهای جدید تفسیر موضوعی قرآن کریم را که به صورت خلاصه و غالباً در قطع 10×14 (Fast Book) می باشد به 1000 عنوان تا پایان سال 1390 برسانیم، زیرا جوانان عزیز دانشگاهی و دبیرستانی را در این رابطه بسیار علاقمند و تشنه یافته ایم.

اکنون در آستانه دهمین سال اهتمام جدی به نشر تفسیر قرآن کریم برای مخاطبین جوان و نوجوانان و کودکان عزیز، معرفی یکی از شخصیت های منحصر به فرد و شاخص را به عنوان الگوی تمام عیار «عمل به قرآن کریم» در دستور کار «مؤسسه قرآنی تفسیر جوان» قراردادیم تا فقط به بیان ویژگی ها و صفات شایسته «انسان کامل در قرآن» اکتفا نکرده باشیم، بلکه یک نمونه عینی و عملی را نیز در تاریخ اسلام برای جوانان باهوش و متدین، ترسیم نماییم. بر همین اساس به سراغ آینه تمام نمای قرآن کریم، شاگرد مکتب پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله یعنی حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام رفتیم. بارها تلاش کردیم تا مطالب جدیدی در عظمت روحی و شخصیت قرآنی این امام همام بنویسیم ولی جسارت این کار را نیافتیم زیرا تصویر کتاب خود را در مقایسه با بسیاری از کتاب های موجود در این زمینه، همچون «قطره ای ناچیز در مقابل دریاها بیکران» می دیدیم. لذا تصمیم گرفتیم یکی از دریاها را زیبای موجود که شخصیت والای امام علی علیه السلام را ترسیم نموده برگزینیم و قطره ای از آن دریا را به جویندگان حق و حقیقت و «قرآن پژوهان جوان» معرفی نماییم.

بنابراین به سراغ ترجمه 22 جلدی کتاب شریف الغدیر علامه امینی رحمة الله علیه رفتیم و نام خلاصه و برگزیده این کتاب را «قرآن ناطق، علی بن ابیطالب علیه السلام» گذاشتیم. ویژگی های کتاب جدید به شرح زیر است:

- 1 با توجه به اقتضانات سنّی جوانان عزیز که حوصله مطالعه کتاب های مفصّل را ندارند، 22 جلد الغدیر را در یک جلد خلاصه نمودیم.
- 2 در معرفی شخصیت حضرت علی علیه السلام، ترجیحا از مطالب برادران اهل تسنّن کُند داده ایم تا کتاب فقط در مرز عقاید تشیع منحصر نشود و برای جوانان عزیز سنّی مذهب نیز رهگشا باشد.
- اگر از علما و شعرای امامیه مطلب یا شعری انتخاب شده است، آن دسته از علما و شعرایی را انتخاب نموده ایم که علمای بزرگ و مشهور اهل تسنّن موثّق بودن آن ها را گواهی نموده و در کتب خود از آن ها شاهد مثال آورده اند.
- 3 به جز ساده سازی و ویراستاری و اصلاح بعضی از عبارات، هیچگونه دخل و تصرفی در متن کتاب شریف ترجمه الغدیر نداشته ایم.
- 4 همه آیات، روایات، اشعار، اسم ها و کلمات عربی تحت نظر استاد ارجمند سید مرتضی خاتمی «زید عزه» به صورت کامل اعراب گذاری شده است تا فارسی زبان ها آن ها را صحیح خوانده، نوشته و نقل نمایند و از نورانیت الفاظ نقل شده از قرآن کریم و اقوال معصومین علیهم السلام بهره مضاعف نصیبشان شود.

امیدواریم همه ما خود را مخاطب واقعی آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ» (ای پیامبر بگو من نیز همچون همه شما انسان هستم با این تفاوت که بر من وحی می شود و بر شما نمی شود) دانسته و همه معصومین از جمله امام علی علیه السلام را الگوی همه جانبه زندگی فردی و اجتماعی خود در عمل به محتوای قرآن کریم قرار دهیم. اگر چنین شود همه نابسامانی های ما سامان گرفته و دردهای مادی و معنوی در جامعه و جهان ریشه کن خواهد شد و این همان وعده ای است که قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام در خطبه 158 نهج البلاغه وعده آن را داده است که: «إِنَّ فِيهِ دَوَاءً دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ» (قرآن داروی شفابخش همه بیماری های شما و سامان دهنده امور فردی و اجتماعی شماست).

در این جا وظیفه خود می دانم تا سلام و درود خود را به روح ملکوتی «شهید محراب حضرت آیه الله دستغیب» که همسایگی با مسجد جامع شیراز و مؤانست با ایشان سرمایه جاودانی بنده بوده است، تقدیم داشته و آرزو نمایم تا توفیق تداوم راه قرآنی آن عزیز و همه شهدای گرانقدر را داشته باشم. همچنین عرض ادب و تشکر و سپاس خود را به محضر مبارک استاد و سرور عزیزم «حضرت آیه الله سیدعلی اصغر دستغیب» اعلام داشته و به درگاه خدای منان به خاطر توفیق عظیم آشنایی با ایشان از عنفوان جوانی در مسجدالرضای شیراز تا زمان حال شکرگزارم. بنده توفیقات قرآنی خود را مدیون روش تربیتی صحیح و کرامات اخلاقی معظم له دانسته و همواره دعاگوی وی خواهم بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

نجف اشرف مرقد مطهر امیر مؤمنان علی علیه السلام

30/7/1384 (16 شعبان المعظم 1426)

ص: 17

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یکی از عوامل پیدایش و بقاء مذاهب و فرقه های گوناگون در طول تاریخ، بی شک جهالت و ناآشنائی مردم با حقائق است. چه آن که اگر حقائق پوست کنده و بدون رتوش به آنان تفهیم می شد، از آن جا که راه راست در شرایط زمانی و مکانی واحد، واحد است، جز افراد معاند و بدنیّت، همان یک راه و طریق واحد (مذهب) را می پیمودند و طبعاً این همه مذاهب مختلف و جنگ و جدال هایی که از این رهگذر پدید می آید از بین می رفت. (1)

این که می بینیم بعد از حضرت موسی پیروانش به هفتاد و یک فرقه، و بعد از حضرت عیسی پیروانش به هفتاد و دو فرقه، و بعد از حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله) پیروانش به هفتاد و سه فرقه تقسیم شدند (2) عامل مهم آن همان نرسیدن به حقّ و طریقه درست بوده است که شاعر ما در همین زمینه می گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند !!

بگذریم از یک عده خاصی که معرکه گردان قضایا و دست اندرکار حوادثند و روی مقاصدشوم و هوس های شیطانی حقّ و باطلی را به هم می آمیزند و آئین و فرقه جدیدی را پایه ریزی می کنند. اما نوع مردم از «نیم کاسه های زیرکاسه ها» بی اطلاعند و

ص: 18

1-1- با توجه به جامعیت مقدمه جناب آقای زین العابدین قربانی در جلد 10 ترجمه الغدير، متن مذکور عیناً به جای گفتار ناشر این کتاب انتخاب شده است.

2-2- رسول خدا فرمود: «إِنَّ أُمَّةً مُّوسَى افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فُرْقَةً، فُرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ افْتَرَقَتْ أُمَّةً عِيسَى بَعْدَهُ عَلَى اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ فُرْقَةً، فُرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ فُرْقَةً، فُرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ» (سفينة البحار، جلد 2، صفحه 360).

همه را مثل خود خوش نیت می دانند و روی خلوص و صفا به آن مرام های باطل می گروند و به آن مذاهب پایبند می شوند، تنها افراد انگشت شماری هستند که می توانند با واقع بینی، حق را از باطل بازشناخته فریب دغل کاری و تحریف را نخورند.

علی علیه السلام، در خطبه 50 نهج البلاغه، این حقیقت را در یک سطح وسیع تری چنین بیان می فرماید: «همواره منشأ پیدایش فتنه ها، پیروی از خواهش های نفس و احکام نفس و احکام صادره برخلاف کتاب خدا است که در نتیجه، گروهی ساده دل، از گروهی مغرض پیروی می کنند (و به راه باطل می روند)، پس اگر باطل با حق درهم نمی شد، راه حق بر طالبان آن پوشیده نمی گردید و اگر حق در میان باطل پنهان نمی شد، زبان دشمنان از آن کوتاه می گردید، اما قسمتی از این و قسمتی از آن، گرفته و با هم ممزوج کرده اند، اینجا است که شیطان بر دوستانش تسلط پیدا می کند (و آن ها را به راه باطل می کشاند) و در این میان، تنها کسانی که لطف خدا شامل حالشان شده، از این مهلکه نجات می یابند».

بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

با آن که پیامبر اکرم، در زمان حیاتش از هر فرصتی برای تعیین جانشین خود استفاده می فرمود و علیّ علیه السلام را به عنوان خلیفه بلافصل خویش معرفی می نمود، با این حال، بعد از وفات آن حضرت، کسانی که از خواهش های نفسانی پیروی می کردند، بدون توجه به آن همه نصوص (1)، دست اندر کار خلیفه تراشی در سقیفه

ص: 19

1-1 رجوع کنید به کتاب های: غایة المرام المراجعات عبقات و دلائل الصّدق.

بنی ساعده شدند و حقّ مسلم علی علیه السلام را غصب کردند و به دنبال آن، گروهی سودجو و ابن الوقت، برای انحراف افکار عمومی و تحریف حقائق، شروع به جعل احادیث به نفع وضع موجود نمودند و احادیث زیادی درباره خلافت خلفاء و فضائلشان، ساختند و چنان وانمود کردند که گویا خدا و پیغمبر و حتی علی علیه السلام جز وضعی را که بعد از وفات پیامبر اکرم پیش آمده نمی خواستند!!

در این میان، کسانی که بیرون گودند و از دور می خواهند درباره حوادث بعد از رسول خدا قضاوت کنند، در برابر خود، احادیث گونه گون و متناقضی می یابند که هم خلافت و فضائل علی را تثبیت می کند و هم خلافت و فضائل خلفاء به اصطلاح راشدین و معاویه و بنی امیه و بنی عباس را، بدیهی است که این افراد یا طبعاً به اکثریت خواهند پیوست و یا همچنان سرگردان خواهند ماند.

این جا است که نقش عالمان متعهد و نویسندگان مسئول آشکار می شود، آنان مؤظفند از باب « إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَلِلْعَالِمِ أَنْ يُظْهَرَ عِلْمُهُ وَ إِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ »⁽¹⁾ دست اندر کار نشر حق و دفع باطل گردند.

علامه امینی رحمه الله علیه، وقتی که دیدند: جمعی معاند و سودجو، مسأله خلافت را از وضع طبیعتش منحرف کرده شتر خلافت را در خانه دیگران خواباندند و برای موجه جلوه دادن این امر و انحراف افکار عمومی، روایات و احادیث ساختگی زیادی در مورد حقایق خلفاء، حتی به نام علی علیه السلام وضع کردند، اقدام به تألیف کتاب نفیس «الغدیر» فرمودند.

وی در این کتاب، صرف نظر از این که، حقیقت «ولایت» و «امامت» را از لحاظ کتاب و سنت و نظرات دانشمندان منصف، مورد بررسی قرار داده و از این رهگذر، خلافت بلافضل علی بن ابی طالب علیه السلام را اثبات نمودند، معرکه گردانان قضایا و کسانی

ص: 20

1-1 هر زمان که بدعت ها بروز نمایند بر عالمان (متعهد و خدا ترس) واجب است که با آشکار نمودن علم خود، به مبارزه با دروغ پردازی ها برخیزد و اگر چنین نکند لعن و نفرین خدا بر او باد.

که روی سوءنیت، احادیث جعلی به نفع وضع موجود، ساخته و یا تهمت های ناروا به پیروان راستین علی زده اند را معرفی فرموده اند.

از باب نمونه: او در جلد دهم کتاب الغدير در برابر کسانی که به شیعه تهمت حدیث سازی زده اند، تحت عنوان « کند و کاوی در حدیث و چگونگی احادیث مجعول » بحث جالب و جامع الاطراف نموده و در حدود هفتصد نفر از روات اهل سنت را می شمرد که کذاب و حدیث ساز بوده اند و تنها از 43 نفر آن ها، در حدود نیم میلیون حدیث جعلی نقل می نمایند.

به علاوه، در حدود صد حدیث دروغ از طریق عامه، نقل می کنند که در آن ها، نه تنها خلافت و فضائل خلفا تأیید شده، بلکه از مقام معاویه، یزید، منصور دوانیقی و دیگر خلفاء بنی امیه و بنی عباس نیز تجلیل شده است!!!

امینی با این کار بی نظیرش، به همه نویسندگان مسئول و متعهد این درس را داد که هیچ گاه نباید در برابر تحریف حقائق و انحراف افکار عمومی ساکت نشست.

اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشیني گناه است

و باید حرف حق را چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: « قُلِ الْحَقُّ وَ لَوْ عَلَيَّكَ » گفت: « وَ لَوْ بَلَغَ مَا بَلَغَ ». امید است که خفتگان، بیدار شده و راه سلف صالح را سرمشق خویش قرار دهند « أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ »؟

انتشارات بیان جوان

تهران 29 دیماه 1384

18 ذی الحجه 1426 مصادف باعیدسعید غدیر خم

ص: 21

اهل بحث و تحقیق در هر رشته از علوم و فنون که وارد شوند ارتباط و تماس آن را با تاریخ درک نموده و معترف خواهند بود که بدون غور در تاریخ به مقصود خود نخواهند رسید، تاریخ گم‌شده هر دانشمند است. مطلوب هر هنرمند است. سرمایه اهل تتبع و تحقیق است. مورد علاقه هر متدین است، مقصد هر سیاستمدار است، هدف هر ادیب است و بالجمله تاریخ مورد احتیاج تمام مجتمعات بشری است.

اکنون باید دانست که تاریخ با این ارتباط و پیوستگی که با تمام مقاصد و اغراض کلیه طبقات خلق دارد، آن تاریخی است که صحیح و مبتنی بر حقایق و واقعیات باشد. آن تاریخی که جز ثبت حقایق و امور واقعی مقصد و غرض دیگر در تدوین آن دخالت نداشته باشد. بازیچه اغراض گوناگون قرار نگرفته و تمایلات دسته مخصوص و مقاصد مغرضانه و خودخواهانه گروه خاصی در تدوین آن راه نیافته باشد. برمبنای جلب نظر پیشوایان و فرمانروایان وقت و تأمین رضایت خاطر اُمرا یا تقویت مرام و اندیشه خاص و یا به منظور بالا بردن مقام اشخاص و بزرگ نمودن آن‌ها و یا فرود آوردن اشخاص دیگر و پست و بی‌ارج ساختن آنان و برای رسیدن به مقاصدی که برحسب اختلاف موارد اغراض و مقاصد مختلفی پیدا می‌شود فراهم نشده باشد و یا برای این که افراد مکار و فریب‌شعار با عناصر صالح و درستکار مشتبه شوند تدوین نشده باشد! مانند بسیاری از مؤلفات بنام تاریخ که متأسفانه آلوده به این قبیل امور گشته و اغراض خاصی در تدوین آن‌ها دخالت یافته و مؤلفین این گونه تاریخ‌های مُشَوَّب و آلوده پنداشته‌اند که گردآوری یک مشت مطالب واهی و بی‌اساس حکایت از توسعه دامنه علم و دانش آنان می‌نماید!! و این معنی بر شهرشان خواهد افزود! این کوتاه نظران فرومایه نفهمیده‌اند که ارزش و منزلت مردان در فهم و درایت است نه در یاوه‌سرائی و بسیاری روایت (1).

ص: 22

1-1- علی علیه السلام می‌فرماید: همانا وزن و شخصیت هرکس در معرفت او است، همانا خداوند بندگان را به نسبت خردی که به آن‌ها عطا فرماید مورد حسابرسی قرار می‌دهد.

پس بر اهل بحث و تحقیق است، که در غور و بررسی در این وادی از آهنگ های ناموزون فرق مختلفه و هوو جنجال برکنار مانده و بدون تمایل به گروه خاص و دور از عوامل حب و بغض، فقط اصول مسلمه را مقیاس تشخیص قرار دهند و آنچه با مقیاس مزبور تطبیق نکرد بی دریغ آن را طرد و آنچه مورد اعتماد قرار گرفت بپذیرند.

اهمیت «غدیر خم» در تاریخ

در نظر هیچ خردمندی تردیدپذیر نیست که شرف و برتری هر چیزی بسته به فایده و نتیجه آن چیز است.

بنابراین قاعده: در میان موضوع های تاریخی نخستین امری که می تواند متضمن مهمترین فواید و نتایج باشد موضوعی است که دین الهی بر آن پایه گذاری شده و کیش و آئینی براساس آن استوار گشته و استوانه های مذهبی بر آن نصب و اُمتی از آن بوجود آمده باشد و دولت هایی براساس آن تشکیل شده و ذکر آن جاودانی گردیده باشد.

به همین جهت است که پیشوایان تاریخ در ثبت مبادی و تعالیم ادیان فداکاری نموده و وقایع تابعه و شئون مربوطه به آن از قبیل: کیفیت پیدایش و نحوه دعوت و مبارزات و حکومت و سایر تشکیلات مترتبه بر آن را که روزگاران دراز و قرن های متمادی بر آن گذشته همه را ثبت و قید نموده اند. *سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (1)*.

بدیهی است که، در چنین مواردی چنانچه مورخ نسبت به امری از امور مربوطه به این موضوع مسامحه و یا در ثبت و ضبط آن اهمال نماید در رشته تاریخی و طومار تالیف فاصله و شکافی تولید شود که هیچ امری آن را پر نمی کند و تاریخی که آغاز و مبدأ آن در اثر چنین غفلت و اهمالی مبهم و نامعلوم گردد چه بسا موجب آن شود که خواننده چنین تاریخی نسبت به سرانجام و پایان آن نیز دچار سرگردانی و جهل گردد!!

ص: 23

واقعه تاریخی «غدیر خم» از جمله همین قضایای مهمه و خود خطیرترین موضوع تاریخی در جهان اسلام است. زیرا این واقعه مهمه با بسیاری از براهین قاطعه مرتبط به آن مبنی و اساس مذهب آنهاست که از آثار خاندان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله پیروی می نمایند که شامل میلیون ها نفر از نفوس مسلمانان است، در این گروه عظیم مظاهر دانش و بزرگی نمایان و از میان آن ها دانشمندان بنام، حکما، فلاسفه، مردان بزرگ، نوایغ در علوم و فنون متنوعه. سلاطین، سیاستمداران، فرماندهان، ادبا و فضلا برخاسته اند... و کتب و مؤلفات گرانبها در هر فنّ از آن از آنان در جهان منتشر گشته است. بنابراین اگر مورّخ، خود از این گروه باشد، بر او فرض و واجب است که اخبار و مطالب مهمه مربوط به شروع دعوت نبوی علیهم السلام را به وسیله ثبت و ضبط در تاریخ خود به طور تفصیل در دسترس استفاده هم کیشان خود قرار دهد.

اینک به ذکر و خصوصیات برخی از مورّخینی که واقعه غدیر خم را در آثار و کتب تاریخی خود ثبت نموده اند مبادرت می شود:

تاریخ نگاران مشهور واقعه «غدیر خم»

ردیف نام مورّخ تاریخ فوت او نام کتاب او

1 ابن قتیبة 276 ه.ق «المعارف» و «والامامة والسياسة»

2 طبري 310 ه.ق کتابی در خصوص این موضوع نوشته

3 خطیب بغدادی 463 ه.ق در تاریخ خود

4 شهرستانی 548 ه.ق المِلَل و النّحل

5 ابن عساکر 571 ه.ق تاریخ شام

6 یاقوت حموی 626 ه.ق جلد 18 معجم الادباء صفحه 84

7 ابن اثیر 630 ه.ق أسد الغابة

8 ابن ابی الحدید 656 ه.ق شرح نهج البلاغه

9 ابن خلدون 808 ه.ق در مقدمه تاریخ خود

10 جلال الدین سیوطی 911 ه.ق در کتب متعدده

این از نظر علم تاریخ و شأن مورّخ و اّمّا فنّ حدیث . در این فنّ نیز موضوع استدلال، به همان وَ تیره (1) که در علم تاریخ بیان شد بی کم و کاست وارد است . زیرا : اگر محدّث نیز به هر جانب و هر دسته از حدیث با توسعه ای که در دامنه آن وجود دارد توجّه نماید، روایات صحیحه و مُسنَدی خواهد یافت که مُشّح بر این مزیت و تقدّم برای ولیّ دین (علی علیه السلام) می باشد به طوری که هر طبقه از طبقه قبل از خود این حدیث را دریافت نموده تا ابتدا منتهی می شود به طبقه صحابه یعنی آنان که خود حضور داشته و این خبر را از منبع وحی صلی الله علیه و آله شنیده اند.

و در عین این که طبقات متعدده روایات فاصله طولانی تشکیل داده اند ، همان نورانیت خیره کننده این واقعه باقی و احساس می شود .

برخی از محدّثین بزرگی که حدیث غدیر خم را ثبت و منتشر کرده اند

1 پیشوای مذهب شافعی ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی (وفات 204) در «النهایه» ابن اثیر .

2 پیشوای مذهب حنبلی احمد بن حنبل (متوفی 241) در «مُسْنَد» و «مناقب» .

3 ابو عبدالله دمشقی حنفی در «البيان والتعريف» .

برخی از مفسّرین بزرگی که به ذکر واقعه «غدیر» پرداخته اند

همین طور است حال و شأن علماء تفسیر زیرا: آیاتی از قرآن کریم که در مورد این قضیه نازل شده در برابر دیدگان مفسّر نمایان می شود (2) و بر مفسّر لازم و واجب

ص: 25

1-1- روش .

2-2- مانند آیه مبارکه 3 در سوره مائده «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا» و آیه 70 یا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ... و آیه 1 از سوره «المعارج» «سَتَلَّ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاَقِعَ ...» .

است که آنچه از مصدر وحی درباره نزول آن آیات و تفسیر آن رسیده بیان کند و روا نمی داند که کار او نارسا و کوشش او ناقص باشد .

اینک قسمتی از مفسرین مشهور که در تفسیر خود به ذکر این واقعه پرداخته اند :

1 طبری (متوفای سال 310) در تفسیر خود

2 واحدی (متوفای سال 468) در «اسباب النزول»

3 قُرْطُبِيّ (متوفای سال 567) در تفسیر خود

4 فخر رازی (متوفای سال 606) در تفسیر کبیر

5 جلال الدّین سیوطی (متوفای سال 911) در تفسیرش

6 آلوسیّ بغدادی (متوفای سال 1270) در تفسیرش

و اما علماء علم کلام در مورد اقامه دلیل و برهان در هر یک از مسائل کلام وقتی که به موضوع امامت می رسند ، برای غلبه بر مدّعی و یا به منظور نقل دلیل و برهان طرف خود ناگزیرند که متعرض واقعه غدیر خمّ شوند هر چند که در عین این اقدام به زعم خود در چگونگی دلالت حدیث مزبور به مناقشه پردازند .

اینک نام برخی از متکلمین بنام که در کتب به ذکر واقعه غدیر خمّ پرداخته اند :

1 قاضی ابوبکر باقلائیّ بَصْرِيّ (متوفی 403) در (التمهید) .

2 قاضی عبدالرحمن ایجیّ شافعی (متوفی 756) در (المواقف) .

3 سید شریف جرجانی (متوفی 816) در (شرح المواقف) .

4 تفتازانی (متوفی 792) در (شرح المقاصد) .

و عین الفاظ نامبردگان به طوری است که ذیلاً ترجمه و ذکر می شود :

به تحقیق پیوسته که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز غدیر خمّ در محلی بین مکه و مدینه به نام جُحْفَة هنگام بازگشت از حَجَّةُ الْاَوْدَاع مردم را جمع فرموده و آن روز بسیار گرم و سوزان بود به حدّی که مردم قسمتی از ردای خود را از شدت گرمی زمین زیرپا می گذاشتند ، پس از گرد آمدن خلق آن حضرت در جایگاه بلندی

خطبه ای ایراد فرمود و از جمله فرمود: ای گروه مسلمانان، آیا من اولی (سزاوارتر) بر شما و امور شما از خود شما نیستم؟ گفتند: آری به خدا قسم. آنگاه فرمود: هرکس که من مولای اویم پس از من علی علیه السلام مولای او خواهد بود، خداوندا دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن بدارد و یاری کن یاران او را و خوارکن خوارکنندگان او را. و از جمله متکلمین قاضی النجم محمد شافعی (متوفی 876) است که در (بدیع المعانی) این واقعه را ذکر کرده است و جلال الدین سیوطی در اربعین خود و مفتی شام حامد بن علی عمادی در (الصلاة الفاخرة بالأحاديث المتواترة) و آلوسی بغدادی (متوفی 1324) در (نثر اللئالی).

علماء علم لغت نیز در آن جا که به لغاتی از قبیل: مؤلی، خُم، ولی برخورد نمایند ناچار به حدیث غدیر خم اشاره می نمایند مانند: ابن دُرَید محمد بن حسن (متوفی 321) در جلد 1 «جَمَهْرَةٌ»، صفحه 71 و ابن اثیر در «النهائية» و حَمَوِيّ در «مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ» در بیان (خُم) و زُبَيْدِيّ حَنْفِيّ در «تاج العروس» و نَبَهَانِيّ در «الْمَجْمُوعَةُ النَّبَهَائِيَّةُ».

شرح غدیر خم

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دهمین سال هجرت، زیارت خانه خدا (کعبه) را با اجتماع مسلمین اراده فرمود و در میان قبایل مختلفه و طوائف اطراف بر حسب امر آن حضرت اعلان شد و در نتیجه گروه عظیمی به مکه آمدند تا در انجام این تکلیف الهی (ادای مناسک حج بیت الله) از آن حضرت پیروی و تعلیمات آن حضرت را فراگیرند. این تنها حجی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از مهاجرت به مدینه انجام داد، نه پیش از آن و نه بعد از آن دیگر این عمل از طرف آن حضرت وقوع نیافته و این حج را به اسامی متعدد در تاریخ ثبت نموده اند، از قبیل: حَجَّةُ الْوِدَاعِ حُجَّةُ الْإِسْلَامِ حُجَّةُ الْبِلَاغِ حُجَّةُ الْكَمَالِ حُجَّةُ التَّمَامِ. (1)

ص: 27

1-1- آنچه به گمان ما می رسد این است که وجه نامیدن حجة الوداع به «بلاغ» به مناسبت نزول آیه تبلیغ (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ) می باشد و همچنین نامیدن آن به «کمال و تمام» نیز به مناسبت نزول آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ...) می باشد.

در این موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل و تدهین فرمود و فقط با دو جامه ساده (احرام) که یکی را به کمر بست و آن دیگر را به دوش افکند روز شنبه 24 یا 25 ذی‌قعدة الحرام به قصد حجّ پیاده از مدینه خارج شد و تمامی زنان و اهل حرم خود را نیز در هودج‌ها قرارداد و با همه اهل البیت خود و تمام مهاجرین و انصار و قبایل عرب و گروه عظیمی از خلق حرکت فرمود. (1)

اتّفاقا در این هنگام بیماری آبله یا حصبه در میان مردم شیوع یافته بود و همین عارضه موجب گردید که بسیاری از مردم از عزیمت و شرکت در این سفر بازماندند، مع الوصف گروه بی شماری با آن حضرت حرکت نمودند که تعداد آن‌ها به 000/114 و 000/120 تا 000/124 نفر و بیشتر ثبت شده است.

البته از اهالی مکه و آن‌ها که به اتّفاق امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابوموسی از یمن آمدند بر این تعداد اضافه می‌شوند. بامداد یکشنبه موکب نبوی صلی الله علیه و آله در «یَلْمَلَم» بود و شبانگاه به «شَرَفُ السَّيَّالَةِ» رسیدند و در آن جا نماز مغرب و عشاء را خواندند و صبح آن شب را در «عِرْقُ الظُّبِيَّة» ادای فریضه فرمودند سپس در (رَوْحَاء) فرود آمدند و پس از کوچ از آن جا نماز عصر را در (مُنْصَرَف) ادا فرمودند و نماز مغرب و عشاء را در (مُتَعَشِّی) خواندند و در همان جا صرف غذا کردند و نماز صبح روز بعد را در (إِثَابَةَ) خواندند و بامداد سه شنبه را در (عَرَج) درک کردند و در نقطه ای که به نام (لَحَى جَمَل) معروف است که در شیب و فرازهای (جُحْفَةَ) بود آن حضرت حجامت کرد سپس روز چهارشنبه در (سُدُقِيَاء) فرود آمدند و پس از حرکت از آن جا نماز صبح را در (أَبْوَاء) خواندند و از آن جا حرکت کردند و روز جمعه به (جُحْفَةَ) رسیدند و از آن جا به (قَدِيد) رفته و شنبه را در آن جا درک فرمودند و روز یکشنبه در (عُسْفَان) و پس از طی راه از آن جا و رسیدن به (غَمِيم)، پیادگان در مقابل پیغمبر صفّ بستند.

ص: 28

1-1- طبق مطالب مندرج در جلد 3 طبقات ابن سعد، صفحه 225 و (الامتاع) مَقْرِيزِي، صفحه 511 و جلد 6 ارشاد الساری صفحه 429.

و به رسول خدا صلی الله علیه و آله از خستگی شکوه نمودند . پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن ها دستور قدم دو دادند و با اجراء این دستور احساس راحتی نمودند . روز دوشنبه در (مُرُّ الظُّهْرَان) بسربردند و هنگام غروب آفتاب به (سَدْرَف) و پیش از ادای نماز مغرب به حوالی مکه رسیدند و در ثَبِیْتِین (دو کوه مشرف به مکه) فرود آمدند و شب را در آن جا بسربرده و روز شنبه داخل مکه شدند .

پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله مناسک حج را انجام دادند و با جمعیتی که به همراه آن حضرت بودند آهنگ بازگشت به مدینه فرمودند چون به غدیر خم (که در نزدیک جُحْفَه است) رسیدند ، جبرئیل امین فرود آمد و از طرف خدای تعالی این آیه را آورد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» (1)

باید دانست که جحفه منزلگاهی است که راه های متعدد (راه اهل مدینه و مصر و عراق) از آن جا منشعب و جدا می شود و ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله و همراهان به آن نقطه در روز پنجشنبه هجدهم ذیحجه تحقق یافت .

امین وحی الهی آیه فوق الذکر را آورد و از طرف خداوند آن حضرت را امر کرد که علی علیه السلام را به ولایت و امامت معرفی و منصوب فرماید و آنچه درباره پیروی از او و اطاعت او امر او از جانب خدا بر خلق واجب آمده به همگان ابلاغ فرماید . در این هنگام آن ها که از آن مکان گذشته بودند به امر پیغمبر بازگشتند و آن ها هم که در دنبال قافله بودند رسیدند و در همان جا متوقف شدند . در این سرزمین درختان کهن و انبوه و سایه گستر وجود داشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله قدغن فرمود کسی زیر درختان پنج گانه که به هم پیوسته بودند فرود نیاید و خار و خاشاک آن جا را برطرف سازند . وقت ظهر حرارت هوا شدت یافت به طوری که مردم قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا افکندند و برای آسایش پیغمبر صلی الله علیه و آله چادری تهیه و روی درخت افکندند تا سایه

ص: 29

1-1- آیه 67 از سوره مائده (ای فرستاده خداوند برسان و به امت ابلاغ فرما آنچه را که از طرف پروردگارت بر تو فرستاده شد) .

کاملی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله فراهم گشت . اذان ظهر گفته شد و آن حضرت در زیر آن درختان نماز ظهر را با همه همراهان ادا فرمود. پس از فراغ از نماز در میان گروه حاضرین بر محل مرتفعی که از جهاز شتران ترتیب داده بودند قرار گرفت و آغاز خطبه فرمود و با صدای بلند همگان را متوجه ساخت و چنین فرمود :

حمد و ستایش مخصوص ذات خدا است . یاری از او می خواهیم و به او ایمان داریم و توکل ما به او است و از بدی های خود و اعمال ناروا به او پناه می بریم . گمراهان را جز او راهنمایی نیست و آن کس را که او راهنمایی فرموده گمراه کننده نخواهد بود و گواهی می دهم که معبودی (در خور پرستش) جز او نیست و این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است . پس از ستایش خداوند و گواهی به یگانگی او . ای گروه مردم ، همانا خداوند مهربان و دانا مرا آگهی داده که دوران عمرم سپری گشته و قریبا دعوت خداوند را اجابت و به سرای باقی خواهم شتافت . من و شماها هرکدام برحسب آنچه به عهده داریم مسئولیم ، اینک اندیشه و گفتار شما چیست ؟

مردم گفتند : ما گواهی می دهیم که تو ابلاغ فرمودی و از پند ما و کوشش در راه وظیفه دریغ فرمودی ، خدای به تو پاداش نیکو عطا فرماید . فرمود: آیا نه این است که شماها به یگانگی خداوند و این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است گواهی می دهید و به این که بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردیدناپذیر است و این که مردگان را خدا برمی انگیزد و این ها همه راست و مورد اعتقاد شما است ؟

همگان گفتند : آری ، به این حقایق گواهی می دهیم . پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوندا گواه باش و با تأکید و مبالغه در توجه و شنوائی همگی و اقرار مجدد آنان به این که سخنان آن حضرت را شنیده و توجه دارند فرمود : همانا من در انتقال به سرای دیگر و رسیدن به کنار حوض بر شما سبقت خواهم گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد می شوید . پهنای حوض من بمانند مسافت بین صنعا و بصری است (1) و در آن به

ص: 30

1-1- صنعا اکنون پایتخت یمن است و بصری قصبه ای است جزء ایالت حوران از توابع دمشق و این تشبیه متناسب با حدود درک و تصور آن ها که در آن روز حضور داشته اند بیان گشته و تقریب اذهان است بر امری که حقیقت آن مهمتر است .

شماره ستارگان قدح ها و جام های سیمین هست ، بیندیشید و مواظب باشید که پس از درگذشتن من با دوچیز گرانبها و ارجمند که در میان شما می گذارم چگونه رفتار نمایند؟! (1) در این موقع یکی در میان مردم بانگ برآورد که یا رسول الله آن دوچیز گرانبها و ارجمند چیست؟ فرمود: آن که بزرگتر است کتاب خدا است که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شما است (کنایه از این که کتاب خدا وسیله ارتباط با خداوند است) بنابراین آن را محکم بگیرید و از دست ندهید تا گمراه نشوید و آن دیگر که کوچک تر است عترت من (اهل بیت من) می باشد و همانا خدای مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند و من این امر را (عدم جدائی کتاب و عترت را) از پروردگار خود درخواست نموده ام . بنابراین ، بر آن دو پیشی نگیرید و از پیروی آن دو باز نایستید و کوتاهی نکنید که هلاک خواهید شد . سپس دست علی علیه السلام را گرفت و او را بلند نمود تا به حدی که سفیدی زیربغل هر دو نمایان شد و مردم او را دیدند و شناختند .

و فرمود: ای مردم کیست که بر اهل ایمان از خود آن ها (سزاوارتر) می باشد؟ گفتند : خدای و رسولش داناترند . فرمود : همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنین هستم واولی و سزاوارترم بر آن ها از خودشان. پس هرکس که من مولای اویم علی علیه السلام مولای او خواهد بود و این سخن را سه بار و بنا به گفته احمدبن حنبل پیشوای حنبلی ها چهاربار تکرار فرمود . سپس دست به دعا گشود و گفت : بارخدایا . دوست بدار آن که او را دوست دارد و دشمن دار کسی که او را دشمن دارد و یاری فرما یاران او را و خوارگردان خوارکنندگان او را و او را معیار و میزان و محور حق و راستی قرارده . آنگاه فرمود: باید آنان که حاضرند این امر را به غائبین برسانند و ابلاغ نمایند .

ص: 31

1-1- دوچیز گرانبها و ارجمند مفاد کلمه (تَقْلِين) است که مفرد آن (تَقْل) است یعنی چیز بزرگ و گرانبها .

هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که امین وحی الهی رسید و این آیه را آورد: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (1) در این موقع پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ»، بر اکمال دین و اتمام نعمت و خوشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد از من، سپس آن گروه شروع کردند به تهنیت امیرالمؤمنین علیه السلام و از جمله آنان (پیش از دیگران) شیخین (ابوبکر و عمر) بودند که گفتند: خوشا به حال تو ای پسر ابی طالب که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی و ابن عباس گفت: به خدا سوگند که این امر (ولایت علی علیه السلام) بر همه واجب گشت. سپس حَسَّان ابن ثابت گفت: یا رسول الله اجازه فرما تا درباره علی علیه السلام اشعاری بسرایم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگو با میمنت و برکت الهی. در این هنگام حَسَّان برخاست و چنین گفت: ای گروه بزرگان قریش. در محضر پیغمبر اسلام درباره ولایت که مسلم گشت، گفتار و اشعار خود را بیان می کنم و گفت:

يُنَادِيهِمْ ، يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِحَمٍّ فَاسْمَعِ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا (2)

این بود اجمالی از واقعه غدیر خمّ و تفصیل این اجمال قریبا به نظر شما می رسد و امت اسلامی همگی بر وقوع این امر اتفاق نموده اند و در تمام جهان و قرارگاه این زمین واقعه و داستانی به این نام و نشان و خصوصیات رخ نداده جز آنچه که ذکر شد و هروقت نامی از این روز برده شود جز به این واقعه به چیز دیگر منحرف نشود! و چنانچه نامی از این محل (غدیر خمّ) برده شود منظور همین محل است که در

ص: 32

1-1-3 / مائده ، (امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم) .
2-2- اشعاری که یک بیت آن در بالا ذکر شد با ترجمه احوال سراینده آن (حَسَّان بن ثابت) و ترجمه خود اشعار ضمن ذکر شعرای قرن اول (که درباره غدیر خمّ شعر گفته اند) در جلد دوم ترجمه الغدیر درج شده است .

نزدیکی جُحْفَه است و هیچ سخندان و اهل تحقیقی به نظر نرسیده که جز این اظهار نظر نماید . بلی ، از میان نویسندگان و مورّخین فقط یک تن به نام دکتر ملحم ابراهیم اسود یافت شده که در حاشیه ای که بر دیوان ابی تمام نگاشته، از این اصل مسلم منحرف گشته و پس از ذکر جمله (غدیر خم) نوشته است: این واقعه جنگ معروفی است!! و ما در پیرامون این گفتار بحث کافی نموده ایم که در ترجمه احوال ابی تمام در جلد دوم (الغدیر) درج شده است .

عنایت و توجه مخصوص خدای بزرگ به حدیث غدیر

خدای متعال نسبت به نشر و اشتهار کامل این واقعه مهمّه ، عنایت بسیار فرموده که این حدیث پیوسته زبان زد همگان باشد و راویان در هر عصر و زمان این داستان را دهان به دهان بگویند و بیان کنند و این موضوع برهان پابرجائی باشد برای طرفداران و حامیان این پیشوای عالی مقام و به همین جهت، امر به تبلیغ این سمت و مقام را برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام مقرون با تأکید و تسریع فرمود، تا در چنین موقع حسّاس که پیغمبر عالیقدر صلی الله علیه و آله از حجّ اکبر بازگشت فرموده و در هنگامی که گروه عظیمی از طبقات مختلفه و طوایف عدیده از مسلمین به مناسبت آموختن و انجام حجّ بیت الله مجتمع گشته اند، پیغمبرگرامیش صلی الله علیه و آله را مأمور ابلاغ ولایت علی علیه السلام فرمود و آن حضرت نیز قیام فوری به اجراء این امر نمود. در چنین موقع بی نظیر که جمعیت فشرده از اقوام و قبایل مختلفه از مسلمین گردآمده اند در یک نقطه غیرعادی امر به توقّف فرماید و آنان که از آن محلّ گذشته اند به امر پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگردانده شوند و آنان که در دنبال این کاروان بزرگ می آیند به آن نقطه برسند و آن جناب با صدای رسا و بانگ بلند آن خطبه حساس را ایراد و صدای خود را به همه آن ها برساند و پس از آن مقدمات به شناساندن علی علیه السلام به کیفیت مخصوص مبادرت فرماید و پس از ابلاغ ولایت و امامت او به حاضرین امر کند که به غائبین نیز ابلاغ نمایند تا همه آن افراد که بیش از یکصد هزار تن بوده اند تماماً مأمور ابلاغ و راویان این حدیث و قضیه مهمّه باشند و خدای متّان به این مقدار هم اکتفاء فرمود و بلکه آیات کریمه در این خصوص فرفرستاد که در هر صبح و شام تلاوت شود و مسلمانان عالم با تلاوت مداوم آن آیات در همه وقت و همه جا متذکّر و متوجّه این امر باشند و تنها طریق رشد و سعادت خود را بشناسند و مرجع واقعی و پیشوای حقیقی خود را برای دریافت معالم دین و احکام آئین منزه اسلام بدون تردید تشخیص دهند .

رسول خدا صلی الله علیه و آله قبلاً پیش بینی فرموده بود که در این مسافرت، نَبِیاً عَظِیْم (خبر بزرگ و مهم) در پیش است که اعلام عمومی داد تا همه افراد و طبقات مسلمین برای آموختن و عمل به آداب و مناسک حجّ از منازل و اوطان خویش بیرون شوند و دسته دسته و گروه گروه به آن جناب ملحق گردند تا با تحقّق این امر خطیر پایه های دین حنیف و بنیان آئین مقدّس اسلام استوار گردد و مظاهر دین بلند و نمایان شود و در زیر این پرچم افراشته الهی امت اسلامی بر سایر اُمم جهان سروری نمایند و برتری یابند و جنبش پیروزمندانه و سلطنت این دین شرق و غرب جهان را فراگیرد. و برای تأمین همین منظور پیشوایان دین سلام الله علیهم اجمعین پیوسته واقعه غدیرخّم را در هر موقع و در هر مناسبت بازگو و بدان استدلال و احتجاج می فرمودند و با این مبنای راسخ و نصّ صریح، امامت و وصایت پدران خود را آشکار و مدلل می داشتند. این جدّیت ها و اهتمام ها همه برای این بوده که این تاریخ روشن و خاطره مقدّس پیوسته تازه و شاداب بماند و گذشت زمان بتدریج این واقعه را متروک و مخفی نسازد.

و باز به همین منظور پیروان و علاقمندان خود را پیوسته وادار می فرمودند که روز غدیرخّم را عید بگیرند و مجامع تهنیت و تبریک تشکیل دهند و با ادامه این روش و اعاده مستمرّ سالیانه آن این واقعه بزرگ را همیشه زنده و آشکار نگاه دارند.

و اما کتب و آثار امامیه در حدیث و تفسیر و تاریخ و کلام به هر یک از این آثار توجّه و بررسی شود ملاحظه خواهد شد که مشحون و پر است از این واقعه و اثبات قضیه غدیر و استدلال و احتجاج به مدلول و محصلّ آن از روایات مسند که نام سلسله روایات متعاقب یکدیگر ثبت گشته تا منتهی می شود به مرکز انوار نبوّت صلی الله علیه و آله و روایات بی شمار دیگر که من باب ارسال مسلم با حذف سلسله سند ضبط گردیده حاکی از این است که این موضوع مورد اتفاق عموم فرق مسلمین است و گمان نمی کنم که دانشمندان اهل سنّت نیز در ثبت و ضبط و روایت این حدیث از امامیه دست کمی داشته باشند: چه آنان نیز این واقعه را محقّق دانسته و به صحت آن معترف و به تواتر آن اذعان دارند.

خلاصه آن که این موضوع (غدیر حُجْم) در نظر علمای اهل سنت نیز ثابت و محقق است و از متواترات و مسلمیات است. (1)

کتاب «الغدیر» مطلبی را از خود نساخته، بلکه به روایات علماء بزرگ اهل تسنن پرداخته و خداوند نشر چنین کتابی را به چنین عصری موکول فرموده که تاحدی ابرهای تیره تعصبات از افق دماغ و آسمان مغز افراد به یکسو شده و فضای افکار عالم برای تجلی نور حقیقت روی هم رفته صاف تر از قرون گذشته و ادوار سالفه گردیده و قدرت خواندن کتاب نسبت به گذشته عمومی تر گشته و خلاصه آن که امروز عصر علم و منطق است و مسلمان و غیرمسلمان آن را می خوانند و در جویندگان حق و حقیقت بالاخص دانشمندان اثر می کند و دیگر در برابر ادله واضحه نمی گویند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (2) وگرنه در یکی دو قرن گذشته اگر چنین کتابی منتشر می شد بسیاری از مسلمان ها نخوانده آن را می سوزاندند!!

ص: 35

1-1- احمدبن حنبل این حدیث را از چهل طریق روایت کرده و ابن جریر طبری از هفتاد و چند طریق .

2-2- این جمله زبان حال و مقال مردم متعصب و نادان و معاند است که قرآن کریم حکایت می فرماید که آنان در مقابل دعوت پیغمبران و استدلال آنان می گفتند: ما پدران خود را بریک روش یافته و اکنون هم از آثار آن ها پیروی می کنیم!! (23 / زخرف)

و به این گونه انتقادکنندگان ضمناً متذکر می شویم که: هیچ گاه از صدر اول اسلام، شیعه موجب اختلاف کلمه نبوده اند! و نیز یادآور می شویم که بدانند: بعد از ظهور صفویه و توسعه کار شیعه، مخالفان آن ها شدت عمل عجیبی در راه تعصب از خود نشان دادند. ما می بینیم در قرن هشتم و نهم علماء و بزرگان اهل سنت چه کتبی در فضایل ائمه اطهار علیهم السلام و مصائبی که به خاندان نبوت و رسالت صلی الله علیه و آله وارد آمده بود نوشتند و سلاطین سنی مذهب و ترک نژاد گوش به مراثی حضرت خامس آل عبا سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام در ایام عاشورا می دادند. ولی پس از ظهور صفویه یکباره ورق را برگرداندند و حتی منکر فضایل سبطین علیهم السلام شدند!! و کتب متقدمین از علماء و مؤرخین خود را در زوایا پنهان کردند و عالم نمایان خیانتکار، امر حق را بر عوام و مردم بی اطلاع مخفی داشتند!! اکنون آیه الله امینی کاری که کرده این بوده: آنچه را دشمنان حق و حقیقت پنهان کرده بودند از لابلائی کتب خود مخالفین بیرون کشیده و در مجلدات «الغدیر» درج و ثبت نموده است!

پس بهتر آن است که ایراد کنندگان بدون مطالعه ایراد نگیرند و نسنجیده و ندانسته این کتاب را موجب تشمت و اختلاف پندارند!!!

پایان برگزیده جلد اول کتاب ترجمه الغدیر

ص: 36

منا شده و احتجاج به حدیث شریف «غدیر خم»

* منا شده (1) و احتجاج (2) به حدیث شریف «غدیر خم»

این واقعه غدیر خم از ابتدای وقوع یعنی روز هجدهم ذی الحجة سال دهم هجری از قرن های نخستین تا عصر حاضر پیوسته و بدون انقطاع از اصول مسلمّه و حوادث غیرقابل تردید بوده، به طوری که نزدیکان به این داستان ایمان و اذعان داشته و دشمنان و مخالفین بدون این که تردید یا انکاری در خاطر خود راه دهند، آن را بازگویی (روایت) نموده اند و تا بدان پایه از تحقّق رسیده که ارباب جدل و معارضه نیز هروقت که از طرف مدّعیان آن ها دامنه مناظره بدان کشیده شده و قضیه به روایت آن منتهی گشته ، ناچار بدان تن داده و نتوانسته اند با هیچ نیرنگ و جدلی آن را نادیده و یا ناشنیده انگارند .

لذا ، فیما بین صحابه و تابعین ، چه پیش از دوران خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علی علیه السلام و چه در عهد خلافت آن جناب و اعصار بعد از آن ، استدلال به قضیه غدیر و یادآوری بدان با مبادله سوگند (مُنَاشَدَة) بسیار دست داده .

نخستین استدلال بدین منوال ، کیفیت گفت و شنودی است که به وسیله شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اشخاص همزمان و معاصر در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله وقوع یافته، این ماجرا را سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود «که به چاپ رسیده» به تفصیل بیان داشته ، آن ها که آگهی به آن را خواستارند بدان مراجعه نمایند و ما در اینجا آنچه را که از مناشدات بعد آن به وقوع پیوسته ذکر می نمائیم .

1 مناشده علی علیه السلام

در روز شوری به سال 23 و یا آغاز سال 24 از هجرت

ص: 37

1-1- قسم دادن .

2-2- حجّت آوردن .

اخطب خطباء خوارزم حنفی در صفحه 217 «مناقب» گوید: خبر داد مرا. استاد و پیشوا، شهاب الدین ابوالنجیب سعدبن عبداللّه همدانی گفته که: ما را خبر داد به این حدیث عالی(1) پیشوای حافظ سلیمان بن محمد بن احمد از یعلی بن سعد رازی. از محمد بن حمید. از زافر بن سلیمان، از حارث بن محمد. از ابی الطفیل عامر بن واثله که گفت: من در روز شوری دربان بودم و علی علیه السلام در خانه (محلّ اجتماع و شوری) بود و شنیدم که به آن ها می فرمود: من به طور مؤکد بر شما احتجاج و استدلال خواهم نمود به چیزی که هیچ فرد عربی و غیر عربی از شما نتواند آن را دگرگون نماید، سپس فرمود: شما افراد را، همه شما را سوگند می دهم به خدا، که آیا در میان شما کسی هست که پیش از من به وحدانیت خدا ایمان آورده باشد؟ همگی گفتند: نه، فرمود شما را به خدا سوگند می دهم که در میان شما کسی هست که برادری چون جعفر طیار داشته باشد که در بهشت با فرشتگان پرواز می کند؟ همگی گفتند: نه به خدا قسم، فرمود شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما غیر از من کسی هست که عموی چون عموی من حمزه داشته باشد که شیر خدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان است؟ گفتند: نه بخدا قسم، فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، که بانوی زنان اهل بهشت است؟ گفتند: نه بخدا قسم، فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در میان شما جز من کسی هست، که دوسبب مانند دوسبب من(2) حسن و حسین داشته باشد که دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت می باشند؟ گفتند:

ص: 38

-
- 1-1- در اصطلاح علم درایه حدیث عالی آن است که شماره روایت کنندگان آن کمتر باشد و به عبارت دیگر فاصله آن با اصل موضوع کوتاه تر باشد و ضدّ این اصطلاح (نازل) می باشد که تعداد راویان و فاصله آن با اصل موضوع بیشتر است. (مترجم)
- 2-2- تعبیر آن حضرت به سبّین در این روایت از لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که این سمت حسن و حسین علیه السلام را بر نسبت پدری و فرزندی بین خود و آن ها مقدم داشته.

نه به خدا قسم، فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیدر میان شما جز من و پیش از من کسی هست که چندین بار با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوی کرده باشد و پیش از نجوی صدقه داده باشد؟ گفتند: نه به خدا قسم، فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد:

« مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ ، اَللّٰهُمَّ وَاِلَ مَنْ وَاالاهُ وَعَادِ مَنْ عَاداهُ ، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهٗ ، لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ (1)؟ گفتند: نه به خدا قسم، ... تا آخر حدیث... »

2 مناشده علی علیه السلام در ایام عثمان بن عفان

شیخ الاسلام، ابواسحق، ابراهیم بن سعدالدین ابن الحمویّه (شرح حال او در صفحه 200 ترجمه جلد 1 الغدیر درج شده است) به اسنادش در «فراید السمطین» سمط اول در باب 58 از تابعی بزرگ، سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که گفت: در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی مجتمع بودند که با یکدیگر سخن می‌گفتند و از علم و عفت سخن به میان آوردند. از نام قریش و فضایل و سوابق آن‌ها و هجرتشان سخن به میان آمد و آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن‌ها از فضیلت فرموده مانند این فرمایش: « الْأَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ » (امامان از قریش می‌باشند) و فرمایش دیگر آن حضرت « النَّاسُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ وَ قُرَيْشٌ أَيْمَةُ الْعَرَبِ » (مردم پیروان قریشند و قریش پیشوایان عرب هستند) تا آن‌جا که گوید (بعد از ذکر مفاخرت هر قبیله به مردان خود) و در این حلقه بیش از دویست تن گردآمده بودند که در میان آن‌ها بودند: علی بن ابی طالب علیه السلام و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و مقداد و ...

ص: 39

1-1- هرکس من مولای اویم علی مولای او است، خداوند دوست دار آن‌ها که او را دوست دارد و دشمن دار آن‌ها که او را دشمن دارد و یاری کن کسی را که او را یاری کند، باید آن‌ها که حاضر و گواه این امرند مراتب را به غائبین ابلاغ نمایند. (مترجم)

در این هنگام آن گروه بسیار سخن گفتند و این اجتماع از بامداد تا هنگام زوال آفتاب (ظهر) طول کشید و عثمان در خانه خود بود و از اجتماع و سخنان این گروه اطلاعی نداشت و علی بن ابی طالب در آن میان خاموش و ساکت بود و نه خودش و نه احدی از کسان و اهل بیتش سخنی نمی گفتند، در نتیجه آن گروه متوجه او شدند و گفتند: یا ابالحسن چه مانعی دارد که شما نیز سخن بگوئید و فضیلتی از خود بیان فرمائید. گفت: اکنون، من از شما ای گروه قریش و انصار سؤال می کنم: این فضیلت ها را خداوند به چه وسیله به شما عطا فرمود؟ آیا منشاء این فضایل که به خود نسبت دادید، در وجود خود شما و قبیله و خاندان شما بوده یا دلیلی غیر از این ها داشته؟ همگی در پاسخ گفتند: عشیره و خاندان های ما منشاء هیچ یک از این فضایل نبوده اند، بلکه خدای بزرگ بر ما منت نهاد و این فضایل را به سبب محمد صلی الله علیه و آله و عشیره و اهل بیت او به ما عطا فرمود، علی علیه السلام فرمود: راست گفتید، ای گروه قریش و انصار آیا نمی دانید که آنچه از خیر دنیا و آخرت نصیب شما گشته فقط از ما اهل البیت است نه غیر ما؟ و همانا پسر عمم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که من و خاندانم نوری بودیم که در پیشگاه عظمت خداوند نمایان بودیم چهارده هزار سال پیش از آن که خدای متعال آدم را بیافریند، پس از آفرینش او این نور را در صلب او نهاد و او را به زمین فرودآورد، سپس نور ما منتقل به صلب نوح شد و در کشتی نشست، سپس منتقل به صلب ابراهیم شد و در آتش افکنده شد، سپس پیوسته خدای توانا ما را از اصلاّب گرامی به ارحام پاکیزه منتقل فرمود و این انتقال از پدران و مادران به کیفیتی بود که همگی از هرناپاکی و پلیدی به دور و منزّه بودند.

پس از این سخنان علی علیه السلام، آن ها که سبقت و پیشی داشتند و از آن هایی بودند که بدر و احد را درک نموده بودند گفتند: آری. ما این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ایم، سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم همگی می دانید که خدای عزوجل در کتاب خود در آیات متعدد سابق را بر مسبق مقدم داشته و من در پرستش خدای یگانه و پیروی رسول او سابق و مقدم بوده ام، به طوری که احدی از این امت در این راه بر من پیشی نگرفته است؟ همگی گفتند: آری چنین است.

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا آگاهی دارید؟ هنگامی که آیه: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ...» (1) و آیه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (2) نازل شد در چه مورد در چه موضوعی نازل شد؟ از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مدلول این آیات سؤال شد؟ فرمود: خدای متعال این‌ها را نازل فرموده درباره انبیاء و اوصیاء آن‌ها، پس من افضل انبیاء و رسل هستم و علی بن ابی طالب وصی من، افضل اوصیاء است، همگی گفتند: آری به خدا قسم، فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا آگاهی دارید؟ هنگامی که این آیه: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ - وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ » (3) و این آیه « وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْزِيَ » (4)، نازل شد مردم گفتند: یا رسول الله آیا اختصاص به بعضی از مؤمنین دارد یا شامل همه آن‌ها می‌شود؟ پس خدای عز و جل امر فرمود پیغمبرش را که به آن‌ها تعلیم فرماید تا اولیاء و متصدیان امرشان را بشناسند و امر فرمود او را همانطور که نمازشان و زکاتشان و حجشان را تفسیر و بیان فرموده، ولایت را نیز برای آن‌ها تفسیر فرماید و مأمور گشت که مرا در غدیر خم برای مردم به ولایت منصوب فرماید، سپس خطبه ایراد فرمود و ضمن آن فرمود: ای مردم همانا خداوند مرا به اجراء امری مأمور کرده که سینه ام را آن امر تنگ نموده و چنین پنداشتم که مردم مرا تکذیب می‌کنند، پس خداوند مرا تهدید به عذاب فرمود در صورتی که آن امر را ابلاغ نمایم. سپس مردم را برای انجام نماز جماعت دعوت فرمود، پس از انجام نماز خطبه خواند و فرمود ای مردم: آیا می‌دانید: که همانا خدای عز و جل مولاى من است و من مولاى مؤمنین هستم و من اولی (سزاوارتر) هستم بر مؤمنین از خودشان، گفتند: آری. چنین است، پس فرمود: یا علی برخیز، پس برخواستم در این موقع فرمود: « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَيْ مَوْلَاَهُ، أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ »، در این هنگام سلمان پیاخاست و گفت: یا رسول الله ولاء کما ذا؟ یعنی ولاء « درباره علی علیه السلام » چگونه و لائی است؟ فرمود: « وِلاءٌ كَوِلائى »، یعنی ولاء مانند ولای من، « مَنْ كُنْتُ

ص: 41

1-1-100 / توبه .

2-2-10 و 11 / واقعه .

3-3-59 / نساء .

4-4-16 / توبه .

أُولَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ» یعنی هرکس که من اولی (سزاوارتر) هستم به او از خودش، پس خدای متعال این آیه را فر فرستاد: «أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» (1) تا آخر آیه، پس رسول خدا تکبیر فرمود و گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ» تمامی نبوت من و تمامی دین خدا ولایت علی است، بعد از من، پس ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: یا رسول الله این آیات در مورد علی علیه السلام خاصه است؟ فرمود: بلی، در او و درباره اوصیاء من است تا روز قیامت، گفتند بیان فرما ایشان را (اوصیاء خود را) برای ما، فرمود: علی علیه السلام برادر من و وزیر من و وارث من و وصی و خلیفه من است در اُمت من، و ولی هر مؤمن است بعد از من، سپس دو فرزندم اول حسن و پس از او حسین، پس از او نه تن از فرزندان پسر حسین هریک پس از دیگری، قرآن با آن ها است و آن ها با قرآنند، از قرآن جدا نشوند و قرآن از آن ها جدا نشود تا بر من کنار حوض وارد شوند؟ پس از این همگی گفتند: آری به خدا قسم این کلمات رسول خدا را ما شنیده ایم و به طوری که گفتی بدان شهادت می دهیم و بعض دیگر از آن گروه گفتند بیشتر این مطالب را در خاطر داریم ولی تمام آن را در حفظ نداشتیم ولی اینان که تمام آن را در خاطر داشته و بدان گواهی دادند همه آن ها از نیکان و مردم با فضیلت ما می باشند، پس علی علیه السلام فرمود: راست گفتید همگی مردم در حفظ یکسان نیستند، من آنانی را که این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خاطر دارند به خدا سوگند می دهم که برخیزید و بدانچه در خاطر دارند خبر دهند، پس این اشخاص برخاستند: زیدبن اَرْقَم و بُرَّاءبن عازب، سلمان، ابوذر، مقداد، و عَمَّار، این ها گفتند: ما گواهی می دهیم که فرمایشات رسول خدا را در خاطر داریم در حالی که بر منبر ایستاده بود و تو پهلوی او بودی و او می فرمود: ای مردم، همانا خدای عزّ و جلّ امر کرده که امام و پیشوای شما را منصوب نمایم و کسی را که بعد از من وصی من و خلیفه من است و خدای عزّ و جلّ در کتاب خود طاعت او را واجب فرموده و طاعت او را همدوش طاعت من ساخته و شما را امر به ولایت او فرموده به شما معرفی کنم و من در ابلاغ این امر از ترس طعن و نکوهش اهل نفاق و تکذیب آن ها به خدای خود مراجعه نمودم، خدای مرا تهدید فرمود که اگر این امر را تبلیغ نکنم مرا عذاب فرماید.

ص: 42

ای مردم همانا خداوند شما را امر به صلاة (نماز) فرموده و به طور تحقیق آن را برای شما بیان کرده است و امر به زکاة و روزه و حجّ فرموده و آن ها را برای شما بیان نموده و من آن ها را برای شما تفسیر کرده ام و امر کرده است شما را به ولایت و من شاهد می گیرم شما را که همانا آن ولایت (که خداوند امر فرموده) اختصاص به این (یعنی علی علیه السلام) دارد در هنگام ادای کلمه اشاره، دست خود را بر علی نهاد سپس فرمود: بعد از او اختصاص به پسرش دارد و سپس به اوصیاء بعدشان از فرزندانشان، از قرآن جدا نشوند و قرآن از آن ها جدا نشود تا بر من در کنار حوض وارد شوند. ای مردم، به تحقیق من بیان کردم برای شما و پناه گاه شما و پیشوای شما و ولی شما و راهنمای شما را نشان دادم و او برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است و او در میان شما به منزله من است، پس او را در تمام امور اطاعت نمائید، زیرا تمام آنچه خدای عز و جل به من تعلیم فرموده از علم و حکمتش، همانا تماما در نزد او است، پس از او سؤال کنید و از آن ها دور و عقب نمائید، زیرا همانا آن ها با حقّند و حقّ با آن ها است، هیچ گاه آن ها از حقّ و حقّ از آن ها زایل و جدا نشود این اشخاص که برخاسته بودند، پس از شهادت دادن به این مطالب نشستند... تا آخر حدیث.

3 مناشده علی علیه السلام

در روز رُجَبَه (1) سال 35

در اثر معارضه و منازعه که در امر خلافت با امیرالمؤمنین علیه السلام وقوع یافت برخی از مردم نسبت به آنچه که آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله دایر به تقدیم آن جناب بر دیگران روایت و نقل فرموده بود آن حضرت را متّهم ساختند و فرموده

ص: 43

1-1- منظور روزی است که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در محل رُجَبَه کوفه در حضور 30 نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله سخنرانی کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این موضوع با تردید و انکار تلقی کردند ، چون این کیفیت به آن حضرت رسید، در میدان وسیع کوفه حضور یافت و در میان گروه بسیاری که در آن جا گردآمده بودند به منظور دفاع از حق و ردّ بر آن ها که در امر خلافت با آن جناب منازعه می کردند ، با آن گروه استدلال و مناشده فرمود و این موضوع به حدّی جلب اهمّیت کرده که بسیاری از تابعین آن را روایت نموده اند و اسناد آن در کتب عامّه به حدّ تواتر و تظافر رسیده از جمله :

ابن ابی الحدید در جلد 1 ، شرح نهج البلاغه ، صفحه 362 ، گوید: ابواسرائیل از حکم روایت کرده و او از سلیمان مؤدّن این که : علی علیه السلام سوگند داد مردم را که هرکس از آن ها این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیده که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ...» گواهی دهد ، پس گروهی بدان شهادت دادند و زیدبن اَرقم از شهادت به آن در حالی که بدان آگاه بود امساک نمود، پس امیرالمؤمنین علیه السلام او را به نایبنائی نفرین فرمود و او نایبناشد و پس از نایبناشدن داستان این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای مردم بیان می کرد.

گواهان مشهور که به داستان غدیر در روز رُحْبَة برای امیرالمؤمنین شهادت دادند

- 1 ابو زینب بن عوف انصاری .
- 2 ابو عمرة بن عمرو بن محسن انصاری .
- 3 ابوفضاله انصاری نامبرده از اصحاب بدر است و در صفین در راه یاری امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت یافته .
- 4 ابوقداهمه انصاری که در صفین شهادت یافته .
- 5 ابولیلی انصاری گفته شده که او نیز در صفین شهادت یافته . (1)
- 6 ابوهریره دؤسی که (در یکی از سال های 57/8/9 هجری قمری درگذشته) .
- 7 ابوالهثیم بن تیّهان که از اصحاب بدر است و در صفین به شهادت رسیده .

ص: 44

1-1- در بعضی الفاظ روایت ، ابو یعلی انصاری ضبط شده و او شداد بن اوس متوفای سال 58 است .

8 ثابت بن ودیعه انصاری خَزْرَجِيّ مَدَنِيّ .

9 حبشی بن جناده سَلُولِيّ در غزوات امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشته .

10 ابو ایوب خالدانصاری که از اصحاب بدر است و در جنگ با روم (حدود سالهای 50/1/2 هجری قمری به شهادت رسیده).

11 خَزَيْمَةَ بن ثابت انصاری ذُو الشَّهَادَتَيْنِ که از اصحاب بدر است و در صِفِّین شهادت یافته .

12 ابوشریح خُوَيْلِد بن عُمَر خُزَاعِيّ که در سال 68 وفات یافته .

13 زید یا یزید بن شراحیل انصاری.

14 سهل بن حُنَيْف انصاری اَوْسِيّ که از اصحاب بدر است و در سال 38 وفات یافته .

15 ابوسعید سعد بن مالک خُدْرِيّ انصاری که در یکی از سال های 63/4/5 هجری قمری وفات یافته .

16 ابوالعباس سهل بن سعد انصاری که در سال 91 وفات یافته .

17 عامر بن لیلی غِفَارِيّ.

18 عبدالرحمن بن عَبْدِ رَبِّ انصاری.

19 عبدالله بن ثابت انصاری که خدمتکار رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است .

20 عبید بن عازب انصاری که از جمله ده نفری است که برای دعوت مردم به اسلام گماشته شدند. (1)

21 ابوطَرْيْف عَدِيّ بن حاتم که در سال 68 در سن صدسالگی وفات یافته .

22 عقبه بن عامر جُهَنِيّ که از نزدیکان و خویشاوندان معاویه بود و نزدیک سال 60 در گذشته.

23 ناجیه بن عَمْرُو خُزَاعِيّ .

24 نُعْمَان بن عِجْلَان انصاری سخنگو و شاعر انصار بوده .

ص: 45

1-1 که عمر آنان را با عمار بن یاسر به کوفه اعزام داشت.

این هایند کسانی که از گواهان مشهور و به نام داستان غدیر در مناشده رُحَبَه به دستگیری تاریخ و برحسب احادیث پیش گفته بدان ها واقف و آگاه شدیم و امام احمدبن حنبل در حدیثی که در صفحه 26 جلد دوم ترجمه الغدیر درج شده، تصریح نموده که تعداد شهود در آن روز (رُحَبَه) سی تن بوده اند .

جلب توجه خواننده گرامی به این نکته توجه دارد، که این مناشده در تاریخی صورت گرفته (سال 35) که با تاریخ وقوع (سال حجة الوداع) بیش از 25 سال فاصله داشته و در خلال این مدت بسیاری از اصحاب پیغمبر که در روز غدیر خم حضور داشته اند وفات یافته اند و بعضی از آن ها در جنگ ها کشته شده اند و گروهی هم در بلاد مختلفه پراکنده گشته اند و کوفه هم با مدینه منوره که مرکز اجتماع اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده فاصله زیادی داشته و جز معدودی از پیروان حق که در عصر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بدانجا مهاجرت نموده بوده اند حضور نداشته اند و این داستان مناشده از امور اتّفاقی بوده است که بدون سابقه و مقدمه صورت گرفته و طوری نبوده که قبلاً اعلام شده باشد تا علاتمندان به حضور در آن اجتماع آهنگ آن جا نمایند و گواهان بسیار و راویان فراوانی در مجمع مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشته باشند و در میان حاضرین نیز کسانی بوده اند که از روی سفاهت یا کینه ورزی از ادای شهادت خودداری و کتمان کرده اند به طوری که در بسیاری از احادیث مذکوره به آن اشاره شد و تفصیل آن نیز در مطالب آتیه بیان خواهد شد، با همه این علل و جهات گروه بسیاری این داستان را نقل و روایت نموده اند تاچه رسد به این که چنین موانع و عللی وجود نمی داشت پس با آنچه ذکر شد برخواننده آشکار است که این حدیث (داستان غدیر خم) در آن اعصار و ازمنه گذشته تا چه حدّ دارای شهرت و تواتر بوده است؟!

کسانی که به علت پنهان داشتن حدیث غدیر دچار نفرین شدند

در تعدادی از احادیث مناشده روز رُحَبَه اشاره شد که جمعی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله که در روز غدیر خم حاضر بوده اند شهادت خود را در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام کتمان نمودند و در نتیجه نفرین آن جناب دچار بلیّه شدند چنان که در بسیاری از کتب معاجم (1) تصریح بدان شده است ، آن افراد اینها هستند :

ص: 46

1 - 1- به هر کتابی که اطلاعاتی را به صورت الفبایی ارائه دهد مُعْجَم می گویند، مانند مُعْجَمُ الْمَفْهِرْسِ فَوَادِ عَبْدِ الْبَاقِي که آدرس موضوعات قرآنی را براساس ریشه سه حرفی افعال موجود در هر آیه به ترتیب حروف الفبا معرفی می کند .

1 ابو حمزه انس بن مالک متوفای در یکی از سال های 90/91/93 هجری قمری.

2 بُراء بن عازب انصاری متوفای در یکی از سال های 71/72 .

3 جریر بن عبدالله بَجَلِّی متوفای در یکی از سال های 51/54 .

4 زید بن أَرْقَم خَزْرَجِيّ متوفای در یکی از سال های 66/68 .

5 عبدالرحمن بن مُدَلِّج .

6 یزید بن ودیعه .

احتجاج مأمون خلیفه عباسی بر فقهاء به حدیث غدیر

ابوعمرین عبد ربّه (شرح حال او در جلد 1 صفحه 169 کتاب الغدیر "به زبان عربی" آورده شده) در جلد 2 «العقد الفرید» صفحه 42 ، از اسحق بن ابراهیم بن اسمعیل بن حَمَّاد بن زید روایت کرده که گفت: یحیی بن اَکْثَم ، فرستاد نزد من و عدّه ای از یاران من و نامبرده در آن وقت قاضی القضاة بود به این که: امیرالمؤمنین (مأمون) مرا امر کرده که مقارن فجر فردا 40 نفر که همه آن ها فقیه باشند و گفته را خوب درک و فهم نمایند و به خوبی بتوانند جواب دهند با خود به حضور او ببرم ، اینک آن ها را که به نظر شما صلاحیت دارند نام ببرید ، برای این منظور احضار شوند، ما عدّه ای را نام بردیم و خود او هم عدّه ای را به نظر آورد تا تعداد مورد لزوم تعیین شد و نام آنان نوشته شد که مقارن طلوع فجر حاضر شوند پیش از طلوع فجر کس فرستاد به دنبال آنان و امر

ص: 47

به حضور داد، هنگامی که ما حاضر شدیم دیدم لباس پوشیده و نشسته و در انتظار ما است، آن جا ایستاده بود، تا ما را دید خطاب به قاضی القضاة نمود و گفت: یا ابا محمد! از نماز فارغ نشده بودیم که خادم اعلام کرد، داخل شوید، همین که داخل شدیم دیدیم امیرالمؤمنین بر فراش خود قرار دارد... تا این که اسحق گوید قاضی القضاة روی به ما نموده گفت: من بدین جهت به دنبال شما کس نفرستادم، بلکه خواستم به شما اعلام کنم که همانا امیرالمؤمنین خواسته در مذهب و روش دینی خود با شما مناظره نماید، گفتم: اقدام فرمایند خدا او را موفق دارد، گفت: همانا امیرالمؤمنین عقیده دینی او را در مقابل خداوند بر این است که: علی بن ابی طالب علیه السلام بهترین خلفای الهی است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سزاوارترین مردم است برای خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله.

اسحق گوید: رو به مأمون نموده گفتم: یا امیرالمؤمنین در میان ما کسانی هستند که نسبت به آنچه که درباره علی علیه السلام فرمودید سابقه و معرفتی ندارند و حال آن که ما را برای مناظره دعوت فرموده اید؟ مأمون گفت: ای اسحق اکنون تو مختاری اگر خواهی من از تو سؤال کنم سؤال می کنم و اگر خواهی تو از من پرسشی حاضرم، اسحق گوید: این اختیار را مغتنم شمرده و گفتم: یا امیرالمؤمنین من سؤال می کنم، گفت: سؤال کن، گفتم: این عقیده و گفتار امیرالمؤمنین (که علی بن ابی طالب علیه السلام افضل است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سزاوارترین خلق است به خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله) بر چه مبنی و دلیلی است؟! مأمون گفت: ای اسحق، آیا مردم به چه چیز دارای افضلیت می شوند تا آن جا که گفته شود: فلان از فلان افضل است؟ گفتم: به وسیله کارهای خوب و پسندیده، گفت: راست گفتمی، اکنون به من خبرده از دونفر که یکی از آن دو در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن دیگری برتری و فضیلت یافته، سپس آن دیگری (که مفضل واقع شده) بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله عملی بنماید که از عمل آن شخص برتری یافته در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر و افضل باشد، آیا در فضیلت به شخص اول می رسد؟ اسحق گوید: من سرزیر افکندم و ساکت ماندم، مأمون گفت: نگوئی: که به او می رسد، زیرا من در زمان خودمان برای تو پیدا می کنم

کسی را که عمل هایش از جهاد و حج و روزه و نماز و صدقه از او هم بیشتر باشد ، گفتیم: چنین است ، یا امیرالمؤمنین آن که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله مفضول بوده، بعد از آن جناب در اثر عمل بهتر به آن که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلت و برتری داشته هرگز نمی رسد و ملحق نمی شود .

مأمون گفت: ای اسحق آیا حدیث و داستان ولایت را به دست آورده ای؟ گفتیم: بلی ، گفت: بیان کن و روایت نما ، من هم حدیث ولایت را بیان داشتم مأمون گفت: آیا نه چنین است که این حدیث بر ذمه ابی بکر و عمر نسبت به علی چیزی را ایجاب می کند که بر ذمه علی نسبت به آن دو آن امر را ایجاب نمی نماید (یعنی آن ها را ملزم می کند که علی را مولای خود بدانند) گفتیم: مردم می گویند که داستان غدیر به سبب زیدبن حارثه بوده برای جریانی که بین او و علی علیه السلام دست داده بود و او ولایت علی علیه السلام را در آن جریان انکار نمود .

لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ ، اَللّٰهُمَّ وَا لِ مَنْ وَا لَاهُ ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ » ، مأمون گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله این سخن را در کجا و چه موقع فرمود؟ مگر نه این است که در بازگشت از حجّة الوداع بوده؟ گفتیم: بلی ، گفت: کشته شدن زیدبن حارثه قبل از غدیر وقوع یافته! چگونه رضایت دادی برای خود به قبول چنین شایعه بی اساس؟ اکنون به من بگو: اگر پسری داشته باشی که به سن پانزده سال رسیده باشد و بگوید: مولای من ، مولای پسرعموی من است ، مردم این را بدانید ، در حالی که همه مردم این را می دانند و چیزی را که مردم انکار ندارند و نسبت به آن بی اطلاع نیستند و این پسر در مقام تعریف و تأکید آن برآید آیا در نظر تو چگونه خواهد آمد، آیا ناپسند نیست؟ گفتیم: چرا ، گفت: ای اسحق آیا فرزند پانزده ساله خود را از چنین عملی منزّه می دانی ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن منزّه نمی شماری؟ وای بر شما، فقهاء خود را به منزله معبود و پروردگار خود قرار ندهید! خدای متعال در کتاب خود (در مقام نکوهش یهود و نصاری) می فرماید: « اِتَّخَذُوا اَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ اَزْبَابًا مِنْ

دُونِ اللَّهِ» (1) در حالی که آن‌ها نماز خود را برای آن‌ها نخواندند و روزه برای آن‌ها نگرفتند و از روی واقع آن‌ها را خدایان خود نمی‌دانستند، فقط احبار و رهبان به آن‌ها امر می‌کردند و آن‌ها امرشان را گردن می‌نهادند. (2)

غدیر در قرآن

مشیت و اراده مولی (ذات اقدس باری سبحانه) بر این تعلق یافت که داستان غدیر پیوسته باقی و تروتازه بماند و گذشت زمان آن را کهنه و متروک نسازد و سال و ماه، از اهمیت و اثر آن نکاهد، لذا در پیرامون آن آیاتی نازل فرمود که با صراحت بیان ترجمان آن باشد و امت اسلامی هر صبح و شام با ترتیل، آیات قرآن کریم را تلاوت و مدلول آیات کریمه را به خاطر بسپارند و گوئی خداوند سبحان ضمن تلاوت هر یک از آیات مربوط به آن توجه قاریان قرآن را به داستان مزبور معطوف می‌دارد و اثر درخشان واقعه مهمه غدیرختم را در قلب قاری تجدید و طنین این واقعه را در گوش او منعکس می‌فرماید تا هر مُسَلِّم و قاری قرآن آنچه را که از دین الهی در باب خلافت کبری بر او واجب گشته نصب العین قرارداد و به مدلول آن استوار و ثابت بماند.

از جمله آیات کریمه: قول خدای تعالی است در آیه 67 سوره مائده: « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ». (3)

این آیه شریفه روز هجدهم ذی الحجة سال حجة الوداع (دهم از هجرت) نازل شد، پس از آن که پیغمبرگرمی صلی الله علیه و آله و بزرگوار به غدیر خم رسید جبرئیل در ساعت پنجم

ص: 50

1-1-31/توبه. یعنی احبار و رهبان خود (علماء و تارکین دنیا) را خدایان خود گرفتند نه خدای یگانه را!

2-2- این داستان بسیار طولانی و بس سودمند و مشتمل بر فوائد بسیار است، و ما فقط محل حاجت خود را از این حیث استفاده نمودیم.

3-3- یعنی ای پیغمبر، ابلاغ کن و برسان (به مسلمین) آنچه را که به سوی تو نازل گردیده و اگر چنین نکنی، پس رسالت حق را بجانیاورده ای و خداوند تو را از (کید و دشمنی) مردم نگاه می‌دارد.

از روز مذکور بر آن جناب فرود آمد و گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله همانا خدای متعال به تو درود می فرستد و می فرماید: «ای فرستاده خدا، ابلاغ کن آنچه را (که درباره علی علیه السلام) از جانب پروردگارت به تو نازل شده و اگر این امر را اجراء ننمائی، رسالت خود را انجام نداده ای...» تا آخر آیه، در این موقع پیشروان آن کاروان عظیم که تعداد آن ها یکصد هزار یا بیشتر بود نزدیک جُحْفَه رسیده بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود آن ها را که از آن نقطه ای که پیشروی کرده اند برگردانند و آن ها را که عقب بودند در جای خود متوقف سازند تا علی علیه السلام را در میان آن گروه آشکار سازد و آنچه را که خداوند متعال درباره او نازل فرموده به آن ها ابلاغ فرماید و (جبرئیل) آن جناب را آگاه ساخت، که خداوند او را (از کید بدخواهان) نگاهداری فرموده.

آنچه در بالا بدان اشعار نمودیم در نزد علمای امامیه مورد اتفاق همگانی است، ولی ما این جا در این مقام به احادیث اهل سنت در این زمینه استدلال و احتجاج می نمایم، از جمله:

حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفای 310 (شرح حال او در جلد 1، صفحه 166 ترجمه الغدیر ذکر شده است). به اسناد خود با بررسی «کتاب الولاية» در طریق حدیث غدیر از زید بن اَرقَم روایت نموده که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از حَجَّةُ الْوِدَاع به غدیر خم رسید، هنگام ظهر بود و هوا در نهایت گرمی بود، به امر آن جناب خار و خاشاک آن محل را برطرف ساخته و نماز جماعت اعلام شد و ما همگی مجتمع شدیم سپس خطبه رسا انشاء فرمود، بعد از آن فرمود: همانا خداوند متعال این آیه را نازل فرموده است: « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ » (1)، جبرئیل از طرف پروردگار به من امر نموده که در این محل (که گروه مسلمانان حضور دارند) بایستم و هر سفید و سیاهی را آگاه نمایم به این که: علی بن ابی طالب برادر من، وصی من، خلیفه من و پیشوای

ص: 51

بعد از من است ، من از جبرئیل درخواست کردم که پروردگارم مرا از انجام این امر برکنار فرماید، زیرا می دانستم که افراد باتقوی کم و موزیان و ملامت کنندگان زیادند که مرا به پیوستگی زیاد با علی نکوهش می کنند و از توجه زیاد من به علی به حدی نگران و بدبین هستند که مرا اُذُن (گوش) نامیده اند و خدای متعال ضمن این آیه ، نکوهش و گفتار آنان را به من خبر داد: « وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ » (1) و اگر بخواهم نام آن ها را ببرم و آن ها را معرفی کنم، خواهم نمود ، ولی با پاره نکردن پرده آن ها به کرامت خود افزودم .

خدای متعال راضی نشد جز به ابلاغ این امر ، پس ای گروه مردم این را بدانید همانا خداوند او را (علی علیه السلام را) به عنوان وَلِيِّ و امام بر شما نصب نمود و اطاعت امر او را بر همه واجب فرمود ، حکم او جاری و گفتار او روا و نافذ است و هرکس با او مخالفت نماید از رحمت خدا دور است و کسی که او را تصدیق نماید مشمول رحمت پروردگار است بشنوید و اطاعت کنید پس همانا : خدای مولای شما است و علی امام شما است و سپس امامت در فرزندان من از صَلْبُ او (علی علیه السلام) برقرار است ، تا روز قیامت ، حلالی نیست ، مگر آنچه خدا و رسولش آن را حلال فرموده اند و حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش آن را حرام نموده اند و علمی نیست مگر خدای متعال آن را در من احصاء (و به من موهبت فرموده) و من آن را نقل نمودم به علی . پس ، از او گمراه نشوید و از او امر او استتکاف ننمائید ، زیرا او است که به سوی حق راهنمایی می کند و به حق عمل می نماید، خداوند توبه احدی را از آنان که او را انکار نمودند نمی پذیرد و او را نمی آمرزد ، بر خدا حتم است که چنین کند: او را جاویدان به عذاب دردناکی مبتلا کند پس او (علی علیه السلام) افضل تمام مردم است بعد از من مادام که رزق بندگان نازل می شود و خلق جهان باقی هستند، آن کس که خلاف او را مرتکب شود از رحمت خدا دور است .

ص: 52

1-1- و بعضی از آنان (منافقین) کسانی هستند که پیغمبر را اذیت می کنند و می گویند که او گوش است، بگو گوش بهتر است برای شما... (61 / توبه) .

این گفتار من، از جبرئیل، از خداوند است، پس هرکس نگران باشد و بیندیشد که برای فردای خود چه پیش فرستاده است؟!

بفهمید محکم قرآن را (مطالب استوار و صریح آن را) و پیروی نکنید متشابه آن را (آیاتی که نیازمند به بیان و تفسیر و توضیح و تأویل است) و هرگز تفسیر درست نتواند کرد آن را مگر کسی که من دست او را گرفته ام و بازوی او را بلند نموده ام و به شما او را نشان می دهم: هرکس من مولای اویم، این علی مولای او است و موالات او از جانب خداوند است که آن را بر من نازل نموده است، آگاه باشید، به طور تحقیق وظیفه خود را اداء نمودم، آگاه باشید امر حق را ابلاغ کردم، آگاه باشید آنچه را مأمور بودم به شما شنویدم، آگاه باشید آنچه نیازمند به توضیح بود، توضیح نمودم، امارت و فرماندهی مؤمنین بعد از من برای احدی جز او روا نیست سپس، او را (علی علیه السلام) به بالا بلند فرمود تا به حدی که پای او مقابل زانوی پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و فرمود: ای گروه مردم، این برادر من و وصی من و فراگیرنده علم من است و جانشین من بر هرکس که به من ایمان آورده و بر تفسیر کتاب پروردگار من و در روایتی افزود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ الْعَنْ مَنْ أَنْكَرَهُ، وَ اغْضِبْ عَلَي مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ» یعنی بارخدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را و از رحمت خود دور دار منکرین او را و خشم فرما بر کسی که حق او را انکار نماید .

بارخدایا تو نازل فرمودی هنگام آشکار کردن این امر برای علی این آیه را: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (بامامته) یعنی امروز کامل ساختم برای شما دین شما را، به سبب امامت او، پس هر کس به پیشوائی او و آن ها (امامان) که از فرزندان من از صلب او هستند تا روز قیامت تن ندهد، این گروه اعمالشان نابود می شود و آنان همیشه در آتش خواهند بود. همانا ابلیس باعث بیرون شدن آدم علیه السلام (با این که برگزیده خدا بود) گردید، به سبب حسد، پس حسد نوزید که در نتیجه اعمال شما نابود شود! و قدم های ما بلغزد، درباره علی نازل شده است، سوره «وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (1).

ص: 53

1-1- در جلد 6 «الدر المنثور» صفحه 392 از طریق ابن مردویه از ابن عباس ذکر شده که قول خدای تعالی «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» درباره علی علیه السلام و سلمان نازل شده است .

ای گروه مردم! ایمان بیاورید به خدا و رسول او و به نوری که با او نازل شده، پیش از آن که چهره‌هایی را دگرگون سازیم و آن‌ها را به پشت سر برگردانیم یا آن‌ها را لعنت کنیم همان طور که اصحاب سبت را لعنت نمودیم، آن نور از خداوند در من است و سپس در علی علیه السلام و بعد از او در نسل او است تا قائم مهدی. ای گروه مردم! به زودی بعد از من، پیشوایانی خواهند بود که به سوی آتش دعوت می‌کنند (پیروان خود را مستحق عذاب الهی می‌نمایند) و روز قیامت کسی آن‌ها را یاری نمی‌کند و خداوند و من از آن‌ها بیزاریم، آنان و یاران و پیروانشان در پست‌ترین درکات جهنم خواهند بود و به زودی امر خلافت را بدون حقّ تبدیل به پادشاهی (و تسلط خودخواهانه برخلق) خواهند نمود، پس در این هنگام است که خداوند به مجازات شما می‌پردازد ای گروه جنّ و انس و به سوی شما شراره‌های آتش و مس‌گداخته روان می‌سازد و در این هنگام دیگر روی نصرت نخواهید دید... تا پایان حدیث. (1)

دنبال و پایان این گفتگو:

قُرْطُبِيّ در جلد 6 تفسیرش، صفحه 242 درباره قول خدای تعالی: « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ » گوید: این، یک تأدیبی است برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و تأدیبی است برای دانشمندان از امت او به این که، چیزی از امر شریعت خدا را کتمان نکنند، در حالی که خدای متعال می‌دانست که پیغمبر او چیزی از وحی الهی را کتمان نمی‌نماید.

ص: 54

و از جمله آیاتی که در روز غدیر در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد این آیه است :

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (1)

امامیه به طور عموم و بدون استثناء اتفاق دارند به این که : این آیه کریمه پیرامون نصّ غدیر بعد از آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله ولایت مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام را با کلماتی روشن و صریح اعلام و اظهار فرمود نازل شده است . در نتیجه ، نصّ آشکار و جلیّ بر این امر را در برگرفت به طوری که صحابه پیغمبر دانستند و عرب آن را درک و فهم نمودند و هرکس که این خبر به او رسید، بدان استدلال و احتجاج نمود و بسیاری از علماء تفسیر و پیشوایان فنّ حدیث و حافظین آثار از اهل سنت یا امامیه بر آن اتفاق نموده اند و آن حقیقتی است که معتبر شناخته شده و نقلی که در جلد 3 تفسیر رازی، صفحه 529 از اصحاب آثار (راویان و مفسرین) ثبت گشته آن را تأیید می نماید و مشعر بر این است که : پس از نزول این آیه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله آن جناب بیش از هشتاد و یک روز یا هشتاد و دو روز زنده نبود .

برخی از روایات مربوط به وقت نزول آیه اکمال دین

1 حافظ، ابونعیم اصفهانی، متوفای 430 در کتاب خود (ما نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام) روایت نموده گوید : حدیث کرد ما را ، محمدبن احمدبن علی بن مُخَلَّد (مُحْتَسِب، متوفای 357) که او از محمد بن عثمان بن ابی شَيبَةَ و او از یحیی حَمَانِيّ و او از قیس بن ربیع و او از ابی هارون عَبَّادِي، از ابی سعید خُدْرِيّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت نموده که: پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را در غدیر خمّ به سوی علی علیه السلام دعوت نمود به امر آن جناب خار

ص: 55

و خاشاک زیر درخت برطرف شد و آن روز پنجشنبه بود، سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را طلبید و دو بازوی او را گرفت و بلند کرد تا به حدی که مردم سفیدی زیر بغل رسول خدا را دیدند. سپس آن اجتماع متفرق نشد مگر بعد از نزول این آیه: « أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ » تا آخر آیه .

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَاتِّمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَبِالْوِلَايَةِ لِعَلِيِّ مِنْ بَعْدِي » سپس فرمود: « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ » .

در این هنگام حسان عرض کرد: یا رَسُولَ اللَّهِ اجازة فرما درباره علی علیه السلام اشعاری بگویم که شما آن ها را بشنوید، فرمود: بگو به میمنت و برکت الهی، پس حسان برخاست و گفت ای گروه بزرگان قریش من پیرو امر ولایت گفتار خود را به شهادت رسول خدا که در امر ولایت ممضی و مجری است اعلام می دارم، سپس گفت:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِحُمِّ، فَاسْمَعِ بِالرَّسُولِ مُنَادِيَا

يَقُولُ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيِّكُمْ فَقَالُوا وَلَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا

إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَوَلِيِّنَا وَكَمْ تَرَمْنَا فِي الْوِلَايَةِ عَاصِيَا

فَقَالَ لَهُ فَمَنْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامَا وَهَادِيَا

فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا وَوَلِيُّهُ فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صِدْقِ مُوَالِيَا

هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَوَلِيِّهِ وَكُنْ لِلذِّي عَادَا عَلِيًّا مُعَادِيَا(1)

ص: 56

1-1- یعنی: ندا می کند آنان را پیغمبرشان روز غدیر در خم چه سزااست ندای پیغمبر را شنیدن، می گوید کیست مولا و ولی شما؟ همگی گفتند و غفلت نورزیدند: خدای تو مولای ما و تو ولی ما هستی و در میان ما از ولایت تو کسی را نمی بینی که سرپیچی کند، پس گفت به او یا علی برخیز که بعد از خود تو را امام و راهنما پسندیدم پس هرکه من مولای اویم این علی مولای اوست پس همگی باشید یاران صدق و دوستداران او، در آن موقع رو به خدا کرد و گفت خدایا دوست دار دوست دارنده او را و برای کسی که علی را دشمن بدارد دشمن باش .

2 اخطب خطباء، خوارزمی، متوفای 568 در «مناقب»، صفحه 80 گوید: خبرداد ما را، سیدالحفاظ، ابومنصور شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی، در ضمن آنچه که از همدان به من نوشت گفت نقل کرده مرابوالفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی (به وسیله کتابت) گفت خبرداد مرا عبدالله بن اسحاق بَعَوِيّ، از حسن بن علیل غَنَوِيّ، از محمد بن عبدالرحمن زراع، از قیس بن حفص، از علی بن حسن عبدی، از ابی هارون عبدی، از ابی سعید خُدْرِيّ، که گفت: روزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را در غدیر خم طلبید، حسب الامر آن جناب خار و خاشاک زیر درخت برطرف شد و آن روز پنجشنبه بود، سپس مردم را دعوت به سوی علی علیه السلام کرد و بازوی او (علی علیه السلام) را گرفت و بلند نمود تا به حدی که مردم زیر بغل های پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدند تا این که این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ...» (الایة، تا پایان حدیث طبق الفاظی که به طریق ابی نعیم اصفهانی مذکور افتاد).

عذاب واقع شده در مورد منکر غدیر

از جمله آیات نازل شده بعد از نصّ غدیر قول خدای تعالی است در سوره «المعارج» که می فرماید: «سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ» (1) که علاوه بر اعتقاد شیعه به آن، جمعی از علمای اهل سنت که شخصیت شان مورد تصدیق است آن را در کتب تفسیر و حدیث ثبت و ضبط نموده اند.

و اینک به ذکر نصّ برخی از روایات مذکور توجه کنید:

1 حافظ، ابو عبید هرَوِيّ (که در سال 223/4 هجری قمری در مکه درگذشته و شرح حال او در جلد 1، ترجمه الغدیر، صفحه 147 ذکر شده)، در تفسیر خود «غریب القرآن» روایت نموده گوید: پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم تبلیغ فرمود آنچه را که مأمور بدان بود و این امر در بلاد شایع و منتشر شد، جابر بن نضر بن حارث بن کلدّه عبدی آمد و خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده گفت: به ما از طرف خداوند امر کردی که گواهی به یگانگی خداوند و رسالت تو بدهیم و نماز و روزه و حج و زکاة را امتثال

ص: 57

1-1-1 معارج. تقاضاکننده ای، تقاضای عذابی کرد که واقع شد. این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند. از سوی خداوند ذی المعارج است (خداوندی که فرشتگانش بر آسمان ها صعود می کنند).

کنیم همه را از تو پذیرفتیم و قبول کردیم و تو به این ها اکتفا نمودی تا این که بازوی پسر عمّت را گرفتی و بلند نمودی و او را بر ما برتری دادی و گفتی: « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاةٍ »، آیا این امر از طرف تو است یا از جانب خداوند؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به خداوندی که معبودی جز او نیست این امر از جانب خداوند است. نامبرده پس از شنیدن این سخن رو به طرف شتر خود روان شد در حالی که می گفت: بارخدا! اگر آنچه محمّد می گوید راست و حقّ است بر ما سنگی از آسمان بیار و یا عذابی دردناک به ما برسان، هنوز به شتر خود نرسیده بود که سنگی از فراز بر سر او آمد و از دبر او خارج شد و او را کشت و خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: « سَأَلَّ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ... » تا آخر.

2 ابوبکر نقّاش موصلی بغدادی (که در سال 351 درگذشته و شرح حال او در جلد 1 الغدير، صفحه 172 ذکر شده است) در تفسیر خود «شفاء الصدور» حدیث ابو عبید مذکور را روایت نموده با این تفاوت که نام شخص مزبور را به جای جابر بن نصر: حارث بن نعمان فہری ذکر نموده است.

3 شیخ برهان الدین علی حلبی، شافعی، متوفای 1044 در جلد 3 (السیرة الحلبیة) صفحه 302 این داستان را چنین ذکر کرده:

چون این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله: « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاةٍ » در شهرها و اقطار مختلفه شایع و منتشر و به حرث بن نعمان فہری رسید، به مدینه آمد و شتر خود را در مسجد خوابانید و داخل شد در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و اصحاب او در پیرامونش بودند، آمد تا مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله زانو به زمین زد و گفت: یا محمّد... تا آخر داستان.

عید غدیر در اسلام

از جمله اموری که به منظور ثبات و نشر داستان غدیر و جاودان ماندن خاطره آن و تأمین تحقّق و ثبوت مفاد آن مورد توجّه و اهتمام بوده، عید گرفتن این روز تاریخی است که همه ساله در روز و شب آن مجامع و محافل تشکیل می شود و مراسم بندگی

خدا و ابراز خشوع به درگاه احدیت اجراء می گردد و سیره نیکی و بخشش و بذل وجوه خیریه و توجه به حال بی نویان و مستمندان و توسعه به زندگی خانواده ها و عائله ها و پوشیدن لباس های نو و زیبا با آرایش، پیروی و مورد عمل قرارگیرد و در نتیجه اجراء این تشریفات و تظاهرات در میان مردم است که توجه عموم طبقات به طرف یک وضع نوین و منظره جالب معطوف شده و این وضع بی خبران را وامی دارد به تفحص و پرسش علل و موجبات آن و منجر می شود به تجسس از روایت آن و دانایان به بیان روایات متواتره مشتمل بر این امر خطیر پرداخته و گویندگان و سرایندگان به ایراد خطابه و انشاء قصاید و منظومات می پردازند و بدین وسایل رشته روایت غدیر خم و اسناد آن به یکدیگر متصل و پیوسته گشته و در میان هر قوم و گروه و در هر عصر و زمان این خبر تکرار و این داستان به زبان ها جاری و طرق متصله آن در اذهان محفوظ و پایدار می گردد.

آنچه از این کیفیت برای اهل تحقیق آشکار می شود دو امر است، یکی این که عید غدیر خم فقط اختصاص به گروه شیعه ندارد هر چند که این گروه نسبت به این امر علاقه خاصی ابراز می نمایند، ولی در عین حال دیگران هم از سایر فرق مسلمین در این عید با شیعه شرکت می نمایند، بیرونی در «الآثارُ الباقیة فی القرونِ الخالیة» صفحه 334 این روز را از جمله اعیادی ذکر نموده که مورد توجه و اعتناء اهل اسلام است و در «مطالبُ السُّؤل» تألیف ابن طلحه شافعی در صفحه 53 چنین مذکور است: روز غدیر خم را امیرالمؤمنین علیه السلام در شعر خود یاد کرده و این روز عید گشته برای این که روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جناب را به این جایگاه ارجمند (ولایت) منصوب نموده و او را بدین جهت بر جمیع خلق برتری بخشیده و در صفحه 56 گوید: هر معنایی که ممکن است لفظ مولی دلالت بر آن داشته باشد نسبت به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله همان معنی را برای علی علیه السلام قرار داده و این مرتبه ای است عالی و جایگاهی است رفیع و مقامی است شامخ که آن جناب را بدان مخصوص نموده و به همین جهت این روز، روز عید و هنگام سرور و شادمانی و موسم انبساط و مسرت دوستان او گشته ... انتهى .

امر دوم: این است که سابقه این عید امتداد داشته و پیوسته در اعصار و قرون گذشته چنین بوده تا دوران عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و آغاز پیدایش این فضیلت و عید، روز غدیر بوده است. در حَجَّةُ الْوِدَاعِ پس از آن که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله جایگاه استوار و ثابت خلافت کبری را آشکار و مرکز امارت خود را از وجهه دینی و دنیوی به آن گروه عظیم از پیروان خود ابراز فرمود و مبنای رفیع دین مقدّسش را معین داشت، در نتیجه روز مزبور عالی ترین اشتهار را به دست آورد تا به حدّی که هرکس با اسلام و معالم اسلام وابسته و معتقد بود از موقعیت آن روز قرین مسرّت گردید، چه مسرّتی از این بالاتر که در چنین روزی مرکز شریعت و سرچشمه ریزش و فیضان انوار تابان احکام دین معلوم و مشهودگشته و دیگرامیال و اهواء این و آن این پایگاه استوار را زایل و منقلب نمی کند و جهل و ابهامی وجود ندارد که این امر صریح را در گودال پست اوهام پنهان نماید، چه روزی بزرگ تر از این روز است؟ در حالتی که سنن و آداب شریعت در این روز آشکار گشته و شاهره سعادت نمایانده شده و تکمیل دین و اتمام نعمت در آن صورت گرفته و قرآن کریم آن را تأیید و پشتیبانی نموده.

زمانی که پادشاهان صوری بر سریر سلطنت تکیه می زنند ملت آن روز را روز شادی و مسرّت و عید می گیرند و به افتخار آن چراغان می کنند، محافل جشن تشکیل می دهند و گروه گروه در آن مجامع و محافل مجتمع شده و خطباء و ادباء به ایراد خطابه و سرودن مدایح و قصائد می پردازند و خوان های نعمت می گسترانند چنان که این سیره و عادت در هر قوم و ملّتی معمول است، بنابراین قاعده روزی که سلطنت اسلامی ولایت عظمای دین تحقّق یافته به نام شخصیتی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به وحی الهی او را با تصریح و تأکید به آن مقام منصوب فرموده سزاوارتر است که چنین روزی عید گرفته شود و مجلّل ترین مظاهر جشن و سرور در آن نمایان گردد و به اعتبار این که چنین روزی از اعیاد دینی است شایسته و روا است که مضافاً بر

اجراء مراسم شادی و مسرت اموری نیز که موجب قرب به درگاه حضرت باری است از روزه و نماز و دعا و غيره مورد عمل قرارگیرد . و برای تأمین همین منظور و اموری که ذکر شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود: حاضرین در آن مجمع را از امت خود که از جمله آن ها شیخین (ابوبکر و عمر) بودند و دیگر بزرگان قریش و وجوه انصار(1) و همچنین زوجات خود را که بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شوند و او را به این منصب عالی و حظّه وافری که به سبب عهده دار شدن مقام ولایت کبری و اریکه امر و نهی در دین خدا احراز نموده تهنیت و شادباش گویند .

داستان تهنیت به پیامبر صلی الله علیه و آله پس از اعلام ولایت علی علیه السلام

امام طبری محمد بن جریر در کتاب (الولایه) حدیثی را به اسناد خود آورده از زید بن اَرقم که قسمت زیادی از آن در صفحات 89 و 92 کتاب ترجمه الغدیر جلد دوم ذکر شده است و در پایان حدیث مزبور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای گروه مردم بگوئید : پیمان بستم با تو از صمیم قلب و عهد نمودیم با زبان و دست بیعت دادیم بر این امر، عهد و پیمان و بیعتی که اولاد و اهل بیت و کسان خود را بدان وادار نمایم و به جای این سیره مقدّس روش دیگری را نپذیریم و تو گواه بر ما هستی و خداوند از حیث گواهی کافی است ، بگوئید آنچه را به شما تلقین و تعلیم نمودم و سلام کنید بر علی با تصریح به فرماندهی اهل ایمان و بگوئید : « اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيْ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ » همانا خداوند هر صدا و آهنگی را می شناسد و می شنود و به خیانت هر خائن واقف است ، پس هر کس پیمان شکنی کند به زیان خود کرده و کسی که به پیمان خدایی وفادار بماند، خدای پاداش بزرگ به او خواهد داد، بگوئید چیزی را که موجب رضایت خداوند است و اگر ناسپاسی کنید خداوند از شما بی نیاز خواهد بود .

ص: 61

زیدبن ارقم گفت: در این هنگام مردم روبه طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافتند در حالی که همه می گفتند: « سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا عَلَى أَمْرِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ بِقُلُوبِنَا » یعنی: شنیدیم و بر امر خدا و رسولش از صمیم قلب فرمانبرداریم و اول کسانی که دست خود را به عنوان اطاعت و بیعت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام رسانیدند، ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند باقی مهاجرین و انصار و سایر مردم تاهنگامی که نماز ظهر و عصر در یک وقت خوانده شد و این جریان امتداد یافت تا نماز مغرب و عشاء نیز در یک وقت خوانده شد و تا سه روز امر دست دادن و بیعت پیوسته ادامه داشت .

و خصوص داستان تهنیت شیخین را تعداد بسیاری از پیشوایان حدیث و تفسیر و تاریخ اهل سنت که عدّه آنان قابل توجه است روایت نموده اند، چه آن ها که این داستان را به طور مُرْسَل (1) تردیدناپذیر روایت نموده اند و چه آن ها که آن را به مسانید صحیح (2) و رجال ثقه و مورد اعتماد روایت نموده اند که سلسله ناقلین منتهی می شود به تعدادی از صحابه مانند ابن عباس و ابی هریره و براء بن عازب و زیدبن ارقم.

و از جمله پیشوایان حدیث و تفسیر که داستان مزبور را روایت کرده اند عبارتند از :

1 امام و پیشوای حنبلیان ، احمد بن حنبل متوفای 241 در جلد 4 مسند خود در صفحه 281 از عُفَّان ، از حَمَّاد بن سَلَمَةَ ، از علی بن زید ، از عَدِيّ بن ثابت ، از براء بن عازب روایت نموده که گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم . تا پایان روایتی که به لفظ مذکور از طریق ابن ابی شیبّه ذکر شد، با این فرق که در روایت مزبور در آغاز اعلام ولایت کلمه اَللَّهُمَّ (بار خدایا) ذکر نشده است .

2 قاضی ابوبکر باقلائی بغدادی ، متوفای 403 (شرح حال وی در جلد 1

ص: 62

1-1 حدیثی است که بعضی از راویان در سلسله سند آن حذف گردیده و به امام معصوم نسبت داده شده است.

2-2 حدیثی است که راویان آن شیعه 12 امامی عادل باشند.

ترجمه الغدير، صفحه 177 ذکر شده است) داستان مزبور را در کتاب خود «التمهید فی اصول الدین» صفحه 171 با دقت در سند روایت نموده است.

3 فخرالدین رازی شافعی، متوفای 606 داستان تهنیت را در تفسیر کبیر خود جلد 3، صفحه 636 روایت نموده است.

4 جلال الدین سیوطی متوفای 911 داستان تهنیت را در «جمع الجوامع» به طوری که در کنز العمال جلد 6، صفحه 397 مذکور است به نقل از حافظ ابن ابی شیبه در صفحه 181 ذکر نموده.

* مفاد حدیث غدیر

پس از آنچه در مباحث این کتاب شرح و بیان شد امید است که دیگر زمینه و راهی برای شک و تردید در صدور حدیث غدیر خم از مصدر مقدس نبوی باقی نمانده باشد و اما دلالت آن بر امامت مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام اگر هرچیز در خور شک و تردید باشد شکی نداریم در این که لفظ (مؤلی) خواه بر حسب وضع لغوی، صریح در معنای مقصود ما باشد و خواه به واسطه مشترک بودن آن بین معانی بسیار و متعدد، مفاد آن مجمل باشد و خواه از قرائن تعیین کننده معنای امامت که منظور ما است عاری و برهنه باشد و خواه چنین قرائنی را در برداشته باشد، در هر صورت این لفظ در این مقام جز به همین معنی به معنای دیگر دلالت نخواهد داشت زیرا آنان که در آن اجتماع عظیم (روز غدیر خم) این لفظ را شنیده و درک نموده و یا پس از زمانی این خبر مهم به آن ها رسیده از کسانی که به نظر و سخن آن ها در لغت استدلال می شود (و نظر آن ها حجیت دارد) همه، همین معنی را از این لفظ فهمیده اند بدون این که در میان آن ها منع و انکاری دیده شود؟ و درک و فهم همین معنی پیوسته بعد از آن هادر میان شعرا و رجال ادب جریان داشته تا عصر حاضر ما و همین (وحدت تشخیص) برهانی است قاطع در معنای مقصود و در طلوع این گروه های پی در پی شخص مولی امیرالمؤمنین علیه السلام است، آن جا که در پاسخ نامه معاویه ابیاتی انشاء و مرقوم داشته که در محل خود خواهید شنید و این بیت در آن منصوص است.

وَ أَوْجَبَ لِي وَ لَائِيَّ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ (1)

ص: 63

1-1- و واجب ساخت برای من ولایت خود را بر شما. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم (مترجم).

و از جمله آنان حَسَّان بن ثابت است که در سرزمین خَمّ و روز معهود شخصا حضور داشته و از رسول خدا صلی الله علیه و آله رخصت خواست که داستان حدیث و امر ولایت را به نظم درآورد و از جمله ابیات او این بیت است:

فَقَالَ لَهُ فُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيًا (1)

و گروهی از نوابغ دانشمندان که عارف به رموز علم و عربیت بوده اند با التزام به موارد لغت و آگاهی به وضع الفاظ و تقید به موازین صحیح در ترکیب کلام و شعر از آن دسته پیروی نموده اند مانند: دَعْبَل خُزَاعِيّ و حَمَّانِيّ كُوفِيّ و امیر ابوقَاس و عَلَمُ الْهُدِيّ: مرتضی و سید شریف: رضی و حسین بن حَجَّاج و ابن رومی و گَشَاجِم و صَنَوْبَرِيّ و مُفَجَّع و صاحب بن عباد، ناشی ء صغیر و تَنُوخِيّ، زاهی، ابوالعلاء سروی، جوهری، ابن عَلَوِيّه، ابن حَمَّاد و ابن طباطبَا، ابی الفَرَج، مهیار، و صولِي نيلي، فَتَجَكِرْدِيّ و غیر از آن ها از بزرگان ادب و استادان لغت، که آثار آن ها با گذشت روزگاران پیوسته نقل و ثبت گشته تا عصر و زمان ما و برای هیچ سخندان و اهل فن روا و ممکن نیست که به خطای همه آن ها در تشخیص حکم کند، چه تمامی آنان خود سرچشمه لغات و مرجع اصلی امت در ادب می باشند.

و در این زمینه افراد و دسته هایی از مردم بوده اند که از آن لفظ (مولی و ولی) این معنی را فهمیده اند و آن ها اگرچه با شعر بدان اشعار نکرده اند، ولی در سخنان صریح خود آن را آشکار ساخته اند و یا از مضمون خطابشان این معنی آشکار گشته

ص: 64

1-2- پس مراورا گفت: یا علی برخیز، همانا من تو را پسندیدم بعد از خود به عنوان امام و راهنما، (مترجم).

و از جمله آنان شیخین (ابوبکر و عمر) هستند، هنگامی که به منظور تهنیت و بیعت به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند در حالی که می گفتند: « اَمْسَيْتَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ » نمی دانم کدام یک از معانی مولی که تطبیق آن بر مولای ما امکان داشته قبل از آن روز وجود نداشته تا تازه شناخته شود و شیخین بیایند و برای خاطر آن او را تهنیت گویند و تصریح نمایند که در آن روز موسوم و موصوف به آن گردید؟! آیا آن معانی عبارت از نصرت و محبت است که علی علیه السلام از روزی که از سینه ایمان شیر خورده و با برادر و پسر عم برگزیده خود نشو و نما کرده پیوسته متصف به آن ها بوده؟! یا معانی دیگر مولی که نمی توان آن ها را در این مقام بخصوص منظور و مراد دانست؟! نه به خدا قسم نه این و نه آن هیچ یک نبود جز همان معنایی که همه حاضرین آن را فهمیده بودند یعنی اولویت علی علیه السلام به آن دو نفر و به جمیع مسلمین از خودشان و بر همین معنی و مبنی با او بیعت کردند و او را تهنیت گفتند .

و از جمله آنان (که همین معنی را از ولایت برداشت نموده اند) گروهی هستند که بر امیرالمؤمنین علیه السلام در میدان وسیع کوفه وارد شدند در حالی که عرض می کردند: « اَلْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا » امام علیه السلام برای واقف ساختن سایر شنوندگان و حاضرین بر معنی درست، از آن ها توضیح خواست و فرمود: من چگونه مولای شما هستم در حالی که شما گروهی از عرب هستید؟! آنان در جواب آن حضرت عرض کردند: ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شنیدیم که می فرمود: « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ » (1) خواننده گرامی خود می داند: آن مولویت که در نظر عرب (عربی که هرگز در برابر هرکس خاضع نمی شود) مورد اهمیت و دارای عظمت است تنها، محبت یا نصرت و یاسایر معانی عرفی مولی نبوده . بلکه این مولویت همان ریاست کبری و

ص: 65

1-1- مراجعه شود به آنچه در گذشته دائر به اسناد این حدیث و متن آن در صفحه 46 52 ترجمه الغدیر بیان شده است .

سروری است که تحمّل آن برای آنان سخت و دشوار بوده مگر موجبی برای خضوع و گردن نهادن آن ها در قبال آن معنی دست دهد و معنای مزبور همان است که در حضور آن جمعیت امیرالمؤمنین علیه السلام به طور استفهام توضیح خواست و آن ها را ملزم ساخت که در جواب آن حضرت عرض نمودند که از نصّ و تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را فهمیده اند و درک نموده اند .

درک و فهم این معنی حتّی بر زنان پرده نشین پوشیده نبوده چنان که در صفحه 79 ، جلد دوّم ترجمه الغدير از زمخشری در ربیع الابرار نقل شده است که بانو دارمیه حُجوئیّه که معاویه از سبب دوستی او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و کینه او نسبت به خودش پرسش نمود؟ آن بانو استدلال به اموری نمود ، از جمله به این امر که : رسول خدا صلی الله علیه و آله سمت ولایت را برای امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خمّ برقرار فرمود و کینه خود را نسبت به او (معاویه) به این علّت اعلام نمود که او (معاویه) با کسی جنگ کرده که بر امر خلافت از او (معاویه) اولی بوده و آن مقامی را که در خور آن نبوده طلب نموده و معاویه بر او در این مورد انکاری ننمود !!

با این حالات و کیفیات آیا معنای دیگری برای مولی جز آنچه ما می گوئیم و جز معنایی که خود آن جناب فهم و درک کرده یا آنان که از صحابه برای او شهادت و گواهی دادند و آنان که برای پنهان داشتن فضیلت او کتمان شهادت کردند تا مبتلای بلای افتضاح آور شدند یا آنان که با او طریق منازعت پیمودند تا دهن هایشان به واسطه آن شهادت بسته شد، فهمیدند معقول و متصوّر است ؟ و گرنه در برابر معارضه و منازعه امر خلافت در معنی حبّ و نصرت چه گواهی برای آن جناب بود و حال آن که این دو معنی شامل سایر مسلمین هم بود و اختصاص به آن جناب نداشت مگر بنا بر تعریفی که به زودی ذکر آن را خواهیم نمود و آن همان معنی اولویّت است که مطلوب ما است .

و آن ها که بر موارد استدلال و احتجاج بین افراد اُمّت و اجتماعات آنان یا به احتجاجاتی که در خلال کتب بسیار از قدیم ترین ازمنه تا عصر حاضر تألیف و

تصنیف گردیده بررسی و وقوف یافته اند به خوبی می دانند که اهل لسان از حدیث غدیر خُم جز همان معنی اولویت که در اثبات امامت مطلقه بدان استدلال می شود معنی دیگری نفهمیده اند که عبارتست از همان الویت از هر فرد نسبت به جان و مال او در امر دین و دنیایش ، همان اولویت که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان منصوص او بعد از او مسلم و ثابت است .

قراین معینه در مورد معنای مولی در حدیث غدیر

مولی به معنای اُولی بِالشَّیْءِ است و چنانچه ما از آن که گفتیم تنزل کرده و بگوئیم : یکی از معانی مولی این معنی است و آن را مشترک لفظی بدانیم ، (باز هم مقصود حاصل است) زیرا در حدیث مزبور (حدیث غدیر) قرینه های متّصله و گاهی منفصله وجود دارد که با وجود این قرائن اراده غیر این معنی از بین می رود اینک بیان مطلب :

قرینه اول مقدمه حدیث است و آن ، سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: « اَلَسْتُ اَوَّلِیْ بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ » (یعنی آیا من سزاوارتر نیستم به شما از خود شماها) یا سخنان دیگر آن جناب به الفاظ دیگر که همین معنی را می فهماند و متفرّع فرمود بر این سخن خود این جمله را: « فَمَنْ کُنْتُ مَوْلَاً فَعَلِیْ مَوْلَاً » و این حدیث را به کیفیتی که بیان شد بسیاری از علماء فریقین روایت نموده اند و از حفاظ اهل سنّت و پیشوایان آنان این هاست :

1- احمد بن حنبل 2- ابن ماجه 3- طبری 4- بیهقی 5- خوارزمی 6- بیضاوی 7- سیوطی.

بنابراین مطلب ، اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از معنایی که در مقدمه سخن خود « اَلَسْتُ اَوَّلِیْ بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ ... » بدان تصریح فرموده معنای دیگری را اراده فرموده بود ، فرمایش آن جناب به صورت کلامی درمی آید که رشته ارتباط آن گسیخته باشد و قسمتی از آن با قسمت دیگری ارتباط باشد (و ما پیغمبر بزرگوار را بزرگ تر می دانیم از هر لغزش و سخن نارسائی) و در این صورت سخن آن حضرت از مرز

بلاغت جدا می بود در حالی که آن جناب افصح بلغا و بلیغ ترین کسانی است که به زبان عربی دهن گشوده است، پس جز اذعان و اعتراف به ارتباط اجزاء کلام آن حضرت با متحد دانستن معنی در مقدمه و ذی المقدمه راهی نیست و حق هم در هر کلامی که از وحی الهی سرچشمه گرفته جز آن نیست .

و مزید بر توضیح و بیان مطلب برای شما (خوانندگان گرامی) شرحی است که در تذکره سبط ابن جوزی در صفحه 20 مذکور است ، نامبرده بعد از تعداد ده معنی برای مولی و تصریح به این که معنای دهم مولی (أولی) است ، چنین گوید: و مراد از (مولی) در حدیث (غدیر) طاعت مخصوص است ، پس معنای دهم (که: اولی است) متعین است و معنای حدیث چنین می شود : هرکس من اولی به او هستم از خودش ، پس علی علیه السلام اولی به او است و حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب خود مسمی به «مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ» به این مطلب تصریح نموده ، چه او این حدیث را به اسناد خود به استادانش روایت نموده و در روایت مزبور چنین گفته : پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ وُلِيَّهُ وَ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ ، فَعَلَيْ وُلِيَّتِهِ» یعنی هرکس ، من ولی اویم و اولی (سزاوارتر) به او هستم از خودش ، پس علی علیه السلام ولی او است . پس دانسته شد که تمام معانی بازگشت به معنای دهم (أولی بِالشَّيْءِ) دارد و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز: « أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» نیز دلالت بر همین معنی دارد و این (حدیث) نص صریح است در اثبات امامت او (علی علیه السلام) و پذیرش طاعت او

قرینه دوم : دنباله حدیث است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ » در جمله از طرق حدیث بر فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله این جمله ها نیز افزوده شده : « وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ » یا جمله هائی که متضمن همین معانی است و با ذکر گروه های راویان که قبلاً ذکر نمودیم دیگر موجبی برای تطویل به اعاده ذکر آن ها نیست و ضمن کلمات رسیده پیرامون سند حدیث (در صفحات 214 تا 234 ترجمه الغدیر) گذشت این که صحیح دانستن عدّه بسیاری از علماء ، حدیث

(غدیر) را مبتنی بر مبنای مجموع حدیث با دنباله آن « اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاٰلِهٖ ... » و با این کیفیت برای اهل تحقیق و بحث امکان خواهد داشت که ذیل حدیث مزبور را قرینه مدّعی بدانند به دلایل و وجوهی که جز با معنای اولویّت اولویّتی که ملازم با سمت امامت باشد سازگار نخواهد بود .

از جمله وجوه و دلایل مزبور آن که :

1 در آن زمان که پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به موهبت خدای سبحان به وصیّ او دایر به احراز مقام شامخ ریاست عامّه بر تمامی امت اسلامی و امامت مطلقه او بعد از خودش قیام و این امر مهم را اعلام فرمود آن جناب بر حسب اوضاع و احوال بالطبع می دانست که تمامیّت این امر نیازمند به هواداران بسیار و یاران با اقتدار است تا بدان وسیله متصدیان امور ولایات و عمّال در قبال این امر گردن نهند ، از طرفی آن حضرت مطلع بود که در میان آن گروه کسانی هستند که بر علی علیه السلام رشک می بردند چنان که در قرآن بدان اشعار شده (1) و نیز اشخاصی هستند که با آن جناب دشمنی می ورزند و در دسته اهل نفاق افرادی هستند که بر مبنای خون های جاهلیّت دشمنی با او را در دل های خود نگاهداشته اند و بعد از آن جناب بر مبنای حرص و آز آن ها که فکر سروری و ریاست و افزایش بهره های مادی در مغز خود می پروراند حوادث ناگواری رخ خواهد داد و جنب و جوش هایی به کار خواهد افتاد، و علی علیه السلام هم به حکم حقّ خواهی و عدالت، آرزوها و اطماع آن ها را اجابت نخواهد کرد و آن ها را جهت بی تجربگی و بی کفایتی لایق و سزاوار مقام هائی که چشم طمع بدان دوخته اند

ص: 69

1-1- در قول خدای تعالی : « اَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلٰى مَا آتٰهُمْ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ » (54 / نساء) ابن مغازلی در « مناقب » و ابن ابی الحدید در جلد 2 شرحش صفحه 236 و حضرمی شافعی در « الرّشّفه » صفحه 27 اشعار نموده اند که: این آیه درباره علی علیه السلام و مختصات علمی او (که مورد رشک و حسد واقع شد) نازل گردیده است .

نخواهد دانست، ناچار آن ها هم بر سر مخالفت و رزمجوئی با او رفته و اوضاع را آشفته خواهند نمود، کما این که به طور اجمال پیش گوئی و اخبار فرمود با این جمله از فرمایش خود « أَنْ تُؤْمَرُوا عَلَيَّا وَلَا أَرَاكُمْ فَاعْلَيْنَ تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا » یعنی اگر علی را به فرماندهی خلافت بپذیرید در حالتی که نمی بینم که این کار را بکنید ، خواهید یافت او را راهنمایی با بصیرت و مطلع (به صفحه 36 و 37 ، جلد 1 ترجمه الغدير مراجعه نمائید) در نتیجه توجه به این کیفیات و امور، آن جناب (بعد از ابلاغ ولایت علی علیه السلام) شروع فرمود به دعا کردن به آن ها که پیرو و دوست و یاور اویند و نفرین به آن ها که بر سر دشمنی و اعراض از اویند تا بدین وسیله امر خلافت برای او تمامیت یابد و مردم بدانند که پیروی و دوستی علی علیه السلام موجب رضای پروردگار و دشمنی با او باعث خشم و سخط پروردگار است، تا بدین وسیله به سوی حق و اهل حق بگرایند و چنین دعائی آن هم به لفظ عمومی نخواهد بود مگر درباره کسی که شأن و مقامی چنین دارا باشد و لذا افراد اهل ایمان که خدای متعال دوستی متقابل را بر آن ها واجب فرموده، نظیر این سخن و دعا درباره آن ها نقل نشده چه آن که منافرت و بی مهری هایی که در آن ها یافت می شود جزئیاتی است که به این پایه از اهمیت نمی رسد. این چنین دعایی درباره کسی خواهد بود که در امر دین ، حکم ستون و پایه را داشته باشد و در اسلام شخصیت و مقام او نمایان باشد و بر امت اسلامی امامت و سروری داشته باشد که ضعف و عدم پیشرفت او در آن مقام باعث ناتوانی حق و گسیختن رشته اسلام گردد.

2 مناسب ترین مقصود رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این دعا که سخنان خود را با آن پایان داده (و ناچار جمله های دعا مرتبط با جمله های قبل از آن است) این است که آن جناب در مقام بیان تکلیف بر حاضرین بوده که عبارت باشد از وجوب طاعت (فرمانبرداری امت در قبال علی علیه السلام) و وجوب موالات که در نتیجه ترغیب مردم است در آن دعا به فرمانبرداری و گردن نهادن در قبال او و تهدید است از تمرد و سرپیچی از اوامر او، و این معنی فقط در صورتی است که مؤلّی به معنای اولی باشد به خلاف این که بگوئیم مراد پیغمبر صلی الله علیه و آله از (مولی) محب و ناصر بوده که در این صورت از سخنان

پیغمبر صلی الله علیه و آله جز این به دست نمی آمد که: علی علیه السلام محبّ و دوستدار کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دوست بدارد یا یار و مددکار کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله یار او باشد و در این صورت مناسب این بود که دعا اختصاص به او (علی علیه السلام) داشته باشد در موقعی که او قیام به محبّت یا نصرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بنماید، نه این که شامل عامه ملّت شود اگر قیام و اقدام به موالات او نمایند و نفرین به عامه آنان باشد اگر قیام به دشمنی با او بنمایند، مگر این که (فرض نمائیم) غرض آن جناب تأکید موجبات پیوستگی مراسم دوستانه بین او و امت بوده وقتی که دانستند او (علی علیه السلام) دوست می دارد و یاری می کند هر فردی از آن ها را در هر حال و هر زمان. کما این که آنجناب چنین است و در این صورت و در نتیجه پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را از خود خلیفه قرار می دهد تا وظیفه محبّت و نصرت را انجام دهد و با این تعیین برای امت وسیله نجات از هر مهلکه و خلاص از هر ترس و احتفاظ از هر پستی فراهم گردد چنان که بین سلاطین و رعایا و امراء و مأموران ترتیب بدان جاری است .

چون محبت و نصرت در وجود نازنین پیغمبر صلی الله علیه و آله بر این مبنا و صفت است ناچار در آن کسی هم که قدم به جای قدم آن جناب می گذارد باید بر همین منوال و خصوصیت باشد و الا سیاق کلام مختل و ارتباط سخن گسیخته می شود، در نتیجه با این تقریب و توضیح پس از مماشات با آن ها که مولى را به معنای محبّ و ناصر گرفته اند باز معنی مولى با معنای امامت یکی است و همان مفاد اولی را می رساند. و برای حدیث (غدیر) از حفاظ علماء در طرق گوناگون الفاظ و کلماتی است که متصل به حدیث مزبور روایت شده که جز با معنایی که مقصود ما است از کلمه مولى استخراج نمی شود.

قرینه سوم این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله است در دنباله لفظ حدیث: « **اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (1)** » و

ص: 71

1-1- یعنی خدا بزرگتر است و ستایش بر اوست در برابر کامل نمودن دین و تمام کردن نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب.

در لفظ شیخ الاسلام حموینی: « اَللّٰهُ اَكْبَرُ تَمَامٌ نُبُوَّتِي وَ تَمَامٌ دِيْنِ اللّٰهِ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ بَعْدِي »⁽¹⁾ آیا شما (خواننده گرامی) چه معنایی را در ردیف رسالت در نظر می گیرید؟ که به سبب آن دین تکمیل شود و نعمت تمام شود و خدا بدان خشنود گردد؟ غیر از امامتی که تمامیت امر رسالت و تکمیل نشر آن و استحکام پایه های آن بسته به آن است؟ بنابراین کسی که این وظیفه مقدّس و مهمّ را برعهده دارد (بالطبع) اولی (سزاوارترین) مردم است به آن ها از خودشان .

قرینه چهارم: فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است بعد از بیان ولایت: « فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ » یعنی آن ها که حضور دارند مراتب را به غائبین ابلاغ نمایند .

آیا این گونه تأکید پیغمبر صلی الله علیه و آله دایر بر اینکه حاضرین به غائبین ابلاغ نمایند گمان می کنید نسبت به موالات و محبت و نصرت بوده که به موجب کتاب و سنت هر فردی آن را می دانسته که بایستی در میان افراد مسلمین برقرار باشد؟ گمان ندارم هیچ کوه نظر و ضعیف الرأی چنین گمانی بنماید و در برابر این همه تشریفات و اهتمام و تأکید موضوع مورد نظر پیغمبر اسلام را یک امر ساده عمومی تصور کند و بدون شک و تردید شما (خواننده فکور) تشخیص خواهید داد که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این امر مؤکّد نبوده است مگر موضوع مهمی که تا آن هنگام فرصت ابلاغ آن نبوده و طوائف و قبایل مختلفه که در آن جمع حضور نداشته اند اطلاعی از آن نداشته اند و این امر مهم نیست مگر همان امامت که کمال دین و تمام نعمت و خشنودی پروردگار بسته به آن می باشد و گروهی که حضور داشته از سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله جز این امر مهم چیز دیگری درک و فهم نکرده اند و رسول گرامی صلی الله علیه و آله لفظ دیگری که در آن مجمع بزرگ در خود تبلیغ باشد بر لفظ (مولی) اختیار نفرمود و با این همه اهمّیت که به نحوه تبلیغ خود داد از معانی مؤلی

ص: 72

1-1- الله اکبر (که قبل از سخنان مهم می گفتند) ، تمام شدن نبوت من و دین خدا به سبب ولایت علی بن ابی طالب پس از من است.

جز اولی اراده نفرموده است .

قرینه پنجم قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است بعد از ابلاغ ولایت : « اَللّٰهُمَّ اَنْتَ شَهِيدٌ عَلَیْهِمْ اَنِّيْ قَدْ بَلَّغْتُ وَنَصَحْتُ » یعنی : بار خدایا تو بر اینها گواهی که من ابلاغ نمودم و خیر و صلاح آن ها را به ایشان گفتم ، گواه گرفتن بر امت به ابلاغ و نصیحت مستلزم این است که موضوع تبلیغ پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن روز امر جدیدی باشد که قبل از آن روز آن امر را ابلاغ نفرموده بوده ، مضافا بر اینکه در بقیه معانی عمومی مولی بین افراد مسلمین از قبیل دوستی و یاری نیازی برای گواه گرفتن بر امت درباره علی بخصوص در خور تصوّر نیست مگر بر مبنی و حدی که بیان نمودیم .

قرینه ششم در اسنادهای بسیار زیاد ، از موضوع روز غدیر به لفظ نصب تعبیر شده .

در صفحه 105 جلد 1 ترجمه الغدیر از قول عمر بن خطاب ذکر شد که : (نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا عَلَمَا) رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را بطور نمایان منصوب داشت. در صفحه 11 جلد 1 ترجمه الغدیر (در مناشده علی علیه السلام در عهد خلافت عثمان) مذکور شد : « فَأَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ... وَ أَنْ يُنْصِبَ بَنِي لِنَاسِ بَغْدِيرِ حُمِّ » و مأمور گشت (پیغمبر صلی الله علیه و آله) که مرا در غدیر خم برای مردم به ولایت منصوب فرماید

این لفظ (نصب) ما را آگاه می سازد با ایجاد مرتبه برای امام علیه السلام در آن روز (غدیر خم) که قبل از آن روز چنین مرتبه ای برای آن جناب شناخته نشده و این مرتبه غیر از محبت و نصرت است که نزد همه معلوم بوده و برای هر فردی از افراد مسلمین ثابت بوده و استفاده معنای خاص (اولویّت) از کلمه نصب بر مبنای شایع بودن استعمال آن در برقراری حکومت ها و تثبیت ولایات قابل تردید نیست چه ، (مثلا) گفته می شود : پادشاه ، زید را بر فلان منطقه و ولایت به عنوان والی نصب کرد و در چنین موردی (از کلمه نصب) نمی توان احتمال داد که : او را به عنوان رعیت بودن یا محبّ ، یا ناصر ، یا محبوب ، یا منصور نصب نمود همانند و مساوی با آن معنی که به افراد مجتمع که زیر سیطره و امر آن پادشاهند شامل است .

مضافاً بر اینکه این لفظ (نصب) در طرق متعدده حدیث مقرون به لفظ ولایت ذکر شده و یا در دنبال آن تصریح شده که : نصب او برای مردم یا برای امت صورت گرفته و با این خصوصیات خواهید دانست که مرتبه ثابت شده برای او همان حاکمیت مطلقه است بر همه امت و این همان معنای امامت است که ملازم با اولویتی است که مدعی و معتقد ما است در معنی مؤلی .

قرینه هفتم گیراشدن نفرین مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام است درباره آنهایی که شهادت خود را به حدیث غدیر کتمان کردند در روز مناشده روز رَحَبَه و روز رکبان و در نتیجه دچار ناینایی و برص شدند و یا دچار سوء عاقبت (ارتداد بعد از اسلام) و یا آفت و بدبختی دیگری گردیدند . در حالتی که آن ها از افرادی بودند که در غدیر خم (در روز معهود) حاضر بوده اند .

آیا هیچ سخندان و اهل تحقیقی روا می بیند که احتمال داده شود ، به اینکه وقوع این بلیّه ها و بدبختی ها بر آن قوم و سخت گیری امام به نفرین کردن بر آن ها برای کتمان آن ها نسبت به معنای محبت و نصرتی باشد که در میان تمام افراد دینی شمول و عمومیت دارد ؟ در صورت روابودن چنین امری لازم می آمد که نفرین امام شامل بسیاری از مسلمین شود که میان خود دشمنی وزد و خورد و کشتار نمودند تا ریشه این دو صفت (محبت و نصرت) را کنند تا چه رسد به آنان که ثبوت و برقراری آن دو صفت را میان خود کتمان نمودند همه دچار عواقب شوم نامبرده بشوند ، ولی شخص واقع بین و کنجکاو داغ ننگ و عار را می بیند که بر آن ها زده شده و نفرین بر آن ها رسیده که این نبأ عظیم را کتمان نمودند ، همان نبأ عظیمی که این مولای بزرگوار صلوات الله علیه بدان مخصوص گشته و آن نیست مگر همان معنایی که نصوص بسیار بر آن توافق کرده و قرائن متراکمه زیاد آن را نمایان ساخته که عبارتست از امامت و اولویتی آن جناب بر آن ها از خود آن ها .

و گذشته از این مرحله ، کتمان شهادت آن ها نسبت به یک امری عادی که در آن جناب و غیر او بطور علی السویه وجود داشته باشد نمی تواند باشد ، بلکه لازم است

که این کتمان نسبت به فضیلتی باشد که اختصاص به شخص آن جناب دارد، که گویی بر آن ها گوارا نبود که امام بدان امر ممتاز و مخصوص باشد و لذا کتمان نمودند لیکن نفرین آن حضرت آنان را به وسیله آشکار نمودن حق رسوا و مفتضح نمود و نشانه زشت و آشکار این کتمان بر جبهه ها و چشم ها و پهلوه‌های آنان باقی ماند تا زنده بودند و بعد از آن ها هم اوراق تاریخ و کتب، آن آثار را در خود ثبت کرد که دهان به دهان بگردد و تا پایان عمر جهان زبان زد جهانیان باشد.

قرینه هشتم حافظ ابن سمان به طوری که در جلد 2 «الریاض النضره» صفحه 170 و «ذخایر العقبی» تألیف محب الدین طبری صفحه 68 و «وسيلة المآل» تألیف شیخ احمد بن باکثیر مکی و مناقب خوارزمی صفحه 97 و «صواعق» صفحه 107 مذکور است، از حافظ دارقطنی از عمر روایت نموده که: دوتن از صحرانشینان که با هم خصومت و نزاع داشتند نزد عمر آمدند، عمر به علی علیه السلام گفت: بین این دونفر حکم کن، یکی از آن دو گفت: این، قضاوت خواهد کرد بین ما؟ (از روی استخفاف و تحقیر)، در این هنگام عمر از جا جست و گریبان آن مرد را گرفت و گفت: وای بر تو! می دانی این کیست؟ این، مولای من و مولای هر مؤمن است و هرکس که این شخص مولای او نباشد او مؤمن نیست.

احادیثی که معانی مولی و ولایت را تفسیر نموده

پیش از اتمام این قرائن باید توجه کرد به تفسیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصا درباره معنای لفظ (مبارک) خود فرموده و پس از آن به آنچه که مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام مطابق تفسیر پیغمبر صلی الله علیه و آله در این باره بیان فرموده.

علی بن حمید قرشی در «شمس الاخبار» صفحه 38 به نقل از «سُلوَةُ العارفين» تألیف: الموفق بالله، حسین بن اسمعیل جرجانی پدر المرشد بالله به اسنادش از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که: چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله در معنای این فرموده: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» سؤال شد، فرمود: خدا، مولای من است، اولی (سزاوارتر)

است به من از خودم، امری (میل و اراده ای) برای من با وجود ذات مقدّس او نیست، و من مولای مؤمنین هستم، به آن ها از خودشان اولی (سزاوارتر) می باشم و با وجود من امر (اراده و میلی) برای آن ها نیست و هرکس که من مولای اویم، به او از خودش اولی هستم، امر (میل و اراده) برای او با وجود من نیست، علی مولای او است، به او از خودش اولی (سزاوارتر) است برای او امری (میل و اراده) نیست با وجود او.

راغب در جلد 7 محاضراتش در صفحه 213 ذکر نموده که ابن عباس گفت: شبی با عمر به راهی می رفتم و عمر بر قاطری و من بر اسبی سوار بودیم، در این موقع (عمر) آیه ای را قرائت کرد که در آن از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد شده، سپس گفت: سوگند به خدا ای اولاد عبدالمطلب، به طور تحقیق علی در میان شما اولی (سزاوارتر) به این امر (خلافت) بود از من و ابی بکر. ابن عباس گوید: من با خود گفتم: خدا مرا رها نکند اگر دست از او بدارم، پس به او گفتم: یا امیرالمؤمنین آیا تو چنین سخنی را می گوئی؟ در حالی که تو و رفیقت برجستید و امر خلافت را از ما سلب نمودید، نه سایر مردم! عمر گفت: دور شوید (یا از این سخن خودداری کنید) ای اولاد عبدالمطلب: همانا شما یاران عمر بن خطاب هستید، (ابن عباس گوید) پس از این سخن او، من خود را به عقب افکندم و او زمانی اندک جلو افتاد سپس (چون تعادل مرا در طی راه احساس نمود) مرا (با تعرض و نکوهش امر به همراهی در روش نمود) گفت: راه بیا از راه وامانی و گفت: سخن خود را بر من تکرار کن، گفتم: مطلبی را یادآور شدی و من پاسخ آن را رد نمودم و اگر تو سکوت می کردی، ما نیز ساکت بودیم.

عمر گفت: به خدا قسم ما نکردیم آنچه را که کردیم از روی عداوت ولیکن ما او را کوچک شمردیم و ترسیدیم که عرب به سبب کشتارهایی که (در غزوات) از آن ها کرده به خلافت او تن ندهند و با او هم داستان و متحد نشوند، (ابن عباس گوید) خواستم (در پاسخ او) بگویم: رسول خدا صلی الله علیه و آله او را اعزام می نمود (به قبائل عرب و میدان های جنگ) و او بزرگان و رؤسای آن ها را درهم می شکست و زبون می ساخت و پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن مأموریت ها علی را کوچک نمی شمرد، مع الوصف تو و رفیقت

(ابوبکر) او را کوچک می شمارید؟ سپس عمر گفت: شد آنچه شد، در عین حال تو چگونه می بینی؟ به خدا قسم، ما در هیچ امری بدون او (علی علیه السلام) تصمیم نمی گیریم و هیچ کاری بدون اذن او انجام نمی دهیم.

سخنانی در پیرامون مفاد حدیث «غدیر»

از بزرگان پیشوایان «حدیث» در تألیفاتشان

آنچه از معنای (مولی) با حقیقت امر موافقت دارد، در بهترین مظاهرش آشکار و نمایان شد، به طوری که مخالفین را دیگر راهی جز تسلیم و گردن نهادن در مقابل آن حقیقت باقی نماند، مگر کسی که راه عناد و لجاج پوید و مسلک و روش او انحراف از راه راست باشد و کاوش و تعقیب کشف حقیقت ما را به سخنانی تابناک از گروهی دانشمند واقف و آگاه نمود که حس حقیقت جوئی آن ها را به آنچه صراحت (در معنای مقصود) دارد رهبری نموده و در نتیجه حقایقی را که در این باره به دست آوردند بدان اشعار نموده اند بدون این که توجه به آهنگ های ناهنجار و ماجراجوئی ها بنمایند.

اینک عین کلمات آنان :

1 ابن زولاق، حسن بن ابراهیم، ابو محمد مصری، متوفای 387 در تاریخ مصر چنین گوید:

و در هجدهم ذی حجه سال 362 (که روز غدیر است) گروهی از اهالی مصر و مغاربه و به اتفاق آن ها دیگران برای دعا گرد آمدند، چه آن روز، روز عید بود. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را به خلافت برگزید. (1)

این کلام مشعر بر این است که: ابن زولاق آن مرد عرب توانا به لغت و ادب از حدیث غیر، جز همان معنی که نظر ما است معنای دیگری را نفهمیده و آن روز را جز بیعت با امیرالمؤمنین و نصب او به خلافت ندیده.

2 حجة الاسلام ابو حامد غزالی، متوفای 505 در کتاب خود «سِرُّ الْعَالَمِينَ» صفحه 9

ص: 77

1-1 این جمله را مُقْرِیْزِی در جلد 2 (حُطَّط) صفحه 222 از او حکایت نموده است.

گوید: علماء در ترتیب و (چگونگی) تحقق و حصول آن برای کسی که امر خلافت به او ارجاع شده اختلاف نموده اند نظر بعضی از آنان این است که خلافت به نصّ (تصریح به مقام ذی صلاحیت) است و دلیل اینان در این مسئله قول خدا تعالی است: « قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَهْدٌ تَدْعُونَ إِلَى قَوْمِ آوَلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ، فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا » (1)

و به تحقیق آن ها را (مسلمین را) ابوبکر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت به طاعت نمود و آن ها دعوت او را اجابت نمودند و بعضی از مفسرین در (تفسیر) قول خدای تعالی: « وَ إِذْ أَسْرَرْنَا إِلَى بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا ... » راجع به لفظ حدیث (درآیه) چنین گفته یعنی همانا پدر تو، او است خلیفه بعد از من ای حمیراء و زنی (به رسول خدا صلی الله علیه و آله) گفت: هنگامی که تو را از دست دادیم، به که رجوع نمائیم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره به ابی بکر نمود و (از جمله اموری که به منزله نص خلافت ابی بکر دانسته اند): این که او (ابوبکر) در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله (به جماعت) امامت نمود و امامت (جماعت) تکیه گاه دین است .

(دنباله سخن غزالی است) این بود اجمالی از آنچه قائلین به نصوص بدان تعلق (و استناد) نموده اند و سپس تأویل نموده گویند: اگر علی علیه السلام اولین (شخص) خلفاء

ص: 78

1-1- آیه 17 سوره فتح ، آن ها که این آیه را به منزله نص بر خلافت ابی بکر گرفته اند به جمله «سَهْدٌ تَدْعُونَ إِلَى قَوْمِ آوَلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ» استناد نموده اند و آن گروه توانا و مجهز را عبارت از اهل رِدَّة می دانند که ابی بکر بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مسلمین را دعوت به نبرد با آن هانمود و حال آن که طبق تفاسیر عدیده مراد از داعی در جمله «سَهْدٌ تَدْعُونَ» شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است، زیرا آن جناب بعد از داستان حُدَیْبِیَّة که موضوع تخلف منافقین است، مردم را به جنگهای متعدّد و نبرد با گروه های باسطوت و نیرو دعوت فرمود مانند اهل حنین و طایف و غیر آن ها، بنابراین حمل مدلول این آیه به وقایع بعد از وفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) معنی ندارد و معنی آیه چنین است: یعنی بگو بر بازپس ماندگان اعراب به زودی دعوت خواهید شد به سوی قومی که صاحبان جنگ سخت هستید باید جنگ کنید با ایشان تا مسلمان شوند پس اگر اطاعت کنید به فرمان خدا و پیغمبر، خدا خواهد داد به شما اجر زیبایی و اگر روی برگردانید چنان که روگردان شدید در پیش، شما را عذاب می کند آن هم عذابی دردناک .

می بود، موجبات فنا و نیستی را برای آن ها (امت) جلب و فراهم می ساخت و در نتیجه پیروزی در فتوحات و منقبت ها نصیب آن ها نمی شد و ملامت و منقصتی نخواهد بود در این که او (علی علیه السلام) چهارمین خلیفه باشد، کما این که آخرین پیغمبران بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله ملامت و منقصتی ندارد و آن ها که از این طریقه عدول نموده اند چنین پنداشته اند که : این (مبنی) و آنچه بدان تعلق (استناد) یافته فاسد است و تأویل مزبور هم سرد (و بی اساس) است !! و از گمان و دلخواه شما صادر گشته و به طور تحقیق در خلافت و احکام میراث صورت گرفته مانند داود و زکریا و سلیمان و یحیی و این دسته گویند برای زن های (پیغمبر صلی الله علیه و آله) یک هشتم خلافت بوده، پس به این عقیده استناد کرده اند و این (نظر) باطل است، زیرا اگر (خلافت) میراث می بود، هر آینه عباس (عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله) سزاوارتر بود.

لکن، چهره برهان نمایان گشت و گروه های (علماء حدیث و تفسیر) اجماع نمودند بر متن حدیث (غدیر) از خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خُم به اتفاق همگان که آن جناب فرمود: « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ » پس (از این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله) عمر گفت: « بَخُّ بَخٌّ يَا أَبَاحَسَنِ، لَقَدْ أَصَدَّ بَحَّتْ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ » پس این (سخن عمر) گردن نهادن به امر و رضایت و تأیید است. سپس هوای نفسانی به علت شیفتگی به ریاست غلبه کرد و عشق و علاقه به دست گرفتن استوانه خلافت و بلندکردن پرچم های بزرگ (فرماندهی) و حرکت بیرق ها توأم به چکاک سلاح ها و صف آرائی های سپاه ها و درهم پیوستن سوارها و فتح نمودن بلاد و ممالک، آنان را با جام پر از آرزو سیراب نمود، در نتیجه بازگشت به خلاف و سرکشی نخست نمودند و (امر پیغمبر صلی الله علیه و آله را) پشت سرافکندند و به بهای کمی آن را فروختند و چه داد و ستد بدی بود که کردند و چه بد بود آنچه خریدند.

4 شیخ احمد عجبیلی شافعی، در « ذخیره المال شرح عقد جواهر اللآل فی فضائل الأال » بعد از ذکر حدیث غدیر و داستان حارث بن نُعمان فِهری گوید: و این از نیرومندترین دلایل است بر اینکه علی رضی الله عنه اولی (سزاوارتر) است به امامت و خلافت و صداقت و نصرت و پیروی نمودن از او به اعتبار احوال و اوقات و خصوص و عموم و

پایان برگزیده جلد دوم کتاب ترجمه الغدیر

شعراء غدیر در قرن اول هجری

1 امیر المؤمنین علی علیه السلام :

کتاب را به نام مولا یمان علی امیر المؤمنین (علیه السلام) آغاز کرده و تبرک می جوئیم زیرا او خلیفه پیامبر خداست . همانا علی (علیه السلام) بعد از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فصیح ترین و آشناترین مردم است به خصوصیات و موازین کلام عرب هم اوست که از کلام پیامبرگرمی « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ » چنین فهمیده که مولا یعنی امامی که طاعتش چون پیامبر بر همه واجب است .

آن حضرت در ضمن اشعاری چنین سرود :

محمد ، پیامبر خدا ، برادر مهربان منست .

و حمزه ، سرور شهیدان عمومی من .

و جعفر ، آن که روز و شب با ملائکه در پرواز است ، پسر مادر من است .

دختر پیامبر باعث سکون دل و همسر من است ، خون و گوشت او با خون و گوشت من بستگی دارد .

و دو نوه پیامبر ، پسران من و فاطمه اند ، (به من بگوئید) کدامین شماها چنین بهره ای دارید ؟

از روی درک و علم ، قبل از همه شما ، اسلام اختیار نمودم. (1)

ص: 80

1-1 در روایت (ابن ابی الحدید) و (ابن حجر) و (ابن شهر آشوب) غلاما ما به لغت اوان حُلْمی آمده است و در روایت ابن الشیخ و بعضی دیگر صغیرا ما به لغت اوان حُلْمی آمده ، ولی شیخ طبرسی بعد از این بیت ، چنین می افزاید : وَصَلَّيْتُ الصَّلَاةَ وَكُنْتُ طِفْلاً * مُقَرَّاً بِالنَّبِيِّ فِي بَطْنِ أُمِّي = در حالی که طفل بودم با پیامبر نماز خواندم و موقعی که در شکم مادر می زیستم اقرار به پیامبر نمودم .

و پیامبر خدا، در روز غدیر خم، به امر خدا، ولایت را بر شما واجب نمود. (1) پس وای بر آن که در روز بازپسین به ملاقات خدا رسد، در حالی که به من ظلم نموده باشد.

این اشعار را امیر مؤمنان در جواب نامه معاویه نگاشتند: نامه معاویه چنین بود:

من دارای فضائلی هستم، پدرم در جاهلیت بزرگ و آقا بود، در اسلام به پادشاهی رسیدم. خویشاوند پیامبر و دایی مؤمنین و نویسنده وحی الهی هستم.

امیر المؤمنین بعد از خواندن نامه فرمود:

آیا پسر هند جگرخوار به این فضائل بر من برتری می جوید؟ بعد به جوانی که نزدیکشان بود فرمودند بنویس: مُحَمَّدُ النَّبِيِّ أَخِي وَ صِنْوِي، تا آخر اشعار که ترجمه اش گذشت.

برخی از روایان این قصیده از اهل سنت عبارتند از

1 حافظ بیهقی (در گذشته 458 هق) که شرح حالش در جلد 1 صفحه 181 ترجمه الغدیر رفته، قصیده را تماماً نقل کرده و می گوید: بر هر شخصی که دوستدار علی است واجب است این قصیده را حفظ کند تا مفاخر آن حضرت را بداند.

2 سبط ابن جوزی حنفی (در گذشته 658 هق) در جلد 2 (شرح نهج البلاغه) صفحه 377، دو بیت از این قصیده را ذکر و به واسطه شهرت آن، به همان قدر اکتفا می نماید.

3 خواجه پارسا حنفی (در گذشته 822 هق) که شرح حالش در جلد 1 صفحه 208 ترجمه الغدیر درج شده همه قصیده را در کتاب (فصل الخطاب) خود، از کتاب (اربعین) تاج الاسلام خدابادی بخاری روایت کرده است.

ص: 81

1-1- دکتر احمد رفاعی در حاشیه (معجم الادباء) چنین نقل می کند: وَأَوْصَانِي النَّبِيُّ عَلَى اخْتِيَارٍ بِيَعْتَهُ غَدَاةَ غَدِيرِ حُمٍّ.

4 شیخ محمد حبیب اللہ شنیطی مالکی ، تمامی قصیده را در صفحه 36 (کفایة الطالب) نقل نموده و آن را از جمله روایاتی می شمرد که مورد اطمینان است و استادش را به علی (علیه السلام) صحیح می داند .

غدیریه قیس بن سعد انصاری

قُلْتُ لَمَّا بَغَى الْعَدُوُّ عَلَيْنَا

در آن هنگام که دشمن به ما ستم کرد گفتم

حَسْبُنَا رَبُّنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

کفایت می کند ما را خدای ما و وکیل خوبی است

حَسْبُنَا رَبُّنَا الَّذِي فَتَحَ الْبَصْرَ (1)

کافی است ما را خدایی که بصره را فتح کرد

رَءً (2) بِالْأَمْسِ وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ

دیروز و جریان آن طولانی است

وَ عَلِيٌّ إِمَامُنَا وَإِمَامٌ

علی پیشوای ما است و پیشوای

لِسِوَانَا آتَى بِهِ التَّنْزِيلُ

افراد غیر از ما است قرآن این مطلب را آورده است

يَوْمَ قَالَ النَّبِيُّ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

روزی که پیامبر فرمود: هرکس را که من مولای اویم

فَهَذَا مَوْلَاهُ خَطْبٌ جَلِيلٌ

پس این مولای او است

ص: 82

2- کلمه بصره در شعر برای حفظ قافیه دو قسمت شده است که اصطلاحاً تقطیع شعر نامیده می شود .

و این خبر بسیار بزرگ و با عظمتی است .

إِنَّ مَا قَالَهُ النَّبِيُّ عَلَى الْأُمَّةِ

آنچه را که پیامبر به امت گفته است

حَتَّمْ مَا فِيهِ قَالٌ وَقِيلٌ

حتمی و مسلم است و گفتگویی در آن نیست .

این اشعار را صحابی بزرگوار رئیس قبیله خزرج قیس بن سعد بن عبادة در جنگ صفین در پیشگاه امیرالمؤمنین سروده است .

او از صحابه بزرگ و از اشراف عرب به حساب می آمد و جزء رؤسا و سیاستمداران ، جنگ آوران سخاوتمندان ، سخنرانان ، زهاد و دانشمندان شمرده می شد و از پایه های اصلی دین و استوانه های مذهب است .

نامبرده در زمان زندگی رسول خدا به منزله رئیس پلیس در دستگاه فرماندهی بود که وظایف و مأموریت های شهری را انجام داده و عهده دار اجراء دستورات امنیتی و انتظامی در شهر مدینه بود. (1)

3 قصیده عَمْرُو بْنُ عَاصٍ در تأیید غدیر (2)

عمر و بن عاص قصیده ای در 66 بیت سروده است که از شاهکارهای زبان عربی به شمار می رود، این قصیده به نام قصیده جُلُجَلِيَّة معروف است. (2)

ص: 83

1-1- صحیح ترمذی جلد 2 ، صفحه 317 . سنن بیهقی جلد 8 ، صفحه 155 .

2-2- برای فارسی زبانان لازم است که فرق بین عَمْر و عَمْرُو را بدانند. عَمْر بدون واو نوشته می شود به ضم عین و فتح میم و عَمْرُو با واو نوشته می شود با فتح عین و سکون میم و واو آخر تلفظ نمی شود و نوشتنش برای نشان دادن فرق این دو اسم است که اشتباه نشود.

ترجمه اشعار عمر و بن عاص

بحمد خداوند نظم آفرین شد آغاز این نظم نغز متین

به هر بحر اندیشه ام رونهاد به بحر تقارب برآمد مراد

کنون از معاویه گویم سخن هم از عمرو بن عاص پر مکروفن

فَعُولٌ فَعُولٌ فَعُولٌ مَلُومٌ أَكُولٌ ، ظَلُومٌ جَهُولٌ

معاویه بنوشت او را که زود خراجی که از مصر کردی تو سود

بباید که بفرستی آن رابه شام تعلل زامرم مکن والسَّلام

یکی چامه در پاسخش عمرو داد چو خواندش برآورد آه از نهاد

مراین چکامه را «جُلْجُلِيَّةٌ» است نام نمایم به شرحش کنون اهتمام

بود این چکامه یکی شاهکار ز یک روسپی زاده در روزگار

نگر تا چسان داده داد سخن به وصف شه اولیا بوالحسن

معاویه بر من مشو ناسپاس مزن خود به نادانی و التباس

به یاد آر کاندز هواداریت چها کردم اندر پی یاریت

به شام و به اهلش ز مکر و فریب چه غوغا کردم ای نانجیب

که تا خلق سویت شتابان شدند چو گاوان بگسسته از قید و بند

دگرگون نمودم من آئیشان به نام تو آمیختم دینشان

چو با پیشوای ره راستی به عصیان و طغیان تو برخاستی

بدانسان دگرگون نمودم امور که افکندم آن خلق را در غرور

به خونی که از نعثلی (1) شد هدر به پاکردم آن جنگ و آن شور و شر

که با سرور اوصیاء از جفا چنان جنگ خونین نمودم به پا

زدم مصحفی چند بر نیزه ها وزین حيله برپا نمودم چها

در آن دم که شد شیرحق حمله ور چسان حيله كردم به دفع خطر!

ص: 84

1-1- مراد عثمان می باشد (مترجم).

نمودم به نامردی آموختم جمله را

ستم پیشه گان را برانگیختم به حیدر خدنگ جفا ریختم

که تا جمله از حيله و مکر من نهفتند رخ را ز نور ز من

فراموش کردی که با اشعری(1) چسان حيله کردم گه داوری

به نرمی چسان دادمش من فریب که با خلع حیدر شدی بی رقیب

پس از ناامیدی برآمد مراد زمام خلافت به دست فتاد

بپوشاندمت جامه سروری چو در دست اهریمن انگشتی

ببردم تو را بر فراز سریر بیفتاد از کار، شمشیر و تیر

اگرچه ترا آن مقام بلند نبند در خور ای پست نا ارجمند

تو من را نمایاندم اندر جهان زمن نامور گشتی و قهرمان

گران است بر من که نشناختی مرا، ای جگرخوار زاده دنی

اگر من نبودم هوادار تو وزیر و مشیر و نگهدار تو

نبودت بر این جایگه هیچ راه نبودی تو فرمانروا هیچگاه

اگر من نبودم، تو همچون زنان پس پرده در خانه بودی نهان

نمودیم از جهل یاری تو را ایا زاده هند شوم دغا

ببردیمت اندر فراز از نشیب ز پستی بماندیم خود بی نصیب

بناحق تو را بر شه سرفراز مقدم نمودیم از حرص و آز

شهی کز پیمبر به امر اله شد او بر همه سرور و دادخواه

چه بسیار درباره اش مصطفی سفارش به امت نمود از وفا

وصایای پیغمبر پاکدین به شأن علی آن ولیّ امین

شنیدیم بسیار در هر مقام که تصریح فرمود او را به نام

به روز غدیر آن شه انبیا به منبر برآمد چو بدر سما

ص: 85

1-1- اشاره به داستان حکمین است و حیلہ ای کہ عمرو بن عاص با ابوموسی اشعری انجام داد .

به امر خداوندگار عزیز به بانگ رسا آن شه باتمیز
در آندم که کف بر کفش داشت جفت برجملگی این دُر نغز سفت
که آیا نیم من سزاوار تر ز جان شما بر شما سرپسر؟
بگفتند آری تو اولی ز ما به ز ما هستی ای سرور و رهنما
در آندم نمود آن شه ملک دین علی را امیر همه مؤمنین
بفرمود من کنت مولاه را که جمله شناسند آن شاه را
پس آنگه برآورد دست دعا به درگاه بی چون و گفت: ای خدا
هر آن کس که او را بود دوستدار و را دوست باش و را دستیار
هر آن کس به کینش ببندد میان و را باش دشمن به هر دو جهان
سپس گفت: با عترت پاک من مبادا که باشید پیمان شکن!
هر آن کس که از عترتم شد جدا دگر با منش نیست راه بقا
چو استاد تو دید این ماجرا دگر نگسلد رشته مرتضی
به تحسین برآمد ز اعجاب و گفت علی راکه: به به تو را نیست جفت
مراد همه! خلق را رهبری تو مولائی و بر همه سروری
خلاصه در آن مجمع باشکوه پیمبر بفرمود با آن گروه:
که پاس علی را بدارید هان علی شد امیر همه مؤمنان
معاویه! با این اساس متین که برپانمود آن نبی امین
بباید نمائیم خود اعتراف که جمله گرفتیم راه گزاف
نمودیم خود را در این جور و کین گرفتار در اسفل سافلین
به درگاه حقّ جملگی شرمسار اسیر عذاب و گرفتار نار
نه جبران شرمندگی ها شود نه وز خون عثمان نجاتی بود

علی آن عزیز خدای ودود بود خصم ما جمله یوم الورد

ز حق دور و در جور خود سوختیم زهی زشت نامی که اندوختیم

حساب من و توبه دست علی است بلی روز محشر محاسب علی است

ص: 86

چه عذری است ما را به روز جزا در آن دم که افتد ز رخ پرده ها
پس ای وای بر تو در آن روز سخت سپس بر من مجرم تیره بخت
ایا زاده هند بد باختی! سرانجام خود را تبه ساختی
تو عهدی که با من نمودی چه شد؟ وفائی نکردی تو بر عهد خود
به کامی که بگرفتی از این جهان که ناچیز و ناپایدار است آن
مزایای بسیار دادی ز دست زیان کردی و گشتی از هیچ مست
من از خلق غافل نگشتم دمی نمودم بسی مکر و نامردمی
که تا شد میسر ترا ملک و جاه رسیدی به این مسند و تکیه گاه
وگرنه تو اندر صف کارزار بدی در کمین تا نمائی شکار
فراموش کردی که لیل هریر به صفین در آن وحشت بی نظیر
بخوابیدی و چون شتر مرغ زار تَعَوُّظ نمودی به خود بی قرار
در آن دم که آن یکه تاز دلیر براند از میان آن سپاه شیریر
چو شیری دمان خشمگین حمله ور تو از ترس با خاطری پرشرر
ز من چاره می خواستی و مفرّز چنگال حیدر شه حیّه در
بستی در آن دم تو عهد و قرار تقو برتو و عهدت ای نابکار
که چون شاهد ملکت آمد ببر مسخر شدت مملکت سربسر
مرا نیمی از آنچه عاید شود ببخشائی از جنس و نوع و عدد
بر این سیره من حيله ها ساختم به تدبیر این امر پرداختم
نمودم عیان عورتتم بی درنگ بدادم تن اندر چنین عار و ننگ
شه اولیا از حیا رخ بتافت دل بی قرار تو آرام یافت
پس از آن همه ترس و لرز شدید تو را طالع عزّ و مکنت دمید

چو بر اوج عزّت شدی مستقر تو را عهد و پیمان برفت از نظر

به اغیار دادی عطای زیاد ولی یار خود را ببردی زیاد

بدادی به عبدالملک مصر را نمودی در این کار بر من جفا

ص: 87

بهر حال اکنون که مصر از منست به وصلش دلم راحت و ایمن است

تورا گر به مصر است چشم امید ز بام تو مرغ تمنا پرید

وگر نه کنم آنچه ناکردنی است بگویم هر آنچه که ناگفتنی است

برانگیزم از مصر خیل و سپاه کنم روزگار ترا بس تباه

دل خلق بر تو دگرگون کنم حجاب غرور از میان برکنم

کنم خلق را آگه از حال تو بر آرم زبن نخل آمال تو

عیان سازم این نکته نغز را برون آرم از پوست این مغز را

که از منصب امرة المؤمنین تو دوری تو را نیست حقی چنین

خلافت کجا و تو اندر کجا! چه نسبت بود بین ارض و سماء

معاویه آن عنصر جاهلی نباشد قرین با علی ولی

خلاصه ، معاویه این را بدان نباشی تو از مکر من در امان

مپندار کانون شدی کامیاب دگر نیست با عمرو عاصت حساب

منم اشتر پیش آهنگ تو به گردن مرا هست آن زنگ تو

چو جنبد سرم زنگ آرد صدا ازین زنگ سنگت شود بر ملا

پس از آن که این ابیات به سمع معاویه رسید ، دیگر متعرض او نشد !!

سخنی پیرامون قصیده عمرو بن عاص

این قصیده ، به نام جَلْجَلِيَّة نامیده شده است که عمرو بن عاص در جواب نامه معاویه بن ابی سفیان سروده است. نامه معاویه مربوط به مطالبه خراج مصر از عمرو بن عاص و مورد مؤاخذه قرار گرفته که خراج را ارسال ننموده است .

دو نسخه از این قصیده ، در دو مجموعه در کتابخانه خدیوی مصر موجود است و در جلد 4 صفحه 314 فهرست چاپی کتابخانه مزبور ضبط شده است و ابن ابی الحدید قطعه ای از آن را در جلد 2 ، صفحه 522 شرح نهج البلاغه اش روایت نموده و اضافه

نموده که این تکه از قصیده را به خط ابی زکریا، یحیی بن علی خطیب تبریزی(1) (در گذشته 502 ه. ق) یافته است .

و اسحاقی در صفحه 41 لطائف اخبارالدول گوید معاویه نامه ای به این مضمون به عمرو پسر عاص نوشت :

نامه هائی مکرر مبنی بر مطالعه خراج مصر به تو نوشتم و تو در جواب آن کوتاهی کرده و امتناع ورزیدی . اکنون برای آخرین بار می نویسم که بدون هیچ تأخیری فوراً خراج مصر را ارسال نما و السلام . عمرو پسر عاص در جوابش قصیده جُلْجُلِيَّة را فرستاد .

شرح حال شاعر (عمرو بن عاص)

عمرو پسر عاص ، پسر وائل ، پسر هاشم ، پسر سعید ، پسر سهم ، پسر عمرو ، پسر مصیص ، پسر کعب ، پسر لوی قرشی ، ابومحمد و ابو عبدالله می باشد.

وی از پنج نفری است که به داهیه (تیزهوشی و حيله گری) مشهور بودند. هر فتنه ای از او آغاز می شد و بدو سرانجام می گرفت! در شرّ و فساد و دروغ سازی و فتنه انگیزی مسلط و وارد و بدین صفات مشهور همگان بود و کتب و تاریخ گویای این احوالند .

اگر بخواهید عنان سخن را در زمینه های فجور و نابکاری رها کرده راه افراط را پیش گیرید، کافست که داستان این شخص را در نظر گیرید، چنان که در سخنان صحابه نخستین خواهید دید چه این عنصر فاسد و فرومایه و پست و بد اصل ، در کردار و رفتارش جز پلیدی و نابکاری و جور وجود نداشته!! و در خور هرگونه نکوهش می باشد .

پایان برگزیده جلد سوم کتاب ترجمه الغدیر

ص: 89

1-1- یحیی ، یکی از پیشوایان لغت و نحو است، ابن ناصر گوید: او در نقل (تاریخ) مورد وثوق و اعتماد است و دارای مصنفات بسیاری است ، این ترجمه را ابن کثیر در جلد 12 ، صفحه 171 تاریخش آورده .

غدیره سرایان در قرن دوم

ابومستهل کمیت

«زاده سال 60 هق»

«در گذشته به سال 126 هق»

شب زنده داری ، خواب را از دیده ات برد و غمی اشک آور که دردانگیز و آن چنان ماتم زاست ، که شادی را از یاد می برد، بر دل نشست .
ریزش اشک ها، بر اندوهی است که از درد روزگار بر دل نشسته است .

باران اشکی ، از دیده روان و ریزان است که در ریزش به دلوی پر آب می ماند (این اندوه و اشک) برای از دست دادن بزرگان قریش و بهترین پیامردان (رسول اکرم صلی الله علیه و آله) است که همگان در پیشگاه خدای رحمان شفاعتگرند.

پیغمبری که آشکارا «مثنائی» (1) خوان است و ابوالحسن علی علیه السلام ، برگزیده اوست.

علی: مولائی که از شادی گریزان و به خشنودی خالق خویش شتابان است و پیغمبر چنان اورا برگزیده که کسانی را که از ذکر این گزینش گریزان بودند، به زانودر آورد.

و در روز دوح (2) دوح غدیر خم ، ولایت وی را آشکار فرمود، که ای کاش اطاعت می شد، لیکن آن کسان پیمان ولایت را شکستند و من پیمانی به این خطیری ندیدم .

من به آن ها لعنت نمی فرستم ولی اولی بدکاری کرد .

و با این کار دوّمی نیز که از دیگران به عدل و داد نزدیک تر و پاسدارتر می نمود، ستمگر و تبهکار شد .

این ها ، فرمان پیشوای خویش و مردی را که در حوادث روزگار از همه استوارتر بود ، ضایع گذاشتند و به گمراهی فتادند .

ص: 90

1-1- سوره حمد .

2-2- روزی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تبلیغ ولایت در سرزمینی که درختان کهن و انبوه داشت، فرود آمد.

حَقِّش را از یاد بردند و به وی با آن که بر همه آن ها سرور بود، بی آن که اندک گناهی کرده باشد، ستم کردند.

هان! بیزارم از روزگاری که در آن بیمناک و به فرمانبری و فرمانبرداری از شما، ناچارم.

خدا گرسنه دارد، آن که را شما سیرش کردید و سیر کناد آن را که به ستم شما گرسنه ماند و بی پرده نخستین مَرِدِ مَرْدُمَتان (= معاویه) و خلیع (ولید بن عبدالملک) را لعنت کناد، چه، اینها به جای سیاستمدار دلخواه هاشمی نسبی، بر مردم حکومت کردند که او برای امت و جودی بابرکت و بهاری شکوفابود. در نبردگاه ها، شیری شکست ناپذیر و در به راه راست آوردن مردم، پرتوان بود. امور امت را به پا می داشت و از آنان می فرمود و خشک سالی ها را برای همیشه به فراوانی نعمت می سپرد.

قصیده عینیه هاشمیات

شیخ ما، «مفید» در رساله اش در معنی کلمه مولی، گفته است: «کُمَیْت» از شخصیت هائی است که به شعر او در (فهم معانی) قرآن استشهاد کرده اند و دانشمندان به فصاحت و لغت شناسی و سرآمدی او در شعر و بزرگواریش در عرب، اجماع نموده اند و چنین کسی آن جا که می گوید:

وَ یَوْمَ الدَّوْحِ، دَوْحِ غَدِیرِ حُجِّمِ أَبَانَ لَهُ الْوَلَایَةَ، لَوْ أَطِيعَا

امامت «علی» را به خبر غدیر واجب دانسته و حضرتش را، از سوی کلمه مولی به ریاست ستوده است و بر کُمَیْت با آن جلالتی که در لغت و عربیت دارد، روا نیست که وضع عبارت در معنی کند که در لغت هیچ گاه بدان معنی به کار نرفته و پیش از او عربی دان دیگری استعمال نکرده و آن را آن چنان که یکی از اعراب دریافته است دریافته باشد.

حدیث سرآغاز دعوت در سنت و تاریخ و ادب

این حدیث را گروه بسیاری از پیشوایان و حافظان حدیث از دو فرقه شیعه و سنی،

در صحاح و مسانید خود آورده اند و عدّه فراوان دیگری که سخن و اندیشه آنان قابل توجه است، بی آن که به اسناد این حدیث غمزه زنند یا در متن آن توقفی کنند، با فروتنی پذیرای آن گردیده اند و همه مورّخان اسلامی با دیده قبول به آن نگریسته و به ارسال مسلم آن را در صفحات تاریخ آورده اند. به صورت منظوم نیز به رشته شعر و نظم کشیده شده است.

و اینک لفظ حدیث:

«طبری» در صفحه 216 جلد 2 تاریخش از ابن حمید روایت کرده است که گفت: سلمه، برای ما حدیث کرد و گفت: محمّد بن اسحاق از عبدالغفار بن قاسم از منهل بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن توفل بن حارث بن عبدالمطلب، از عبدالله بن عباس و او از علی بن ابی طالب برای من حدیث کرد و گفت: علی فرمود: چون آیه و «أَنْدِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فراخواند و فرمود: ای علی! همانا خداوند مرا به ترساندن خویشاوندان نزدیک خویش فرمان داده است و من از این کار نگران بودم چه می دانستم که هرگاه چنین پیشنهادی به آن ها بکنم، ناراحتی می بینم پس خاموش نشستم تا جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمّد! اگر آنچه مأموری، نکنی پروردگارت عذابت خواهد کرد. پس ای علی به اندازه صاعی خوراک تهیه کن و پای گوسفندی در آن بنه و قدحی از شیر برای ما لبریز کن و سپس فرزندان عبدالمطلب را گردآور تا با آن ها گفتگو کنم و آنچه مأمورم به ایشان برسانم، من فرمان پیغمبر را به جا آوردم و آن ها را فراخواندم در آن روز چهل تن یکی بیشتر یا کمتر فراهم آمدند که در میانشان عموهای پیغمبر: ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب نیز بودند.

چون جمع شدند پیغمبر فرمود: خوراکی را که ساخته بودم، بیاورم چون آوردم و بر زمین نهادم رسول خدا قطعه ای گوشت از آن تناول فرمود و گفت: بخورید، بسم الله و آن گروه چنان خوردند که دیگر به خوراکی نیاز نداشتند و من جز جای دست آنان را نمی دیدم و سوگند به خدائی که جان علی در دست اوست آن خوراک به قدری کم بود، که اگر یکی از آنان می خورد، چیزی برای دیگران نمی ماند.

سپس

ص: 92

پیغمبر فرمود: آن‌ها را نوشیدنی بده، قدح شیری آوردم و همگان نوشیدند تا سیر شدند و به خدا قسم آن شیر به قدری کم بود که اگر یکی از آنان می‌آشامید، باز برای دیگری نمی‌ماند پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست، با آن‌ها گفتگو کند: ابولهب شروع به سخن کرد و گفت: صاحب‌تان به جادوکردنتان پیشی گرفت، آن‌ها پراکنده شدند و رسول خدا با آن‌ها سخن نگفت. فردای آن روز نیز پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! این مرد (= ابولهب) به گفتاری که شنیدی بر من سبقت جست و آن گروه پیش از آن که من به گفتگو پردازم، پراکنده شدند. دوباره برای ما خوراکی مانند طعام قبلی فراهم کن و آن‌ها را به پیشگاه ما حاضر آور.

علی فرمود: چنین کردم و آن‌ها را جمع آوردم، پس پیغمبر خوراک خواست و من به نزد آن‌ها بردم و پیغمبر آن چه دیروز کرده بود، آن روز نیز انجام داد و آن‌ها خوراک را خوردند چنان‌که به چیز دیگری احتیاج پیدا نکردند. سپس فرمود: سیرایشان کن، من آن جام شیر را آوردم و آشامیدند تا سیر آب شدند، سپس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به گفتگو پرداخت و گفت: ای فرزندان عبدالمطلب! همانا من جوانی را در عرب نمی‌شناسم که برای خاندان خویش برتر از آن چه برای شما آورده‌ام، آورده باشد.

من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام و خدای تعالی امر کرده است که شما را به سوی او بخوانم، پس کدامتان مرا بر این کار یاری می‌کند تا برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد.

علی فرمود: آنان از قبول سخن پیغمبر خودداری کردند و من با آن‌ها کم‌سال‌تر بودم و حتی در میان کم‌سالان کسی چشمش از چشمان من پرآب و شکمش برآمده‌تر و ساق‌هایش نازک‌تر نبود، گفتم: ای پیغمبر خدا! من وزیر تو در این کارم. او بن‌گردنم را گرفت و فرمود: این برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است سخش را بشنوید و او را اطاعت کنید

قوم خنده‌کنان برخاستند و به ابی‌طالب گفتند:

محمد ترا امر می‌کند که سخن فرزندان را بشنوی و از او اطاعت کنی.

این حدیث را به همین لفظ متکلم معتزلی بغدادی، «ابوجعفر اسکافی» متوفی به سال 240 هـ ق در کتاب «تقصی العثمانیه» (1). خود آورده و گفته است: این حدیث در خبر صحیح آمده است و «ابن اثیر» در «الکامل» جلد 2 صفحه 24 و جرجی زیدان مورخ نیز در صفحه 31 جلد 1 «تاریخ تمدن اسلامی» و استاد محمد حسین هیکل در صفحه 104 «حیة محمد»، چاپ اول این حدیث را آورده اند.

جنایاتی که بر حدیث «سرآغاز دعوت» رفته است

یکی از آن ها، جنایتی است که طبری در صفحه 79 جلد 19 تفسیرش مرتکب شده است. وی در کتاب تاریخش، پس از آن که حدیث را، آن چنان که شنیدی روایت کرده است، در تفسیر خویش امانت گفتار را از یادبرده و تمام حدیث را از جهت متن و سند یاد کرده، اما آن قسمت از سخن پیغمبر را که در فضیلت علی و پذیرنده دعوت بوده، به اجمال گذرانده و گفته است پیغمبر فرمود: کدام یک از شما در این کار با من همکاری می کند تا برادر من و چنین و چنان باشد؟ و درباره جمله آخر پیغمبر نیز گفته است که فرمود: به راستی که این (علی) برادر من و چنین و چنان است. قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا يَا شَمَا رَا به زیان کارترین مردم آگاهی دهم؟ اینها کسانی هستند که سعی شان در زندگانی دنیا تباه است ولی پندارند که نیکوکارند.

مودتی که در قرآن واجب شمرده شده است

«قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَوْدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا»: بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم و هرکس عمل نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزایم (2).

ص: 94

1-1 رجوع کنید به شرح نهج البلاغه ابن ابی حدید، جلد 3، صفحه 263.

2-1 (23 / شوری).

که در کتب آثار و احادیث و سخنان در پیرامون این آیه شریفه می توان یافت و ما را مجال گسترش سخن در این باره نیست و به برخی از آن بسنده می کنیم :

1 احمد در «المناقب» و ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه و واحدی و ثعلبی و ابونعیم و بخاری در تفسیرش و ابن مغزلی در «المناقب» به اساتید خود از ابن عباس آورده اند که چون این آیه نازل شد ، گفتند: ای رسول خدا! این خویشانی که مودت آنان بر ما واجب شده است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندانشان .

2 جابر بن عبدالله گفت : عربی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت : یا محمد اسلام را بر من عرضه کن، فرمود: شهادت بده که خدائی جز خداوند یگانه که یکتا و بی شریک است ، نیست و نیز محمد بنده و رسول اوست ، عرب گفت: آیا پاداشی هم می خواهی فرمود: خویشان من ، گفت : بیا تا با تو بیعت کنم . چه هرکس ترا و خاندانت را دوست ندارد ، بر او لعنت خدا باد و پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: آمین .

علی صدیق و فاروق امت

1 «ابن سجاد» و «احمد» در کتاب «المناقب» از قول ابن عباس روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند ، صدیقان سه تن اند : خزّیل که مؤمن آل فرعون است و حبیب که صاحب آل یاسین است و علی بن ابی طالب و «ابونعیم» این روایت را در «المعرفة» آورده و «ابن عساکر» نیز آن را از قول «ابی لیلی» نقل کرده و این دو عبارت را بر حدیث افزوده اند که پیغمبر فرمود و علی بالاتر از آن ها است . محبّ الدین طبری در 2 صفحه 154 «ریاض» و «گنجی» در صفحه 47 «کفایه» روایت را با عبارت ابی لیلی و سیوطی در «جمع الجوامع» به طوری که در جلد 6 صفحه 152 ترتیب آن آمده است و «ابن حجر» در صفحه 74 «صواعق» ، آن را به عبارت «ابن عباس» آورده اند .

2 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همانا این «علی» نخستین کسی است که به من ایمان آورد و اولین کسی خواهد بود که در روز رستاخیز با من مصافحه می کند و اوست صدیق اکبر و این است فاروق این امت که حق را از باطل جدا می کند و این است یعسوب مؤمنان. «طبرانی» این روایت را از «سلمان» و «ابی ذر» و «بیهقی» و «عدنی» از «حدیفه» و «هیثمی» در جلد 9 صفحه 102 مجمع و «حافظ گنجی» در صفحه 79 کفایه این روایت را از طریق «حافظ عساکر» آورده اند و در پایان حدیث چنین آمده که پیغمبر فرمود: و او است باب «مدینه علم» من که از جانب آن وارد می شوند و او است خلیفه من پس از من «متقی هندی» این روایت را با عبارت اول در صفحه 665 کتاب «اکمال کنز العمال» آورده است .

3 «ابن عباس و ابی ذر» گفته اند: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدیم که به علی فرمود: «أَنْتَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَأَنْتَ الْفَارُوقُ الَّذِي يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ» تویی صدیق اکبر و تویی فاروق که حق را از باطل جدا می کند .

«محب الدین» در صفحه 155 «ریاض» روایت را آورده و گفته است: و در روایتی چنین است که فرمود و أَنْتَ يَعْسُوبُ الدِّينِ (1) . حاکمی و قرشی نیز در صفحه 35 شمس الاخبار این خبر را آورده و افزوده اند که فرمود و أَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ شيخ الاسلام حموی در باب 24 (الفرائد) آورده و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه صفحه 257 روایت را از قول «ابی رافع» یاد کرده و عبارتش این است: ابو رافع گفت برای خدا حافظی به خدمت ابی ذر آمدم چون خواستم از نزد او بیرون آیم به من و جمع همراهانم گفت: به زودی فتنه ای پدید می آید ، از خداوند بترسید و بر شما باد که از بزرگ مردی چون علی بن ابی طالب پیروی کنید چه من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به او می فرمود: تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و در رستاخیز اولین کسی خواهی بود که با من مصافحه می کنی و تویی صدیق اکبر و

ص: 96

تویی فاروقی که حق و باطل را از هم جدا می کند و تویی یعسوب مؤمنان و ثروت یعسوب کافران است و تویی برادر و وزیر من و بهترین کسی که پس از من می ماند و پیمان مرا نگه می دارد. قاضی ایجی در صفحه 276، جلد 3 المواقف و صفوری در صفحه 25، جلد 2، نُزْهَةُ الْمَجَالِسِ این روایت را آورده اند.

4 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج، پروردگارم به من گفت: ای محمد چه کسی را به خلافت خود بر امت، گمارده ای گفتم پروردگارا تو داناتری، گفت: ای محمد من ترا به رسالت برگزیدم و برای خویش انتخاب کردم، تو پیغمبر من و برگزیده من از میان آفریدگان منی و پس (از تو) آن صدیق اکبر و آن پاک و پاکیزه نهادی است که او را از سرشت تو آفریدم و وی را وزیر تو ساختم و پدر دو سبط پاک و پاک نهاد تو، آن دو سرور جوانان اهل بهشت قراردادم و همسر او بهترین زنان جهان است تو، درختی و علی شاخه و فاطمه برگ و حسن و حسین بار آن درخت اند. آن دورا از سرشت علین آفریدم و شیعه شما را از (طینت) شما ساختم، چه اگر گردن های آنان را به شمشیر بزنند، بر مهرشان نسبت به شما می افزایند، گفتم: پروردگارا صدیق اکبر کیست؟ فرمود: برادرت علی بن ابی طالب است. قرشی در صفحه 32 شمس الاخبار، این روایت را آورده است.

5 علی علیه السلام فرمود: من بنده خدا و برادر پیغمبر صلی الله علیه و آله و صدیق اکبرم و کسی به (این لقب) پس از من قائل نخواهد شد، مگر آن که دروغگو و دروغ پرداز باشد. من هفت سال پیش از همه مردم نماز گزارده ام.

ابن ابی شیبه، به سند صحیح این روایت را آورده و نسائی نیز در صفحه 3 خصائص با سندی که رجال آن ثقة اند و ابن ابی عاصم در کتاب «الکُتُبَةُ» و حاکم در صفحه 112 جلد 3 «المستدرک» روایت را آورده و آن را صحیح دانسته است. ابونعیم نیز در المعرفة و ابن ماجه در صفحه 57، جلد 1 سنن خود به سند صحیح آورده. طبری در صفحه 213، جلد 2 تاریخش با اسناد صحیح و عقیلی و خلعی نیز.

ابن اثیر در صفحه 22، جلد 2 الکامل و ابن ابی الحدید در صفحه 257، جلد 3

شرح النهج و محب الدین طبری در صفحه 6 ذخائر و صفحه 155 و 158 و 167 جلد 2 ریاض و حموی در باب 49 فرائد و سیوطی ، آن طور که در صفحه 394 ، جلد 6 ترتیب جمع آمده است در الجمع به ذکر این حدیث پرداخته اند و در صفحه 55 ، جلد 2 طبقات شَعْرَانِیّ چنین است که علی (رض) گفت : اَنَا الصِّدِّیقُ الْأَكْبَرُ ، لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَاذِبٌ .

6 معاذه گفت : از علی آن گاه که بر منبر بصره خطبه می خواند ، شنیدم که می گفت: منم صدیق اکبر که ایمان آوردم پیش از آن که ابوبکر اسلام آورد. ابن قتیبه در صفحه 73 «معارف» و ابن ایوب و عقیلی و محبّ الدین در صفحه 85 ذخائر و صفحه 155 و 157 جلد 2 «ریاض» این روایت را آورده اند و ابن ابی الحدید در صفحه 251 و 257 جلد 3 شرح نهج البلاغه و سُیُوطِیّ در جمع الجوامع، بنابر آنچه در صفحه 405 جلد 6 الغدیر ترتیب آن آمده است به ذکر این روایت پرداخته اند .

غدیریه سرایان قرن سوم

دُعْبِلْ خُزَاعِیّ شهید به سال 246

نوحه گران گنگ و گویا با ناله ها و آه های سوزان خود به گفتگو پرداختند و با نفس های خود از راز درون دل باختگان روزگاران پرده برگرفتند و به یاری و یآوری هم شتافتند تا صفوف ظلمت شب ، به سپیده دم در هم شکست .

درود دلباخته دردمند بر آن عرصه ها و سرزمین هایی باد که از سیه چشمان تهی ماند . به یاد دارم که آن سرزمین ها ، سبز و خرم و الفت گاه سَمَنْبِرَانِ خوشبوی و شرم آگین بود.

شب هایی را به خاطر می آورم که وصال را بر کینه و فراق چیره می ساخت و نزدیکی ها بر دوری ها فائق می آمد .

ماهرویان پرده از رخسار برگرفته ، به ما دیده می دوختند و گونه ها را به دست می نهفتند و روزهای من به سرمستی دیدارشان و شبهایم به خوشدلی از یادشان می گذشت .

وقوف من به روز «عرفه» در «مُحَسَّرَ عَرَفَات» چه حسرت ها برانگیخت و زمانه را بنگر که با پیمان شکنی و تفرقه اندازی های بسیارش با حکومت های مسخره و کسانی که به دنبال آن ها، جویای روشنی از دل تاریکی ها بودند، چه جنایت ها به مردم کرد .

پس از روزه و نماز ، چگونه و از کجا می توان خواستار قرب خدا شد ؟

جز از راه مهرورزی به فرزندان و دودمان پیغمبر و کینه توزی به تبار «مروان» و «بنی امیه» و «هند» و کارهای «سمیه» و فرزند «زیاد» که همه این ها کافران و تبه کاران عالم اسلامند. اینان، پیمان و فرمان قرآن و آیات محکم آن را به دروغ و شبهه انگیزی گسستند . و این آزمایشی بود که پرده از چهره آنان و دعوی های ضلال و زشت و ناپسندشان برگرفت . میراثی بی قرابت ! و مُلکی بدون هدایت! و حکومتی بی مشورت ! و بدون وجود رهبر !! این ها دردهایی است که مزرع سبز فلک را در چشم ما خونین می نماید و طعم آب شیرین به کام تلخ می شود . آن چه ، این روش ها را در میان مردم آسان نمود، بیعت ناگهانی و بی پیش اندیشی با ابوبکر و گفتار آشکار «سَقَفِیَان» در ادعای بی پرده و ضلال آمیز میراث خواری بود. اگر امور را به علی وصی پیغمبر می سپردند ، کارها به برکت وجودش که مأمون از لغزش بود، نظام می گرفت . وی برادر پیغمبر پاک نهاد و مرد میدان کارزار بود . آنان که منکرند ، گواه راستین علی ، «غدیر» و «بدر» و کوه های بلند «احد» و آیات خواندنی قرآن در فضلش و خوراک بخشی هایش به گاه سختی و صفات تابناک و منقبت هایی است که وی دارا بود و در آن ها بر دیگران پیشی داشت .

سخنان دانشمندان مشهور عامه درباره قصیده دَعْبِلُ خُزَاعِی

1 «ابوالفرج» در صفحه 29 جلد 18 آغانی گفته است : قصیده مَدَارِسُ آیاتِ خَلَّتْ (1) مِنْ تِلَاوَةِ وَ مُنْزِلُ وَ حِی مَفْفُرَالْعَرَصَاتِ «دعبل» از بهترین نوع شعر و شکوهمندترین

ص: 99

1-1- این بیت سی امین بیت قصیده است که چکامه را به نام آن نامیده اند.

نمونه مدایحی است که درباره خاندان پیغمبر علیه السلام سروده اند و دِعْبِلِ آن را برای «علی بن موسی الرضا علیه السلام» به خراسان سروده و گفته است که چون به خدمت آن امام علیه السلام رسیدم فرمود: یکی از سرودهایت را برایم بخوان و من خواندم:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ وَ مُنْزِلٌ وَحِيٍّ مَقْفَرُ الْعَرَصَاتِ

تا به این بیت رسیدم که:

إِذَا وُتِرُوا مَدُّوا إِلَى وَاتَرِيهِمْ أَكْفَا عَنِ الْأُوتَارِ مُنْقَبَضَاتِ

امام آن چنان گریست که از هوش رفت. خدمتگزاری که در خدمتش بود به من اشاره کرد که آرام گیر و من خاموش ماندم ساعتی درنگ کرد و سپس فرمود: دوباره بخوان و من خواندم تا به همان بیت رسیدم و همان حال نخستین دست داد و پرستار حضرت اشارت به سکوت کرد و من ساکت شدم. ساعتی دیگر گذشت و امام فرمود: باز هم بخوان و من قصیده را تا به آخر خواندم. سه بار به من فرمود احسنت. سپس دستور داد ده هزار درهم از آن سیم هایی که به نام حضرتش سگّه خورده بود و پس از آن به هیچ کس داده نشد به من دهند و با فرمانی که به خانواده خود داد، خادم حضرت جامه های بسیاری برایم آورد و من به عراق آمدم و هریک از آن درهم ها را به ده درهم به شیعیان فروختم و صد هزار درهم به دستم رسید و این نخستین ثروتی بود که فراهم آوردم «ابن مهرویه» گفته است: «حذیفه بن محمد» برای من حدیث کرد و گفت «دِعْبِلِ» به من می گفت از امام رضا علیه السلام جامه به تن کرده ای خواستم که کفن خود کنم امام جبّه ای را که برتن داشتند بیرون آورده به من دادند. خبر این جبّه به مردم قم رسید. از دعبل درخواست کردند که جامه را در برابر سیصد هزار درهم به آن ها بفروشد و او نپذیرفت و آن ها راه را بر دعبل بستند و بر او شوریدند و جامه را به زور از او گرفتند و گفتند یا پول را قبول کن یا خود دانی. گفت به خدا قسم این جامه ها را به رغبت به شما نمی دهم و به زور هم برای شما سود نخواهد داشت و شکایتان را به پیشگاه امام رضا علیه السلام خواهم برد. آن ها به این طریق با او سازش کردند که سیصد هزار درهم با یکی از آستین های آستر جبّه را به او بدهند. وی راضی شد پس

یکی از آستین های جبهه را به او دادند. او آن را به دوش می بست و آن چنان که می گویند قصیده مدارس آیاتِ خَلْتُ مِنْ تِلَاوَةِ را بر جامه ای نوشت و در آن احرام کرد و دستور داد آن را در کفن هایش بگذارند. (1)

2 «یاقوت حموی» در صفحه 196 ج 4 «معجم الادباء» گفته است: چکامه تائیه ای (2) که دَعْبِل دربارۀ دودمان پیغمبر سروده است، از بهترین نوع شعر و بلندترین نمونه مدایح است که آن را برای علی بن موسی الرضا در خراسان سرود (آنگاه حدیث جامه و داستان مذکور آن را) یاد کرده و گفته است: می گویند وی این چکامه را در جامه ای نوشت و در آن احرام کرد و وصیت نمود که در کفنش باشد و دست نویس های این قصیده گوناگون است که در برخی از آن ها فزونی هایی است که گمان می کنم ساختگی باشد (3) و گروهی از شیعیان بر آن افزوده باشند و ما آن ابیاتی را می آوریم که صحیح است:

1 مَدَارِسُ آيَاتِ خَلْتُ مِنْ تِلَاوَةِ وَ مُنْزَلٌ وَ حَيِّ مَقْفَرُ الْعَرَصَاتِ

2 لِآلِ رَسُولِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنِي وَ بِالرُّكْنِ وَ التَّعْرِيفِ وَ الْجَمْرَاتِ

3 دِيَارِ عَلِيٍّ وَ الْحُسَيْنِ وَ جَعْفَرٍ وَ حَمْرَةَ وَ السَّجَادِ ذِي الثَّنَاتِ

4 دِيَارِ عَفَاها كُلُّ جَوْنٍ مُبَادِرٍ وَ لَمْ تُعْفَ لِلْآيَامِ وَ السَّنَوَاتِ

5 قِفَانَسَأَلِ الدَّارَ الَّتِي خَفَّ أَهْلُهَا مَتَى عَهْدِهَا بِالصَّوْمِ وَ الصَّلَاةِ

6 وَ آيْنَ الْأَوْليشَطَّتْ بِهِمْ غُرْبَةُ النَّوَى أَفَانِينَ فِي الْأَفَاقِ مُفْتَرَقَاتِ

7 هُمْ أَهْلُ مِيرَاثِ النَّبِيِّ إِذَا اعْتَرَوْا وَ هُمْ خَيْرُ قَادَاتٍ وَ خَيْرُ حُمَاتِ

ص: 101

1-1- در صفحه 196 جلد دهم (معجم الادباء) و در صفحه 205، جلد 1 «معاهد التنصيص» و «عصر المأمون». این داستان آمده است.

2-2- شعری که به حرف «تاء» ختم شده است.

3-3- در آخر بخش «در پیرامون شعر» خواهد آمد که این گمان گناه است و راهی به حَقِّ و حقیقت ندارد.

- 8 وَ مَا النَّاسُ إِلَّا حَاسِدٌ وَ مُكَذِّبٌ وَ مُضْطَعِنٌ ذُو حِنَّةٍ وَ تِرَاتٍ
- 9 إِذِ اذْكُرُوا اِقْتُلَى بِبَدْرِ وَ خَيْبِرٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ اَسْلَبُوا الْعِبْرَاتِ
- 10 قُبُورٌ بِكُوفَانَ وَ أُخْرَى بِطَيْبَةَ وَ أُخْرَى بِفَخٍّ نَالَهَا صَلَوَاتِي
- 11 وَ قَبْرٌ بِبَعْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ
- 12 فَأَمَّا الْمُصَمَّمَاتِ الَّتِي لَسْتُ بِالْعَا مِبَالِغَهَا مِنْهَا بِكُنْهِ صِفَاتِ
- 13 إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ فَايْمَا يُفْرَجُ مِنْهَا الْهَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ
- 14 نُفُوسٌ لَدَى النَّهْرَيْنِ مِنْ أَرْضِ كَرْبَلَا مُعَرَّسُهُمْ فِيهَا بِسَطِّ فُرَاتِ
- 15 تَقَسَّمَهُمْ رَبُّ الزَّمَانِ كَمَا تَرَى لَهُمْ عُقْرَةً مَغْشِيَّةً الْحُجْرَاتِ
- 16 سِوَى أَنَّ مِنْهُمْ بِالْمَدِينَةِ عُصْبَةٌ مَدَى الدَّهْرِ أَضْنَاءٌ مِنَ الْأَزْمَاتِ
- 17 قَلِيلَةٌ زُورًا سِوَى بَعْضِ زُورٍ مِنَ الصُّبُعِ وَالْعُقْبَانِ وَالزَّحَمَاتِ
- 18 لَهُمْ كُلٌّ حِينَ نَوْمَةٍ بِمَضَاجِعِ لَهُمْ فِي نَوَاحِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفَاتِ
- 19 وَ قَدْ كَانَ مِنْهُمْ بِالْحِجَازِ وَ أَهْلِهَا مَغَاوِيرٌ يَخْتَارُونَ فِي السَّرَوَاتِ
- 20 تَتَكَبَّرُ لِأَوَاءِ السِّنِينَ جَوَارُهُمْ فَلَا تَصْطَلِيهِمْ جَمْرَةُ الْجَمْرَاتِ
- 21 إِذَا وَرَدُوا خَيْلًا تَشَمَّسَ بِالْقَنَا مَسَاعِرَ جَمْرِ الْمَوْتِ وَالْغَمْرَاتِ
- 22 وَ إِنْ فَخَرُوا يَوْمًا أَتَوْا بِمُحَمَّدٍ وَ جِبْرِيلَ وَ الْفُرْقَانَ ذِي السُّورَاتِ
- 23 مُلَامِكًا فِي أَهْلِ النَّبِيِّ فَإِنَّهُمْ عَلَى كُلِّ حَالٍ خَيْرَةُ الْخَيْرَاتِ
- 24 فَيَا رَبِّ زِدْنِي مِنْ يَمِينِي بِصِيرَةٍ وَ زِدْ حُبَّهُمْ يَا رَبِّ فِي حَسَنَاتِي
- 25 بِنَفْسِي أَنْتُمْ مِنْ كَهُولٍ وَ فِتْنَةٍ لَفَكِّ عَنَاءٍ أَوْ لِحْمَلِ دِيَاتِ
- 26 أَحَبُّ قِصَى الرَّحْمِ مِنْ أَجْلِ حُبِّكُمْ وَ اهْجُرْ فِيكُمْ أُسْرَتِي وَ بَنَاتِي
- 27 وَ ائْتُمْ حُبِّيكُمْ مَخَافَةَ كَاشِحِ عَتِيدٍ لِأَهْلِ الْحَقِّ غَيْرِ مَوَاتِ
- 28 لَقَدْ حُقَّتِ الْأَيَّامُ حَوْلِي بِشَرِّهَا وَ إِنِّي لِأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي

29 أَلَمْ تَرَ أَنِّي مُدْتَلِئِينَ حِجَّةَ أَزُوحٍ وَأَعْدُو دَائِمَ الْحَسَرَاتِ

30 أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا وَأَيْدِيهِمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفَرَاتِ

31 فَآلَ رَسُولِ اللَّهِ نَحْفُ جُسُومِهِمْ وَآلَ زِيَادٍ حُفْلُ الْعُقُرَاتِ

ص: 102

32 بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقُبُورِ مَصُونَةٌ وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفَلَوَاتِ

33 إِذَا وَ تَرَوْا مَدُّوا إِلَى وَاتْرِيهِمْ أَكْفَاعِنِ الْأُوتَارِ مُنْقَبَضَاتٍ

34 فَلَوْلَا الَّذِي أَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ أَوْ غَدٍ لَقَطَّعَ قَلْبِي إِثْرَهُمْ حَسْرَاتِي

35 خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مُحَالَةَ خَارِجٌ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ

36 يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ وَ يَجْزِي عَلَى النَّعْمَاءِ وَ النَّقِمَاتِ

37 سَأَقْصِرُ نَفْسِي جَاهِدًا عَنِ جِدَالِهِمْ كَفَانِي مَا أَلْقَى مِنَ الْعَبْرَاتِ

38 يَا نَفْسُ طَيِّبِي ثُمَّ يَا نَفْسُ أَبْشِرِي فَغَيْرِ بَعِيدٍ كُلُّ مَا هُوَ آتٍ

39 فَإِنَّ قَرَبَ الرَّحْمَنِ مِنْ تِلْكَ مُدَّتِي وَ آخَرَ مِنْ عُمْرِي لِطُولِ حَيَاتِي

40 سُفِيْتُ وَ أَلَمْتُ لِنَفْسِي رَزِيَّةً وَ رَوَيْتُ مِنْهُمْ مَنْصَلِي وَ قَنَاتِي

41 فَمِنْ عَارِفٍ لَمْ يَنْتَفِعْ وَ مُعَانِدٍ يَمِيلُ مَعَ الْأَهْوَاءِ وَ الشُّبُهَاتِ

42 فَصَارَ رَأْيُ مِنْهُمْ أَنْ أَمُوتَ بِغُصَّةٍ تَرَدَّدَ بَيْنَ الصَّدْرِ وَ اللَّهْوَاتِ

43 كَأَنَّكَ بِالْأَضْلَاعِ قَدْ ضَاقَ رُحْبُهَا لِمَا ضَمَّنتَ مِنْ شِدَّةِ الرَّفَرَاتِ

ترجمه اشعار

آموزشگاه های آیات قرآن از تلاوت آن تهی شد و سراهای نبوت و وحی به ویرانی گرائید.

خاندان رسول خدا را در «خيف منى» و به «رکن» و «عرفات» و در «صفا» و «مروه» منزل ها بود .

3 خانه هایی که تعلق به «علی» و «جعفر» و «حمزه» و «سجاد و ثقینات» (1) داشت .

سراهایی که ویران از باران های بسیار رحمت است نه از گذشت روزگاران .

بایستید تا از خانه های بی خداوند بپرسیم ، چندانکه است که روزگار نمازها و روزه هایشان به سر آمده است؟

ص: 103

و آن ها که غربت و دوری از وطن پراکنده شان کرد، کجا رفتند؟

همان هائی که به گاه نسبت ، میراث خوار پیغمبر و سروران و یاوران خلق بودند و دیگران دروغ پردازان و کینه توزان و جودانی خونخوار، بیش نبودند .

همان خاندانی که چون به یاد کشتگان «بدر» و «خیبر» و «حنین» می افتادند، می گریستند .

قبر برخی از آن ها به «کوفه» و گور گروهی دیگر در «مدینه» و مزار آن دیگری در «فَحَّح» (1) است. درود من نثار همه شان باد .

قبری هم در بغداد است که در آن جان پاک و پیراسته موسی بن جعفر علیه السلام است و در عُرفات بهشت غرق در دریای رحمت خدای رحمان می باشد .

اما نفوسی که دعوت آنان تا دامنه حشر که خداوند امام قائم را برمی انگیزد و به برکت وجود آن ها غم و اندوه ها را می زداید ، مسموع نیفتاد و من نیز به کنه صفات آنان نمی رسم ، جان های پاک شهیدانی است که آرامگاهشان در دشت کربلا و به نزدیک شَطّ فرات در میان دو نهر است .

حوادث روزگار این ها را پراکنده کرد ولی چنان که می بینی بارگاه هایی پربرکت دارند الا آن که مزار برخی از آنان در مدینه و در طول روزگاران غریب و بی آرایش مانده است . اینان کم زائرند و زیارت کنندگانی جز کفتاران و عقابان و هماها ندارند .

آری دودمان رسول را هر روز آرامگاه ها و گورهای جدا از هم و پراکنده است، حال آن که بسیاری از آنان در حجاز و در بین مردم آن دلاورانی برگزیده از میان اشراف بودند که سختی های زمانه راهی به ساختشان نداشت و شعله های فروزان جنگ دامنشان را نمی گرفت .

چون به قلب سپاهی می زدند آتش نبرد و مرگ را به سرنیزه می افروختند و در روز سرافرازی به محمد صلی الله علیه و آله و جبریل و قرآن و سوره های آن می بالیدند .

ص: 104

1-1- محلی در مکه که مدفن علی بن حسن علیه السلام است.

ای سرزنشگر! دست از ملامت من در محبت دودمان پیغمبر بردار چه ایشان پیوسته دوست و نقطه اتکاء منند و من آن ها را به راهنمایی کار خود انتخاب کرده ام زیرا آن ها به هر حال بهترین نیک مردانند.

پروردگارا! بر بینائی و باور من بیفزا و محبت ایشان را در گروه حسنات من افزون کن .

جانم فدای پیر و جوانتان باد که شما آزادکنندگان بندگان و دهندگان دیه آنهاید .

من به مهر شما ، دوران را دوست می دارم و دست از دودمان و دختران خود برمی دارم و محبت خود را از بیم دشمن بدسگال و ناسازگار پوشیده می دارم و اینک که سختی های زمانه سراسر زندگیم را احاطه کرده است ، به امان و آسایش آخرت دل می بندم .

نمی بینی که سی سال است که شب و روز زندگی خویش را پیوسته به حسرت گذرانده و خود دیده ام که دارائی دودمان رسول در میان دیگران پخش شده و دست خودشان از سهامشان تهی مانده ، خاندان پیغمبر لاغر اندام و تبار زیاد گردن کلفت شده ، دختران زیاد پرده نشین و آل رسول اسیر بیابان گردیده اند .

چون از این خاندان یکی کشته می شد، دستی که اینان به انتقام می گشودند از ظلم و ستم بسته بود.

و من اگر به آنچه امروز و فردا واقع می شود امید نمی داشتم ، دل از حسرت آل رسول در سینه ام می طپید .

آری امید من به خروج امامی است که ناگزیر ظهور و بنام خدا و همراه با انواع برکت ها قیام می کند و حق و باطل را از هم جدا نموده به نعمت و نعمت پاداش و کیفر می دهد .

پس من دست جان را از جدال با دشمن کوتاه می کنم . چه اشک ریزانم مرا بس .

ای نفس! شاد و خرم باش که آنچه آمدنی است ، چندان دور نیست و اگر خداوند روزگار مرا به آن دولت نزدیک و عمرم را دراز کند ، دل خود را خنک و بارغم جان را سبک و تیغ و تیرم را به خون دشمن سیراب خواهم کرد .

راستی که هدایت این دشمنان به کندن آفتاب از جا و به شنوایدن سخن به سنگ سخت می ماند . برخی از اینان حق را می شناسند و از آن سود نمی برند و برخی دیگر هوسباز و شبهه انگیزند .

مرا از ایشان بس که دارم از غصّه ای گلوگیر که بالا- و پائینش نتوانم برد ، می میرم و سینه ام از بارگران اندوه به تنگ آمده و مالا مال درد است .

زندگی نامه دَعْبِلِ خُزَاعِي

ابوعلی یا ابو جعفر دَعْبِلِ پسر علی زرین بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل بن وقاء بن عمرو بن ربیعہ بن عبدالعُزّی بن ربیعہ بن جزّی بن عامر مازن ابن عدی بن عمرو ربیعہ خزاعی است .

ما این نسبت را از صفحه 116 فهرست نجّاشی و صفحه 328 ، جلد 8 تاریخ خطیب و صفحه 239 امالی شیخ و صفحه 227 جلد 5 تاریخ ابن عساکر و صفحه 100 جلد 11 معجم الادباً حَمَوِيّ و صفحه 141 جلد 1 (اصابة) .

ابن مُعْتَزّ در صفحه 125 طبقاتش گفته است : دَعْبِلِ از قم عبور کرد و در نزد شیعیان آن جا ماند و آن ها سالانه پانصد هزار درهم برایش تقسیط کردند . بحث در گزارش زندگی این شاعر چهار ناحیه دارد :

1 فداکاری او در مهر خاندان عصمت صلوات الله علیهم اجمعین .

2 نبوغ او در شعر و ادب و تاریخ و تألیفاتش .

3 روایت حدیث و راویان حدیث از سوی او و کسانی که دَعْبِلِ از جانب آنان به نقل حدیث پرداخته است .

4 رفتارش با خلفاء و پس از آن شوخ طبعی ها و نواها در کارهایش و آنگاه ولادت و وفاتش .

اما از جهت نخستین، حال او در این فداکاری به اندازه ای روشن است که ما را از هرگونه استدلال بی نیاز می کند . چه می توان گفت درباره مردی که از خود او می شنیدند که می گفت : 50 سال است که چوبه دار خود را بر دوش می کشم و کسی را نمی یابم که مرا بر آن به دار کشد به «محمّد بن عبدالملک زَیّات» وزیر گفتند: چرا آن چکامه دَعْبِلِ را که در آن به هجوت پرداخته است پاسخ نمی گوئی ؟ گفت سی سال است که دَعْبِلِ چوبه دار خود را به دوش دارد و بی باکانه در جستجوی کسی است که وی را بر آن کشد .

همه این ها ، از جهت کینه توزی ها و درگیری ها و جانبداری و پیکارجویی بود که وی در دفاع از خاندان پاک پیغمبر و نشان دادن محبت خود به آن ها و بدگوئی از دشمنانشان برعهده داشت و همین امور قرار از او گرفته و پناهگاهی برایش باقی نگذاشته بودند و حتی سایبانی که در سایه آن بیاساید نداشت و پیوسته دور از خلفاء وقت و مخالفان دودمان پاک پیغمبر رهسپار بیابان ها بود. با این وصف قصائد سایر او زبانزد بزرگان و زیور دهان گویندگان و شادی بخش دوستان و مایه اندوه دشمنان و انگیزنده کینه و حسد کینه توزان و حسودان گردید و بالاخره هم او را به همین نام کشتند .

و خرده هجوگوئی فراوانی که در بیشتر کتب از این شاعر گرفته اند ، از آن جهت است که نوع این هجوسرائی و بدگوئی تند و بسیار از جانب او ، مربوط به کسانی است که دعبل آن ها را از دشمنان خاندان پاک پیغمبر و غاصب مقام آنان می پنداشته و به این وسیله تقرب به خدا می جسته است و البته تبری از وسایل قرب به خداوند سبحان است و ولایت ، خالص نخواهد بود مگر به بیزاری از مخالفان و دشمنان اهل بیت همان طور که خدا و رسولش هم از مشرکان بیزاری جسته اند . « وَ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ » . اما بسیاری از نویسندگان کتب که در جمع دشمنان خاندان پاک پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده اند این را گناه نابخشودنی دعبل پنداشته اند چنان که عادت آنان درباره همه شخصیت های شیعه همین است .

اما بر نبوغ ادبی دعبل ، چه دلیلی روشن تر از شعر مشهور او تواند بود ؟ شعری که دهان به دهان می گردد و در لابلای کتب ثبت است و به آن در اثبات معانی الفاظ و

مواد لغت استشهاد می کنند و در مجالس شیعه در تمام ساعات شب و روز می خوانند! شعری که سهل ممتنع است و شنونده اول بار می پندارد که می تواند مانند آن بیاورد اما چون به عمق آن فرومی رود و در آن غور و بررسی می کند درمی یابد که عاجز و درمانده و ناتوان است از آن که شعری بسازد که به حریم این قصیده نزدیک باشد، چه جای آن که با آن برابر گردد!

نشانه های نبوغ دعبل

وی را کتابی است به نام «الواحدة فی مناقب العرب و مثالبها» و کتاب دیگری دارد به نام «طبقات الشعراء» که از کتاب های پرارزش و از مآخذ مورد اعتماد در ادب و گزارش زندگی شاعران است.

اما در روایت حدیث

ابن شهر آشوب در صفحه 139 کتاب (المعالم) دعبل را از اصحاب امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام دانسته و نجاشی در صفحه 198 فهرستش از برادرش چنین آورده است که دعبل دیدار موسی بن جعفر علیه السلام را درک و او را دیدار کرده است.

رفتار دعبل با خلفاء و وزراء

این ناحیه از زندگی شاعر، فراخ میدان و پر دامنه است و جستجوگر در میان کتب تاریخ و تذکره های مفصل ادبی، بخش هائی را در پیرامون آن نگاشته می بینند که سخنان بی جا بسیار دارد و ما از تمام آن ها درمی گذریم و فقط اندکی را گلچین می کنیم.

1 «یحیی بن اکثم» گفت: مأمون دعبل را به نزد خود خواند و امان بخشید و من در آن جا نشسته بودم که شاعر از در درآمد و مأمون وی را گفت: قصیده رائیه ات را بخوان. دعبل سرودن چنین قصیده ای را انکار و از آن اظهار بی اطلاعی کرد. مأمون گفت: ترا بر آن قصیده همان طور که به جان امان دادم، امان می بخشم و شاعر چنین

خواندن گرفت :

دلبرم چون کناره گیریم از زنان را دید، نگران شد و خردمندی را گناهی نابخشودنی شمرد .

وی با گیسوان سپیدش و با آن که به گروه پیران پیوسته است ، آرزوهای جوانی دارد . دلبرای موی سپید یاد معاد را در من بیدار و مرا به سرنوشتم خرسند می کند .

اگر به دنیا و زیور آن دل بستم از اندوه رفتگان می گریستم .

روزگار برخاندان من تاخت و آن را چون جامی که به سنگ می شکنند درهم شکست .

گروهی از آن ها بجا مانده اند و برخی دیگر به جارچی مرگ از میان رفتند . دیگران هم به دنبال آنان خواهند رفت .

ترس من از این است که بازماندگان از من جدا می شوند، چشم به راه بازگشت رفتگان هم که نیستم .

در خبر از خاندان و فرزندانم ، به خفته ای می مانم که پس از بیداری به بازگوئی خوابش پردازد .

دل مشغولی چاکرانتان (خاندان پیغمبر) از فقدان پیایی کشتگانتان ، خواب و آسایش راز آن ها ربوده است .

چه دست ها که در سرزمین نینوا قلم شد ! و چه گونه ها که بر خاک خفت !

روزعاشورای حسین به شب انجامید و دیگران شبانه برقتلگاهش گذشتند و گفتند :

این سرور انسان ها است .

ای بد مردم ! پاداش پیغمبر را در برابر نعمت پر ارزش قرآن و سوره های آن این چنین باید داد که چون رحلت فرمود مانند گرگی که بر

گوسفندان «ذی بقر»⁽¹⁾ شبانی کند ، بر فرزندان او خلافت کنید ؟

یحیی گفت : مأمون در این هنگام مرا در پی کاری فرستاد چون رفتم و برگشتم دعبیل سخنش را به این جا رسانده بود که :

از قبائل «ذی یمن» و «بکر» و «مضر» که من آن ها را می شناسم ، قبیله ای نماند که

ص: 109

1-1- اسم جائی است .

در خون خاندان پیغمبر شریک نباشد ، همچون قماربازانی که در لاشه شتر شریکند. از کشتار و به زنجیر کشیدن و از ترساندن و ویرانگری با دودمان پیغمبر همان کردند که سربازان اسلام در سرزمین روم و فرنگ می کنند ، خاندان امیه را در کشتارشان معذور می دارم ولی برای بنی عباس عذری نمی بینم چه آن ها مردمی بودند که نخستین فردشان را براساس اسلام کشتید و چون آن ها چیره شدند، کافرانه انتقام گرفتند .

فرزندان امیه و مروان و خاندان آن ها مردمی همه کینه توز و ستمگرند .

آنگاه که به نیازی مذهبی در اندیشه ماندن در جائی هستی ، در کنار قبر پاکی که در طوس است بمان .

در طوس دو گور است : یکی از آن بهترین مردم و دیگری متعلق به بدترین آن ها و این پندآموز است .

آن پلید را از جوار این پاک سودی نرسد و نزدیکی آن ناپاک به این وجود تابناک زبانی نزند .

چه هرکس در گرو دست آورد خویش است و تو هر یک از نیک و بد را که خواهی برگزین یا واگذار .

راوی گفت: مأمون دستارش را به زمین زد و گفت ای دعبل به خدا که راست گفته ای .

نمونه هائی از اشعار مذهبی دعبل

دعبل ، امیر مؤمنان علیه السلام را می ستاید و از خاتم بخشی او در نماز به سائل و نزول آیه شریفه « **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا** الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ »⁽¹⁾ چنین یاد می کند :

قرآن به برتری خاندان پیغمبر و ولایت غیرقابل انکار علی علیه السلام ناطق است به ولایت پس از پیغمبر آن برگزیده نیک مرد و راستگوی دوستدار ناطق است ، آنگاه که وی نماز می گزارد و نیازمندی دست تمنا دراز کرد .

ص: 110

و او با بخششی بزرگوارانه که از این بخشنده پسر بخشنده سزاوار بود، خاتمش را به مستمند داد و خدای مهربان وی را در قرآن خود چنین ویژگی بخشید: (و هرکس را چنین افتخاری است، گو بیارد) به راستی که ولی و سرپرست شما، خدا و پیغمبرش و مؤمنانی هستند که نماز می گزارند و در حال رکوع زکات می پردازند و هرکه خواهد انکار این فضیلت کند، در فردای قیامت خداوند خصمش خواهد بود و خدا در وعده هایش خلاف نخواهد کرد.

و نیز امیر مؤمنان علیه السلام را چنین می ستاید:

زهی بیعت احمد و جانشین او، یعنی سرور ما و امامی که محسود دشمن بود.

یعنی آن که به روزگار کودکی و سرآغاز جوانی، پیش از دیگران پیغمبر را یاری کرد.

یعنی آن که غم ها را زدود و هیچ گاه در نبرد نترسید.

یعنی آن که پیش از هر یکتاپرستی، خدا را به یگانگی شناخت.

و هرگز صنم و بتی را پرستش نکرد.

ولادت و وفات دعبل

دعبل در سال 148 به دنیا آمد و در سنه 246 در روزگار پیری و کهنسالی، به جور و ستم کشته شد. پس وی 97 سال و چند ماه زیسته است.

«بُحْتَرِي» که با شاعر و «ابی تمام» که پیش از دعبل درگذشت، دوست بود در سوگ آن دو چنین سرود:

آرامگاه حبیب و دعبل به روز مرگشان، بر درد دلم افزود و آتش به جانم زد ای دوستان من: باران رحمت پیوسته بر شما ریزان باد و ابری پرآب و باران زا گورتان را سایبانی کناد. گور این یکی (دعبل) در اهواز و از مسیر ناله نوحه گر به دور است و قبر دیگری (ابی تمام) در موصل است

پایان برگزیده جلد چهارم کتاب ترجمه الغدیر

شعر و امق مسیحی در حقانیت غدیر

آیا نه در خم غدیر محمد، علی را در حضور جمع در موسم حج پیداداشت و به آن ها گفت: از میان شما کسی که من مولای اویم بعد از من مولایش علی پسر فاطمه است.

آنگاه گفت: خدای من، با دوستانش مهرورز و دشمنانش را دشمن دار تا آن جا که گوید:

آیا علی نبود که عمرو (ابن عبدود) را در روز جنگ احزاب چنان با شمشیر زد که غرقابه خون شد. تو با علی برای خدا در مقابل همه قبائل عرب ایستادی و در راه حق از ملامت احدی نهراسیدی و بعد از محمد تو از همه به او شایسته تر بودی زیرا جاهل با عالم یکسان نیست.

پیرامون شعر یک مسیحی در تایید غدیر

ممکن است خواننده از مداحی مسیحیان نسبت به امیرالمؤمنین با این که معتقد به اصل اسلام نیستند تاچه رسد به مسئله خلافت آن، تعجب کند، این امر جای شگفتی نیست زیرا این کار، راه رفتن با حقایق موجود و هم پائی با تاریخ صحیح است. زیرا شخص منصف هر چند عقیده ای برخلاف اسلام داشته باشد، نمی تواند فضائل مولای ما را از قبیل: اخلاق عالی، علم سرشار، خوارق عادات زیاد، قدرت قهرمانی و جنگ آوری و بالاخره سخنان بلند و فراوانی که پیغمبر درباره او گفته است، نادیده بگیرد.

پیغمبر اسلام در نظر غیر مسلمانان، یکی از بزرگان و خردمندان عالم است بلکه او را از بزرگ ترین رجال و شخصیت های دهر معرفی کرده اند، اینان می گویند بیهوده سخن آن هم از پیغمبر اسلام بدین درازا نبود. کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله این فضایل را برای او عنوان کرده مانند خودش یکی از بزرگان یا با یک درجه پائین تر از او است.

چنان که در کتب بسیاری از مسیحیان و کلیمیان مدح و ثنای فراوانی نسبت به

پیامبر و وصی او می یابیم . مانند :

1 گفتار محمد تألیف مستر استنلی لین بول

2 محمد و قرآن " استاد مونته

3 قهرمانان " توماس کارلایل انگلیسی

4 حکم و اندرزهای محمد " تولستوی روسی

5 رمز پیشرفت اسلام " گوستاولوبن فرانسوی

علم و دانش علی در برابر صحابه

چیزی که بر احدی جای شک باقی نمی گذارد این واقعیت است که امیرالمؤمنین علمش بر همه صحابه پیغمبر فزونی داشته و در داوری ها و مشکلات همه به او مراجعه کرده اند و او در هیچ قضیه ای به احدی مراجعه نفرموده است .

اول کسی که اعتراف به اعلمیت علی نسبت به صحابه کرد، شخص پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می باشد که به فاطمه فرمود : « أما تَرْضَيْنَ اَنِّي زَوْجَتُكَ اَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اِسْلَامًا وَ اَعْلَمَهُمْ عِلْمًا » (1) . آیا خوشحال نیستی که من تو را به ازدواج کسی در آوردم که اول مسلمان است و علمش از همه بیشتر است .

و این سخن که فرمود : « من تو را به ازدواج بهترین فرد امتم در آوردم که از نظر علم از همه داناتر و از نظر فضیلت از همه بردبارتر و از نظر اسلام از همه سابقه دارتر است . (2) و باز این گفتار او به فاطمه : « او (علی) اولین کسی است که اسلام آورد و پیش از همه تسلیم شد و علمش از همه بیش و حلمش بزرگ است . » (3) .

ص: 113

1-1- مستدرک حاکم 3 ، کنز العمال 6/13 .

2-2- این روایت را خطیب در متفق و سیوطی در جمع الجوامع بر طبق آنچه در ترتیب او 6/398 می باشد نقل کرده اند .

3-3- مسند احمد 5/26 ، استیعاب 3/36 ، ریاض النضره 2/194 مجمع الزوائد 9/101 ، 114 به دو طریق صحیح که یکی رابه صحت و دیگری رابه وثاقت رجالش اعتراف کرده است ، مرقاة فی شرح المشکاة 5/569 ، کنز العمال 6/153 سیره حلبیه 1/285 ، سیره زینی دحلان 1/188 در حاشیه سیره حلبیه .

و باز سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله ! « داناترین فرد بعد از من علی است ». (1)

و سخن دیگر آن حضرت صلی الله علیه و آله که فرمود: « علی ظرف علم من و وصی من و دری است که از آن به من وارد می شوند » (2)

و گفتار او صلی الله علیه و آله که گفت: « علی در علم من است، بیان کننده رسالت من برای امتم بعد از من است ». (3)

و گفتار آن حضرت صلی الله علیه و آله :

عَلِيٌّ خَازِنُ عِلْمِي (4)

« علی خازن علم من است ».

و گفتار او صلی الله علیه و آله :

عَلِيٌّ عَيْبَةُ عِلْمِي (5)

« علی صندوق علم من است ».

و سخن او صلی الله علیه و آله :

أَفْضَلِي أُمَّتِي عَلِيٌّ (6)

« افضل امت من در قضاوت علی است » .

و سخن او صلی الله علیه و آله :

ص: 114

1-1- دیلمی از سلمان نقل کرده و خوارزمی در مناقب 49 و مقتل الحسین 1/43 و متقی در کنز العمال 6/153 آورده اند .

2-2- شمس الاخبار 39 ، کفایة الکنجی 70 ، 93 .

3-3- دیلمی از ابی ذر بنابر آنچه در کنز العمال است 6/156 نقل کرده و در کشف الخفا 1/204 آمده است .

4-4- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2/448 .

5-5- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2/448 ، جامع الصغیر سیوطی و جمع الجوامع او نقل از ترتیب او 6/153 شرح عزیزی

2/417 حاشیه عزیزی حنفی 2/417 مصباح الظلام 2/56 .

6-6- مصابیح البغوی 2/277 ، ریاض النضره 2/198 مناقب الخوارزمی 50 ، فتح الباری 8/136 ، بغیة الوعاة 447 .

« افضل شما در قضاوت علی است » .

و گفتار او صلی الله علیه و آله :

يَا عَلِيُّ أَخْصِمُكَ بِالنُّبُوَّةِ وَلَا نُبُوَّةَ بَعْدِي وَ تَخْصِمُ بِسَبْعٍ . تا آن جا که شمرد : وَ أَعْلَمُهُمُ بِالْقَضِيَّةِ وَ در تعبیر دیگر : وَ أَبْصَرُهُمُ بِالْقَضِيَّةِ (2)

ای علی! من تو را با درجه رسالت و نبوت محکوم و زیر فرمان خود می دانم و البته بعد از من نبوتی نیست و تو همگان را با هفت خصلت محکوم به فرمان خواهی نمود و در ضمن آن هفت خصلت فرمود : تو در قضاوت از همه داناتری و این سخن او صلی الله علیه و آله :

فُسِمَتِ الْحِكْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَأُعْطِيَ عَلِيُّ تِسْعَةَ أَجْزَاءٍ وَ النَّاسُ جُزْءًا وَاحِدًا (3)

حکمت به ده بخش تقسیم شده نه بخش آن اختصاصا در اختیار علی است و یک بخش آن بین باقی مردم تقسیم شده است .

و چگونه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که هنوز او زنده و علی زنده است می گوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحِكْمَةَ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ (4)

سپاس خدائی را سزا است که حکمت را در ما خاندان قرار داد .

و هنگامی که علی به نصوص متواتری که از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده دروازه شهر علم و حکمت او باشد (5) در این صورت آیا چه کسی با او برابری می کند ؟ و

ص: 115

1-1 - استیعاب 3/38 حاشیه اصابه ، مواقف قاضی ایچی 3/276 شرح ابن ابی الحدید 2/235 مطالب السؤل 23، تمییز الطیب من الخیث 35 ، کفایة الشنقیطی 46 .

2-2 - حليلة الاولياء 1/66 ، رياض النضرة 2/198 نقل از حاکمی ، مطالب السؤل 34 ، تاریخ ابن عساکر ، کفایة الکنجی 139 ، کنز العمال 6/153 .

3-3 - حليلة الاولياء 1/65 ، أسنى المطالب از حافظ جزری 14 .

4-4 - این روایت را احمد در مناقب و محب الدین طبری در ریاض 2/192 آورده اند .

5-5 - «أَنَا مَدِيَّةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُهَا» این حدیث را بسیاری از حافظان به طرق متعدد نقل کرده اند طبری، ابن معین، حاکم، خطیب، سیوطی و دیگران صحشش را تصدیق کرده اند .

کیست که در علم به او شبیه یا به او نزدیک باشد؟ این حدیثی است که بی شک از شخص پیغمبر صادر شده، و بسیاری از نویسندگان درباره آن کتاب های مستقلی، تدوین کرده اند.

پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله عایشه است که می گوید:

عَلِيٌّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِالسُّنَّةِ (1)

« علی داناترین مردم به سنت پیامبر است ».

و آنگاه عمر، که می گوید:

عَلِيٌّ أَفْضَانَا (2) و باز: أَفْضَانَا عَلِيٌّ (3)

« نیروی داوری علی از همه ما بیشتر است ».

و از عمر کلمات مشهوری نقل شده که نشان می دهد او تا چه حد نیازمند به علم امیرالمؤمنین بوده است و در این جا برخی از آن ها را ذکر می کنیم:

1 لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ (4)

« اگر علی نبود عمر هلاک می شد » این جمله را بارها بر زبان آورده.

2 « خدایا مرا در مشکلی که برای گشودنش پسر ابی طالب نباشد قرار مده ». (5)

ص: 116

-
- 1-1- استیعاب 3/40 حاشیه اصابه، ریاض النضره 2/193، مناقب خوارزمی 54، صواعق 76، تاریخ الخلفای سیوطی 115.
 - 2-2- حليلة الاولياء 1/65 طبقات ابن سعد 459، 460، استیعاب 4/38، 39 حاشیه اصابه ریاض النضره 2/198، 244، تاریخ ابن کثیر 7/359 و گفته است این کلام از عمر به ثبوت رسیده است، اسنی المطالب جزری 14، تاریخ الخلفای سیوطی 115.
 - 3-3- طبقات ابن سعد 860 استیعاب 3/41، تاریخ ابن عساکر 2/325 مطالب السؤل 30.
 - 4-4- این حدیث را احمد و عقیلی و ابن السمان نقل کرده اند، در استیعاب 3/39، ریاض 2/194، تفسیر نیشابوری در سوره احقاف، مناقب خوارزمی 48، شرح جامع صغیر شیخ محمد حنفی 417 در حاشیه سراج المنیر، تذکره سبط 87. مطالب السؤل 13، فیض القدیر 4/357.
 - 5-5- تذکره سبط 87، مناقب خوارزمی 58، مقتل خوارزمی 1/45.

- 3 « سرزمینی که تو ای ابوالحسن نباشی ، خدا مرا باقی نگذارد » (1).
- 4 « ای علی ! خدا مرا بعد از تو باقی نگذارد » (2).
- 5 « به خدا پناه می برم از مشکلی که ابوالحسن برای گشودنش نباشد » (3).
- 6 « به خدا پناه می برم که در قومی زندگی کنم و تو ای ابوالحسن در میان آن ها نباشی » (4).
- 7 « به خدا پناه می برم که در میان مردم زنده باشم و ابوالحسن آن جا نباشد » (5).
- 8 « خدایا مشکلی بر من وارد مساز مگر علی در کنارم باشد » (6).
- 9 « امید است در مشکلی که ابوالحسن گشاینده آن نباشد واقع نشوم » (7).
- 10 « خدامرا آن قدر باقی نگذارد تا در میان مردمی قرارگیرم که ابوالحسن در میان آن ها نباشد » (8).

ص: 117

-
- 1-1- ارشاد ساری ، 3/195 .
- 2-2- ریاض النضره 2/197 ، مناقب خوارزمی 60 ، تذکره سبط 88 ، فیض القدیر 4/357 .
- 3-3- تاریخ ابن کثیر 7/359 ، فتوحات الاسلامیه 2/302 .
- 4-4- ریاض النضره 197 ، منتخب کنزالعمال حاشیه مسند احمد 2/352 .
- 5-5- فیض القدیر 4/357 گوید دارقطنی از ابی سعید نقل کرده که عمر وقتی پاسخ سؤالی را از علی می شنید می گفت
- 6-6- ابن بختری به قول ریاض 2/194 آن را آورده .
- 7-7- ترجمه علی بن ایطالب ، 79 .
- 8-8- حاشیه شرح عزیزی 2/417 مصباح الظلام 2/56 .

معاویه گوید: وقتی عمر در امری به مشکلی برمی خورد پاسخش را از او (علی) می گرفت. (1)

وقتی به معاویه خبر کشته شدن امام را دادند معاویه گفت: «با مرگ پسر ابوطالب، علم و فقه از جهان رفت».

امام سبط حسن مجتبی در خطبه اش (هنگام وفات علی) گوید:

«لَقَدْ فَارَقَكُمْ رَجُلٌ بِالْأَمْسِ لَمْ يَسْبِقْهُ الْأَوْلُونَ وَلَا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ بِعِلْمٍ» (2)

«مردی دیروز از میان شما رخت بریست که از گذشتگان و آیندگان کسی به پایه علم او نمی رسد». ابن عباس دانشمند بزرگ امت گوید:

«به خدا قسم، علی را نه دهم علم بخشیدند و در یک دهم دیگر با شما شریک است» (3) و می گفت: «علم من و علم اصحاب محمد

در برابر علم علی (رضی الله عنه) مانند قطره ای در هفت دریا است» (4)

و گاه می گفت: «علم بر شش بخش است پنج بخش آن ویژه علی و یک بخش آن برای عموم مردم، همانا در بخش ششم او با ما شریک

است و از ما داناتر» (5).

نظر استاد عبدالفتاح در موضوع سقیفه

«عبدالفتاح عبدالمقصود» در کتاب الامام علی بن ابیطالب اش با بیانی فشرده و

ص: 118

1-1 مناقب احمد، ریاض النضرة 2/195. ابوالحجاج بَلَوِيّ در کتاب الف باء خود 1/222 آن را نقل کرده است.

2-2 این حدیث را احمد به قول ابن کثیر در تاریخش 7/332 و ابونعیم در حلیه 2/65 و ابن ابی شیبّه به قول ترتیب جمع الجوامع

6/412 و أبو الفرج ابن جوزی در صفة الصفوة 1/121 نقل کرده اند.

3-3 استیعاب 3/40، ریاض النضرة 2/194، مطالب السئول 30.

4-4 مراجعه کنید به جلد سوم ترجمه الغدير، صفحه 7274.

5-5 مناق خوارزمی 55، فرائد السمطين باب 68.

ناب پرده از روی حقایق سقیفه برمی دارد و می گوید :

گروهی از مسلمانان زمانی در نهران و گاهی آشکارا انجمن کرده به نفع فرزند ابیطالب دعوت می کردند به این دلیل که او را برای تصدّی امور مسلمین از دیگران برتر می دانستند ، آنگاه اطراف خانه اش اجتماع کرده او را به نام ، فریاد می کردند و او را دعوت می نمودند از خانه خارج شود تا میراث از دست رفته اش را، از دست دیگران به او بازگردانند ...

« در این موقع مسلمانان به دو دسته تقسیم شده بودند گروهی به مخالفت با او پیمان بسته و جمعی آمادگی یاری او را داشتند . بدین ترتیب در مدینه دو حزب پدید آمد و ناگهان وحدت اسلامی نزدیک بود از هم بگسلد و هیچ کس جز خدا نمی دانست بعد از این ، سرنوشت اسلام چه خواهد شد ... در این صورت آیا علی مانند سعدبن عباده در نظر پسر خطاب ، شایسته کشته شدن نبود تا فتنه فرونشیند و دسته بندی ها از بین برود ؟

این امر به شدّت و خشونت عمر نزدیک تر بود ، تا به غیرتش بر وحدت اسلام . از این حرف ها مردم با هم می زدند و زبان ها از آنچه در دل ها می گذشت حکایت می کرد این ها همه پندارهایی بیش نبود که جای یقین را می گرفت ، هیچ کس از باطن پسر خطاب خبر نداشت ولی همه دنبال پندار را گرفته و از سوابق شدت و خشونت های مکرر پیشین او ، بر آن دلیل می آوردند و شاید در این بین کسانی هم بودند که از حوادث گذشته به قیاس و یا پندار و حدس ، قبل از دیدن با چشم خود، پیش بینی می کردند که هرگاه عمر، علی را در امر بیعت تهدید کند و بدین وسیله بخواهد خلافت ابوبکر را رضا دهد، علی در مقابل تهدید عمر ، پایداری خواهد کرد . در تصوّر نتایج و عواقب این وضع، اینان شاید مدّتی به فکر فرورفته باشند ولی سرانجام به نتیجه قاطع بازگشته اند. آن نتیجه عبارتست از : خارج شدن عمر از راه راست و با سرسختی و شدّت عمل ابراز مخالفت کردن .

در آن روز این گونه شایعات پیشاپیش گام های پسر خطاب که در میان گروهی از

یاران و همکارانش به سوی خانه فاطمه پیش می رفت، همه جا را فراگرفته بود. پسر خطاب درصدد بود، پسرعم پیغمبر را هرطوری شده نسبت به چیزی که تا آن وقت زیربارش نمی رفت، وادار به اقرار کند. عده ای معتقد بودند تنها شمشیر می تواند او را وادار به تسلیم و اطاعت نماید... و دیگران به این عقیده بودند که هرگاه شمشیر به میان آید، تلاقی شمشیر با شمشیرهای دیگر قطعی است...

دیگران غیر از این دو دسته می گفتند «آتش» آتش تنها وسیله ای است که می تواند وحدت اسلامی را حفظ کند و علی را برای این کار برسر تسلیم و رضا آرد... آیا می توان برای جلوگیری از نقل داستان هیزمی که پسر خطاب امر کرد تا با آن اطراف خانه فاطمه را برافروزند و در آن خانه، علی و یارانش بودند، تا تهدیدی برای قانع کردن علی و انجام بیعت او باشد، قفلی بر دهن مردم زد...؟!!

با این که این اتفاقات که با نقشه های مدبرانه قبلی یا دفعی طرح شده، مانند حباب های روی آب زودگذر و همراه این حوادث فشار پسر خطاب... معاونان او و کسانی که همراهش آمده بودند به کمکش حمله کردند یا نزدیک بود حمله کنند که ناگاه چهره ای مانند چهره رسول خدا از پشت درخانه ظاهر شد در حالی که هاله ای از اندوه آن را فراگرفته و آثار رنج و الم از خطوط صورتش نمایان بود، از دیدگانش برق سرشگ می جست، فراز جبینش را گرفتگی خشمی عمیق و احساساتی پرگداز فراگرفته بود.

عمر از ترس درجا ایستاد، فشاری که به درخانه وارد شده بود تدریجا، گسترش می یافت. یارانش که با او آمده بودند و پشت سرش در مقابل درایستاده بودند، ناگاه مقابل خود چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله را نگرستند که از میان سیمای حیبیه اش زهرا به آن ها نگاه می کند. از شرم و آزر دیدگان فرویستند و از تصمیم های خود بازگشتند در آن حال می دیدند فاطمه همچون شبیحی از خیال، آرام و سنگین با گام های خود، اندوهگین و داغدار به سوی مسجد می خرامد تا به قبر پدرش نزدیک گردد.

همه چشم ها به سویش متوجه بود و گوش ها برای شنیدن صدایش بدان سو تیز گردیده، که ناگاه آهنگ لطیف و اندوهبارش را سرداد، به تدریج آهنگ او اوج می گرفت: او محمد را از میان گور فرامی خواند و با صدای ناله ای آمیخته با سرشگی تلخ بار فریاد می کشید: بابا یا رسول الله... بابا یا رسول الله...

گویا زمین در زیر پای این گروه ستمگر از بیم و هراس فریاد او، می لرزید ... زهرا می رفت تا با آن قبر شریف رودررو گردد و از آن غایب حاضر مدد گیرد پدرم یا رسول الله ... ماذا لَقِينَا بَعْدَكَ « بعد از تو از پسر خطاب و فرزند ابی قحافه چه ها که دیدیم؟! »

هنوز سخنش به آخر نرسیده بود که دل ها از اندوه او کوفته و دیدگان بر او سرشک همی بارید، مردانی از آن میان با خود حدیث می کردند که ای کاش می توانستند زیرپای خود را شکافته و در خفایای زمین پنهان گردند ... » .

شأن نزول سوره هل أتى

« شهاب الدین ابن عبد ربّه « مالکی 328 در «عقد الفرید» 47 3/42 حدیث احتجاج مأمون خلیفه عباسی را بر چهل نفر از دانشمندان یاد کرده و در آن جا می گوید :

مأمون گفت : یا اسحاق آیا قرآن می خوانی ؟ گفتم بلی گفت : برای من بخوان « هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا » .

من خواندم تا رسیدم به

« وَ يَشْرِبُونَ مِمَّنْ كَأْسٍ كَانَتْ مِزَاجُهَا كَافُورًا »

تا قول خدای تعالی :

« وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا » .

مأمون گفت اجازه بده درباره چه کسی این آیات فرود آمده ؟ گفتم: درباره علی. گفت: آیا تو می دانی وقتی علی مسکین و یتیم و اسیر را اطعام می کرد . « إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ » گفت ؟

و آیا شنیده ای خدا در قرآن کسی را توصیف کند چنان که از علی توصیف کرده است ؟ گفتم : نه . گفت : راست گفتمی، زیرا خدای بزرگ سیرت و احوال علی را

می دانست . ای اسحق آیا تو آن ده نفر (عشره مبشره) را از اهل بهشت می دانی؟ گفتم: بلی یا امیرالمؤمنین ، گفت: آیا اگر کسی بگوید به خدا قسم نمی دانم این حدیث صحیح است یا نه و نمی دانم آیا پیغمبر آن را گفته است یا نه ، آیا نزد تو کافر است ؟ گفتم پناه می برم به خدا؟ گفت: اگر اوبگوید من نمی دانم آیا این سوره از قرآن است یا نه آیا کافر است؟ گفتم: بلی. گفت: ای اسحاق! به نظر می رسد میان این دو کس فرقی هست .

سخنی پیرامون حدیث برادری پیامبر صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام

سخنی پیرامون حدیث برادری

1 رسول خدا صلی الله علیه و آله میان اصحابش پیمان برادری افکند، به این ترتیب که : ابابکر را با عمر و فلان را با فلان ، برادر خواند . پس علی (رضی الله عنه) نزد او آمده گفت:

« آخِيَتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَ لَمْ تُؤَاحِ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَحَدٍ »

« شما که بین یارانانت پیمان برادری افکندی میان من و هیچ کس برادری برقرار نکردی؟ » پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود :

أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ؟ « توئی برادر من در دنیا و آخرت » .

سند این حدیث می رسد به :

امیرالمؤمنین علی ، عمر بن الخطاب ، انس بن مالک ، زید بن ابی اوفی ، ابن عباس مخدوج بن زید ، جابر بن عبدالله ، ابی ذرغفاری ، عامر بن ربیع ، عبدالله بن عمر ابی امامه ، زید بن ارقم ، سعید بن مسیب .

مراجعه کنید به جامع ترمذی 2/213 ، مصابیح بغوی 2/199 ، مستدرک حاکم 3/14 ، الاستیعاب 2/460 .

صاحب ریاض النضرة در صفحه 212 کتابش چنین می گوید :

« بزرگ ترین دلیل عظمت مقام علی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار پیغمبر در مورد برادری با اوست هنگامی که پیغمبر شروع کرد ، هرکدام از اصحابش را با هم پایه و هم شکلش به پیوندند تا جایی که بین ابوبکر و عمر پیوند برادری برقرارکرد، علی را برای خودش ذخیره گذارد و او را به خود اختصاص داد ، آیا هیچ افتخار و فضیلتی می تواند با این فضیلت هم پایه گردد؟! »

ص: 122

2 جابر بن عبدالله و سعید بن مسیب گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله میان اصحابش پیمان برادری بست، ابوبکر و عمر و علی باقی ماندند پیغمبر ابوبکر و عمر را برادر ساخت و علی را فرمود:

«أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ فَإِنْ نَاكَرَكَ أَحَدٌ فَقُلْ عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ لَا يَدْعِيهَا بَعْدَكَ إِلَّا كَذَّابٌ».

« تو برادر منی و من برادر تو، اگر کسی منکر تو شد، بگو من بنده خدا و برادر رسول اویم و اگر این برادری را جز تو هرکس ادعا کند کذاب است » .

این روایت در مناقب احمد، تاریخ ابن عساکر، کفایة الکنجی 82، 83 تذکرة السبیط 14 آمده است، در آن جا به صحّت حدیث اعتراف کرده و بر جدش که سند آن را ضعیف پنداشته، اعتراض کرده است، المرقاة فی شرح المشکاة 5/569، در تعبیر امیرالمؤمنین و یعلی بن مرّة آمده است که: پیغمبر فرمود: من ترا برای خودم گذاردم تو برادری منی و من هم برادر تو، هرگاه کسی با تو در مقام استدلال برآمد بگو من بنده خدا و برادر رسول خدایم هرکس بعد از تو آن را ادعا کند سخت دروغگو است کنزالعمال 6/154، 399 نقل از حافظ ابی یعلی در مسندش .

پیرامون حدیث ردّ شمس

از « اسماء بنت عمیس » نقل شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را در «صهباء» از اراضی خیبر گذارد آن گاه علی را به سوی کاری فرستاد، وقتی علی از آن کار بازگشت، پیغمبر نماز عصر را گزارده بود. سرخود را در دامن علی نهاد و تا غروب خورشید آن را تکان نداد. از آن پس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت:

« اَللّٰهُمَّ اِنَّ عَبْدَكَ عَلِيًّا احْتَبَسَ نَفْسَهُ عَلٰى نَبِيِّهِ فَرَدَّ عَلَيْهِ شَرْقَهَا »

بار خدایا بنده تو علی برای پیامبرش، خویشتن داری کرد، توهم فروغ خورشید را بر او بازگردان! اسماء گوید: ناگاه خورشید طالع شد تا جایی که آفتاب بر فراز کوه ها، برآمد. علی برخاست و وضو ساخت و نماز عصر گزارده، آنگاه خورشید غروب کرد.

از علائم شهرت این امتیاز بین قدمای اصحاب پیغمبر ، استدلال امام امیرالمؤمنین به آن ، در روز شوری است به این بیان :

« أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ - أَفِيكُمْ أَحَدٌ رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ بَعْدَ غُرُوبِهَا حَتَّى صَلَّى الْعَصْرَ غَيْرِي ؟ »

« شما را به خدا سوگند می دهم آیا بین شما کسی وجود دارد که بعد از غروب ، آفتاب برایش بازگشته باشد تا نماز عصر بگذارد، غیر از من؟ همه گفته: نه (1) «خوارزمی» در «مناقب» ص 260 از مجاهد از ابن عباس روایت کرده گوید: به او (ابن عباس) گفتند درباره علی چه می گویی؟ پاسخ داد؟

«ذَكَرَتْ وَاللَّهِ الثَّقَلَيْنِ ، سَبَقَ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَصَلَّى بِالقِبْلَتَيْنِ وَبَاعَ البَيْعَتَيْنِ وَأُعْطِيَ السِّبْطَيْنِ وَهُوَ أَبُو السَّبْطَيْنِ: الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَرُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مَرَّتَيْنِ بَعْدَ مَا غَابَتْ مِنَ الثَّقَلَيْنِ»

علی کسی است که قبل از دیگران شهادتین گفت و به دو قبله نمازگزارد و دو بیعت با پیغمبر بیعت کرد ، به او سبطین عطا شد ، او پدر دو سبط پیغمبر حسن و حسین است ، او کسی است که دو بار خورشید بعد از آن که از دیده جنّ و انس نهان شد برای او بازگشت « .

موضوع ردّ الشمس در اشعار بسیاری از شعرای قرون اولیه هجرت تا به امروز وارد شده است .

پیرامون آیه ولایت

از انس بن مالک روایت شده است که سائلی به مسجد آمده می گفت: « مَنْ يُقْرِضُ الْمَلِيَّ الْوَفِيَّ »؟ (2) در این موقع علی علیه السلام در حال رکوع بود ، با دستش به سائل می گفت انگشتی را از دست من بیرون آور . پیغمبر خدا به عمر فرمود : به خدا سوگند

ص: 124

1- حدیث مناشده روز شوری ، جلد 2 ترجمه الغدیر .

2- کیست به ثروتمند وفاداری ، وام دهد .

بهشت برای او واجب شد و او انگشتی از دست خود خارج نکرد مگر این که خداوند او را از گناهی کوچک و بزرگ رها نید. انس گوید: هنوز کسی از مسجد بیرون نرفته بود که جبرئیل به این آیه نازل شد که خدای بزرگ می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

در این جا اسماء گروهی که حدیث را نقل کرده و صحتش را پذیرفته اند نقل می کنیم:

- 1 قاضی «ابوعبدالله محمد بن عمر مدنی واقدی» متوفی 207 بر طبق آنچه در «ذخائر العقبی ص 102» آمده است.
- 2 حافظ «ابوبکر عبدالرزاق صنعائی» متوفی 211 به نقل از تفسیر ابن کثیر ج 2، ص 71 و دیگران از عبدالوهاب مجاهد از مجاهد از ابن عباس.
- 3 «ابوجعفر اسکافی معتزلی» متوفی 240 در رساله ای که در ردّ جاحظ نوشته.
- 4 «ابن جریر طبری» متوفی 310 در تفسیرش 6/186 به چند طریق.
- 5 حافظ «ابوبکر شیرازی» متوفی 407/11 در کتابش «فیما نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ».
- 6 «ابوعبدالله فخرالدین رازی شافعی» متوفی 606 در تفسیرش 3/431 از عطا از عبدالله بن سلام و ابن عباس و ابی ذر.
- 7 «نظام الدین قمی نیشابوری» در تفسیرش «غرائب القرآن» 3/461.
- 8 «جلال الدین سیوطی شافعی» متوفی 911 در «الدر المنثور» 2/293 از طریق خطیب و عبدالرزاق و عبدبن حمید و ابن جریر و ابی الشیخ و ابن مردویه از ابن عباس و از طریق طبرانی و ابن مردویه از عمّار بن یاسر و از طریق ابی الشیخ و طبرانی از علی علیه السلام و از طریق ابن ابی حاتم و ابی الشیخ و ابن عساکر از سلمة بن کهیل و از طریق ابن جریر از مجاهد و سُدی و عُثْبَةَ بن حکیم و از طریق طبرانی و ابن مردویه و ابی نعیم از ابی رافع.

یک ایراد مردود مربوط به آیه ولایت

سید «حمید الدین عبدالحمید آلوسی» در کتابش «نَثْرُ اللَّئَالِي عَلَى نَظْمِ الْأَمَالِي»

ص 169 وقتی به آیه ولایت می رسد ، می گوید: این آیه نزولش ، چنان چه پنداشته اند تنها در حَقِّ علی نبوده است، بلکه درباره مهاجرین و انصار نازل شده و علی یکی از آن ها می باشد . زیرا «الذین» در آیه ، صیغه جمع است پس نمی تواند علی به تنهایی مقصود از آیه باشد .

امینی گوید : این مرد، در این گفتارش به آهنگ ابن کثیر دمشقی می نوازد و بر وزان او می بافتد و از چاه او این آب را می کشد ، او در تاریخش (1) درباره این آیه می گوید : درباره خصوص علی ، هیچ آیه ای از قرآن نازل نشده است ...

گروه غفلت زدگان را این حقیقت فراموش شده است که: هرگاه حکمی به عنوان عموم صادر شود به طوری که در یک جریان طبیعی قرارگیرد تا دیگران را به آوردن نظیرش تشویق، یا از آوردن شبیهش بازدارد ، خصوصا که موضوع را با خصوصیات مورد ، برحسب تطبیق خارجی معین کنند، بلیغ تر و برای صدق قضیه کلی ، بر آن فرد، از توجه سخن رأسا به سوی او، مؤکدتر است و برای آن نظائر فراوانی در قرآن کریم وجود دارد و اینک چند نمونه آن :

1 الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ: (2) آن ها که گفتند خدا فقیر است و ما بی نیاز حسن گوید : گوینده این سخن حیّ بن اخطب است و عِزْمَةَ و سُدَى و مُقَاتِلَ و مُحَمَّدَ بْنَ اسْحَاقَ گویند او فنحاص بن عازوراء بوده است ، خازن گوید این سخن را هرچند یک نفر یهودی گفته ولی چون همه آن ها به این سخن راضی بودند ، سخن به همه آن ها نسبت داده شده است. مراجعه کنید به تفسیر قُرْطُبِيِّ 4/294 ، تاریخ ابن کثیر 1/434 تفسیر خازن 1/322 .

2 وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ ... (3) پاره ای از آن ها کسانی هستند که پیامبر را آزار داده می گویند او گوش محض است . این آیه درباره مردی از منافقان نازل شده که

ص: 126

1- کتاب البدایه و النهایه می رسیم .

2- (181 / آل عمران) .

3- (61 / توبه) .

عبارتست از: جُلَّاسِ بْنِ سُوَيْدٍ يَا نَبْتَلِ بْنِ حَارِثِ يَا عِتَابِ بْنِ قُشَيْرٍ، مراجعه کنید به تفسیر قُرْطُبِيّ 8/192، تفسیر خازن 2/253، الْأَصَابَهُ 3/549.

3 إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا: (1) «آنان که اموال یتیمان را به بیداد می خورند، تنها آتش در شکم خود کرده اند.» .

مقاتل بن حبان گوید: این آیه درباره مَرْتَدِيْنَ زَيْدِالْغَطَفَانِي نازل شده . مراجعه کنید به تفسیر قُرْطُبِيّ 5/53، الْأَصَابَهُ 3/397.

4 لَا يَنْهَأَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ ... (2)

«خداوند شما را نهی نمی کند، درباره کسانی که با شما نمی جنگند و از خانه هاتان بیرون نمی کنند، که با آنان به نیکی رفتار کنید» .

این آیه درباره اسماء بنت ابی بکر نازل شد، زیرا، مادرش قتیلہ بن عبدالعزّی، با هدایایی در حالی که مشرک بود در مدینه به او وارد شد . اسماء گفت من هدیه ای از تو نمی پذیرم و نباید به خانه من وارد شوی تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله اذن دریافت کنم . وقتی از پیغمبر پرسید، خداوند این آیه را نازل کرد . پیغمبر دستور داد به منزلش او را وارد کند و هدیه اش را بپذیرد و از احترام و نیکی نسبت به او دریغ ننماید .

این حدیث را بخاری، مسلم، احمد، ابن جریر و ابن ابی حاتم بر طبق تفسیر قرطبی 18/59، تفسیر ابن کثیر 4/349 و تفسیر خازن 4/272 نقل کرده اند .

5 وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً: (3)

« و آنان که در راه خدا پس از ستم ها که دیده مهاجرت کردند، آنان را در این دنیا در جایگاه خوبی مستقر خواهیم کرد » .

ابن عساکر در تاریخش 7/133 از طریق عبدالرزاق از داود بن ابی هند، آورده است

ص: 127

1- (10 / نساء) .

2- (8 / ممتحنه) .

3- (41 / نحل) .

که آیه در مورد ابی جندل ابن سهیل عامری نازل شد و قُرْطُبِيّ در تفسیرش 1/107 این قول را از جمله اقوال وارد در آیه ، ذکر کرده است .

6 يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ: (1)

«از شما درباره کلاله (خواهران و برادران) اظهار نظر می خواهند بگو خدای نظر می دهد» .

درباره جابر بن عبداللّه انصاری نازل شده ، او بود که اظهار نظر می خواست و می گفت این آیه درباره من نازل شده است .

تفسیر قُرْطُبِيّ 6/28 ، تفسیر نسفی حاشیه تفسیر خازن 1/447 .

علی با حق است و حق با علی

رَمَحَشَّ رِي در «رَبِيعُ الْأُبْرَارِ» آورده ، گوید: ابو ثابت مولى علی برای ورود بر امّ سلمه «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا» اجازه خواست . ام سلمه گفت: خوش آمدی ابابا ثابت آیا وقتی دل ها به هر سو پرواز می کرد، تو دلت به کدام سو پرکشید ، ابو ثابت گفت: به دنبال علی بن ابی طالب ، ام سلمه گفت: سوگند به خدائی که جانم در قبضه قدرت اوست ، موفق شدی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود :

عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْقُرْآنِ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ .

« علی همراه حق و قرآن است و حق و قرآن همراه علی ، از هم قابل تفکیک نخواهند بود تا در حوض کوثر به من بازگردند » .

به همین تعبیر اخطب الخطباء خوارزمی در الْمَنَاقِبِ از طریق حافظ ابن مردویه نقل کرده و نیز شیخ الاسلام حمّوی در «فَرَائِدُ السِّمَطَيْنِ» باب 37 از طریق حافظ ابی بکر بیهقی و حافظ حاکم ابی عبداللّه نیشابوری روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله

ص: 128

فرموده است :

يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعِصَابِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ

« ای فاطمه خدا به خشم تو خشم آید و به رضای تو، راضی شود » .

از کسانی که حدیث را روایت کرده اند :

1 امام ابوالحسن الرضا سلام الله علیه به اسناد خود بنابر نقل ذخائر 39 .

2 حافظ ابوبکر ابن ابی عاصم متوفی 287 به نقل از الاصابه و دیگران از امیرالمؤمنین روایت کرده اند که گفت:

وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ إِنَّهُ لَعَهْدَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ إِلَيَّ : أَنَّهُ لَا يُحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ ، وَ لَا يُبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ .

«سوگند به آن کس که دانه را شکافت و جان را آفرید : این عهدی است که پیامبر امی با من در میان نهاده : که مرا دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی گیرد مگر منافق » .

مآخذ حدیث

این حدیث را مسلم در صحیحش بر طبق «الکفایه» [صحیح مسلم کتاب ایمان حدیث 131] و ترمذی در جامعش 2/299 بدون سوگند روایت کرده و گوید: روایت از نوع حسن و صحیح است و نیز احمد در مسندش 1/84 ، ابن ماجه در سننش 1/55 ، نسائی در سننش 8/117 ، و در خصائصش 27 و ابوحاتم در مسندش .

صورت دیگر حدیث

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که :

لَعَهْدَ النَّبِيِّ إِلَيَّ : لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ

همانا عهدی از پیغمبر است به من : دوستت نمی دارد مگر مؤمن و

ص: 129

قتال ناکثین در روز جمل

به حذیفة الیمان گفتند : ما را از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی که شنیده ای بازگویی ، گفت اگر چنین کنم مرا سنگسار کنید . گفتیم : سبحان الله؟! گفت اگر برای شما بگویم که یکی از مادرانتان (زنان پیغمبر ، به اُم المؤمنین معروف اند) با شما با سپاهی مجهز خواهد جنگید و شمشیر به رویتان خواهد کشید ، تصدیق نخواهید کرد ، گفتند : سبحان الله! کیست بتواند در این امر تو را تصدیق کند! گفت: حمیرا، بالشگری که مردان قوی هیکل ، او را می رانند سوی شما آید . (2)

طبری و دیگری روایت کرده اند (3) چون عایشه رضی الله عنها صدای عوعو سگان را شنید گفت: این چه آبی است (این آب را به نام کدام محله خوانند) گفتند: حَوَاب، گفت: اِنَّ اللّٰهَ وَاِنَّ اِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، همانا من همان زنی هستم که شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان جمع همسرانش می گفت: «کاش می دانستم بر کدامیک از شما سگ های حَوَاب بانگ زنند» پس اراده بازگشت کرد که عبدالله بن زبیر نزد او آمد به نظر می رسد به او می گفت:

دروغ گفت هر کس گفت این جا محله حَوَاب است ، تا جائی این سخن تکرار شد که عایشه از آن محل گذشت .

عربی صاحب شتر عایشه گوید : وقتی بر آب حَوَاب شبانه وارد شدیم سگ های حَوَاب برای ما به عوعو افتادند، گفت: این چه آبی است؟ من گفتم: آب حَوَاب . گوید : عایشه با صدای بلند جیغ زد آن گاه بر بازوی شترش زده تا آن را نشانید سپس گفت

ص: 130

1- مآخذ : احمد در مُسْنَدش 1/95 ، 138 ، خطیب در تاریخش 14/426 ، نسائی در سننش 8/117

2- مستدرک الحاکم 4/471 ، خصایص 2/173 .

3- تاریخ طبری 5/178 ، تاریخ ابی الفداء 1/173

سوگند به خدا، منم صاحب سگ های حَوَاب که بر آنان شبانه وارد شده ام، مرا بازگردانید. این سخن را سه بار تکرار کرده و شترسواریش را فرونشاند و دیگران اشتران بر گرد او فرونشاندند و از رفتن امتناع می کرد، تا فردای آن روز که درست یک شبانه روز گذشته بود، ابن زبیر، نزد او آمده گفت:

« النَّجَاءُ النَّجَاءُ فَقَدْ أَدْرَكُكُمْ وَاللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ »

زود باشید خود را نجات دهید که به خدا سوگند علی بن ابیطالب به شما رسید.

گوید: آنگاه همه حرکت کردند و بر من ناسزاگفتند. (1)

و در حدیث قیس بن ابی حازم گوید: وقتی عایشه (رضی الله عنها) به خانه های بنی عامر رسید سگ ها به صدا درآمدند او گفت: این چه آبی است؟ گفتند حَوَاب گفت: من نظری جز بازگشت ندارم. ابن زبیر گفت: نه، هنوز (به حَوَاب نرسیده ایم) جلوتر بیا، تا مردم تو را ببینند و خدای میان آنان صلح برقرار می کند عایشه گفت: من نظری جز بازگشت ندارم، شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: كَيْفَ يَأْخُذُ كُنَّ إِذَا بَحَثَهَا كِلَابُ الْحَوَابِ (2) (چگونه است که به یکی از شما سگ های حَوَاب پارس می کنند).

و در مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ 3/356: در حدیث است که: عایشه وقتی خواست در واقعه جمل به بصره رود به این محل یعنی حَوَاب گذشت و بانگ سگ ها را شنیده گفت این جا کجا است؟ گفتند: این جا جائی است که به آن حَوَاب می گویند گفت: اِنَّ اللّٰهَ مِنْ خُودِ رَا صَاحِبِ اَنْ قَصَّهَ مِی پندارم، گفتند کدام قصه؟ گفت شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی زنانش نزد او بودند می گفت:

« لَيْتَ شِعْرِي اَيْتُكُنَّ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوَابِ سَائِرَةً اِلَى الشَّرْقِ فِي كَتِيْبَةٍ: اِی كَاش مِی دَانَسْتَم بَه كَدَامِيك اِز شَمَا زَن هَا سَگ هَای حَوَاب (اسم محلی است) پارس می کنند در حالی که او در جلو لشکر و به سمت شرق روان است» (منظور عایشه است).

ص: 131

1- تاریخ طبری، 5/171.

2- مستدرک الحاکم 3/120.

آن گاه اراده بازگشت کرد پس بر او مغالطه کاری کردند و سوگند یاد کردند که این جا حَوَّاب نیست .

ابو ایوب انصاری در زمان خلافت عمر بن الخطاب می گفت :

أَمَرَ رَسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا بِقِتَالِ التَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ (1) (پیامبر اکرم علی را به مبارزه با ناکثین و قاسطین و مارقین امر فرمود).

همچنین علی بن ربیعہ والبی گوید : شنیدم علی می گفت :

عَهْدَ إِلَيَّ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَنْ أَقَاتِلَ بَعْدَهُ الْقَاسِطِينَ وَ التَّاكِثِينَ وَ الْمَارِقِينَ

پیامبر صلی الله علیه و آله به من سفارش کرده است که پس از او به نبرد قاسطین ، ناکثین و مارقین ، برخیزم .

ابن ابی الحدید در شرح خود 3/245 گوید: محقق شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: پس از من با ناکثین ، قاسطین و مارقین خواهی جنگید .

بحثی در حدیث منزلت

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ؟

« آیا راضی نیستی که نسبت با من مانند نسبت هارون به موسی باشد ؟ » این جمله نشان می دهد هر آنچه برای پیغمبر بود از هر درجه ، مقام ، نهضت ، حکم ، امارت و سیادت ، برای امیرالمؤمنین ثابت است مگر آنچه استثناء شده یعنی نبوت چنان که برای هارون نسبت به موسی چنین بود . این مقام خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله است و علی علیه السلام را جای خود نشان دادن ، نه او را به کاری گمارده بود و جنگ های کوچک که خود مستقیماً شرکت نمی کرد ، فرماندهی نصب کرد ، که نسبت به هیچ کدامشان ، جمله ای را که در این واقعه گفت ، ایراد نفرمود . از این رو باید گفت : این منقبت ، تنها از خصوصیات شخص امیرالمؤمنین علیه السلام است .

ص: 132

1- حاکم در مستدرک 3/139 و سیوطی در خصائص 2/138 این حدیث را نقل کرده اند .

1 زید بن ارقم گوید: چند نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله درهای رفت و آمدشان در داخل مسجد بود. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جز در خانه علی این درها را نباید ببندید، گوید: مردم در این باره به سخن آمدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاست، درود و ثنای حق گفت و سپس چنین بیان داشت: من گفتم این درها را جز در خانه علی ببندید، بعضی از شما حرف هایی زدند، من دری را از پیش خود نمی بندم و نمی گشایم مرا به چیزی فرمان دادند و من آن را پیروی کردم.

سند حدیث را در مسند احمد 4/369 چنین می یابیم:

محمد بن جعفر ما را از عوف بن میمون ابی عبدالله و او از زید بن ارقم روایت کرده، رجالش همگان رجال صحیح اند جز ابی عبدالله میمون که او مورد وثوق است و به این ترتیب حدیث به تصریح حفاظ صحیح و رجالش همه موثق اند.

2 عمر بن الخطاب، ابهریره گوید: عمر گفت: سه خصلت به علی بن ابیطالب داده شد که یکی از آن ها هرگاه به من داده می شد، برای من از اشتران سرخ موی، محبوب تر بود. گفتند: آن ها چیست ای امیرالمؤمنین؟ گفت: ازدواج او با فاطمه دختر رسول الله، سکونت او در مسجد با پیغمبر خدا تا هرچه او را رواست علی را روا باشد و پرچم روز خبیر.

این حدیث را: حاکم در مستدرک 3/125 با اعتراف به صحت، ابویعلی در الکبیر، ابن السَّمَّان در الْمُؤَافِقَة، جزری در اسنی المطالب 12 از طریق حاکم با ذکر تصحیح خود نسبت به حدیث، ذکر کرده اند.

3 عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: موسی از پروردگارش خواست تا مسجدش را برای هارون و ذریه اش پاک کند و من از پروردگرم خواستم تا برای تو و ذریه ات بعد از تو پاک گرداند. آنگاه به سوی ابوبکر فرستاد تا در خانه اش را ببندد ابوبکر گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و بعد به چشم و گوش اظهار طاعت نمود و در خانه را مسدود کرد، آن گاه به عمر چنین فرمان صادر

علی علیه السلام اولین کسی است که در حوض کوثر بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شود

احادیث صریح نبوی

1 پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اول کس از شما که در حوض کوثر بر من وارد می شود، آن کسی خواهد بود که اول بار، اسلام آورده ، یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام .

این حدیث را حاکم در مستدرک 3/136 نقل کرده و بر صحیحش اعتراف نموده است و خطیب بغدادی در تاریخش 2/81 آن را آورده و در استیعاب 2/457 و شرح ابن ابی الحدید نیز یافت می شود .

2 از ابی ایوب روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هفت سال فرشتگان تنها بر من و علی درود می فرستادند . زیرا تنها ما بودیم که نماز می گذاردیم و هیچ کس جز ما نماز نمی گذارد .

مناقب فقیه ابن مغزلی با دو سند [اسدالغابه 4/18] مناقب خوارزمی و آن جا است که پرسیدند: چرا چنین باشد یا رسول الله؟ فرمود: زیرا کسی از مردان جز او با من نبود . کتاب فردوس دیلمی، شرح ابن ابی الحدید نقل از رساله اسکافی 3/258 فراندالسمطین باب 47 .

نظریه اصحاب و تابعین درباره اولین مسلمان

نظریه اصحاب و تابعین (1) درباره اولین مسلمان

1 انس بن مالک گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله دوشنبه مبعوث شد و علی روز سه شنبه آن اسلام آورد و در تعبیر دیگر: پیامبر (صلی الله علیه و آله) روز دوشنبه مبعوث شد و علی سه شنبه آن نماز گزارد .

ص: 135

1- منظور از اصحاب کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله را درک و رؤیت نموده اند و به وی ایمان داشته اند و منظور از تابعین کسانی هستند که اصحاب پیامبر اکرم را شخصا درک و رؤیت نموده اند.

ترمذی در جامعش 2/214، طبرانی حاکم در مستدرکش 3/112، ابن عبدالبرّ در استیعاب 3/32، ابن اثیر در جامع الاصول بنابر آنچه در تلخیص او تیسیر الوصول 3/271 آمده است.

2 عبدالله بن عباس گوید: مجاهد گفته است: اولین کسی که با پیامبر صلی الله علیه و آله رکوع کرد علی بن ابیطالب بود و درباره او این آیه نازل گردید:

أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (1)

3 عقیف گوید: در زمان جاهلیت به مکه آمدم می خواستم برای خانواده ام از لباس ها و عطریات مکه خریداری کنم، نزد عباس بن عبدالمطلب که مرد بازرگانی بود نشسته بودم و به کعبه می نگریستم، در آن وقت خورشید در وسط آسمان در نهایت اوج خود بود ناگاه جوانی پدیدار شد، دیده بر آسمان گشود و در برابر کعبه ایستاد آنگاه دیری نپائید پسری آمد پهلوی او قرارگرفت و سپس مدتی نگذشت، که زنی آمد پشت سر آن ها ایستاد. جوان رکوع کرد، پسر جوان و آن زن با او به رکوع رفتند، جوان سر برداشت و آن دو سر برداشتند، جوان سجده کرد، پسر و زن هم به سجده افتادند. گفتم: ای عباس! امر عظیمی روی داده! عباس گفت: آری جوان محمد بن عبدالله پسر برادر من است و آیا می دانی این پسر کیست؟ این پسر علی، برادرزاده من است و آیا می دانی این زن کیست؟ این زن خدیجه دخت خویلد همسر آن جوان است، این برادرزاده من، به من خبر داده است پروردگارش، پروردگار آسمان و زمین، او را به دینی که اظهار می کند، امر کرده است. به خدا سوگند در تمام روی زمین کسی جز این سه تن بر این دین نگرویده اند.

(خصائص نسائی 3، تاریخ طبری 2/21، ریاض النّصدرة 2/158، استیعاب 2/459، عیون الاثر 1/93، کامل ابن اثیر 2/22، سیرة الحلبیه 1/288).

4 سلمان فارسی گوید: اول کسی که از این امت بر پیامبرش در حوض کوثر وارد

ص: 136

1- (43 / بقره) «نماز بپا دارید و با رکوع کنندگان، رکوع بگذارید».

شود اولین اسلام آورنده، علی بن ابیطالب رضی اله عنه خواهد بود (استیعاب 2/457، مجمع الزوائد 9/102).

5 عمر بن الخطاب یکی دیگر از این راویان است. عبدالله بن عباس گوید: شنیدم وقتی گروهی نزد عمر بودند، سخن از سابقین در اسلام به میان آمد، عمر گفت: اما درباره علی شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله سه خصلت درباره او می گفت، که بسیار آرزو می کردم یکی از آن خصلت ها برای من بود. رسیدن به این آرزو از هر چه خورشید بر آن بتابد برای من محبوب تر است. من و ابوعبیده و ابوبکر و گروهی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد آن حضرت بودیم که دست به پشت علی رضی اله عنه می زد و بدو می گفت: یا علی! تو اول مؤمنی هستی که ایمان آورده و اول مسلمانی که به اسلام گرویده و نسبت تو به من، مانند نسبت هارون به موسی است. (رساله اسکافی، مناقب خوارزمی و شرح ابن ابی الحدید 3/258).

اشعاری پیرامون اولین مسلمان

1 ابوعبدالله محمد بن المنکدر مدنی گوید: عَلِيُّ أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ: «علی علیه السلام اول کسی است که اسلام آورد» (تاریخ طبری 2/212، کامل ابن اثیر 2/22).

2 محمد بن اسحاق گوید: اول مردی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و با او نماز گزارد و او را در آنچه از جانب خدای بزرگ آورده بود، تصدیق کرد، علی بن ابیطالب علیه السلام بود. که در آن روز فرزندی ده ساله بود (1) و یکی از نعمت هایی که خدا بر علی بن ابیطالب علیه السلام ارزانی داشت، این است که از اسلام، در دامان پیغمبر صلی الله علیه و آله پرورش یافت.

و گوید: پاره ای از اهل علم متذکر شده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام نماز به سوی شجاع مکه خارج می شد و علی بن ابیطالب پنهان از دید عمومی پیامبر ابیطالب و

ص: 137

1- در کامل ابن اثیر 2/22 به نقل از ابن اسحاق یازده ساله آمده است.

عموهای دیگر و سایر اقوامش بیرون شده، نمازهای خود را با او در آن جا می گزارد و در آخر روز به مکه بازمی گشتند و بدین ترتیب مدتی دراز، عمل کردند تا آنگاه پس از دیرزمانی، روزی ابوطالب متوجه کار آن ها شد، در حالی که هر دو به نماز ایستاده بودند به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: برادرزاده! این چه دینی است؟... تا آخر حدیث.

(تاریخ طبری 2/213، سیره ابن هشام 1/264، 265، سیره ابن سیدالناس 1/93، کامل ابن اثیر 4/22، شرح ابن ابی الحدید 3/260، سیره حلبیه 1/287).

این بود پاره ای از نصوص و سخنان مأثور از امیرالمؤمنین و صحابه و تابعین در این که علی علیه السلام اول مسلمان بوده است و تعداد این نصوص بالغ بر یکصدنص می شود.

شعراى غدیر در قرن چهارم ابن الطباطبا اصفهانی

شعراى غدیر در قرن چهارم

«ای کسی که در نهان به دشمنی ام پردازى، یا اظهارکن و تامی توانی به آزارم برخیز، یا مرا رهاکن».

«سوگند به خدا من بادشمنانم خوی پسندیده ای دارم، شما از آن به شگفت نیفتید».

«من به دعای جدم مصطفی نسبت به پدرم، روز غدیر خم، اطمینان دارم، شما هشیار باشید»

شاعر را بشناسیم

نامش، ابوالحسن محمدبن احمد ابراهیم طباطبا فرزند اسماعیل بن ابراهیم بن حسن فرزند امام سبط پیغمبر، حسن بن علی بن ابیطالب صلوٰة الله علیهم، مشهور به ابن طباطبا است.

او دانشمندی زبردست، شاعری در شعر سرآمد و قوی و بزرگی از بزرگان ادبیات است مرزبانى در معجم الشعراء 463 گوید: او را کتابی است در شعر و

کتاب عیارالشعر و در فهرست ابن ندیم 221 ، معایرالشعرا ، آمده و حموی در معجم الادباء 3/58 گوید: حسن بن بشر آمدی، کتابی در اصلاح محتویات آن نوشته است.

ابن طباطبا را اولاد فراوانی در اصفهان بود که در بین آنان دانشمندان ، ادبا، اشراف و نقبا وجود داشته اند . «نسابه عمری» در «المجدی» گوید، او را نسلی گسترده و طولانی است که افرادی موجه و با شخصیت ، بین آن ها بوده اند مانند، ابوالحسن احمد شاعر اصفهانی و برادرش ابوعبدالله الحسین متصدی نقابت در اصفهان ، که هر دو فرزندان علی بن شاعر معروف می باشند و دیگر شریف ابوالحسن محمد، در بغداد که او را «ابن بنت خَصْبَة» گویند .

ابن علویه اصفهانی

متولد 212 ه ، متوفی 320 ه و کسری

بر دیدگانت چه گذشته که پلک هایش پر از سرشگ، نگاه هایش گذران و مردمکش بیمار است . درود پروردگار بر پسر عم محمد ، درودی که او را در مهر بیوشاند .

و با یاد «غدیر» او را فضیلتی است که تا شب و روز در گردش است فراموش نمی گردد .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تشریح ولایت او که کتاب آسمانی از پیش خدا نازل شده بود، بپاخواست .

در آن جاکه گوید مأموریت را ابلاغ کن از شرّآنان در پناه نگهداری مهربان، مطمئن باش .

او مردم را دعوت به نماز جماعت کرد و علی را به فضل گفتار غرّای خداوند ، سروری بخشید .

بانگ برداشت : آیا من صاحب اختیار شما نیستم؟ گفتند: البتّه، فرمود: پس

ص: 139

صاحب اختیار دوّم شما این است .

سپس برای او و هرکس به یاری او برخیزد، دعا کرد و هرکسی که از یاریش فروشنید نفرین نمود . فریاد برداشت و دروغ هم نمی گفت، ای ابوالحسن! آفرین بر تو ای سرور پیرو برنا.

تو صاحب اختیار گروه مؤمنان ، اعم از زن و مرد گردیدی .

خلافت و وزارت از آن کیست آیا مگر نه آن دو ، برای او به هم گردآمده اند؟!؟!!

آیا نه خلافت و وزارتی که خدای بر ما در آیات محکمش تلاوت فرموده، فرض شده است.

شما دلیل خود را بیاورید و سخن خود را بگوئید و گفتار فلان و بهمان را رها کنید .

چه گمراهی دور و دراز است، گمراهی شما تاهدایت، مگر این که برهان قاطع را بفهمید.

این ابیات از قصیده محبّره (ترئین شده) ابن علویه است .

این قصیده، متضمن برجسته ترین فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و در حقیقت زبان کتاب و سنّت است نه یک عده تصویرهای خیالی و شاعرانه مسلسل . در این قصیده ، استدلال و برهان صادق ، بر امامت وصی پیامبر امین را ، بررسی می کنیم و مفهوم مولی را از دانشمندان یگانه ادبیات عرب و محقق بصیر، از پیشوایان لغت عرب و مرد بی نظیر از رجال، ادیب و سخن سرای عرب، می شنویم و این خود دلیلی نیرومند بر نظر شیعیان درباره دلالت لفظ «ولی» است و افاده ولایت مطلقه از لفظ «ولی» در حدیث، بر ولایت مطلقه مولی المؤمنین صلوات الله علیه .

شاعر را بشناسیم

ابوجعفر احمد بن علویّه اصفهانی کرمانی مشهور به ابی الاسود، او یکی از مؤلفان امامیه است که نامش در کتب رجال معروف می باشد . نجّاشی در فهرستش و ابن آشوب در معالم العلماء نام او را یاد کرده اند. کتابی دارد که نجّاشی آن را کتاب «الاعتقاد فی الادعیه» و ابن شهر آشوب «دعاء الاعتقاد» از آن نام برده اند و ابن شهر آشوب گوید: او را کتاب هایی است که یکی از آن ها بدین نام است .

و حموی در معجم الادباء گوید : او را رسائل مختاره ای است که ابوالحسن (ابوالحسن) احمد بن سعد در کتابی که در رسائل نوشته آن را تدوین کرده و او را هشت کتاب است در دعا ، به انشای خود او و رساله ای دارد در الشیب و الخضاب (پیری و رنگ آمیزی) و ابن ندیم در فهرستش 237 دیوانی برای او در پنجاه برگ نام برده.

ابن علویه از پیشوایان و بزرگان حامل حدیث است، بزرگانی از مشایخ امامیه، از

او حدیث گرفته و به او اعتماد کرده اند .

در جلالت و مقام ابن علویّه این بس که اخبارش در کتاب هایی امثال: الفقیه، التهذیب، الکامل، امالی صدوق، مجالس مفید و مانند این ها از کتاب های عمده اصحاب امامیه «رضوان الله علیهم» مورد استناد است و دلیل بر وثاقت او، این بس که قمیین با این که به کمترین اشاره ای در راویان خدشه وارد می ساختند، بر روایات او، اعتماد کرده اند .

اما قدرت شاعرانه او در اوج بلندی و در عالی ترین مراتب صنعت شعر، بوده است . نظم او به فصاحت معنوی و عظمت لفظی و سیاق نیکو و قوت ترکیب، امتیاز دارد و برازندگی او، به قاطعیت استدلال و حسن القای مطلب و دست یابی به دلایل کوبنده و رسیدن به روح مقصود در تعبیرات اوست . از این رو اشعارش درباره ائمه دین علیهم السلام همچون شمشیری است که شبهات ناصبیان را، قطع می کند یا همچون کلنگی است که به ویرانی خانه های عنکبوتی اشتباه کاران مخالف امامت عترت طاهره، می پردازد . قصیده مُحَبَّرَه او که ما محل شاهد کتابمان را از آن برگزیدیم گواه همه این گزارش ها است و نیز گواه کوبنده ای بر برازندگی شعر و قدرت شاعرانه اوست چنان که ابوحاتم سجّستانی در آنچه بدان او را ستودیم، گواهی داده است . ابن علویّه به سال 212 ه در حالی که نود و هشت ساله بود، این شعر را گفته است:

سرانجام دنیا، برای ثروتمندی چیزی و برای لذّت های زودگذر، پشیمانی آوراست.

و برای خردمندان، مرگ مایه عبرت است و در توشه تقوا برگرفتن غنیمت است .

و انسان می کوشد تا روزی بیشتری برای خود فراهم آورد، ولی جز آنچه قلم تقدیر برای او نوشته، برایش نخواهد بود .

چه بسیارند آن ها که در چشم مردم خاشع اند و خدا جز آنچه مردم می دانند از آن ها چیزهای دیگر می داند .

و بعد از آن که صدساله شد گفت: روزگار کمر راستم را خمیده و عمرم را به لحظات آخر رسانید . و فرسودگی به هر عضو و مفصل من، راه یافت و کیست آن که در برابر روزگار، سالم بماند .

پایان برگزیده جلد ششم کتاب ترجمه الغدیر

غدیرہ صاحب ابن عباد

(326 385)

قَالَتْ : فَمَنْ صَاحِبُ الدِّينِ الحَنِيفِ اَجِبْ ؟

فَقُلْتُ : اَحْمَدُ خَيْرُ السَّادَةِ الرَّسُلِ .

گفت : پس صاحب آئین اعتدال کہ بود ؟ برگو!

گفتم : احمد . سرخیل و سالار رسولان .

گفت : بعد از او کیست کہ جان و دل راہ طاعتش گیری؟

گفتم : وصی کار گزارش کہ خیمہ بر زُحَل افراشتہ.

گفت : برفراش رسول کہ خفت تانیمہ دگر عضو او گردد؟

گفتم : آن کہ در طوفان حوادث از جای نجنید.

گفت : رسول خدا دست کہ را بہ عنوان برادر خواندگی با اشتیاق فشرد ؟

گفتم : همان کہ خورشید بہ هنگام عصر بہ خاطر او بازگشت !

قَالَتْ : فَمَنْ زَوْجُ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ .

فَقُلْتُ : اَفْضَلُ مَنْ حَافٍ وَ مُنْتَعِلٌ .

گفت : فاطمہ کہ زہرہ زہرا بود، با کہ جفت شد ؟

گفتم : برترین جہانیان : از پابرنہ و چکمہ پوش .

گفت : دوسبط پیامبر کہ از شرف سربہ آسمان سودند، زادہ کہ بودند ؟

گفتم : همان کہ در میدان فضیلت گوی سبقت ربود .

گفت : افتخار جنگ بدر نصیب کہ گشت ؟

گفتم : آن کس کہ بیشتر بر فرق دشمنان کوبید.

گفت: در جنگ احزاب شیر ژیان که بود؟

گفتم: کشنده (عمرو) دلاور بود.

ص: 142

گفت: پس در جنگ «حنین» که برید و درید؟

گفتم: آن کس که مشرکین را در یک لحظه درو کرد.

گفت: برای تناول مرغ بریان حضور چه کس آرزو بود؟

گفتم: همان که نزد خدا و رسول مقرب و محبوب تر بود.

قَالَتْ: فَمَنْ تَلَّوَهُ يَوْمَ الْكِسَاءِ أَجِبْ.

فَقُلْتُ: أَفْضَلُ مَكْسُوٍّ وَ مُشْتَمِلٍ.

گفت: کدام کس در سایه عبا همتای رسول گشت؟

گفتم: برترین عالمیان از گلیم دوش و خزپوش.

قَالَتْ: فَمَنْ سَارَ فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ ابْنُ!

فَقُلْتُ: مَنْ كَانَ لِلْإِسْلَامِ خَيْرٌ وَلِيٍّ.

گفت: در روز «غدیر» چه کس سروری یافت؟

گفتم: آن که برای اسلام بهترین یاور بود.

گفت: سوره «هَلْ أَتَى» که نازل شد چه کسی تشریف یافت؟

گفتم: آن که عطا بخشیش از همه فزون بود.

گفت: دست که در رکوع نماز با انگشتی به سوی سائل دراز گردید؟

گفتم: دست کسی که محکم تر نیزه به سینه دشمنان کوبید.

گفت: پس آن که آتش دوزخ را تقسیم کند کیست؟

گفتم: آن که شراراندیشه اش، از شعله آتش گیراتراست.

گفت: رسول پاک مطهر، در مباحله که را همراه برد؟

گفتم: آن که در سفر و حضر همسنگ و همتای او بود.

گفت: پس چه کسی از میان امت شبیه هرون بود؟

گفتم: آن که در آشوب و فتن نلغزید و از پای نماند.

گفت: پس شهر علم را چه کسی دریود؟

گفتم: آن که نیازمند دانشش بودند و خود نیازمند نبود.

ص: 143

گفت: قاتل «ناکثین» بیعت شکن که بود؟

گفتم: جنگ جمل پرده گشای این راز است.

گفت: با «قاسطین» بیدادگر که نبرد کرد؟

گفتم: دشت صفین را بنگر که صحنه عمل بود.

گفت: «مارقین از دین» را چه کس تیغ برسرکوفت؟

گفتم: روز نهروان معنی آن آشکار گشت.

گفت: به روز رستاخیز، شرافت حوض کوثر از کیست؟

گفتم: آن که خاندانش شریف ترین خاندان هاست.

گفت: پس «لوی حمد» را که بر دوش خواهد کشید؟

گفتم: همان که از نبرد نهرا سید.

گفت: تمام این مزایا در یک نفر جمع بود؟

گفتم: آری در یک نفر.

گفت: کیست؟ نامش برگو!

گفتم: امیرالمؤمنین علی.

شناخت شاعر

«صاحب»، «کافی الکفاة» ابوالقاسم اسماعیل بن ابی الحسن، عباد بن العباس بن عباد بن احمد بن ادريس طالقانی .

گاه اتفاق می افتد که ادیب سخنندان، با این که بیانی شیوا و رسا دارد و قدرت ادبی او در غوررسی و تحلیل شخصیت ها و رجال برجسته تاریخ، ممتاز و مسلم است در عین حال، زبانش در تحلیل برخی شخصیت ها و تحقیق و تشریح عظمتشان دچار لکنت شده در کام می خشکد .

از جمله این شخصیت ها و رجال با عظمت، صاحب ابن عباد است، که به سهولت نمی توان به قلّه مجد و معالی او دست یافت، بلکه باید جوانب مختلفه حیات او را

در یک مورد تحلیل نموده ، در هر ناحیه به طور علیحده داد سخن داد .

مشهورترین و قدیمی ترین کتابی که به تحلیل و ترجمه صاحب پرداخته «یتیمه الدهر» ثعالبی است که 91 صفحه آن به تحلیل شخصیت او اختصاص دارد و بقیه مربوط به شعرایی است که او را مدح و ثنا گفته اند .

تألیفات صاحب بن عباد

صاحب بن عباد، تألیفاتی در علم و ادب دارد که از آثار جاویدان اوست، از جمله :

1 کتاب «اسماء الله و صفاته» .

2 کتاب نهج السبیل ، در اصول .

3 کتاب «الامة» در تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام .

4 کتاب «المحیط» در لغت (فرهنگ عربی) ده جلد (1).

5 کتاب «قضا و قدر» .

6 کتاب دیوان رسائل (دفتر انشاء) ده جلد.

7 کتاب «الكافی» در رسائل و فنون نویسندگی .

8 دیوان شعر .

9 رساله در طب .

شعراء غدیر

غدیریه أبو النجیب ، طاهر

عیدٌ فی یومِ «الغدیر» الْمُسْلِمِمْ وَأَنْكَرَ الْعیدَ عَلَیهِ الْمُجْرِمُ

آن که در برابر حق تسلیم است، روز غدیرش عید است، اما مجرم تبه کار در عناد و انکار.

ای منکران روز غدیر و آنچه رسول مختار در غدیر خم اعلان کرد! مرگ بر شما باد!

ص: 145

خدای تعالی که شوکتش بلندباد، آیتی فرستاد، «امروز آئین شمارا به کمال رساندم .

و نعمت هدایت را بر شما تمام فرمودم» آری نصب امام، از نعمت بخشی خداست برانام. (1)

شناخت شاعر

ابونجیب ، شداد بن ابراهیم بن حسن جزری ملقب به «طاهره» از شعرای اهل بیت است که در رشته های مختلف شعر به نظم گهر پرداخته و بر شاخسار سخن سرود شادی ساز کرده، با احساس رقیق و عباراتی رشیق و مضامین ژرف و عمیق . اشعارش در دیوانی گردآمده است .

ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» گوید: از شعراء با شهامت اهل بیت است که بی پروا از فتنه دشمنان، ندای ولایت در داده و به ستایش این خاندان زبان گشاده است .

غدیریه شریف رضی

نَطَقَ اللِّسَانُ عَنِ الصَّمِيرِ وَالسُّرُّ عُنْوَانُ البَشِيرِ

زبان ترجمان دل است، مژده شادی از قیافه پیک پیداست .

اینک دل ها از اضطراب و وحشت آر مید .

تاریکی از افق ناپدید شده صبح امید دمید .

تا آن جا که گوید :

بهجت و سرور از ما برید و تنهاروز «غدیر» سرآشتی بود.

روزی پرافتخار که وصی رسولش حلقه بردرکوفت و امیر مؤمنان گشت .

از این رو دل خنک دار و عشق عاریتی را به معشوق بازگردان .

ص: 146

ریشه غم و اندوه برکن و نهال شادی و امید بنشان .

آن دیگرانند که اندوه دل را با جرعه شراب چاره سازند.

و چون در جستجوی نعمت شوی، از فضل بی کران به نصیبی جز فراوان قانع مباش.

که چشم طمع فرودوزی و از آب دریا به کفی قناعت ورزی .

اینک هنگام آن است که دست تمنا فراز باشد و آرزوها دور و دراز .

با دودست کرم، جود و بخشش کن، نه کم بلکه بسیار .

مگذار که دست الحاح و طلب کشیده دارند با آن که نعمت سرشار است و بختت کامکار.

سپاس و ثنایت بر زبان است و داغ مهرت بر دل آشکار .

اینک ستایشنامه بکر و نو، همچون درخش بوستان خرم و دلپذیر .

از سراینده اش خوشدل و شادان، چون شادی نیز از آب غدیر،

تا آخر قصیده .

شناخت شاعر

شریف رضی، ذوالحسبین، ابوالحسن، محمدبن ابی احمد: حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم فرزند امام ابی ابراهیم موسی کاظم علیه السلام .

مادرش فاطمه خاتون دختر حسین بن ابی محمد: حسن اطروش فرزند علی بن حسن بن علی بن علی بن عمر بن علی ابن ابی طالب علیه السلام .

پدرش ابوالاحمد، در عهد خلافت عباسی و دولت آل بویه، صاحب منزلتی بزرگ و والا بود، ابونصر بهاءالدین، او را با لقب «طاهر أوحده» امتیاز بخشید . پنج نوبت سرپرستی و نقابت آل ابی طالب را به عهده گرفت و در حال نقابت رخت از جهان کشید موقعی که دیدگانش تاریک گشته بود .

و اگر عزت و اقتدارش نبود، عضدالدوله ناچار نمی شد که او را موقع بازداشت در شهر فارس در دژی محکم و استوار نگه دارد، ابوالاحمد همواره در آن دژ بود تا عضدالدوله رخت از جهان کشید و فرزندش شرف الدوله او را آزاد نمود و

هنگامی که راهی بغداد شد، به مصاحبت خود برگزید .

در خدمات دینی و اجتماعی گام‌های وسیعی برداشته و تلاش و کوششی چشم‌گیر داشته ، با سابقه ممتد و قدمی استوار .

در سال 304 تولد یافته و در شب شنبه 25 جمادی الاولی سال 400 چشم بر دنیا فروسته و چکامه سرایان در سوگ و ماتمش سروده اند ، از جمله دو فرزندش : سید مرتضی و شریف رضی و نیز مهیار دیلمی و هم ابوعلاء مَعْرَی با قصیده ای که در «سقط الزند» ثبت آمده است .

تمام آن چه در فرهنگ رجال، از مدح و منقبت او به رشته نظم و تحریر کشیده اند ، دون آن مناقب بی کران و اخلاق و آداب کریمه است که سرورمان شریف رضی حائز آن گشته است : از فهرست نجاشی گرفته (صفحه 283) تا یتیمه الدهر ثعالبی (3/116) و انساب مجدی و تاریخ بغداد (3/246) ، کامل ابن اثیر 9/89 ، معالم العلماء 138 ، دمیة القصر 73 ، تاریخ ابن خلکان 2/106 ، منتظم ابن جوزی 7/279 ، خلاصه علامه 81 ، صحاح الاخبار 61 ، انساب ابی نصر بخاری ، عمدة الطالب 183 تحفة الازهار ابن شدقم ، تاریخ ابن کثیر 12/3 ، مرآة الجنان 3/18 ، شدرات الذهب 3/182 ، شرح ابن ابی الحدید 1/10 ، غایة الاختصار ، درجات الرفیعه سید علیخان مدنی ، مجالس المؤمنین 210 ، جامع الاقوال ، نسمة السحر یمنی ، لسان المیزان 4/223 ، ریاض الجنة زنوزی ، روضة البهیة سید علی خان . ملخص المقال ، رجال ابن ابی جامع ، اجازة سماهیجی اتقان 121 ، منهج المقال 293 تأسیس الشیعه 107 ، سمیرا الحاضر شیخ علی ، تنقیح المقال 107 ، یتیمه عاملی 18 تاریخ آداب اللغة (1) 2/257 ، اعلام زرکلی 3/889 ، دائره بستانی 10/458 ، دائره وجدی 4/251 ، مجله «الهدی» نشریه عراق در جزء سوم از سال اول صفحه 106 ، معجم المطبوعات .

نهج البلاغه : از اعصار پیشین تا عصر حاضر ، دانشمندان و محدثین با دقت تمام ،

ص: 148

1- با اشتباهی که در تألیف نهج البلاغه و محیط علمی مؤلف و تاریخ وفاتش مرتکب شده .

همّت به حفظ این کتاب گماشته و مانند قرآن کریم آن را به عنوان تبرک حفظ می کرده اند .

مؤلف نهج البلاغه

شما با تأمل و دقت در کتاب «نهج البلاغه» نیز ملاحظه می کنید که تمام آن چون آب یکرنگ و یک طعم است با یک روح و یک روش ، درست مانند جسم بسیطی که اجزاء آن هیچ گونه تفاوتی با هم ندارند. اگر نهج البلاغه، قسمتی از آن ساختگی و قسمت دیگر صحیح و مسلم بود، یک چنین اتّحادی در سبک و اسلوب نداشت .

با این برهان روشن، سرگشتگی و گمراهی آنان که می گویند قسمتی از این کتاب جعلی و ساختگی است آشکار و هویدا است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در جلد 1 صفحه 69، آخر خطبه شقشقیه می گوید:

استاد من ابوالخیر ، مصدق بن شیبب واسطی در سال 603 می گفت: این خطبه یعنی خطبه شقشقیه ، را بر استاد، ابومحمّد ، عبدالله بن احمد، معروف به «ابن الخشاب» در گذشته 568 ، قرائت می کردم ، موقعی که به این کلام رسیدم یعنی اظهار تأسف ابن عباس که گفته بود: « به خدا سوگند! آنقدر که از ناتمام ماندن سخن امیرالمؤمنین متأسف شدم از فوت هیچ سخنی متأسف نشده ام » ابن خشاب به من گفت: اگر من حاضر بودم به ابن عباس می گفتم: « مگر ، در دل پسر عمویت علی عقده ای باقی مانده که در این خطبه بر ملا نکرده باشد؟ تا بگوئی : کاش سخش را تمام کرده بود! به خدا سوگند برای هیچ کس از پیشقدمان و دنباله روان حرمتی بجا نگذاشته و کسی نبوده که نام نبرد جز رسول خدا » .

استاد مصدق گفت: ابن خشاب مردی شوخ طبع بود، بدو گفتم: فکر می کنید که این خطبه ساختگی باشد؟ پاسخ داد: نه به خدا سوگند ، همان طور که یقین دارم تو مصدقی یقین دارم که این خطبه از سخنان علی است . گفتم: بسیاری از مردم گویند که این خطبه ساخته دست «رضی» است .

پاسخ داد: کجا «رضی» و یا غیر او می توانند با این سبک و اسلوب بدیع خطبه ای پیروانند؟ ماتمام رسائل و منشآت رضی را دیده ایم ، راه و روش او را در پرداخت

نثر فهمیده و شناخته ایم، میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است. به خدا سوگند: من این خطبه را در کتاب هایی دیده ام که دوستان سال قبل از سیدرضی تألیف شده، به خدا این خطبه را با خط کسانی از علماء ادب دیده و شناخته ام که پیش از ابوالاحمد نقیب پدر سید رضی نوشته اند و به یادگار نهاده اند؟

شارح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید گوید: من نیز قسمت های زیادی از این خطبه را در تألیفات استادمان ابوالقاسم بلخی پیشوای معتزله بغداد، دیده ام که سال ها پیش از تولد رضی زندگی داشته و قسمت های دیگری از آن را در کتاب ابوجعفر «ابن قبه» از متکلمین امامیه دیده ام و آن، کتاب مشهوری است که به نام «الانصاف» خوانده می شود و «ابن قبه» از شاگردان شیخ ابوالقاسم بلخی است و در همان دوران قبل از حیات سیدرضی زندگانی را بدرود گفته است. سخن ابن ابی الحدید پایان پذیرفت.

علامه شیخ هادی آل کاشف الغطاء کتابی پرداخته در 66 صفحه که تنها پیرامون کتاب نهج البلاغه و شبهات وارده بر آن بحث می کند، کتاب به طور جامع و کامل تهیه شده و نیکو از عهده مطلب برآمده است. (1)

شعر و شاعری

واضح است که هرکس بر روحیات سرورمان شریف رضی واقف شود و موقعیت ارجمند او را از جنبه علم، ریاست و مقام رفیع بشناسد، مقام شعرو شاعری را، دون مقام او خواهد یافت و روح او را برتر از روح دگر شاعران.

می بینید که هنر شعر بر شخصیت او نیفزوده و نه در مناعت و شرافت او اثری داشته. عظمت و مقامی برای او کسب نکرده و نه در پیشرفت اجتماعی او یار و مددکارش بوده است، او قبل از ده سالگی به قافیه سنجی پرداخته و موقعی که ده ساله بوده ضمن قصیده چنین سروده:

مجد و سروری، می داند بازیچه دست من است، گرچه در سرگرمی های کودکان غوطه ورم.

ص: 150

1- با کتاب «مستدرک نهج البلاغه» در نجف اشرف به چاپ رسیده است.

من از آن خاندانم که چون برای مهمی گردهم آیند ، شکوه و جلالشان به هنگام پراکنده شدن ، نمودار شود: آن یک پیامبر است و آن دگر وصی ، آن یک نقیب و آن دگر شریف و

* شریف رضی ، هنر شعر و قافیه پردازی را فضیلت و افتخار نمی دانست ، بلکه آن را وسیله برای پیشبرد مقاصد خود می شناخت ، می فرمود :

شعر برای من افتخاری نیست ، ولی هرگاه دیگران به مفاخره برخیزند من با شعر آبدارم به مقابله برخیزم .

بیشتر نقادان ادب ، او را سرآمد شاعران قریش می شناسند ، خطیب بغدادی در تاریخ خود جلد 2 ، صفحه 246 می نویسد : از ابوعبدالله محمدبن عبدالله دبیر شنیدم که در حضور ابوالحسن ابن محفوظ که یکی از رؤساء بود ، می گفت: جمعی از بزرگان علم و ادب را دیدم که می گفتند «شریف رضی از همه شاعران قریش سراسر است» ابن محفوظ گفت: این سخن استوار و صحیح است ، در میان قریش ، شاعرانی یافت شده اند که خوب می سروده اند ولی کم ، اما کسی که هم نیکو بسراید و هم فراوان ، جز شریف رضی را ندیده ایم .

ابن ابی الحدید ، در شرح نهج البلاغه گوید: «رضی» در مدتی اندک ، پس از دوران سی سالگی قرآن را حفظ کرده و بخش مهمی از فقه و فرائض (میراث) را فراگرفت ، دانشمندی ادیب و شاعری ماهر بود ، با نظمی روان و فصیح و الفاظی پرمعنی و بلیغ ، در پرداختن قافیه توانا و در ساختن انواع شعر مقتدر که اگر در وادی تغزل گام زند و به یاد معشوق ترانه و غزل ساز کند ، احساس لطیف و خیال دلپذیرش شگفتی ها بیار آرد و اگر در میدان ثنا و ستایش تازد و با نظمی سهل و روان ، به صید معانی پردازد ، هیچ شاعری به گرد او نرسد و اگر در سوگ و ماتم ، به سوز درون دامن زند ، بر همه ماتم سرایان سبقت گیرد و با همه این ها ، دبیری سخندان و صاحب سخن بوده پارسا ، با روحی شریف و همتی والا ، پابند احکام دین ، معتقد و با یقین . از هیچ کس صله و جائزه نپذیرفت ، حتی جوائز پدرش را باز می گرداند .

به اتفاق مورخین، شریف رضی، به سال 359 در بغداد متولد گشت و در همان جا بالید و بزرگ شد⁽¹⁾ و در همان بغداد، به روز یکشنبه محرم سال 406 به سن 47 سالگی دیده برجهان فرویست، چنان که در رجال نجاشی، تاریخ بغداد، عمدة المطالب، خلاصة الرجال و غیر آن آمده است.

در مرگ «شریف رضی» وزیر، ابوغالب، فخرالملک و سایر وزراء و اعیان و اشراف و قضاة، همگان با پای برهنه، به رسم عزا در خانه او حضور یافتند، فخرالملک بر او نماز خواند و در همان خانه اش که در محله کرخ ردیف مسجد اهل انبار بود، دفن شد.

بسیاری از مورخین نوشته اند که: «جسد او را بعد از آن که در خانه اش به امانت خاک کردند، به کربلا مشرفه منتقل ساختند و در کنار پدرش ابواحمد حسین بن موسی به خاک سپردند و از تاریخ چنین برمی آید که در قرون وسطی، مزارش در کربلا مشهور بوده است، صاحب عمدة الطالب می نویسد: «مرقد شریف رضی، در کربلا آشکار و معروف است» رفاعی، در گذشته 885، در کتاب «صحاح الاخبار» صفحه 62 می گوید: «جنازه شریف مرتضی را به کربلای حسینی بردند، مانند پدرش و برادرش و در آن جا به خاک سپردند و مرقدش در آن جا ظاهر و مشهور است».

این موضوع با اعتبار عقل هم سازگار است، زیرا فرزندان «ابراهیم مجاب» در حائر قدس جوار حضرت سیدالشهدا سکونت اختیار کردند، ابراهیم نامبرده در نزدیکی حائر از جانب بالاسر مبارک دفن شد و فرزندانش مرقد او را گورستان شخصی خود گرفته، در اطراف او دفن شدند و هرکس از این خاندان در بغداد یا بصره سکونت داشت، همچون فرزندان «موسی ابرش» بعد از مرگ، به کربلا منتقل و در کنار جدشان به خاک رفتند، ضمناً قطعی است که جنازه پدر شریف رضی، به حائر حسینی⁽²⁾ منتقل و در همان جا دفن شد.

پایان برگزیده جلد هفتم کتاب ترجمه الغدیر

ص: 152

1- جرجی زیدان در «تاریخ آداب اللغة» جلد 2، صفحه 257، نوشته: «شریف رضی در سامرا می زیسته» و این اولین اشتباه او نیست که جهل او را به تاریخ شیعه و زندگی رجال آنان ثابت می کند.

2- منظور اطراف قبر امام حسین علیه السلام می باشد.

غدیره مهيار ديلمی

(متوفی 428)

زمانه رنگارنگ است . دنیا وارونه شده . همان بهتر که دل شیدا زده راه سلامت گیرد .

هَذِي قَضَايَا رَسُولِ اللَّهِ مُهْمَلَةً غَدْرًا وَ شَمْلُ رَسُولِ اللَّهِ مُنْصَدِعٌ

نبینی که فرمان رسول ، با مکر و فسون زیر پا ماند، جمعیت خاندانش پراکنده گشت؟

مردم به خاطر عهد و پیمان ، یک رأی و متفق نشوند، اما برای خیانت دلی یکدله دارند .

خاندان پیامبر که «آل الله» اند و شبان دین، در صف رعیت دستخوش جور و جفامانده اند؟

پیمان رسول را زیر پا گذاشتند ، انصار رسول هم با آنان همعنان گشتند .

تُضَاعُ بَيْعُهُ يَوْمَ الْغَدِيرِ لَهُمْ بَعْدَ الرِّضَا وَ تُحَاطُ الرُّومُ وَ الْبَيْعِ

بیعت روز «غدیر» که ویژه خاندانش بود، تباه ماند، اما یهود و نصاری به خاطر پیمان در امان اند.

با سوگند و قسم ، دست بیعت گران کشیدند و به زور شمشیر به اطاعت در آوردند.

آن یک فرمانی نوشت که بدعت ها را به جای سنت جلوه گر ساخت.

آن دگر با مکر و فسون دامی چید و دنیای فریبکارش از نصیب آخرت محروم ماند .

صاحبدلی پرسید: علی که با نص رسول، وارث سریر خلافت بود ، حق خود دریافت یا مانع و رادعش گشتند؟

گفتم: غائله ای بود که منش بر ملا نسازم. خداوند سزایشان دهد.

به آنان که اگر نام برم، همگان می شناسند و چهره هاشان از کینه درون پرچین است.

به آن هنگام که بازار دین بی رونق بود، از نزاع و درگیری باز نشستند و چون پرچم دین به اهتزاز آمد، بر سر خوان گسترده اش به نزاع و کشمکش برخاستند.

پیشترشان در مکر و دغل از دومی الهام می گرفت، سومی دنباله رو آنان گشت.

بیائید در این باره منصفانه قضاوت کنیم: خرد داور ما باشد و محکوم هر که باشد، محروم.

به کدامین حق فرزندان رسول، سربه فرمان شما گذارند، با این که افتخار شما در متابعت رسول است.

و كَيْفَ ضَاقَتْ عَلَى الْاَهْلِيْنَ تَرْبُتُهُ وَ لِاِجَانِبٍ مِنْ جَنْبِيْهِ مُضْطَبَّعٌ

خاندانش از آرمیدن در کنار تربت او محروم، بیگانگان در کنار مرقدش مدفون؟

از چه رو اجماع را حجت خود دانید، با آن که نه اجماعی در میان بود، و نه رضا و رغبتی مشهود.

اجماعی که «علی» در جمع مشاورین نباشد و با زور و اکراه تن در دهد، عباس عموی رسول در شمار مخالفین باشد.

وَ تَدَّعِيَهُ قُرَيْشٌ بِالْقُرَابَةِ وَ الْاَنْصَارُ لَا رَفْعَ فِيْهِ وَ لَا وَضْعٌ

مهاجرین قریش، به بهانه قرابت و خویشی برخیزند، انصار با دستی درازتر از پا بنشینند.

در تاریخ اسلام، اختلافی شدیدتر از این نشان نداریم، جز روایات ساختگی که بهم بافته اید.

وَ اَسْأَلُهُمْ يَوْمَ «حُمِّ» بَعْدَ مَا عَقَدُوا لَهُ الْوَلَايَةَ لَمْ خَانُوا وَ لَمْ خَلَعُوا

از چه رو، در غدیر خم که پیمان ولایت بستند، راه خیانت گرفتند و سر برتافتند.

ابوالحسن (1) مهبیاربن مرزویه دیلمی بغدادی، ساکن کوی ریاح در محله کرخ بغداد: رفیع ترین پرچم ادب است که در شرق و غرب عالم به اهتزاز درآمده، نفیس ترین گنجینه سرشار، از گنجینه های فضیلت که پیشاپیش سرایندگان لغت عرب گام می زند: آن ها که اساس سخن را پی ریختند و کاخ آن را بر سمابرکشیدند.

منتی که بر ادبیات درخشان عرب دارد، همواره با سپاسی فراوان یاد می شود، شعر و ادب به ثنابرخاسته، فضل و حسب زبان به تحسین گشاده، نژاد عرب با هر که به آنان پیوند خورده مدیون فضل بی کران اوست. گواه مدعا دیوان شعرش است که در چهار دفتر پر ورق تنظیم یافته و فنون مختلفه شعر و ادب و شاخه های بارور آن را دربرگرفته، جلوه گاهی از هنر او در پرورش خیال و تصویر معانی است، تا آن جا که معانی را بی پرده در برابر دیدگان مجسم می سازد و جز با سبکی استوار و ادبی توانا و اسلوبی نوین، سخن ساز نکند.

* مهبیار دیلمی به دست سرورمان شریف رضی در سال 394 به شرف اسلام مشرف گشت (2) و در مکتب او به آموزش شعر و ادب پرداخت و در شب یکشنبه پنجم جمادی دوم به سال 428 درگذشت.

در هیچ یک از کتب تراجم و فرهنگ های ادبی تاریخی، اختلافی در تاریخ وفات او نیافتیم، شرح حال اورادراین مصادرخواهید یافت:

تاریخ بغداد ج 3/276، منتظم ج 8/94، تاریخ ابن خلکان ج 2/277، مرآة یافعی ج 3/47، دُمیة القصر ج 76، تاریخ ابن کثیر ج 2/41، کامل ابن اثیر ج 9/159، تاریخ ابی الفداء ج 2/168، أمل الامل شیخ حر عاملی، روض المناظر ابن شحنه، اعلام زرکلی 3/1079، شذرات الذهب 3/247، تاریخ آداب اللغة ج 2/259، نَسَمَةُ السَّحَر (شرح حال

ص: 155

1- و در برخی کتب قدیمه، ابوالحسنین.

2- کامل ابن اثیر 9/170، منتظم ابن جوزی 8/94.

بخشی از غدیریه سید شریف مرتضی

(355 436)

أَمَّا الرَّسُولُ فَقَدْ أَبَانَ وِلَاءَهُ لَوْكَانَ يَنْفَعُ حَايِرًا أَنْ يُنْذِرَا

رسول خدا اعلام کرد که اوسالارامت است، اگر مردم سرگشته را اعلام خطر مفید افتد .

سخن را بی پرده گفت ، نه با کنایه . نامش با صدای رسا برد ، با وجد و علاقه .

برابر دیدگانش پیا داشت ، بر جاده رستگاری رهنما و رهبر ساخت .

و لَقَدْ شَفَى يَوْمَ الْغَدِيرِ مَعَاشِرًا تَلَجَّتْ نَفْسُهُمْ وَاوَدَى مَعْشِرًا

به روز «غدیر» قلب مؤمنان شفا بخشید: آبی خنک بر دل ها پاشید. جمعی دگر در گرداب بلانگون ساخت .

قَلَعَتْ بِهٖ أَحْقَادَهُمْ فَمَرْجِعٌ نَفْسًا وَاوَدَى مَعْشِرًا

از این رو کینه ها به جوش آمد : آن یک ناله را در سینه فروخورد، رسوا نشود، آن دگر از ناامیدی می گفت : اِنَّاللَّهِ

يَا رَاكِبًا رَقَصَتْ بِهٖ مُهْرِيَّةٌ اَسْبَبَتْ لِسَاحَتِهِ الْهُمُومُ فَاَصْحَرَا

عُجَّ بِالْعَرِيِّ فَاِنَّ فِيهٖ ثَاوِيَا جَبَلًا تَطَّاطَافَا طَمَّانًا بِهٖ الشَّرِي

ای سوارتیز تک که سمندت به زیر پارقصان است، غم ها درویرانه دلش لانه ساخته، آرامش دل رابه صحرا تاخته...

در تپه های نجف مفر گیر، کوهی که چون جودی فروتن شد، از این رولنگرزمین گشت .

باشورواشتیاق درودی نثارکن که تاریکی افق بزداید و روشنی صبح رخ نمایند .

اگر توانستمی . گورستان تابناک آن را خانه خود ساختمی ، باشد که در آن جا به خاک روم .

این قصیده 48 بیت است و اولین قصیده دیوان شریف مرتضی است که در 6 جزء

به ترتیب سال مرتب شده، یک نسخه از این دیوان که بر خود ناظم شریف علم الهدی خوانده شده موجود است (1) ابن شهر آشوب از شریف مرتضی ابیات دیگری در جزء سوم از مناقب خود صفحه 32 ثبت کرده که درباره عید «غدیر» سروده شده، علاقمندان مراجعه کنند .

زندگی نامه شاعر

سید مرتضی ، علم الهدی ، ذوالمجدین ، ابوالقاسم : علی بن حسین بن موسی ابن محمد بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی کاظم علیه السلام .

در هر رشته از مراتب فضیلت بنگری ، مقامش ارجمند و والانگری ، به هرپایگاهی که در خاطر خیال بگذرانی ، جولانگاه وسیعی ویژه او بینی : پیشوای فقه پایه گزار اصول ، استاد کلام ، معلّم حدیث ، قهرمان جدل ، نابغه ای در شعر ، مقتدائی در لغت بل تمامی علوم عربیت و در تفسیر قرآن مجید ، مرجع همگان ، کوتاه سخن این که: گوی سبقت رادرمیدان همه فضائل و جلوه های هنر ربوده است .

این ها همه به اضافه نسب پاک و تبار تابناک ، افتخار مواریث نبوت و یادگارهای مقام ولایت ، به اضافه مساعی جمیله ای که در تشیید مبانی دین و مذهب به کار بسته و خدمات ارزنده ای که به عالم تشیّع تقدیم داشته و این هاست که نام ارجمندش را جاوید و آوازه او را پاینده و عالمگیر کرده است .

سید مرتضی ، یگانه دوران ، در علوم فراوان ، مقام فضلش شناخته همگان ، در علم:

ص: 157

1- از دیوان سید اینک دو نسخه قدیمی وجود دارد که هر دو در کتابخانه جناب آقای فخرالدین نصیری تحت شماره 394 و 364 آثار شعرا فهرست شده، نسخه اول در 422 کتاب شده و با دست مبارک ناظم تصحیح شده، نسخه دوم به خط شیخ حر عاملی در 1088، ظرف 10 شب ضمن مشاغل عادی در اصفهان از روی نسخه ای که مزین به اجازه به خط ناظم سید مرتضی بوده و اشعار تا تاریخ 403 در آن ثبت بوده ، حدود 000/100 بیت، کتابت شده است .

کلام، فقه، ادب، نحو، شعر، معانی شعر، لغت و غیر این‌ها پیشاپیش دانشمندان. کتاب‌های بسیاری تصنیف کرده و سؤالات فراوانی از بلدان اسلامی به سویش گسیل شده که پاسخ آن‌ها را در دفتر و یا رساله‌ای مرقوم داشته، باید به فهرست مؤلفاتش رجوع کرد. (1)

و ابن خلکان گوید: در علم کلام، ادب و هنر و شعر، پیشوا بود، کتاب‌هایی بر اساس مذهب شیعه تصنیف کرده، در اصول دین گفتاری ویژه دارد، ابن بسام در ذخیره اش نام برده و گفته: شریف مرتضی پیشوای ائمه اهل عراق بود، دانشمندان به ساحتش پناه بردند و بزرگان از خرمش خوشه برگرفتند، استاد علوم کهن، نکته سنج صاحب سخن، آوازه اش به هر جا پیچید و اشعارش چون نوگل گلستان بردمید. آثار وجودیش که به یادگار مانده پسندیده درگاه خداوندگار مجید. علاوه بر تألیفات مفیده در دین و تصنیفات رشیکه در احکام و آئین که بهترین گواه است بر این که از اصل و تباری با عظمت جدا گشته و از خاندان جلیل و با شخصیتی پای به دوران نهاده. باری نثر نمکین و اشعار نغز و شیرین او فراوان است.

سید مرتضی و رهبری

مسند ریاست دین و دنیا، از جهات مختلف علمی و اجتماعی به سرورمان شریف مرتضی مباحث می‌کرد، از جمله:

1 وفور علم و دانش که دانشمندان در برابر عظمت و نبوغ او به خضوع و فروتنی سرفروود آوردند حتی در مجلس افاده او، انبوهی از فحول علما و صاحب نظران گردمی آمدند و از تحقیقات رشیکه او فیض یاب می شدند، تا آن جا که از محضر او، فضلالی برخاسته اند که در رشته های مختلف علوم، جزء نوابغ بشمار آیند: جمعی فقیه صاحب نظر، گروهی متکلم صاحب جدل، انبوهی محقق در

ص: 158

علم اصول، برخی شاعر نکته پرداز و یا خطیب سخن ساز.

از عائدی املاک فراوانش (1) حقوق و مزایائی برای شاگردان خود مقرر فرموده بود، تا نیازی به کسب و کار نداشته فارغ البال، مشغول درس و بحث و مطالعه باشند، از جمله: شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی هر ماهه 12 دینار طلا دریافت می کرد و قاضی ابن البراج حلبی 8 دینار و هکذا سایر شاگردان محضرش.

ضمنایکی از دهات خود را وقف کرده بود تا عایدی آن به مصرف کاغذ دانشمندان برسد.

گویند: در یکی از سال ها، قحطی شدیدی رخ داد، یک نفر یهودی به منظور تحصیل قوت و سدجوع، فکری اندیشید و به مجلس شریف مرتضی آمده اجازه گرفت که قسمتی از علم نجوم را از محضر او استفاده کند، شریف مرتضی درخواست او را اجابت کرد و دستور داد: برای امرار معاش او روزانه و جهی مقرر کردند. مرد یهود، مدتی از درس شریف مرتضی استفاده کرد و از پس چند ماه به دست شریف او به شرف اسلام مشرف گشت. (2)

شریف مرتضی، برای دولت و ثروت خود شرافت و ارزشی قائل نبود، زیرا مفاخر و مکارم او در حدی بود که جلال و ثروت او را تحت الشعاع گرفته بود، لذا می گفت:

و ما حُزِنِي الْإِمْلَاقُ وَالثَّرْوَةُ الَّتِي يُدِلُّ بِهَا أَهْلُ الْيَسَارِ ضَلَالٌ

أَلَيْسَ يُبْقَى الْمَالُ إِلَّا ضَنَانَةً وَ أَفْقَرُ أَقْوَامًا نَدَى وَ نَوَالٌ

إِذَا لَمْ أَنْلُ بِالْمَالِ حَاجَةً مُعْسِرِ حَصُورٍ عَنِ الشُّكْوَى فَمَالِي مَالٌ

از تنگدستی و اعسار بیم نکنیم، چه دولت و ثروتی که صاحبان نعمت را پایند خواری کند، جز حیرت و سرگشتگی نفزاید.

جز این است که فقیران از بخل و امساک به دولت رسند و دولت‌مندان از بخشش و عطا فقیر و تنگدست شوند.

ص: 159

1- هر ساله 24 هزار دینار عائدی املاک داشت، ر.ک: معجم الادباء، جلد 13، صفحه 154.

2- درجات الرفیعه سید عیخان.

2 شرافت حسب که با مقام نبوت پیوندی اصیل دارد و در اثر همین حسب و افتخار، بعد از مرگ برادرش شریف رضی، خلفای عصر مقام نقیب النقبانی آل ابی طالب را ویژه او ساختند و شما خود می دانید که این منصب عظیم، در آن روزگاران تا چه حد عظیم و با اهمیت و باشکوه بود، زیرا در سراسر اقطار عالم، بر عموم آل علی سلطنت و فرمانروایی داشت: قبض و بسط امور، تعلیم و تأدیب، دادرسی و دادخواهی و نظارت بر امور اجتماعی آنان در تمام شئون فردی و اجتماعی به عهده نقیب هر خاندان بود و او نقیب النقباء آل ابی طالب.

3 ابهت و جلال و جمال و مکانت علمی و اجتماعی او از یک طرف و توأم بودن قدرت و سطوت او با تحقیق و درایت و موشکافی از طرف دیگر، موجب شد که کفالت امر مظالم و پژوهش امور دادرسی و دادخواهی به او محول گردد، در نتیجه بیش از سی سال (1)، در شرق و غرب عالم اسلامی، نقباء آل ابی طالب، تحت اداره شخص او انجام وظیفه می کردند، حجاج با سرپرستی و رهبری او عازم حج می شدند و در حرمین شریفین مدینه و مکه از امر و نهی او خارج نبودند و دادرسی مظالم و قضاوت و داوری در مرافعات و مخاصمات به وسیله او اجرا و انجام می گرفت.

ولادت، وفات شریف مرتضی

سرورمان شریف مرتضی در رجب سال 355 پا به جهان نهاد و در روز یکشنبه 25 ربیع الاول سال 436 دار فانی را وداع گفت و غروب همان روز در خانه خودش به امانت به خاک رفت، سپس به بارگاه مقدس حسینی منتقل و در کنار پدر و برادرش شریف رضی دفن شد، مقبره مخصوص آنان در حائر شریف حسینی معروف و مشهور بوده است، آن چنان که در عمده الطالب و صحاح الاخبار و درجات الرفیعه یاد شده است.

ص: 160

1- صحاح الاخبار، تألیف سراج الدین رفاعی، صفحه 61. مستدرک ج 3 صفحه 516، نقل از قاضی تنوخی.

غدیریه قاضی ابن قادوس

غدیریه قاضی ابن قادوس

(درگذشته 551)

یا سَیِّدَ الْخُلَفَاءِ طُرّاً بَدُوهِمْ وَ الْحَضَرَ :

ای سالار خلفاء یکسر، آن‌ها که حاضراند یا در سفر.

اگر ساقی حجاج را تکریم و عظمت نهند، توئی ساقی کوثر.

پیشوای محبوب، شفیع دوستان به محشر.

سرور خاندان احمد، پدر شُبَّیر و شُبَّیر.

و الحائز القَصَبَاتِ فی یَوْمِ الْغَدِیرِ الْأُزْهَرِ :

برنده گوی سبقت در تابنده روز «غدیر» انور. درهم کوبنده غوغای بدر، هم‌آورد یهود، در بنی نضیر و خیبر.

زندگی نامه شاعر

قاضی جلال الدین، ابوالفتح، محمود، ابن قاضی اسماعیل بن حمید، معروف به ابن قادوس، دمیاطی، مصری، از ممتازان ادب پرور، یکتا سخندان هنرور، در میدان شعر بر همه سرور، در خدمت علویین مصر دبیر انشاء بود و در مسند قضا صدرنشین. میان دانش و ادب جمع آورد و در شمار سخنوران ادیبی درآمد که رساله‌های خلافیه و آداب دیوانیه (دفتری) آنان بابهترین گوهرسخن سرمشق ادب آموزان قرار گرفته است.

* یاقوت حموی در معجم الادباء 4/60 گوید: جماعتی از فضلاء خدمت صالح بن رزیک بودند، سؤالی در علم لغت مطرح نمود، تنها پاسخ صحیح به وسیله قاضی رشید به عرض رسید.

غدیریه ملک صالح

(شهادت 495 556)

ای که بر مرکب جهل سواری. حیرت از سربگذار، معدن رشد و رهیابی در کوفه هویدا است.

آن که خورشید به یمن کرامتش بازگشت تا فضل نماز دریابد و فرشتگان گواه باشند .

و روز «غدیر» که رسول خدا در جمع حاضران فرمود و دست او را برافراشت:

هرکه را من سرور و سالارم ، این علی سالار و سرور است ، اینم فرمان مؤکد است .

هر که یاریش وانهد ، خدایش وانهد ، هر که دستیارش شود ، خدایش کمک باد .

دراز قلعه خیبر برکنند و به دور افکنند، با آن که از روزه ناتوان بود،

لرزه بر ارکان دژ افکنند، یهود را از هراس دل دربرطپید .

روح الامین در سما فریاد برکشید : اینک وصی . و اینک احمد پاک گوهر .

آب فرات سر به طغیان برآورد ، همگان از بیم هلاک بدو پناه بردند.

فرمودش : آب خود درکش . ریگ های فرات آشکار شد ، از صولت فرمانش .

زندگی نامه شاعر

ابوالغارات ، ملک صالح ، یکه سوار مسلمین ، نصیرالدین ، طلایع بن رزیک ابن صالح ارمنی و چنان که در «اعلام» زرکلی آمده ، اصل او از شیعیان عراق است.

از آن جماعتی است که خدای سبحان دین و دنیا را برایشان فراهم آورده افتخار دو سرا نصیبشان گشت : دانشی به حق نافع و سلطنتی دادگرانه . هم فقیهی ممتاز ، آن چنان که در کتاب «خواص عصر فاطمی» یاد شده ، هم ادیبی نکته بین و قافیه پرداز ، چونان که در فرهنگ رجال آمده .

در عین حال: وزیری دادگستر که قاهره با سیرت عادلش می نازد، ملت مصر در سایه عنایتش می بالد، دولت فاطمیان از حسن تدبیرش در سیاست رعیت و انتشار امنیت و دوام صلح و صفا به استحکام و قدرت می فزاید و چونان که زرکلی در «اعلام» گوید: وزیری خود ساخته که در شمار ملوک آید .

ص: 162

بالقب «ملک صالح» نامور شد و این لقب باسیره و روش او مطابق آمد، چنان که در تاریخ سراسر عظمتش می خوانیم: به حق سوگند که در دانش وافر و ادب فائق، صالح بود، در دادگری و پارسائی صالح بود، در سیاست پسندیده و رعایت رعیت صالح بود، در داد و دهش و بذل و بخشش صالح بود.

هر ساله اموال فراوانی به مشاهد مُشرفه گسیل می داشت تا در میان علویین تقسیم شود و همچنان برای اشراف مدینه و مکه، لباس و سایر مایحتاج زندگی می فرستاد، حتی الواحی که برای نوشتن کودکان مکتب آنان لازم بود و یا قلم و سایر ادوات کتابت.

ابن اثیر، در تاریخ الکامل 11/103 گوید: در این سال (556) ماه مبارک رمضان، ملک صالح، وزیر عاضد علوی صاحب مصر مقتول شد.

ملک صالح به سال 495 پا به جهان نهاد.

غدیریه ابن عودی نیلی

(ح 478 558)

قرن ششم

ثنا و ستایشم را ویژه رسول و همتایش نمودم و آن اختران تابان که جز آنان درخشش و تابش ندارند:

هُمُ التَّيْنُ وَالزَّيْتُونُ آلُ مُحَمَّدٍ هُمْ شَجَرُ الطُّوبَى لِمَنْ يَتَّقَهُمْ

تین و زیتون، خاندان محمد است و هم درخت طوبی.

بهشت عدن همان هایند و هم حوض کوثر، لوح و قلم، سقف مرفوع مُعَظَّم.

آنهایند آل عمران، سوره حج و نساء، سوره سبا و ذاریات و هم مریم.

و نیز آل طه و یس، سوره هل آتی، نحل و انفال. اگر توانی فهم کرد.

و هم، آیت کبری، حقیقت رکن و صفا، حج خانه خدا.

به رستاخیز کشتی نجات اند و هم دستاویز استوار که نگسلد.

جنب الله اند در میان خلق. عین الله اند در میان مردم.

ص: 163

آل الله اند با ارج و ارجمند ، بر بلندی ها که بر منہاج و شریعتشان روانیم .

آخرین هدف ، بالاترین مقام . از قرآن واپرس تا خیرت گوید .

به رستاخیز ، اگر بر حوض کوثر راه یابی ، از زلال آب حیات سیراب گردی .

اگر شمع وجودشان نبودی ، خدای بزرگ نه آسمان و زمین آفریدی و نه حوا و آدم راه زمین گرفتی .

در زیر سایه بان عبا، به مباحله نشستند ، دشمن از هراس عذاب لب از سخن بر بست .

جبریل که زیر عبا جای گرفت ، بر میکال مباحات و افتخار گرفت .

در پهنه گیتی کدامین کس همپایه او تواند بود که سرور ملایک جبرئیل امین خادم او بود .

کیست که در فضل و رهبری همتای آنان باشد ، با آن که معلّم قرآن اند .

پدر ، امیر مؤمنان . نیا، پیامبر اکرم هادی مصطفی .

دین حنیف اسلام را همراه تقوی پایه گذار بودند، به دستور خدا قیام کردند .

ابراهیم فرزند رسول ، خالویشان ، فاطمه دخت محمد مادرشان ، جعفر طیار که در خلد برین به پرواز درآید ، عمویشان .

به سوی خدا گریزانم از این قوم که بر هلاک و دمار آنان متفق گشتند . و ای از این مصیبت . چه گونه همدست شدند .

از آب زلال دریغ کردند، شطّ فرات مالا مال بود . جام مرگشان نوشاندند، زهر و شرنگ بود .

از خاندان مصطفی قصاص کردند ، خونی که علی در بدر و احد ریخت .

به رسم جاهلیت شوریدند ، گویا مسلمان نبودند .

وحش بیابان حلقه ماتم زد ، پرندگان بر فرازشان سایبان برافراشتند .

عجبا . با شمشیر اسلام به خاک هلاکشان نشانند ، به خاطر دیانت در خون هموار کردند . کجالتوانند خون حسین را از دامن خود بشویند ،

نه این است که خیل بنی امیّه رابادست خودزین و لجام بستند؟

دانستند که حقّ ولایت با حیدر است، منتهی مظلوم و ستمکش بود .

ستم کردند ، حقّ او را بردند، عقب راندند با آن که پیشوا و سرور بود .

اعتراف کرد که این بیعت «فلته» و تصادف بود ، لذا گفت : هر که آن را تجدید کند باید کشت .

بدین جهت کار بشوری افکند ، میان شش نفر که صاحب اختیارش ابن عوف بود .

هدف این شوری، توطئه قتل علی بود ، تنها خدایش نگاهبان بود .

وگرنه شیر بیشه شجاعت کجا و کفتارهای ترسو . رخشان کجا و اختران کم سو .

شگفتا! با کدامین سابقه و ارج همتای او شدند، جز او کسی لایق خلافت بود؟

منتها، مقدرات، بر وفق مرادشان جاری گشت ، اراده خدا در آزمایش استوار و متین است .

با سرگشتگی و ضلالت خدای را نافرمان شدند و چونان عاد و جُرهُم به هلاکت رسیدند .

عذرشان به پیشگاه مصطفی چه باشد که به رستاخیز گوید: از چه با علی خیانت کردید ؟

و یا پرسد : از پس من با همتای من چه کردید؟ پاسخ معذرت چه دارید ؟

نه این بود که از شما تعهد گرفتیم؟ از چه به عهد و پیمانش خیانت کردید ؟

فرمان خدا را پشت سر نهادید، از فرمانش سر به در بردید ، چه بد کردید .

خاندان خود را به رهبری شما انتخاب کردم، در سایه آنان ، راه هدایت گرفتید ؟

نعل وارونه زدید و بر آنان ستم را ندید، نعمت مرا کفران نمودید .

با سرکشی و طغیان هماره تیغ کین برافراشتید تا به مراد دل رسیدید .

گویا بیگانگان روم اند که سپاهتان صلیب را درهم شکنند و پیروز گردد .

به خونخواهی پدرانتان ، فرزندان مرا کشتید ، داغ ننگ و عار بر پیشانی خود نهادید .

شما بی پدران، ارث مرا از دخترم دریغ کردید، اما خلافت را دست به دست به ارث بردید.

گفتید: پیامبر برای فرزندش ارث نمی نهد. با این تصوّر، صحیح است که اجنبی وارث او گردد؟

مگر ارث داود را سلیمان نبرد؟ یحیی وارث زکریّا نبود؟ از چه سیره انبیاء را شکستید؟

اگر سلیمان و یحیی ارث پیامبری بردند، چنان که در مسئله ارث، فتوا دهید.

از چه زادگان انبیاء ارث پدر نبردند، هرکه نبوت را مدعی شد با معجزه و گواه آمد.

گفتید: حجّ تمتع و ازدواج موقت، حرام است. این سخن قرآن است یا از پیش خود به هم بافتید؟

زناکاران مورد عفو و اغماض اند، آن که ازدواج موقت کند، سنگسار و مقتول.

نه آیه قرآن است که فرمود: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» (بعد از کامیابی از آنان پاداششان بپردازید).

آیه دیگر نازل شد که حکم آن نسخ کرد؟ یا شما خود حکم آن را نسخ کردید؟

گفتم: پیامبران دگر، وصی خود را معرفی کردند، پذیرفتار شدید، اما وصی مرا نافرمان شدید.

کردار شما با سیره من ناموافق، فرمان من با فرمان شما مخالف.

گفتید: رسول خدا بی وصیت درگذشت. وصیت کرد، اما شما نپذیرفتید.

نه او فرمود: «هر که به هنگام مرگ، بی وصیت ماند، به آئین جاهلیت مرده باشد؟ رسول به آئین جاهلیت نمرد، بلکه شما به دوره جاهلیت بازگشتید.

فرمود: پیشوائی بر شما امیر کردم که راهبر شما باشد، اما کبر و سیه کاری پیشه کردید.

بارها گفتم و گفتم، اورا بر همه امیر و مقدّم شناختم و شما خودگواه و شاهد بودید.

گفتم: منزلت علی منزلت هارون است در خلافت. از چه او را عقب را ندید.

چونان که قوم ثمود، در برابر صالح به شقاوت برخاست، راه شقاوت گرفتید، هرکس در گرو اعمال ناهنجار است.

فریفته زیور دنیا گشتید، عقل خود از کف نهادید، فریب خوردگان روزی انگشت ندامت به دندان گیرند.

نفرین بر آن گروه که در عداوت حیدر هماهنگ و همگام شدند، بد کردند و تبه کار آمدند.

بر «یعسوب دین» ستم رانده حق او پامال کردند، پاک مرد آزاده خشم خود فروخورد.

به روز «غدیر»، رسول حقّ نص ولایت قرائت کرد، همگان را خطاب فرمود.

گفت: از جانب حقّ پیام دارم که فرمانش ابلاغ کنم. اینک زبان برگشایم:

علی، کارگزار امر خلافت است، راه او گیرید که پیشوای شما همو خواهد بود.

گفتند: به پیشوایی و حکومتش رضامندیم، سرور و مطاع همواست.

آن روز، راه رشد و صلاح را شناختند، فردای آن به راه کوری شتافتند.

مصطفی درگذشت. آن یک گفت: علی بر ما سرور و سالار باشد؟ نه به لات و عزی سوگند.

جمعی با علی در نزاع شدند، که نه سابقه ای داشتند، نه در گروه مسلمانان مقتدا و سرور بودند.

بر خوان خلافت خیمه زدند، تا هرچه زودتر نوبت خود دریابند.

حدود و سیاسات بناحقّ جاری، فتوای ناروا راندند.

این یک سخن آن یک زیر پانهد، آن یک فرمان این یک نقض کند.

گویند: اختلاف امت خود رحمت است! از این رویکی حرام کند دیگری حلال خواند.

عجبا! پروردگار بشر یکتا نباشد؟ یا دین او کامل نبود که با دست اینان راه کمال گیرد؟

خدا را شرع نبی ناپسند آمد ، و اینان شرع بهتری پایه نهادند؟

یا نه . مصطفی ، فرمان حقّ به تمامی نگفت، برخی گفت و برخی نهفت؟

شاید : اینان انبیاء پسین بودند که چون رسول خدا درگذشت ، نوبت رسالت آنان گشت .

گویا : احکام نبی از راه حق به در بود ، اینان حقّ را به نصاب آن بازساندند .

عجبا ! مگر نه قرآن گفت : « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا » ؟ دین شما را کامل کردم ، نعمت هدایت را تمام کردم ، رضا و تسلیم را به عنوان دین پذیرفتم . و فرمود : خدا را اطاعت کنید و هم رسول خدا را و هرکه از رسول او منشور ولایت دارد ، تا رستگار شوید .

از چه حلال خدا را حرام شمردند و حرام خدا را حلال و روا دانستند ؟

تصوّر کردید که خدای قرآن خطا کرد؟ یا رسول او؟ یا جبرئیل امین .

رسول حقّ درنگذشت ، جز آن که خدا دین او کامل کرد . امر خلافت برامت مبهم نماند .

منتها کینه ها آشکار شد ، جور و ستم حاکم گشت .

نالایق مقدّم شد ، لایق رانده شد . خطیب دم دریست ، نادان بر منبر رسول برشد .

تاریخ وفات ابن عودی ، معلوم نگشت ، البتّه سال ولادتش 478 هجری است ، عمادالدین اصفهانی هم در سال 554 نزدیک واسط (همامیه) او را ملاقات کرده است ، با در دست داشتن این دو تاریخ ، نمی توان تصور کرد که بعد از تاریخ 554 فراوان زیست کرده و یا عمرش از سال 558 تجاوز کرده باشد ، زیرا با این احتمال ، سالیان عمرش به هشتاد می رسد و این جزء نوادر است ، خصوصاً در این شهر و دیاری که شاعر ما ابوالمعالی می زیسته .

غدیریه خطیب خوارزمی (484 568)

غدیریه خطیب خوارزمی

أَلَاهِلْ مِنْ فَتَى كَأَبِي تُرَابِ إِمَامٍ طَاهِرٍ فَوْقَ التُّرَابِ

ص: 168

جوانمردی چون بوتراب کجاست؟ پیشوای پاک گوهر در پهنه گیتی .

اگر دیدگانم دردمند گردد، از غبار نعلش توتیا سازم.

محمد رسول گرامی شهر علم است ، امیر مؤمنان باب علم باشد.

در محراب عبادت گریان، در صحنه پیکار خندان .

از زر و زیور چشم پوشید، درهم و دینار نیندوخت .

در پهنه رزمگاه سپاه شیطان تار و مار کرد، چون صاعقه شمشیرش آتش برانگیخت . علی است که با زیور هدایت آیین گرفت ، از آن پیش که جامه جوانی درپوشد.

علی است که بت های قریش بشکست ، آنگاه که بر شانه رسول برآمد .

علی است که «عمر و بن عبدود» را با ضرب شمشیر فروانداخت ، ضربتی که اسلام را آباد کرد .

داستان «براءت» و «غدیر خم» و «پرچم روز خیبر» نزاع را فیصله بخشید .

محمد و علی چون هارون و موسی باشند . این تمثیل از پیامبر بزرگوار است .

در مسجد خود، درهای دیگران مسدود کرد، درب خانه علی باز ماند .

مردمان، یکسر، قشراند ، سرورمان علی مغز باشد .

ولایتش بی شک مانند قلاده ، برگردن مؤمنین افتاد ، بینی دشمنان بر خاک مالید.

هرگاه «عمر» در پاسخ مسائل به خطا رفت، علی راه صوابش بنمود .

و عمر از ره انصاف گفت: اگر علی نمی بود پاسخ خطایم مرا به هلاکت و تباهی می راند.

از این رو فاطمه و سرورمان علی ، با دو فرزندش ، مایه خوشنودی و مسرت خاطراند .

هر که خواهد خاندانی را با ستایش برکشد ، من ثناخوان اهل بیت رسولم .

اگر مهر آنان مایه ننگ و عار باشد و هیهات که چنین باشد من از روزی که

فرزانه گشتم، قرین این ننگ و عارم .

علی را که پرتو حق و رهبر حق جویمان بود ، کشتند . آن که یکتامرد میدان بود .

زاده اش حسن مجتبی، جوانمرد عرب را کشتند ، به سمّ مذاب کارش ساختند .

حسین را از آب فرات محروم کردند، با طعن نیزه و شمشیر به خاک و خون کشیدند .

اگر سخن زینب نبود ، علی سجّاد را هم می کشتند ، کودکی خردسال .

پیشوای عدالت زیدبن علی را بردار کشیدند ، خدا را ز این ستم ناهنجار .

دختران محمّد در تابش خورشید، تشنه لب ، خاندان یزید در سایه قصر و خرگاه .

خاندان یزید خیمه چرمین به پا کردند ، اصحاب کساء جامه برتن نداشتند .(1)

زندگی نامه شاعر

حافظ، ابوالمؤید، ابو محمد، موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق بن مؤید مکی حنفی ، معروف به «اخطب خوارزم» .

فقیهی دانشور، حافظی مشهور، صاحب حدیثی با اسناد فراوان ، خطیبی پرآوازه ، آگاه از سیره و تاریخ، شاعر، ادیب، خطبه ها انشاء کرد، سروده هایش ثبت دفاتر آمده است.

ولادت و وفات

خوارزمی در حدود سال 484 متولد شده و در به قولی تاریخ وفاتش سال 567 است ، چنان که در بغیة الوعاة از قفطی نقل شده و هم در فوائد البهیة از صفدی .

پایان برگزیده جلد هشتم کتاب ترجمه الغدیر

ص: 170

1- قصیده 46 بیت است 27 بیت آن انتخاب شده، تمام آن در آخر مناقب خوارزمی و قسمتی از آن در مقتل خوارزمی یاد شده و این شهر آشوب در مناقب خود چند بیتی گزین نموده .

بررسی برخی از فضایل علی علیه السلام

1 حدیث برگرداندن خورشید

برای امیرالمؤمنین علیه السلام

در جلد سوم کتاب ترجمه الغدير صفحه 126 141 مقداری از سندهای حدیث «برگرداندن خورشید» برای مولایمان علی علیه السلام با دعای پیامبر اکرم و شرحی بر شواهد صحّت آن و گفتار دانشمندان اسلامی در این باره که چهل نقل بوده درج شده است. سُبُكِيّ در «طبقات الشافعين» جلد 5 صفحه 51 گفته است: «از جمله کرامات حضرمی که بسیار آن را نقل کرده اند این است که: او روزی در سفر به خادمش گفت: به خورشید بگو: در جایش بماند تا ما به منزل برسیم. در صورتی که او در جائی دور از منزلش قرار داشت و غروب نزدیک بود.

خادم به خورشید گفت: فقیه اسماعیل دستور می دهد که: در جای توقف کنی، او هم توقف کرد تا آن ها به منزل رسیدند. وقتی که به منزل رسیدند به خادم گفت: چرا این زندانی را رها نمی کنی؟ خادم به خورشید دستور داد غروب کند و او هم غروب کرد و فوراً شب فرارسید و هوا تاریک شد».

ابن عمار در «شذرات الذهب» جلد 5، صفحه 362 می گوید: برای شیخ اسماعیل حضرمی کراماتی است که طبق گفته «مَطْرِيّ» آن کرامات در حد تواتر نقل شده است، تا این که می گوید: از جمله آن کرامات این است که تصمیم رفتن به شهر «زَبِيد» را داشت، در بین راه که هنوز فاصله زیادی تا آن جا باقی مانده بود، دید خورشید دارد غروب می کند و ترسید که پیش از رسیدن به آن جا در شهر بسته شود از این رو به خورشید دستور توقف داد تا وارد زَبِيد شد.

منکر «ردّ شمس» برای مرتضی علی آن هم به دستور پیامبر اکرم هستند، در صورتی که آن را برای خادمی به امر اسماعیل حضرمی جانشین می شمارند!

انسان جستجوگر از این داستان می تواند چنین نتیجه بگیرد که : اسماعیل حضرمی پیش خدا از پیامبر اکرم و وصیش امیرالمؤمنین برتر و بالاتر است ، زیرا برگرداندن خورشید برای علی امری بوده که یا با دعای علی و یا با دعای پیامبر اسلام واقع شده ، اما در مورد اسماعیل حضرمی او به خادمش دستور داد که به خورشید فرمان دهد تا بماند آن هم توقف کرد . آن گاه دستور داد خورشید را از اسارت آزاد نماید ، یا خود او دستور توقف خورشید را صادر کرد آن هم توقف نمود !

« يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَاءَ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ » می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند، لیکن خدانمی خواهد مگر این که نورش را تمام نماید . (1)

2 نماز هزار رکعت

نماز هزار رکعت

بسیاری نقل کرده اند که: هرکدام از مولایمان امیرالمؤمنین و امام حسین و فرزند برومندش زین العابدین علیهم السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواندند(2) و این موضوع همواره مورد اعتقاد عمومی و باور همه علماء بوده است تا این که جناب «ابن تیمیة» قدم به عرصه دانش گذاشت .

او گاهی این عمل نیک را مکروه پنداشته و گفته است: نماز هزار رکعت ارزشی ندارد و کسی که آن را با ارزش بداند نادان است ، زیرا رسول خدا در شب بیش از سیزده رکعت و در روز رکعات معینی نماز نمی خوانده چنین نبوده که او تمام شب را

ص: 172

1- (32 / توبه) .

2- عقدالفرید جلد 2 ، صفحه 309 تاریخ ابن خلکان ، جلد 1 ، صفحه 350 صفة الصفوة تألیف ابن جوزی ، جلد 2 ، صفحه 56 طبقات ذهبی ، جلد 1 ، صفحه 71 نقل از امام مالک تهذیب التهذیب ابن حجر ، جلد 7 ، صفحه 306 نقل از مالک طبقات شعرانی ، جلد 1 ، صفحه 37 روض الریاحین یافعی ، صفحه 55 مشارق الانوار حمزوی ، صفحه 92 اسعاف الراغبین تألیف ابن الصَّبَّان در حاشیه المشارق ، صفحه 196 و مدارک دیگر .

نماز بخواند و یا تمام روزها را روزه بگیرد .

آن گاه اضافه می کند: مداومت بر شب زنده داری در تمام شب نه تنها مستحب نیست بلکه مکروه است و این امر همانند دائم روزه نگهداشتن از سنت آن حضرت نیست.

و گاهی هم گمان کرده که این کار از توانایی آدمی خارج است و گفته است: اگر چنین کاری ممکن باشد علی رضی الله عنه داننا تر به سنت پیامبر و شایسته تر به پیروی از راهنمایی هایش و دورتر از چنین مخالفتی با آن حضرت است در صورتی که در بیست و چهار ساعت هزار رکعت نماز خواندن و به دیگر وظائف نیز پرداختن غیر مقدور خواهد بود ، زیرا آدمی نیازمند به خوراک و خواب و... نیز هست !

و زمانی دیگر فکر می کند که : طبعاً چنین عملی با سرعت و عجله صورت می گیرد و چنین کاری عاری از خضوع و خشوع و همانند دانه برداشتن کلاغ از زمین خواهد بود و چنین عملی فائده زیادی نخواهد داشت !!

جناب ابن تیمیة آنگاه گفتارش را چنین پایان می دهد: شب زنده داری با تهجد و قرائت همه قرآن در یک رکعت نماز درباره عثمان رضی الله عنه ثابت است، پس شب زنده داری و تلاوت قرآن از دیگران آشکارتر است .

پاسخ پندارهای ابن تیمیة

اما گمان کراهت این عمل و مخالفتش با سنت پیامبر و خارج شدنش بدین جهت از فضیلت ، مطلبی است که از نادانی همه جانبه او از شئون عبادات و فقه السنّة و وارونه جلوه دادن حقائق از روی جهالت و یا عمد حکایت می کند زیرا سیزده رکعت نماز پیامبر اکرم در شب و رکعاتی در روز چنان که در اخبار بیان شده همان نمازهای شب، شفع ، وتر ، نافله صبح و نوافل نمازهای روزانه است و با مطلق نمازها که

استحباب ذاتی دارند و در احادیث زیاد از پیغمبر اکرم به آن ترغیب شده که ذیلاً به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود، ارتباطی ندارد:

الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ اسْتَكْتَرَهُ اَوْ اسْتَقَلَّ: «نماز بهترین چیز است زیاد خوانده شود یا کم». (1)

«نماز بهترین چیز است، پس هرکس توانائی زیاد خواندنش را دارد کوتاهی نکند» (2)

«ای انس اگر توانستی همواره نماز بخوانی بخوان که فرشتگان تا زمانی که نماز می‌خوانی بر تو درود می‌فرستند» (3)

«کسی که در شب نمازش زیاد باشد (یا زیاد نماز کند) در روز چهره اش نیکو می‌گردد». (4)

به طریق صحیح از بخاری و مسلم روایت شده که: پیامبر اکرم آنقدر شب را به عبادت روی پا ایستاد که از پایش خون جاری شد.

و در «المواهب اللدنیة» آمده: پیامبر اکرم در زمان پیری بعضی از ذکرهای نمازش را نشسته می‌خواند بعد از آن که آنقدر سرپا عبادت کرده بود که قدم هایش ترکیده و خون از آن جاری شده بود.

ص: 174

1- حافظ ابونعیم در «الحلیة»، جلد 1، صفحه 166 با شش طریق این روایت را نقل کرده است.

2- طبرانی در «الاوسط» چنان که در «الترغیب و الترهیب»، جلد 1، صفحه 109 و «کشف الخفاء» جلد 2 صفحه 30 آمده این روایت را نقل کرده است.

3- مستدرک حاکم، جلد 2، صفحه 597 مجمع الزوائد، جلد 1، صفحه 160 کشف الخفاء علیجونی، جلد 2، صفحه 30 او گفته است: طبرانی و احمد و ابن حبان و حاکم آن را روایت کرده اند و از طریق ابوذر آن را صحیح دانسته است.

4- سنن ابن ماجه، جلد 1، صفحه 400 تاریخ الخطیب، جلد 1، صفحه 341 و جلد 7، صفحه 390.

و روش جاری میان مسلمین در انجام عباداتی از قبیل: نماز، روزه، حج، قرائت قرآن و دیگر اعمالی که موجب تقرب به خدا می شود این بوده که هرکدام طبق توانایشان از آن انجام می دادند و هیچ گاه اکتفاء به آن عبادات معدوده ای که برای رسول خدا شمرده شده نمی کردند البته مردم در توانایی مختلفند چنان که خداوند در قرآنش می فرماید: « به مقدار توانائیتان از خدا پرهیزید خداوند کسی را جز به مقدار توانائیش تکلیف نمی کند » از این روست که می بینی :

این یکی هر روز صد رکعت نماز می خواند و دیگری دویست رکعت مانند : ابویوسف قاضی و فقیه کوفی متوفی در سال 182 ه .

و بعضی دیگر هرکدام 300 رکعت مانند : پیشوای حنبلی ها «احمدابن حنبل» متوفی در سال 241. (1)

خود آنان در شرح حال بسیاری از رجال اهل سنت نقل کرده اند که آنان در شبانه روز و یا تنها در روز 1000 رکعت نماز می خوانده اند و این را از فضائل آنان به شمار آورده اند و از آن جمله است: 1 مرة ابن شراحیل همدانی متوفی در سال 76 ه ، چنان که گفته شده در هر شبانه روز 1000 رکعت نماز می خوانده است . (2)

2 عبدالرحمان ابن ابان ابن عثمان ابن عفان در هر روز 1000 رکعت نماز می خوانده است . (3)

3 مصعب ابن ثابت ابن عبدالله ابن زبیر متوفی در سنه 157 در هر شبانه روز

ص: 175

1- البداية و النهاية جلد 13 صفحه 39 تاریخ الشام ، جلد 2 ، صفحه 36 طبقات الاخیار ، جلد 1 صفحه 47 .

2- حلیة الاولیاء ، جلد 4 ، صفحه 162 البداية و النهاية ، جلد 8 ، صفحه 70 .

3- انساب البلاذری ، جلد 5 ، صفحه 120 رسائل الجاحظ ، صفحه 98 .

1000 رکعت نماز می خوانده است . (1)

و ما هم اکنون از یارانمان، کسانی را می شناسیم که گاهی در شب و گاهی در شبانه روز کمتر از 7 ساعت، 1000 رکعت نماز همه چیز تمام برخلاف پندار «ابن تیمیة که می پنداشته محال است» می خوانند .

بنابراین بجا آوردن 1000 رکعت نماز در شبانه روز هیچ گاه تمام وقت آن را اشغال نمی کند و نیازمند به مصرف تمام وقت و یا نصف آن نیست و چنین کاری مخالف با سنت پیامبر نیز نمی باشد، بلکه عین سنت است و عمل علماء و اولیاء نیز آن را تأیید کرده است . پس هر که می خواهد از نماز زیاد و یا کم بجا آورد .

علیهذا مداومت بر شب زنده داری در تمام شب اگر مستحب نباشد و چنان که ابن تیمیة پنداشته مکروه و مخالف سنت ثابتہ پیامبر اکرم باشد، چگونه در طی کتاب ها از فضائل بزرگان آنان به شمار آمده است ؟ و اینک اسامی و چگونگی اعمال بعضی از آنان ذیلاً آورده می شود :

1 سعید ابن مسیب تابعی متوفی در سال 93 ه چهل سال با وضوئی که در ثلث اول شب می گرفته نماز صبح را می خوانده است . (2)

2 حسن بصری تابعی متوفی 110 ه چهل سال با وضوئی که در ثلث اول شب می گرفته نماز صبح را می خوانده است . (3)

3 پیشوای حنفی هانعمان چهل سال نماز صبح را با طهارت نماز عشاء خوانده است .

4 ابوالحسن اشعری بیست سال نماز صبح را با وضو عشاء می خوانده است . (4)

ص: 176

1- الترغیب و الترهیب ، جلد 4 ، صفحه 227 صفة الصفوة ، جلد 2 ، صفحه 99 .

2- صفة الصفوة ، جلد 2 ، صفحه 44 .

3- روضة الناظرین ، صفحه 4 .

4- طبقات الاخیار ، جلد 2 ، صفحه 172 .

نکته دیگری که در پاسخ ابن تیمیة باید متذکر بود این است که «سنت» طبق عقیده برادران سنّی ما تنها با فعل پیامبر اکرم ثابت نمی شود، بلکه با رفتار هر فردی از افراد مسلمین نیز ثابت خواهد شد.

روی این حساب، چه مانعی دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام کسی باشد که خواندن 1000 رکعت نماز را در یک شبانه روز سنّت قرار داده باشد.

چنان که باجی، سیوطی، سکتواری و دیگران تصریح کرده اند که: «نخستین کسی که نماز «تراویح» (1) را سنّت قرار داده عمر بن خطاب بوده که در سال چهاردهم هجری چنین کاری را کرده است و او اوّل کسی است که مردم را بر انجام نماز تراویح گردآورده و بجا آوردن نوافل با جماعت در ماه رمضان نیز از بدعت های اوست.

و نیز نخستین کسی که شارب الخمر را هشتاد تازیانه زده، عمر بن خطاب بوده که نظیر این گونه بدعت ها که بعداً نیکو شمرده شده و مورد پیروی قرار گرفته است.

مگر از پیامبر اسلام به طریق صحیح نیامده است: بر شما باد عمل کردن به سنتم و سنت خلفاء راشدین هدایت یافته؟! (2)

و اگر رسیده چرا آن را اختصاص به سنّت های خلفای منهای علی می دهید و از شمول آن نسبت به سنت های امیرالمؤمنین علیه السلام منع می نمائید؟!

و برای رفع پندارهای ابن تیمیة شیخ محمد عبدالحی حنفی رساله ای نوشته و نام آن را «إِقَامَةُ الْحُجَّةِ عَلَى أَنَّ الْإِكْتِثَارَ فِي التَّعَبُّدِ لَيْسَ بِبِدْعَةٍ» گذارده است و در آن نام عده ای از صحابه و تابعان را که کوشش فراوان در بندگی خدا داشته و عمرشان را در آن راه نهاده اند ذکر می کند.

ص: 177

1- تراویح نمازهای نافله ای است که در شب های ماه رمضان مستحب است خوانده شود و آن هزار رکعت است.

2- مستدرک الحاکم، جلد 1، صفحه 96.

این رساله، دارای فوائد زیادی است که نمی شود محتوای آن را ناچیز شمرد و در سال 1311 ه در هند چاپ شده است.

او در صفحه 18 همان رساله می نویسد: «خلاصه مطلب که پیروی از علماء بزرگوار مورد قبول من نیز می باشد این است که: «تمام شب را به عبادت مشغول بودن و خواندن تمام قرآن در شبانه روز 1 بار یا چند بار و انجام 1000 رکعت نماز، یا بیشتر و امثال اینگونه عبادات نه بدعت است و نه در شرع از آن نهی شده، بلکه عملی نیکو و مطلوب است.

مشکل ذکرها و ختم ها

انسان بررسی گر، در طی کتب و قاموس ها، اعمال زیاد طاققت فرسایی را که بیش از 1000 رکعت نماز وقت را اشغال می کند می یابد که به افراد معمولی نسبت داده شده و احدی از ابن تیمیة و دیگران، چنان اعمال را منکر نشده و راویان چنان روایاتی را مورد طعن و انکار قرار نداده اند و فلسفه آن بسیار روشن است، زیرا انگیزه هایی که ایجاب می کرده فضایل ائمه علیهم السلام را انکار کنند در آن موارد وجود نداشته است.

و اینک گوشه ای از آن اعمال را ذیلاً خاطر نشان می کنیم:

1 عُوَيْمِر بن زید ابوالدَّرداء صحابی متوفی 32 ه در هر روز صد هزار تسبیح می گفته است. (1)

2 ابوحنیفه، پیشوای حنفی ها می رفت برای نماز جمعه و پیش از آن بیست رکعت نماز می خوانده و قرآن را در آن ختم می کرده است. (2)

3 عبدالعزیز مقدسی می گوید: از روز بلوغم تاکنون حسابم را رسیدم دیدم

ص: 178

1- شذرات الذهب، جلد 1، صفحه 173.

2- مناقب ابی حنیفة، تألیف خوارزمی، جلد 1، صفحه 240 مناقب کردری جلد 1، صفحه 244.

لغزش هایم بیش از 36 تا نیست و برای هر لغزشی صد هزار مرتبه استغفرالله گفتم و هزار رکعت نماز خواندم که در هر رکعتی یک ختم قرآن نمودم. (1)

و تو می دانی که هزار رکعت نماز شامل هشتاد و سه هزار کلمه است ، زیرا رکعت اول نماز از تکبیرة الاحرام تا سجدتین مجموع کلماتش 69 کلمه می شود و هرگاه همین رکعت هزار مرتبه خوانده شود می شود 69 هزار کلمه و از رکعت دوم چون تکبیرة الاحرام ندارد ، هزار کلمه خارج می شود پس مجموع کلماتش می شود 68 هزار کلمه و هنگامی که کلمات تشهد را طبق مسلک شیعه و سلام را که عبارت است از «السلام علیکم ورحمة اللہ و برکاته» به آن بیافزاییم می شود 15 هزار کلمه در این صورت مجموع کلماتش می شود 83 هزار کلمه که 5057 کلمه از مجموع کلمات قرآن بیشتر است .

پس اعمال یادشده را با هزار رکعت نماز مقایسه کن تا ببینی که چقدر بر آن فزونی دارد؟ اما دوستی نسبت به صاحب او را یاد شده به او اجازه می دهد که آن را ممکن بداند ، ولی دشمنی با خاندان پیغمبر ، موجب می شود که آن را غیرممکن بشمارد !!

و اما آنچه را که ابن تیمیة در پایان گفتارش آورده از این که : عثمان تمام قرآن را در یک رکعت از نمازش می خوانده، مطلبی است که از موضوع بحث خارج بوده، نهایت آن که ابن تیمیة آن را به خاطر این آورده که مقابله کند فضیلت امام را با فضیلتی از عثمان ، غافل از این که اشکالی را که بر نماز ائمه علیهم السلام وارد کرده بوده بر عمل عثمان نیز وارد خواهد بود ، زیرا اولاً چنین عملی طبق پندار او مخالف با سنت است ، چون ثابت نشده که رسول خدا تمام قرآن را در یک رکعت از نماز خوانده باشد .

و ثانياً : چنین عملی از حد امکان خارج است ، زیرا کلمات قرآن 77934 است و بنا به

ص: 179

قول عطاء ابن یسار 77439 کلمه است و در هر صورت این رکعت نماز عثمان یا باید بین مغرب و عشاء واقع شده باشد و یا بعد از عشاء تا صبح و در هر دو صورت خواندن تمام قرآن در یک رکعت نماز غیرممکن خواهد بود .

و از سوی دیگر ، بخاری و مسلم ، از پیامبر اکرم روایت کرده اند که آن حضرت به عبدالله بن عمر فرموده است : « قرآن را در هفت روز بخوان نه بیشتر » و نیز به طریق صحیح از آن حضرت روایت شده : « کسی که قرآن را کمتر از سه روز بخواند از آن چیزی نمی فهمد » به علاوه عثمان از زمره کسانی به شمار آمده که در هر هفته یک ختم قرآن می کرده است . (1)

بخاری در صحیحش از ابی هریره و او از رسول خدا نقل کرده که فرموده است : قرآن بر حضرت داود سبک آمد تا جائی که فرمان می داد مرکوبش را زین کنند و پیش از زین شدن تمام قرآن را می خواند !

و قسطلانی در شرح این حدیث گفته است : گاهی زمان کم دارای برکت زیاد است در نتیجه در آن عمل زیاد واقع می شود و این حدیث دلالت می کند که خداوند متعال برای هرکسی از بندگان شایسته اش که بخواند زمان را می پیچد چنان که مکان را .

زیارت مشرفه خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله

و دعا و نماز در آن اماکن و توسل و تبرک به آن ها

از صدر اسلام تاکنون ، همواره مسلمین قبور انبیاء ، امامان ، اولیاء و بزرگان دین و پیشاپیش همه آن ها ، قبر پیامبر بزرگوار اسلام را زیارت می کردند و با رفتن به سوی این مشاهد و خواندن نماز و دعا در برابر آن ها و تبرک و توسل به آن ها ، به خدا تقرب می جستند و این کار مورد اتفاق همه فرقه های اسلامی بدون کوچک ترین اختلافی بوده است ، تا آن که روزگار ابن تیمیة حَرَانِی را زائید و او منکر این روش پسندیده که همواره مقدّس و مورد احترام همگان بود ، گردید و آن را مورد هتک و

ص: 180

1- تذکار قرطبی ، صفحه 76 احیاء العلوم ، جلد 1 ، صفحه 261 حزینة الاسرار صفحه 77 .

توهین قرارداد و با گفتاری دور از منطق و ادب، به آن حمله کرد و حرکت برای زیارت پیامبر اکرم را حرام شمرد و مسافرت برای این عمل مقدّس را معصیت دانسته فتوی داد: کسی که برای زیارت پیامبر بزرگوار اسلام، مسافرت کند چون سفرش سفر معصیت است از این رو باید نمازش را تمام بخواند.

وقتی که این نغمه از ناحیه او ساز شد، بسیاری از دانشمندان و بزرگان اهل سنت علیه او قیام کردند و شدیداً گفتارش را، مورد انتقاد قراردادند. کتاب های ارزنده ای علیه او نوشتند (1) و عقاید نادرست و بدعت هایش را مورد نقد و بررسی قرارداد عیوب و دروغ هایش را برای همگان آشکار نمودند. (2)

فقهاء شام، فتوائی علیه او صادر کرده و «البرهان بن الفکراخ الفزاری» در حدود چهل سطر درباره نادرستی عقیده ابن تیمیة بر آن نوشته در آخر کار، حکم به تکفیر او کرده است و «شهاب بن جهبل» نیز با او در این عقیده موافقت کرده و زیر خطش نوشته است: «پیروان مالک نیز چنین عقیده دارند».

آنگاه اظهار نظر فقهاء شام، به قاضی القضاة شافعی مذهب مصر «البدربن جماعة» عرضه گردید. او نیز پشت همان ورقه فتوی نوشت: ستایش مخصوص خدا است، آنچه که در این ورقه آمده پاسخ پرسشی است که در مورد گفته ابن تیمیة شده مبنی بر این که: «زیارت پیامبران و صالحان بدعت است و... و مسافرت برای زیارت قبور انبیاء جائز نیست» این گفته باطل و مردود است و لذا گروهی از فقهاء نقل کرده اند که: زیارت پیامبر اکرم فضیلت و سنت مورد اتفاق همگان است و شایسته است که این

ص: 181

-
- 1- مانند «شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام» تألیف تقی الدین السبکی و «المقالة المرضیة» تألیف قاضی القضاة طائفه مالکی، تقی الدین ابی عبدالله الاخوانی و «نجم المهتدی و رجم المقتدی» تألیف فخر بن المعلم الفرشی و «دفع الشبهة» تألیف تقی الدین الحصنی.
 - 2- مانند: «الصواعق الالهیة فی الرد علی الوهابیة» تألیف شیخ سلیمان بن عبدالوهاب در رد بر برادرش «محمد بن عبدالوهاب النجدی» و «الفتاوی الحدیثة» تألیف ابن حجر و «المواهب اللدنیة» تألیف قسطلانی.

مفتی یاد شده (ابن تیمیة) از این گونه فتاوی عجیب و غریب که پیش ائمه و علماء باطل است، منع گردد و چنانچه از آن دست نکشد به زندان افکنده شود و برای آن که مردم به او اقتداء نکنند، طرز تفکر غلط او معرفی گردد».

و محمد بن ابراهیم سعدالله بن جماعة شافعی آن را نوشت .

و محمد بن جریری انصاری حنفی نیز می گوید: «باید قطعاً او را زندانی کرد» .

و محمد بن ابی بکر مالکی می گوید: و باید چنان او را از انتشار این عقیده بازداشت که به طور کلی این مفسده و دیگر مفسدناشی از آن، از بین برود و احمد بن عمر مقدسی حنبلی نیز چنین گفته است .

این چهار نفر، قاضی القضاة مذاهب چهارگانه مصر، هنگام وقوع این فتنه در سال 726 هـ بوده اند و در این زمینه به کتاب «دفع الشبه» صفحه 4745 مراجعه شود . (1)

آیا برای او شایسته است برای زیارت آن حضرت در زمان حیات و یا بعد از مرگش، ارزشی قائل نشود و در ملاء عام اعلام کند که زیارت پیامبر اکرم کار بیهوده ای است؟!

آیا در میان تمام ملل، این رسم رواج ندارد که زیارت بزرگانشان را محترم می دارند و آن را برای زائر افتخار می دانند و به این کار ابراز علاقه می کنند؟!

سیره تمام عقلاء عالم از هر ملت و مذهبی، بر این جاری بوده و در تمام ادوار تاریخ بشریت، بر این اصل اتفاق داشته تا جایی که همواره ارزش بزرگان دین را با زیارت کردن و تبرک جستن دیگران به آنان اندازه گیری می نمودند .

ابوحاتم می گوید: « ابو مسهر عبدالاعلی دمشقی غسانی، متوفی در سال 218 هـ وقتی که به سوی مسجد می رفت مردم پشت سرهم صف کشیده بر او سلام کرده دستش را می بوسیدند» (2)

شریف ابوجعفر حنبلی، متوفی در سال 476 هـ فقهاء و دیگران بر او وارد می شدند

ص: 182

1- به کتاب «تکملة السیف الصیقل» تألیف شیخ محمد زاهد کوثری صفحه 155 مراجعه شود .

2- تاریخ خطیب بغدادی، جلد 11، صفحه 37 .

دست و سرش را می بوسیدند. (1)

الجزری محمدبن محمد ، که در سال 832 ه در شیراز فوت کرد در تشییع جنازه و بوسیدن و لمس کردن آن به عنوان تبرک اشراف و خواص و عوام بر یکدیگر سبقت می گرفتند و چنانچه کسی نمی توانست به آن دست یابد کسی که به آن تبرک جسته بود متبرک می شد .

(2)

این فرشتگان آسمان ها هستند که این قبر شریف را هر روز زیارت می کنند ، هیچ روزی نیست مگر آن که هفتاد هزار فرشته به زمین نازل می شوند و دور قبر پیامبر اکرم را می گیرند و بر او درود می فرستند. وقتی که شب می شود بر می گردند ، همانند آنان می آیند و کارهایی نظیر آنان انجام می دهند تا آن که زمین شکافته شود. (3)

این مرد ، زیارت قبور و رفتن به سوی آن ها و دعاء پیش آن ها را ، مایه کفر و ارتداد پیش همه مسلمان ها با همه اختلاف مذاهبشان می داند و آن را ناشی از غلو در تشیع و قائل بودن به خدائی علی و فرزندانش می انگارد و می گوید: شیعه علی و فرزندانش را پیامبر می دانند که به آن ها وحی می شود !!

این نوع تهمت ها ، ناشی از خوی اموی گری آن ها نسبت به خاندان پیغمبر و روح دشمنی آنان نسبت به شیعه و امامان بزرگوار سرچشمه می گیرد و گرنه هیچ گاه شیعه علی و فرزندانش را جز بندگان صالح و شایسته خدا نمی داند .

ترغیب به زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

ائمه مذاهب چهارگانه و حافظان احادیث در صحاح و مسانید ، روایات زیادی

ص: 183

1- البدایة و النهایة ، جلد 12 ، صفحه 119 .

2- مفتاح السعادة ، جلد 1 ، صفحه 394 .

3- دارمی در سنن جلد 1 ، صفحه 44 و قسطلانی در «المواهب اللدینه» و ابن حجر در «الجواهر المنظم» به نقل از دارمی و ابن المبارک و اسماعیل القاضی و بیهقی آن را آورده است .

درباره زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام نقل کرده اند که پاره ای از آن ها را در اینجا می آوریم:

عبدالله بن عمر به طور مرفوع (1) از رسول خدا نقل کرده که آن حضرت فرموده است: « مَنْ زَارَ قَبْرِي وَ جَبَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي »: کسی که قبرم را زیارت کند، شفاعتم برای او واجب است .

این روایت را عده ای از حافظان حدیث و ائمه روایات نقل کرده اند که از آن جمله است:

1 محمد بن اسحاق ابوبکر نیشابوری، متوفی در سال 311 ه مشهور به ابن خزیمه در صحیحش .

2 حافظ ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی، متوفی در سال 385 ه در سننش .

3 قاضی ترین قاضیان ابوالحسن ماوردی، متوفی در سال 450 ه در «الاحکام السلطانیه» صفحه 105 .

4 قاضی عیاض مالکی، متوفی در سال 544 ه در «الشفاء» .

از علی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: «هرکس قبرم را بعد از مرگم زیارت کند، گویا که در حیاتم زیارت کرده و هرکس قبرم را زیارت نکند به من جفا کرده است» (2).

این روایت را گروه زیر نقل کرده اند:

1 ابوالحسن یحیی ابن الحسن بن جعفر حسنی، در کتابش «اخبار المدینه» .

2 حافظ ابن عساکر، متوفی در سال 571 ه ..

ص: 184

1- روایت مرفوع به دو معنی گفته می شود: 1) سندش از وسط یا آخر، یکی یا بیشتر ساقط شده باشد با تصریح به لفظ «رُفِعَ» مثل این که گفته شود: کلینی روایت کرده از علی بن ابراهیم و او رسانده است به امام ششم (27) قول یا فعل و یا تقریری که اضافه به معصوم شود مثل اینکه گفته شود: ابوذر از رسول خدا روایت کرده که ... خواه روایت مقطوع یا مرسل باشد خواه تنها (نقل از کتاب «ضیاء الدرایه» صفحه 27).

2- مَنْ زَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَمَاتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي وَ مَنْ لَمْ يَزُرْ قَبْرِي فَقَدْ جَفَانِي .

3 تقی الدین سُبُکِّی، متوفی در سال 756 ه در «شفاء السقام» صفحه 29.

پیامبر اکرم فرموده است: «کسی که بعد از وفاتم زیارت کند و درود بر من بفرستد، ده بار به او پاسخ می دهم و ده فرشته او را زیارت می کنند و همه بر او درود می فرستند و کسی که در خانه اش بر من سلام بفرستد خداوند روحم را بر من رد می کند تا بر او سلام بفرستم».

شیخ شعیب حریش، متوفی در سال 801 ه در «الروض الفائق» جلد 2، صفحه 137 این حدیث را نقل کرده است.

گفتار بزرگان مذاهب چهارگانه

بزرگان مذاهب اربعه درباره زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام، گفتار فراوانی دارند که برخی از آن هارا ذیلاً می آوریم:

1 ابو عبدالله حسین بن حسن حلیمی جرجانی شافعی، متوفی در سال 403 ه در کتابش «المنهاج فی شعب الایمان» بعد از ذکر مقداری از امور مربوط به تعظیم پیامبر اکرم، گفته است: «اما امروز از بزرگداشت آن حضرت زیارت آن بزرگوار است».

2 ابوالحسن احمد بن محمد محاملی شافعی، متوفی در سال 425 ه در «التجريد» گفته است: «برای حاجی بعد از فراغت از مکه مستحب است قبر پیامبر اکرم را زیارت کند».

3 قاضی عیاض مالکی، متوفی در سال 544 ه در «الشفاء» گفته است: «و زیارت قبر پیامبر اکرم سنت مورد اتفاق همه مسلمین و دارای فضیلت مورد ترغیب است».

آنگاه مقداری از احادیث باب را نقل کرده، سپس اضافه می کند که: اسحاق بن ابراهیم فقیه، گفته است: «از چیزهایی که همواره از شأن حاجی بوده زیارت کردن در مدینه و تصمیم بر انجام امور زیر بوده است: نماز خواندن در مسجد پیامبر اکرم و تبرک به دیدن روضه مبارکه و منبر و قبر و محل جلوس و موضع دست ها و پاهای پیامبر اکرم و ستونی که به آن تکیه می داده و جایی که جبرئیل بر

وی نازل می شد و مشاهده زحمات افرادی از صحابه و پیشوایان اسلام که آن را تعمیر کرده و اعمالی در آن انجام داده اند و عبرت گرفتن از همه آن ها و ... » .

4 قاضی ابوالعباس احمد سروجی حنفی ، متوفی در سال 710 ه در «الغایة» می گوید: «حاجیان و عمره کنندگان وقتی که از مکه مراجعت می کنند می باید به سوی مدینه به خاطر قبر پیامبر اکرم حرکت کنند، زیرا آن از بهترین اعمال است» .

5 امام ابن الحاج محمدبن محمد عبدری قیروانی مالکی ، متوفی در سال 737 ه در «المدخل» در فصل زیارت قبور جلد 1 ، صفحه 257 می گوید: «توسل به رسول خدا محل پائین گذاشتن بارهای سنگین و ریزش گناهان و خطاها است ، زیرا که برکت شفاعت آن حضرت و عظمت آن پیش خدا چنان است که دیگر برای گناه عظمتی نمی ماند، چون او از همه چیز اعظم است . پس به کسی که او را زیارت کرده است، بشارت ده و کسی که او را زیارت نکرده باید به شفاعتش به خدا پناه ببرد .

خدایا ما را به احترامی که او پیشت دارد از شفاعتش محروم مفرما! آمین یا رَبَّ الْعَالَمینَ و کسی که خلاف این عقیده را داشته باشد او محروم است. آیا او گفته خدا را نشنیده است که فرموده است :

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا »

« اگر آنان هنگامی که به خود ظلم کرده ، پیشت آمده از خدا طلب مغفرت کنند و پیامبر نیز برایشان درخواست بخشش نماید، هر آینه خدا را توبه پذیر و بخشنده خواهند یافت» .⁽¹⁾

پس کسی که در برابر او ایستاد و به خدا توسل جست خدا را توبه پذیر و بخشنده خواهد یافت، زیرا خدا منزّه از خلف وعده است در صورتی که خدا وعده داده است.

ص: 186

توبه کسی را که در برابرش ایستاده و طلب مغفرت کرده است بپذیرد و این حقیقتی است که جز منکر دین و معاند خدا و رسول، در آن شک نمی کند پناه می بریم به خدا از محرومیت

6 ابو عبدالله محمد بن عبدالباقی زرقانی مالکی مصری، متوفی در سال 1122 ه در «شرح المواهب»، جلد 8 صفحه 299 گفته است: در زمان بزرگان از صحابه، زیارت آن حضرت مشهور و معروف بوده است.

هنگامی که عمر بن خطاب با مردم بیت المقدس مصالحه کرد «کعب الاحبار» پیش او آمد و اسلام آورد و اظهار خورسندی کرد و عمر به او گفت: آیا میل داری که با من به مدینه بیائی و قبر پیامبر اسلام را زیارت کرده از آن بهره مند گردی؟ گفت: آری.

7 بخاری با اسنادش آورده است: کسی که پیش قبرم بر من درود بفرستد، خداوند فرشته ای را مأمور می کند آن را به من برساند و کار دنیا و آخرتش را کفایت خواهد کرد و من شفیع و شاهدش در قیامت خواهم بود. (1)

8 زرقانی در شرح «المواهب» جلد 8 صفحه 317 گفته است: در «منسک» علامه خلیل مثل همین آمده و اضافه نموده که: به او توسل بجوید و از خدا بخواهد که به آبروی محمد علیه السلام خواسته اش را برآورد، زیرا او محل فروریختن کوه های گناه و سنگینی ها است و برکت شفاعتش و بزرگی آن پیش خدا چنان است که هیچ گناهی با آن برابری نمی کند و کسی خلاف این عقیده داشته باشد، محرومی است که خدا بصیرتش را برده و دلش را گمراه کرده است. آیا او گفته خدا را: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ...» نشنیده است؟ زرقانی گفته است: شاید مرادش طعنه به ابن تیمیه باشد.

علامه امینی می گوید:.

ص: 187

1- خطیب شربینی. در «المغنی» جلد 1 صفحه 494، آن را نقل کرده است.

در این باره عده زیادی از ناقلان حدیث و بزرگان اهل سنت به طور وسیع و همه جانبه بحث کرده و گفته اند: توسل به پیامبر در هر حال چه قبل از خلقتش و چه بعد از آن، در مدت حیاتش در دنیا و بعد از مرگش در عالم برزخ و بعد از برانگیخته شدن در عرصات و بهشت جائز است و آن را به سه نوع تقسیم کرده اند:

1 طلب حاجت از خدا به وسیله او یا به آبرویش یا به خاطر برگشتن و گفته اند که توسل به این معنی در همه حالات یاد **رَقَا** جائز است

2 توسل به او به معنی طلب دعاء از او و گفته اند که این نیز در همه حالات یاد شده جائز است.

3 حاجت را از خود پیامبر اکرم خواستن به این معنی که او قادر است از خدا بخواهد و شفاعت کند و خواسته اش برآورده شود که برگشت به قول دوم خواهد کرد، نهایت آن که عبارت طور دیگر است و از این قسم شمرده اند این عبارات را: «از تو می خواهم که همنشینت در بهشت باشم» و گفته عثمان بن ابی العاص را که: «از بدی حافظه ام در مورد قرآن، پیش رسول خدا شکایت کردم» فرمود: «نزدیک بیا عثمان، نزدیک رستم دست مبارک را روی سینه ام نهاد و گفت: «ای شیطان از سینه اش خارج شو» بعد از این هر چه را شنیدم در حافظه ام ماند.

تبرک به قبر شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله

حافظ ابن عساکر، در «التحفة» از طریق طاهر بن یحیی حسینی آورده است که: پدرم از جدم جعفر بن محمد از پدرش از علی رضی الله عنه برایم نقل کرده است: وقتی که رسول خدا را دفن کردند، فاطمه رضی الله عنها کنار قبر ایستاد و مقداری از خاک قبر را برداشت و روی چشمش گذاشت و گریه کرد و این اشعار را می خواند:

مَاذَا عَلَيَّ مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ أَحْمَدَ أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا

صَبَّبْتُ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا صَبَّبَتْ عَلَيَّ الْإَيَّامِ عِدْنَ لِيَالِيَا

«چه باک آن کس را که خاک محمد را بوئیده، هرگز مشک و غالیه ها را نبوید؟»

مصیبت هایی بر من وارد شده که اگر بر روزها وارد می شد مبدل به شب تار می گردید.» .

علی علیه السلام فرموده است: پس از 3 روز از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله اعرابی ای بر ما وارد شد و خود را بر قبر رسول خدا افکند و خاکش را بر سر خود می ریخت و می گفت: ای رسول خدا! گفتم و گفتارت را شنیدیم، از خدا حقائق را گرفتم و ما هم از شما گرفتیم و از چیزهایی که بر تو نازل شده، این آیه است: « وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَانُوكَ ... » من ستم کردم و پیشت آمدم تا برایم طلب آمرزش کنی. از میان قبر ندائی بلند شد که: گناهت آمرزیده شده است.

این حدیث را گروهی نقل کرده اند و از آن جمله:

1 ابوالعباس قسطلانی، متوفی در سال 922 ه در المواهب اللدنیة.

2 شیخ حسن حمزوی مالکی، متوفی در سال 1303 ه در مشارق الانوار، صفحه 57.

3 از داودبن ابی صالح آمده است که: روزی مروان، کنار قبر رسول خدا آمد دید مردی صورتش (جبهه اش) را روی قبر گذاشته است، مروان گردنش را گرفت و گفت: آیا می دانی که چه می کنی؟ سر برداشت معلوم شد که او ابو ایوب انصاری است و گفت: آری من پیش سنگ نیامده ام، پیش رسول خدا آمده ام، از رسول خدا شنیدم که می گفت: بر دین گریه نکنید آنگاه که اهلش رهبری آن را دارد، آن گاه گریه کنید که نااهل بر آن ولی باشد.

حاکم در مستدرک، جلد 4 صفحه 515 آن را نقل کرده و او و ذهبی در تلخیصش آن را صحیح دانسته اند.

علامه امینی می گوید:

این حدیث، این آگاهی را به ما می دهد که: منع از توسل به قبور طاهره از بدعت های امویان و گمراهی های آنان از زمان صحابه است و هیچ گاه گوش روزگار نشنیده که صحابی ای منکر آن باشد، مگر زاده بیت امیه مروان ستمکار که آن را انکار کرده است!

آری از روزی که رسول خدا با بیان شخصیت کاذبه و ماهیت کثیف عموم بنی امیه، به ویژه مروان، آبرو و حیثیتشان را از بین برد و کاخ پوشالی احترام اجتماعیشان را

واژگون کرد، آنان دشمنی رسول خدا را در دل گرفته و در صدد تلافی برآمدند، در صورتی که او از روی هوی و هوس حرفی نمی زند، هر چه می گوید از روی الهام وحی الهی است که جبرئیل به او تعلیم داده است: « وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ » (1).

مذمت رسول خدا از بنی امیه

بیان رسول خدا در نشان دادن چهره کریه بنی امیه و به ویژه بنی مروان فراوان است که ذیلاً به برخی از آن ها اشاره می شود: به طور صحیح از رسول خدا آمده است: « إِذَا بَلَغَتْ بَنُو أُمَيَّةَ أَزْبَعِينَ اتَّخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا - وَ مَالَ اللَّهِ نِحْلًا وَ كِتَابَ اللَّهِ دَغْلًا » هنگامی که بنی امیه به چهل نفر برسند، بندگان خدا را برده و مال خدا را بخشش و کتاب خدا را وسیله سوءاستفاده قرار می دهند .

و از عایشه به طور صحیح آمده است که رسول خدا فرمود: « لَعَنَ اللَّهُ أَبَا مَرْوَانَ وَ مَرْوَانَ فِي صَلْبِهِ فَمَرْوَانُ فَضَضُ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ » خدا لعنت کند پدر مروان را که مروان در صلب اوست ، پس مروان قطعه ای از لعنت خداست .

آداب زیارت قبور

فقهاء مذاهب چهارگانه ، نویسندگان کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» ، جلد 1 ، صفحه 424 گفته اند: «زیارت قبور به خاطر پندگرفتن و به یاد آخرت افتادن مستحب است و روزجمعه و روزقبل و بعدش (2) تأکید شده و سزاوار است که زائر مشغول به دعا و تضرع و اعتبار به مردگان و قرائت قرآن برای مرده باشد ، زیرا این ها به قول صحیح تر برای مرده نافع است .

پایان برگزیده جلد نهم کتاب ترجمه الغدیر

ص: 190

1-3 و 4 و 5 / نجم .

2- حنبلی ها گفته اند: زیارت در روزی غیر روز دیگر تأکید نشده ، شافعی ها گفته اند: از عصر پنجشنبه تا طلوع خورشید روز شنبه مؤکد است و این قول پیش مالکی ها راجح است این چنین در حاشیه الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است.

کند و کاوی در حدیث و چگونگی احادیث مجعوله

سر و صدا پیرامون احادیث شیعه، از کسانی که هرچه به دهانشان می آید می گویند، زیاد شده و هرکدام راه فاسدی را برگزیده اند .

« حقا دروغ سازان در رجال شیعه و مردم هواپرست به خاطر رسیدن به دنیا و تقرب به اهل آن و یا کینه و دشمنی با حدیث و سنت و طرفدارانش ، در میان آنان زیادند، ولی علماء اهل سنت ماهیت آنان را به عالی ترین وجه آشکار نموده اند!!!»

تا این که می گوید: « و در میان رجال اهل سنت ، کسی که متهم به دروغ سازی به خاطر دنیا و تقرب به اهل آن و کمک کردن به مقاصد شوم و عقائد باطل باشد، وجود ندارد ، بلی گاهی در میانشان ، افرادی که حافظه خوبی نداشته و یا فراموشی زیاد داشته و یا فریب فریبکاران را خورده باشند وجود دارند که رجال تراجم و جرح و تعدیل ، این گونه افراد را معرفی کرده و شناسانده اند !!!»

بنابراین برماست که خواننده محترم را از حقیقت امر آگاه کنیم و پرده را از راز آنچه که او درباره رجال حدیث قوش ادعا کرده از این که: متهم به وضع و کذب ... در میان آن ها پیدا نمی شود برداریم .

پس جمعی از کسانی را که به عنوان کذاب و دروغ ساز شناخته شده اند، تاچه رسد آن ها که متهم هستند ، در این جا می آوریم و در برابر پژوهشگر قسمتی از موضوعاتی که جز به خاطر طمع به دنیا و تقرب به اهلش و یا کمک به پیروان عقائد باطله ساخته نشده قرار می دهیم و حساب آنچه را که این دست های پلید خیانت گر به نام پیامبر اکرم و سنتش ساخته اند ، می رسیم تا حقیقت پیشش آشکار گردد و جای سخن برایش باقی نماند، اگر پیرو هوای نفس نباشد که از راه راست منحرف و گمراه گردد.

1 ابان (اباء) بن جعفر ابوسعید بصری کذاب است به نام پیامبراکرم حدیث ساخته و بیش از 300 حدیث به نام ابوحنیفه که هرگز آن ها را نگفته بود جعل کرده است. (1)

2 احمدبن عبدالله ابوالعزین کادش، متوفی در سال 556 ه از کسانی است که به کذب و دروغ سازی شهرت دارد. به گفته امثال او احتجاج نمی شود کرد و بزرگان درباره او مطالبی گفته اند. ابن عساکر گفته است که: ابوالعز برایم گفته است: شنیدم که مردی در حقّ علی حدیثی ساخته و لذا من هم در حقّ ابوبکر حدیثی ساختم، ترا به خدا آیا کاربندی کردم؟! (2)

3 احمدبن محمدبن غالب به اهلی ابوعبدالله، متوفی، در سال 275 ه غلام خلیل از بزرگان زهاد در بغداد و کذاب و دروغ ساز بوده است.

امینی می گوید: جای بسی شگفتی است، مردی که سیره و شرح حالش چنین است با مرگش بازارهای «مدینه السلام» بسته و جنازه اش به بصره حمل و در آن جا دفن گردید و قبه و بارگاهی روی آن بنا کردند، چنان که در تاریخ بغداد والمنتظم ابن جوزی آمده است.

4 اصبع بن خلیل قرطبی مالکی، متوفی در سال 272 ه حدیثی در ترک بالا بردن دست ها ساخته و مردم بر دروغش آگاه گردیدند. از احمدبن خالد نقل شده که: او تصمیم بر کذب بر رسول خدا نداشته، تنها نظرش این بوده که: مذهبش را تأیید کند. (3)

ص: 192

1- میزان الاعتدال، جلد 1، صفحه 10 تذکرة الموضوعات، صفحه 120 اللئالی المصنوعة، جلد 2، صفحه 13.

2- لسان المیزان، جلد 1، صفحه 218.

3- لسان المیزان، جلد 1، صفحه 459.

بركة بن محمد حلبی كذاب و حدیث دزد و حدیث ساز است . (1)

5 جعفر بن ابان ، حدیث می ساخته است . (2)

6 جعفر بن علی بن سهل ، حافظ ابو محمد دوری دقاق ، متوفی در سال 330 هـ ، كذاب و فاسق است . (3)

7 حسن بن شبل کر مینی بخاری ، شیخ كذاب و از جمله کسانی است که حدیث می ساخته است . (4)

8 حسن بن واصل كذاب است و گفته شده که فرزند پول است . (5)

9 حسین بن محمد برزی ، متوفی در سال 423 هـ كذاب است و یکی از مشایخ دروغگوی بغداد بوده است . (6)

10 حماد بن ابن یعلی دیلمی کوفی ، شهیر به حماد الزوایة ، متوفی در سال 155 هـ که مشهور به دروغ در روایت و شعر بوده ، اشعاری می ساخته و آن ها را به پیشینیان نسبت می داده تا جائی که گفته اند که او شعر را فاسد کرده است . (7)

1- میزان الاعتدال ، جلد 1 ، صفحه 111 .

2- تذكرة الموضوعات ، صفحه 113 .

3- تاریخ بغداد ، جلد 7 ، صفحه 223 میزان الاعتدال ، جلد 1 ، صفحه 191 .

4- میزان الاعتدال ، جلد 1 ، صفحه 229 .

5- اللئالی المصنوعة ، جلد 2 ، صفحه 45 .

6- تاریخ بغداد ، جلد 8 ، صفحه 108 میزان الاعتدال ، جلد 1 ، صفحه 256 .

7- لسان المیزان ، جلد 2 ، صفحه 352 .

11 خالد بن آدم، کذاب است. (1)

12 خالد بن عمرو ابوسعید اموی کوفی، از فرزندان سعید بن عاص، کذاب و حدیث ساز بوده، احادیث نادرست و ساختگی از شَّعْبَة و دیگران روایت کرده است. (2)

13 داود بن ابراهیم، قاضی قزوین، متروک الحدیث و دروغگوست. (3)

14 داود بن عمر نخعی، کذاب است. (4)

15 ربیع بن بدر، کذاب است.

16 رتن هندی، شیخ دجال و کذابی که ادعای مصاحبت با رسول خدا را داشته در صورتی که دروغ می گفته و گفته شده که او در سال 632 ه فوت کرده است. (5)

17 زیاد بن میمون ثقفی فاکهی بصری، کذاب و حدیث ساز و سست حدیث است. (6)

18 سالم بن عبدالاعلی، حدیث ساز بوده است. (7)

1- مجمع الزوائد، جلد 2، صفحه 164.

2- تاریخ بغداد، جلد 8، صفحه 299، میزان الاعتدال، جلد 1، صفحه 298، تهذیب، جلد 3، صفحه 109.

3- میزان الاعتدال، جلد 1، صفحه 316 اللئالی المصنوعة، جلد 2، صفحه 159.

4- میزان الاعتدال، جلد 1، صفحه 322.

5- میزان الاعتدال، جلد 1، صفحه 336 لسان المیزان، جلد 2، صفحه 450.

6- میزان الاعتدال، جلد 1، صفحه 359 اللئالی، جلد 2، صفحه 93 57.

7- تذکرة الموضوعات، صفحه 62 نصب الراية، جلد 4، صفحه 238.

19 سلیمان بن عمرو ابوداود نخعی، دروغگوترین افراد نسبت به رسول خدا و معروف به حدیث سازی بوده گرچه در ظاهر آدم صالحی بود اما حدیث ساز بوده است. خطیب گفته است: در بغداد افرادی بودند که دروغ می گفتند و حدیث می ساختند و از آن جمله ابوداود نخعی بود.

و حاکم گفته است: من شکی در حدیث سازیش با همه عبادت و ظاهرالصلاحیش ندارم و دیگری گفته است: او در عین حال، از همه مردم شب زنده دارتر و روزه دارتر بوده است. (1)

حرف شین

20 شاد بن شیر یامیان (2)، حدیث می ساخته است. (3)

21 شاه بن قرح ابوبکر حدیث ساز بوده است. (4)

حرف صاد و ضاد

22 ابوالعلاءصاعدبن حسن ربیع بغدادی لغوی، صاحب کتاب «الفصوص» وارد اندلس شد و کتاب ها تألیف نمود و در سال 417 ه فوت کرد. او در مطالبی که نقل می کرده متهم به دروغ بوده و لذا مردم کتابش را دور انداختند و هنگامی که برای منصور بن عامر دروغش آشکار گردید کتاب فصوصش را به دریا افکند، زیرا به او گفته بودند: آن چه که در آن کتاب است دروغ و بی اساس است. (5).

ص: 195

1- تاریخ بغداد، جلد 9، صفحه 15 نصب الراية، جلد 1، صفحه 191.

2- در کتب رجال درباره این اسم واسامی ای که بعد از کرمی شود اختلاف های زیادی به چشم می خورد.

3- تذکرة الموضوعات، صفحه 3.

4- اللئالی المصنوعة، جلد 2، صفحه 239.

5- وفيات الاعیان، جلد 1، صفحه 287 البداية و النهایة، جلد 12، صفحه 21.

23 صالح بن حسان بصری کذاب است. (1)

24 ضحاک بن حمزه منبجی، حدیث می ساخته و تمام حدیث هایش از لحاظ متن و یا از لحاظ سند نادرست است. (2)

حرف طاء و ظاء

25 طلحة بن زید در لئالی سیوطی یزید آمده که فکر می کند تصحیف شده باشد ابومسکین الرقی حدیثش جدا نادرست است و نمی شود با خبرش احتجاج کرد او بد حدیث و حدیث ساز بوده است. (3)

26 ظبیان بن محمد حَمَّصِی، کذاب است و نمی شود با حدیثش احتجاج کرد. (4)

حرف عین

27 عاصم بن سلیمان ابوشعیب تمیمی بصری، کذاب و متروک الحدیث و حدیث ساز است. (5)

28 عبدالرحمن بن عبدالله بن عمر حفص عمری، کذاب، متروک الحدیث و احادیثش غیرقابل احتجاج است. (6)

29 عبدالعزیز بن حارث ابوالحسن تمیمی حنبلی، متوفی در سال 371 ه که از رؤسای حنبلی ها بوده دو حدیث در سند امام احمد وضع کرده است.

ابن زرقویة گفته است: اصحاب حدیث این کار را بر حارث انکار کرده و در محضر حاکم این مطلب را علیه او نوشته اند، دارقطنی و ابن شاهین و دیگران چنین مطلبی را نوشته اند. (7)

ص: 196

1- تذکرة الموضوعات، صفحه 7.

2- میزان الاعتدال، جلد 1، صفحه 470.

3- تاریخ شام، جلد 7، صفحه 65.

4- میزان الاعتدال، جلد 1، صفحه 481.

5- میزان الاعتدال، جلد 2، صفحه 2 لسان المیزان، جلد 3، صفحه 218.

6- نصب الرایة، جلد 1، صفحه 60.

7- تاریخ بغداد، جلد 10، صفحه 462 میزان الاعتدال، جلد 2، صفحه 134.

30 عبدالله بن محمد البلوی ، صاحب رحلة شافعی ، کذاب است . (1)

31 عثمان بن عبدالله مغربی ، حدیث ساز و دروغ گو بوده است . (2)

32 عمر بن اسماعیل بن مجالد همدانی ، کذاب و خبیث و مرد بد و متروک الحدیث دزد بوده است . (3)

33 عمرو بن خلیف ابوصالح خناری ، که ابن حبان گفته است: او حدیث می ساخته است و از حدیث های ساختگی این است که ابن عباس گفته است که: رسول خدا فرموده است: وارد بهشت شدم گرگی را در آن جا دیدم و گفتم: آیا در بهشت و گرگ؟ گرگ در جواب گفت: چون من پسر پاسبان و پلیسی را خورده بودم، ابن عباس گفت: این توفیق به خاطر خوردن پسر پلیسی نصیب گرگ شده و اگر خود پلیس را می خورده طبعاً در علین جای داده می شد!! (4)

حرف غین

34 غنیم (غنم) بن سالم یکی از دروغگویان معروف است ثقه و امین نیست ، ابن حبان گفته است: او چیزهای عجیب و ساختگی زیاد روایت کرده است که خوشم نمی آید آنها را نقل کنم تا چه رسداحتجاج به آن ها و ابن حجر گفته است برای او از انس نسخه ساختگی است . (5)

35 غیاث بن ابراهیم نخعی کوفی کذاب و خبیث و حدیث ساز است .

حرف فاء

36 فضل بن جبار کذاب است . (6)

37 فضل بن عیسی ، کذاب است . (7)

ص: 197

1- البدایة والنهایة ، جلد 2 ، صفحه 77 .

2- تذکرة الموضوعات ، صفحه 54 58 .

3- تاریخ بغداد ، جلد 11 ، صفحه 204 میزان الاعتدال ، جلد 2 ، صفحه 250 .

4- تذکرة الموضوعات ، صفحه 46 میزان الاعتدال ، جلد 2 ، صفحه 287 .

5- میزان الاعتدال ، جلد 2 ، صفحه 323 لسان المیزان ، جلد 4 ، صفحه 421 .

6- مجمع الزوائد ، جلد 2 ، صفحه 112 .

38 قاسم بن ابی سفیان ، محمد ابوالقاسم معمری ، متوفی در سال 228 ه خبیث و کذاب بوده است.(1)

39 قاسم بن عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب مدنی، کذاب و حدیث ساز بوده است . (2)

40 کادح بن رحمة ، کذاب است . (3)

41 کثیر بن مروان ابو محمد شامی، کذاب و ناکس بوده و در حدیثش دروغ می گفته و لذا به آن احتجاج نمی شود کرد.(4)

42 لاحق بن حسین ابوعمر و (بن عمر) مقدسی، متوفی در سال 484 ه ادریسی درباره اش گفته است : او کذاب و تهمت زننده و از ناحیه ثقات حدیث ساز بوده و روایات مرسل را مسند می کرده و از کسانی که از آن ها چیزی نشنیده بوده حدیث می کرده و نسخه هائی برای مردمی که اسامی شان در زمره روایان حدیث، شناخته نشده ساخته است مثل : طرغال و طربال و کرکدن و شعوب و امثال این ها و در عصر ما مانند او در کذب و وقاحت با کمی درایت کسی را ندیده و نمی شناسیم و با خطش برایم بیش از 50 جزء از حدیثش را نوشته است و البته یادداشت احادیثش برای این بوده که ساختگی ها و اسناد مراسیل و مقطوعاتش را بدانم و با این حال .

1- اللئالی المصنوعة، جلد 2، صفحه 167 .

2- تاریخ بغداد، جلد 12، صفحه 425 .

3- میزان الاعتدال جلد 2، صفحه 339 . تهذیب التهذیب، جلد 8، صفحه 320 .

4- میزان الاعتدال، جلد 2، صفحه 351 اللئالی، جلد 1، صفحه 106 .

دیدیم که بعد از مفارقت با ما و خارج شدن از سمرقند احادیث را ساخته است. (1)

حرف میم

43 مأمون بن احمد سلمی هروری، دجال و حدیث ساز بوده مطالب نادرست و فضیحت آوری روایت کرده است. (2)

44 محمد بن ابان رازی، دجال و کذاب و حدیث ساز بوده و خوب هم نمی توانست بسازد. (3)

45 محمد بن حسن شیبانی، مصاحب ابی حنیفه، متوفی در سال 189 ه که یحیی بن معین و احمد گفته اند که او کذاب است. (4)

46 محمد بن عبدالواحد ابوعمر زاهد، غلام ثعلب، متوفی در سال 345 ه که خطیب درباره اش گفته است: او چنان بود که اگر مرغی می پرید، می گفت: ثعلب از ابن اعرابی ما حدیث کرده، آنگاه چیزی در این باره می گفت و اما از لحاظ حدیث، جمیع شیوخ ما را دیدیم که حدیث او را توثیق و تصدیق می کردند و رئیس الرؤسا، به من گفت: بسیاری از احادیث ابوعمر که مورد استنکار قرار گرفته و در کتب اهل علم، دروغ شمرده شده دیده ام. برای او کتابی است به نام «غرائب الحدیث» که آن را بر اساس مسند احمد نوشته و چه نیکو نوشته است و نیز دارای جزوه ای است که در آن جمیع احادیثی که در فضائل معاویه روایت شده، گرد آورده است و هر کدام از اشراف و کتاب را که احادیث را بر آن ها قرائت می کرده ابتدا، از این جزوه آغاز می نموده و آن ها را نسبت به آن معاف نمی داشته است.

ابن نجار گفته است: ابوعمر زاهد، جزوه ای در فضائل معاویه تهیه کرده که اکثر

ص: 199

1- تاریخ بغداد، جلد 2، صفحه 344 و جلد 14 صفحه 100.

2- میزان الاعتدال، جلد 3، صفحه 4.

3- لسان المیزان، جلد 5، صفحه 33.

4- تاریخ بغداد، جلد 2، صفحه 181.

مطالبش نادرست و ساختگی است. (1)

امینی می گوید: ابن نجار، در رأیش، راه انصاف نیموده، بلکه درست همان است که فیروزآبادی در «سفر السعاده» اش و عجلونی در «کشف الخفاء» آورده اند که: هیچ حدیث صحیحی در فضیلت معاویه نیامده است. و این جزوه (ابوعمر) خواننده محترم، ارزش گفتار خطیب را که گفته است: «و اما از لحاظ حدیث پس دیدیم...» می یابد که چگونه شیوخ ما، مردی را که چنین جزوه ای درباره معاویه تهیه کرده است، توثیق و تصدیق می کنند؟!

47 مهلب بن ابی صفره ظالم بن سراق ازدی، متوفی در سال 83 ه مکنی به ابوسعید عیبی جز دروغ نداشته است و درباره اش گفته شد: همواره دروغ می گفته است و او والی خراسان بوده و 5 سال در آن ولایت داشته است. ابن قتیبه در «المعارف» صفحه 175 چنین گفته: ولی ابوعمر صاحب «الاستیعاب» گفته است: او ثقة است و کسی که او را با دروغ عیب گرفته و جهی ندارد، زیرا او در جنگ با خوارج احتیاج به دروغ گفتن داشته و آنان روی خشم و کینه او را به دروغ نسبت داده اند. (2)

امینی می گوید: جناب ابوعمر، دروغ گفتن مهلب را با این بیانش تثبیت کرده، نهایت آن که آن را به خاطر نیازی که در جنگ داشته، تجویز کرده است و این همان رأی معاویه است که فتح این باب کرده است!!

حرف نون

48 نافع بن هرمرز ابوهرمز جمال، کذاب و حدیث ساز است. (3)

49 نعیم بن حماد ابو عبدالله اعور، یکی از پیشوایان است که در سال 228 ه فوت.

ص: 200

1- تاریخ بغداد، جلد 2، صفحه 357 لسان المیزان، جلد 5، صفحه 268.

2- الاصابة، جلد 3، صفحه 536.

3- میزان الاعتدال، جلد 3، صفحه 227 تذکرة الموضوعات، صفحه 51.

کرده است . ازدی گفته است: او در تقویت سنت، حدیث می ساخته و حکایات نادرستی در مذمت نعمان که همه آن ها دروغ بوده تنظیم می کرده است. (1)

50 نوح بن ابی مریم یزید ابو عصمة، متوفی در سال 137 هـ شیخ کذاب بوده و همانند معلی بن هلال، در فضائل قرآن وضع نموده است

حاکم گفته است: او کسی است که احادیث فضائل قرآن ساخته است و احادیث فضیلت سوره های قرآن، صد و چهارده حدیث است که همه آن ها دروغ می باشد. (2)

حرف هاء

51 هارون بن حبيب بلخی، کذاب است. (3)

52 هبة الله بن مبارک بغدادی حنبلی، متوفی در سال 509 هـ یکی از حفاظ دروغگو بوده، ولی آفتی در حدیث سازی به شمار می رود که دروغش پیش ائمه حدیث آشکار گردیده است. (4)

53 هیشم بن عدی طائی متوفی در سال 207 هـ کذاب و ناکس است و کنیزش درباره او گفته است: مولایم تمام شب را شب زنده داری می کرده وقتی که صبح می شده می نشسته و دروغ می گفته است. (5)

حرف واو

54 ولید بن عبدالله بن ابی ثور همدانی کوفی، متوفی در سال 172 هـ .

ص: 201

1- میزان الاعتدال، جلد 3، صفحه 241 شذرات الذهب، جلد 2، صفحه 67 .

2- میزان الاعتدال، جلد 3، صفحه 187 اسنی المطالب، صفحه 20 110 .

3- میزان الاعتدال، جلد 3، صفحه 247 .

4- المنتظم، جلد 9، صفحه 183 شذرات الذهب، جلد 4، صفحه 26 .

5- تاریخ بغداد، جلد 14، صفحه 52 میزان الاعتدال، جلد 3، صفحه 265 .

نزیل بغداد، کذاب و ناکس است. (1)

55 وهب بن وهب قاضی ابوالبختری قرشی مدنی، متوفی در سال 199 یا 200 ه دروغگوترین افراد، کذاب، خبیث، دجال، دشمن خدا و حدیث ساز بوده است و تمام شب را حدیث می ساخته که سوید بن عمرو بن زبیر، درباره اش چنین گفته است: « ما ابن وهب را هنگامی که برای ما از پیامبر اکرم حدیث می گفته چنان یافتیم که دین و پرهیزگاری را ضایع می کرده، روایاتی که همه اش دروغ و افتراء بوده روایت می کرده است، اف بر وهب و چیزهائی که روایت کرده و گردآورده است ».

ابن عدی گفته است: ابوالبختری، از دروغگویان و حدیث سازان است و در هر حدیثی که روایت می کرده سندهای دروغ برایش می ساخته و به نام ثقات آن ها را جا می زده است. (2)

حرف یاء

56 یحیی بن ابی انیسه جزری رهاوی، متوفی در سال 146 ه کذاب و متروک الحدیث است. (3)

57 یحیی بن هاشم غسانی سمسار ابوزکریا، کذاب و دجال این امت بوده، حدیث می ساخته و حدیث دزد بوده است. (4)

58 یعلی بن اشدق ابوالهیشم عقیلی حرانی، که در زمان حکومت رشید زنده بوده کذاب و ناکس است. حدیثش نوشته نمی شود، برایش احادیثی وضع کردند، او به آن ها حدیث می کرده و نمی دانست، ابن عدی گفته است: از ابی سمر به من رسیده که گفت به یعلی گفتم: عمویت از پیامبر چه شنید؟ گفت: جامع سفیان و.

ص: 202

1- تاریخ بغداد، جلد 3، صفحه 271 الاصابة، جلد 2، صفحه 159.

2- تاریخ بغداد، جلد 13، صفحه 454 میزان الاعتدال، جلد 3، صفحه 278.

3- میزان الاعتدال، جلد 3، صفحه 283 اللئالی، جلد 2، صفحه 15 145.

4- تاریخ بغداد، جلد 14، صفحه 164 تذکرة الموضوعات، صفحه 57 101 104 110.

حدیث سازی

این ها که برشمردیم ، قطره ای از دریا و مستی از خروار بود که شاید خواننده محترم آن را زیاد و بزرگ بداند . غافل از این که، وضع حدیث و کذب بر رسول خدا و ثقات از صحابه و تابعان ، پیش بسیاری از علماء اهل سنت ، منافاتی با زهد و پرهیزگاری ندارد بلکه آن را شعار صالحان و عامل تقرب به سوی خدا می دانند ! و این جا است که یحیی بن سعید قطان گفته است : « صالحان را در چیزی دروغگوتر از آن ها در حدیث ندیدیم » (1) و نیز از او نقل شده که : «دروغ را در کسی بیشتر از آن که منسوب به خیر و زهد است ندیدم» (2).

و قرطبی در «التذکار» صفحه 155 گفته است: «التفاتی به آن احادیث دروغ و اخبار نادرستی که حدیث سازان درباره فضیلت سوره های قرآن و دیگر اعمال ، ساخته اند نباید کرد، زیرا آن ها چنین عملی را به عنوان قصد قربت و پاداش آخرتی انجام داده اند که از این راه، مردم را ترغیب به اعمال نیک نمایند، چنان که از ابی عصمه نوح بن ابی مریم مَرُوزِی و محمدبن عکاشه کرمانی و احمدبن عبدالله جوینی و دیگران روایت شده است .

به ابی عصمه گفته شد: از کجا از عِکْرَمَة ، از ابن عباس، در فضیلت یکایک سوره ها مطالب نقل کرده ای ؟ او در جواب گفت: من دیدم مردم از قرآن اعراض کرده و سرگرم به فقه ابی حنیفه و مغازی محمدبن اسحاق شده اند، از این رو، این روایات را به عنوان عمل خداپسندانه ساخته ام!

باز قُرْطُبِی در صفحه 156 همان کتاب چنین ادامه می دهد: حاکم و دیگر از شیوخ

ص: 203

1- مقدمه صحیح مسلم .

2- اللئالی المصنوعه سیوطی ، جلد 2 ، در خاتمه کتاب.

محدثین، آورده اند: به مردی از زهاد که اقدام به وضع حدیث، در فضیلت قرآن و سوره های آن نموده بود، گفته شد: چرا چنین کردی؟ او در جواب گفت: دیدم مردم، از قرآن کناره گرفته اند خواستم بدین وسیله آنان را، به آن ترغیب نمایم. آن گاه به او گفته شد: پس با گفته رسول خدا: «کسی که از روی عمد بر من دروغ بگوید جایگاهش آتش خواهد بود» چه کردی؟ در جواب گفت من برخود او نگفته ام بلکه به نفعش حدیث ساختم!!

و او در برحذر داشتن مردم از حدیث سازی گفته است: و بزرگ ترین آن ها از لحاظ ضرر کسانی هستند که منسوب به زهد بودند، ولی به خیال این که حدیث سازی کار خوبی است اقدام به آن نموده اند و مردم نیز به خاطر اطمینانی که به آن ها داشته اند ساخته های آنان را پذیرفته اند، آنان گمراه بودند و دیگران را نیز گمراه کردند.

بنابراین، گویا دروغ و تهمت و گفتار نادرست از کارهای زشت نبوده و در آن کوچک ترین منقصتی وجود نداشته و با فضائل نفسانی و کرامت انسانی منافاتی ندارد!!

روایات در مدح ابوحنیفه

مردمی را می بینی که روایاتی را در مناقب ابی حنیفه، به نام رسول خدا می سازند از قبیل روایت: «به زودی بعد از من مردی می آید که نامش نعمان بن ثابت و کنیه اش ابوحنیفه است که دین خدا و سنت را با دست هایش زنده خواهد کرد». (1)

و روایت: «در هر قرنی از امت پیشروانی هستند، و ابوحنیفه پیشرو زمان خویش است» که خوارزمی در کتابش «مناقب ابی حنیفه» جلد 1، صفحه 16 با همین لفظ آن را آورده است و در جامع مسانید ابی حنیفه جلد 1، صفحه 18 این طور است: و

ص: 204

1- خطیب بغدادی در تاریخش، جلد 2، صفحه 289، از طریق محمدبن یزید مستملی کذاب و حدیث ساز آن را آورده و گفته است: آن ساختگی و باطل است.

«ابوحنيفة پیشرو این امت است» .

سند این روایت از ناحیه ابن الهیعه ، متوفی در سال 174 ه از رسول خدا، از طریق حامد بن آدم کذاب ، که جوزجانی و ابن عدی او را تکذیب کرده اند، رسیده است در صورتی که احمد سلیمانی او را در زمره کسانی که ، مشهور به حدیث سازی هستند شمرده و ابن معین گفته است: او کذاب است، خدا لعنتش کند .

گفتاری در مذمت ابوحنیفه

و در برابر این حدیث سازان و گزاف گویان ، افرادی به مقابله برخاسته، امامشان را مورد طعن و لعن و حمله و تکذیب قرار داده اند که متأسفانه مقام، گنجایش آن را ندارد که فزای مهم آن را ذکر نمائیم ، تاچه رسد به همه آنچه را که در این باره آگاهی داریم، در این جا بیاوریم و تنها به گوشه ای از آن اظهار نظرها اکتفاء می کنیم :

عبدالبر (1) گفته است : از کسانی که ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، (صاحب صحیح) در کتابش به عنوان ضعفاء و متروکین مورد طعن قرار داده ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی است .

نعیم بن حماد گفته است: یحیی بن سعید و معاذ، از سفیان ثوری شنیده اند که می گفت: گفته شده: ابوحنیفه دو بار از کفر توبه داده شد (2).

و نعیم از فزاری نقل کرده است که : پیش سفیان بن عیینة بودم، خبر آوردند که ابوحنیفه مرده است . او گفت: خدا لعنتش کند که ریسمان اسلام را گسسته است و در اسلام، فرزندی بدتر از او پدید نیامده است. این چیزی است که بخاری آن را ذکر کرده است .

و احمد بن حنبل گفته است : ابوحنیفه دروغ می گفته و سزاوار است که از

ص: 205

1- «الانتفاء فی فضائل الثلاثة الائمة الفقهاء»: مالک و شافعی و ابی حنيفة ، صفحه 149 .

2- خطیب بغدادی در تاریخش جلد 13 ، صفحه 379 384 توبه دادن ابی حنيفة را از کفر از جمع کثیری آورده و از شریک حکایت کرده که گفته است: این مطالب را از اندرونش دانستم .

اصحاب ابی حنیفه چیزی روایت نشود. (1)

گفتاری درباره دیگر پیشوایان اهل سنت

و از احمد بن حسن ترمذی، آمده است که: در روضه مبارکه بودم، چرم گرفت، رسول خدا تشریف آورد، به سویش شتافتم و عرض کردم: یا رسول الله، اختلاف در دین زیاد شده، درباره رأی ابی حنیفه چه می فرمائید؟ فرمود: اف بر او دستش شکسته باد. عرض کردم: درباره رأی مالک چه می فرمائید؟ دستش را بالا-برد و پائین آورد و فرمود: رسید و خطا کرد، گفتم: درباره رأی شافعی چه می فرمائید؟ پدرم فدای پسر عمم، که سنتم را احیاء کرد! (2)

و نیز او گفته است: رسول خدا را در خواب دیدم، گفتم: یا رسول الله، آیا اختلافی که در میان مردم است نمی بینی؟ فرمود: اختلاف در چی؟ گفتم: اختلاف درباره ابوحنیفه و مالک و شافعی. فرمود: اما ابوحنیفه که نمی شناسمش و اما مالک که دانش را نوشته است و اما شافعی پس از من است و به سوی من. (3)

و می بینی، که پیر و داغ ابی حنیفه، برای تقرب به امامش از طریق ابوهریره، به نام رسول خدا چنین می سازد: «به زودی در اتمم مردی پیدا می شود که نامش ابوحنیفه است و او چراغ اتمم هست و به زودی در اتمم مردی پیدا می شود که نامش محمد بن ادریس است، فتنه او بر اتمم بیش از فتنه ابلیس است و در تعبیر دیگر: «فتنه اش زیانبارتر است بر اتمم از ابلیس». (4)

و مالکی ها، پندارهای دیگری را می آورند و روایتی را که بعضی، به نام رسول

ص: 206

1- تاریخ بغداد، جلد 7، صفحه 17.

2- تاریخ بغداد، جلد 6، صفحه 69.

3- تاریخ بغداد، جلد 4، صفحه 231.

4- خطیب در تاریخش، جلد 5، صفحه 309 این حدیث را آورده و آن را از بدترین چیزهایی که بورقی محمد بن سعید کذاب، متوفی در سال 318 هـ بر ثقات وضع کرده شمرده است و عجلونی در کشف الخفاء، جلد 1، صفحه 33 و سیوطی در لئالی، جلد 1، صفحه 237 نیز، آن را از موضوعات دانسته است.

خدا ساخته اند، روایت می کنند: « اگر مردم، تمام کره زمین را بگردند اعلم از عالم مدینه نمی یابند» (1) و آن را تطبیق بر مالک بن انس می نمایند .

فهرست احادیث ساختگی و دگرگون شده

انسان پژوهشگر، می تواند از آن احادیث ساختگی و دگرگون شده که در سلسله دروغ گویان آمده، فهرستی اتخاذ و از این رهگذر، به حساب دیگر این نوع احادیث که در مواضع مختلف کتب و مسانید اهل سنت پراکنده است، آگاهی حاصل نماید، اگرچه تمام بلکه قسمت عمده آن را نمی تواند بشناسد، زیرا کتابی که اسامی حدیث سازان و ساخته ها و بافته هایشان را نوشته و محصور کرده باشد در دست نیست و آنچه که در شرح حال عده کمی از آن جمعیت زیاد، یافت شده از گوشه و کنار تاریخ است که دست تصادف برای ما حفظ کرده است .

و اینک فهرست گروهی از آن حدیث سازان و بافته هایشان، ذیلاً آورده می شود :

ابوسعید ابان بن جعفر، بیش از 300 حدیث ساخته است .

ابوعلی احمد جویباری و دو فرزند او عکاشه و تمیم، بیش از 000/10 حدیث ساخته اند .

احمد بن محمد قیسی، که شاید به نام پیشوایان، بیش از 000/30 حدیث ساخته است . احمد بن محمد باهلی، احادیث موضوعه اش، بیش از 400 ساخته است .

احمد بن محمد مروز، به نام افراد مورد اعتماد، بیش از 000/10 حدیث پائین و بالا کرده است .

احمد ابوسهل حنفی، احادیث دروغش 500 است .

ص: 207

1- ابن الحوت، در اسنی المطالب صفحه 14 آن را از موضوعات شمرده و گفته است: تنها از مالکی ها آن را شنیده ام و در جائی ندیده ام .

بشربن حسین اصفهانی، دارای نسخه ساختگی است که در آن 150 حدیث است .

بشربن عون، دارای نسخه ساختگی است که در حدود 100 دارد .

جعفر بن زبیر به نام رسول خدا 400 حدیث وضع کرده است .

حارث بن اسامة، احادیث ساختگیش در حدود 30 حدیث بوده است .

حسن عدوی، بیش از 1000 حدیث ساختگی روایت کرده است .

حکم بن عبدالله ابوسلمة، در حدود 50 حدیث ساخته است .

دینار حبشی، از انس، در حدود 100 ساخته است . (1)

زید بن حسن 40 حدیث ساخته است .

زید بن رفاعه ابوالخیر، دارای 40 حدیث است .

سلیمان بن عیسی 20 و چند حدیث ساخته است.

شیخ بن ابی خالد بصری 400 حدیث ساخته است . صالح بن احمد قیراطی، شاید بیش از 10/000 حدیث پائین و بالا کرده باشد .

عبدالرحمن بن داود، دارای 40 حدیث ساختگی است .

عبدالرحیم فاریابی، بیش از 500 حدیث ساخته است.

عبدالعزیز، ساخته ها و دگرگون کرده هایش 100 حدیث است .

عبدالکریم بن ابی العوجاء 4000 حدیث ساخته است .

عبدالله قزوینی، به نام شافعی، در حدود 200 حدیث ساخته است .

عبدالله قدامی، به نام مالک، بیش از 150 حدیث پائین و بالا کرده است . (2)

عبدالله روحی، بیش از 100 حدیث ساختگی روایت کرده است .

عبدالمنعم بیش از 200 حدیث دروغ روایت کرده است .

عثمان بن مقسم، از روایات ناشنیده ای که پیش شیبان داشته 25/000 حدیث بوده است .

-
- 1- ابن عدی گفته است: می تواند از او بیست هزار حدیث که همه آن ها دروغ است روایت کند .
 - 2- لسان المیزان ، جلد 3 ، صفحه 336 .

عمر بن شاکر ، دارای 20 نسخه محفوظه است .

محمد بن عبدالرحمن بیلمانی 200 حدیث دروغ ، روایت کرده است .

محمد بن یونس کدیمی ، بیش از 1000 حدیث ساخته است .

محمد بن عمر واقدی 000/30 حدیث که اصل ندارد روایت کرده است .

مُعَلّی (1) بن عبدالرحمن واسطی 90 حدیث وضع کرده است .

میسرة بن عبد ربّه بصری 40 حدیث ساخته است. نوح بن ابی مریم، در فضیلت سوره ها 114 حدیث ساخته است .

هشام بن عمار 400 حدیث دروغ روایت کرده است.

مجموع احادیث ساختگی و دگرگون شده اینان 684/98 حدیث خواهد بود و به آن اضافه کنید ، احادیثی را که از افراد زیر دورانداخته شده:

عباد بصری 000/60 حدیث

عمر بن هارون 000/70 حدیث

عبدالله رازی 000/10 حدیث

ابن زباله 000/100 حدیث

محمد بن حمید 000/50 حدیث

نصر 000/20 حدیث

که مجموع احادیث این عده 684/408 خواهد شد.

و برای شخص بحث کننده، مخفی نخواهد بود که این عدد، نسبت به آن همه احادیث ساختگی، که دست های جنایتکارانه ساخته اند ، بسیار ناچیز خواهد بود. (2).

ص: 209

1- در بعضی از مصادر، به جای آن «یَعْلَى» ضبط شده است .

2- تفصیل آنچه که در این فهرست آمده، در شرح حال رجال آن در سلسله دروغ گویان بیان شده است .

اینها که گفته شد، مربوط به کسانی است که پیش عامه به آن‌ها و گفتار و حدیثشان اعتمادی نیست. و اما کسی که به نظر آن‌ها مورد اعتماد است تازه خود مشکل بسیار مهم و غیرقابل حل دیگری است که خواننده محترم را در بهت و حیرت قرار می‌دهد و آن اینکه منظور از ثقة و رأی مورد اعتماد چیست؟ از کجا حاصل می‌شود و چه خصلتی با آن مناقض است؟

بیا با من تا تاریخ جمعی از کسانی که تصریح به ثقة بودن آن‌ها شده (در صورتی که اثری از اعتماد در آن‌ها دیده نمی‌شود) بخوانیم، مانند:

1 زیاد بن ابیه، کسی که آن همه جرائم و جنایات مهم را در تاریخ مرتکب شده، خلیفه بن خیاط او را از زهاد شمرده و احمد بن صالح، او را متهم به کذب نمی‌داند.

2 عمر بن سعد بن ابی وقاص، قاتل امام حسین علیه السلام که عجللی او را ثقة و مورد اعتماد می‌داند.

3 عمران بن حطان، رئیس خوارج، صاحب شعر معروف، درباره ابن ملجم مرادی:

يَا ضَرْبَةَ مَنْ تَقِيٍّ مَا أَرَادَ بِهَا إِلَّا لِيُبْلَغَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ رِضْوَانَا

إِنِّي لَأَذْكُرُهُ حِينَا فَأَحْسِبُهُ أَوْ فِي الْبَرِّيَّةِ عِنْدَ اللَّهِ مِيزَانَا

« ای ضربتی که از پرهیزکاری صادر شده و از آن جز رسیدن به رضوان و خشنودی خدا نظری نداشته است، من هرگاه که آن را یاد می‌آورم فکر می‌کنم که او پیش خدا از لحاظ پاداش از همه مردم پرپاداش تر است ».

چنین فردی را عجللی توثیق کرده و بخاری از رجال صحیحش قرار داده و از او حدیث نقل کرده است.

حزیر بن عثمان کسی که در مسجد نماز می‌خواند و از آن خارج نمی‌شد تا هر روز هفتاد بار علی را لعن کند. اسماعیل بن عیاش می‌گوید: با حریر از مصر تا مکه رفیق راه شدم، او در بین راه علی را سب و لعن می‌کرد و به من می‌گفت: این که مردم از رسول خدا روایت کرده‌اند که به علی فرموده است: « تو نسبت به من به منزله هارون

نسبت به موسی هستی) درست است اما شنونده خطا کرده است، گفتم: چطور؟ گفت: بیان رسول خدا چنین بوده: «تو نسبت به من به منزله قارون نسبت به موسی هستی» گفتم: از کی چنین روایت می کنی؟ گفت: از ولید ابن عبدالملک شنیدم که آن را روی منبر چنین روایت می کرد. (1) بخاری و ابو داود و ترمذی و دیگران به حدیث چنین شخصی احتجاج کرده اند و در ریاض النضره جلد 2 صفحه 216 آمده است که او ثقه و مورد اعتماد است و لیکن علی را دشمن داشته خدا دشمنش باد.

احادیثی که به نام رسول خدا ساخته اند

ما، در این جا تصمیم داریم: نمونه هایی از چیزهایی که دست های این دروغ گویان و حدیث سازان یادشده، یا امثالشان در باب فضائل دروغین ساخته اند یادآور شویم:

1 از ابن عباس آمده که رسول خدا فرموده است: «هیچ درختی در بهشت نیست مگر آنکه روی برگهایشان نوشته شده: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا است، ابوبکر صدیق است، عمر فاروق است و عثمان صاحب دو نور است».

این حدیث از ساخته های علی بن رقی است که طبرانی آن را آورده و گفته است: ساختگی است و علی بن جمیل، حدیث ساز است و تنها اوست که این حدیث را نقل کرده و معروف بن ابی معروف بلخی آن را دزدیده و عبدالعزیز بن عمرو خراسانی، مرد گمنامی است و ابونعیم آن را از طریق علی بن جمیل آورده و ختلی در دیباج آن را از طریق عبدالعزیز بن عمرو خراسانی، چنان که در میزان الاعتدال آمده روایت کرده است.

از زید بن ثابت آمده که رسول خدا فرموده است: نخستین کسی که از این امت کتابش به دست راستش داده می شود عمر بن خطاب است و برایش نوری است همانند نور خورشید، گفته شده: پس ابوبکر کجا است؟ فرمود: فرشتگان او را به بهشت هدیه کرده اند.

ص: 211

خطیب از طریق عمر بن ابراهیم کردی کذاب، آن را آورده و گفته است: متهم به کذب عمر است و سیوطی در لئالی جلد 1 صفحه 156 آن را از احادیث ساختگی شمرده است.

از انس به طور مرفوع از رسول خدا آمده است: هنگامی که به آسمان برده شدم به جبرئیل گفتم: آیا برای امتم حساب است؟ گفت: همه امت هایت دارای حسابند جز ابوبکر وقتی که قیامت بپاشد گفته می شود: ای ابوبکر داخل بهشت شو، او می گوید: داخل نمی شوم تا آن که هر کس مرا در دنیا دوست می داشته داخل شود.

خطیب در تاریخ بغداد جلد 2 صفحه 118 و جلد 8 صفحه 367 آن را آورده و گفته است: این حدیث دروغ است و ذهبی در میزانش جلد 3 صفحه 36 آن را تکذیب کرده است.

این احادیث صدگانه ای (1) که در باب مناقب خلفاء و دیگران نقل کردیم، نمونه هایی از احادیث ساختگی است که ما از آن ها آگاه شدیم وگرنه این نوع احادیث جدا زیادند و عدد آن ها به هزاران می رسد و در جزء دوم از کتاب: «ریاض الانس» چندبرابر آن چه که ذکر شده وجود دارد که در صحاح و مسانید از آن ها یافت نمی شود.

احادیث ساختگی در مورد خلافت

مهم ترین موضوعی که دست های هوی و هوس با آن بازی کرده و احساسات گمراه کننده آن را بازیچه قرار داده، موضوع «خلافت» در سنت و حدیث است که عامه در آن باره به نام خدا و امین وحی و پیامبر پاکش احادیث دروغی ساخته و صاحبان

ص: 212

1- در ترجمه الغدیر جلد 10، صد نمونه ذکر شده که بخشی از آن ها در این کتاب انتخاب شده است. «مؤلف»

تألیفات گمراه کننده به خاطر پوشاندن حق و وارونه جلوه دادن حقیقت، و بی خبر نگاهداشتن مردم جاهل، آن‌ها را پخش کرده اند در صورتی که به خوبی می دانستند که آن احادیث ساختگی است و با مبادی اسلام پیش همه فرقه‌ها مخالف است. و با هیچ یک از مذاهب اسلامی موافقت ندارد، بلکه لازمه آن اجتماع امت اسلامی برخطا است (و حال آنکه به عقیده آن‌ها امت اسلامی بر خطا اجتماع نمی کنند).

زیرا امت اسلام یا معتقد به نص درباره خلافت علی امیرالمؤمنین است (چنانکه شیعه معتقد است) و یا خلافت را از رهگذر انتخاب و عدم نص می شناسد و فرقی میان هیچ یک از افراد آن نمی گذارد (چنانکه عامه معتقد است).

بنابراین امت اسلامی در دور انداختن این نصوص و اعراض کردن از آن، اجتماع برخطا کرده اند. و اینک نمونه هایی از آن احادیث دروغین را که ما بر آن‌ها آگاهی یافته ایم ذیلاً می آوریم:

1 از انس بن مالک آمده است که: رسول خدا وارد بوستانی شد، ناگهان کسی آمد و در زد، رسول خدا فرمود: انس برخیز و در را برایش باز کن و به او بشارت بهشت و خلافت بعد از من را بده. گفتم: ای رسول خدا به او خیر دهم. فرمود: خیر بده، ناگهان ابوبکر را دم درب دیدم و گفتم: به تو بشارت بهشت و خلافت بعد از رسول خدا را می دهم.

سپس کس دیگری آمد و در زد، رسول خدا فرمود: برو در را باز کن و به او بشارت بهشت و خلافت بعد از ابی بکر را بده گفتم: ای رسول خدا به او خبر دهم. فرمود: خیر بده، رفتم دیدم عمر است گفتم: به تو بشارت بهشت و خلافت بعد از ابوبکر را می دهم.

سپس کس دیگری آمد و در زد، رسول خدا فرمود: انس بلند شو در را برایش باز کن و به بهشت و خلافت بعد از عمر بشارت ده و اینکه کشته خواهد شد، انس می گوید: رفتم دیدم: عثمان است گفتم: به تو بشارت بهشت و خلافت بعد از عمر را می دهم و اینکه کشته خواهی شد. او خدمت رسول خدا شرفیاب شد و به او عرض کرد: برای چه ای رسول خدا؟ به خدا قسم بعد از بیعت با شما نه آواز خواندم و نه آرزوی چیزی کردم و نه عورتم را با دست راست مس نمودم. فرمود: مطلب همان است که گفته شد.

این حدیث از ساخته های صقر بن عبدالرحمن ابی بهر کذاب است .

خطیب بغدادی در تاریخش جلد 9 صفحه 339 از علی بن مدینی حکایت کرده که از او درباره این حدیث سؤال شد ، در جواب گفت : این حدیث دروغ و ساختگی است و ذهبی آن را در «میزان الاعتدال» جلد 1 صفحه 467 آورده و گفته است : این حدیث دروغ است .

و ابن حجر در «لسان المیزان» جلد 3 صفحه 192 از علی مدینی حکایت کرده که او گفته است : این حدیث ساختگی است . و در صفحه 193 گفته است : اگر این حدیث صحیح بوده عمر خلافت را در شوری قرار نمی داد و رسماً خلافت را به عثمان اختصاص می داد .

به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که : جبرئیل گفت «ابوبکر وزیر تو در زمان حیاتت و جانشینت بعد از وفات تو است» این حدیث ، از ساخته های ابی هارون اسماعیل بن محمد فلسطینی است .

از علی امیرالمؤمنین بطور مرفوع آمده است : «ای علی سه بار از خدا خواستم که ترا مقدم بدارد ، اما قبول نکرد مگر آنکه ابوبکر را مقدم فرمود» .

خطیب در تاریخش جلد 11 صفحه 213 آن را با سند نادرست آورده و طبق عادتش از عیب آن سکوت کرده است . و ذهبی در میزان الاعتدال جلد 2 صفحه 222 آن را از طریق خطیب از ابی جحیفه آورده و گفته است : این خبر باطل است .

2 از انس از علی بن ابیطالب علیه السلام آمده که گفته است : رسول خدا به من فرمود: خداوند به من امر فرمود که ابوبکر را پدر و عمر را مشیر و عثمان را آقا و ترا ای علی داماد خود قراردهم خداوند برای شما چهار نفر در «امّ الکتاب» اخذ میثاق فرموده و دوست ندارد شما را مگر مؤمن پرهیزگار و دشمن ندارد شما را مگر منافق بدکار، شما جانشینان نبوت و پیمان های ذمه ام و حجت بر امت می باشید .

ابن عساکر در تاریخش جلد 4 ، صفحه 286 و جلد 7 ، صفحه 286 و خطیب بغدادی در تاریخش ، جلد 9 ، صفحه 345 آن را با سند خود آورده اند و خطیب گفته است: این حدیث جدا نادرست است فکر نمی کنم جز ضراربن سهل و غباغبی، کس دیگر آن را روایت کرده باشد در صورتی که هر دو نفر آن ها مجهولند .

و ذهبی ، در میزان الاعتدال جلد 1 ، صفحه 472 آن را ذکر کرده، سپس گفته است : این خبر باطل است و معلوم نیست که این حیوانک (ضراربن سهل) کیست !؟

این غرض ورزی ها و سر و صدا برای چیست ؟

آری « ما برای او در این الواح، از هر چیزی پندی نوشتیم و همه چیز را توضیح دادیم تا هرکس که هلاک می شود و یا زنده می ماند روی دلیل آشکار باشد و ما برای آن ها کتابی آوردیم که براساس علم تفصیلش دادیم تا برای مؤمنان هدایت و رحمت باشد و به آن ها حقایق آشکاری ارائه دادیم و اختلاف آن ها بعد از دانائی و به جهت ستمکاری خواهد بود که پروردگارت روز قیامت درباره آن چه که در آن اختلاف کرده اند حکم خواهد فرمود، بنابراین ترا بر آئین حق قراردادیم ، پس از آن پیروی کن و از هواهای کسانی که نمی دانند پیروی مکن ، مباد آنهایی که به آن ایمان ندارند و از هواهایشان پیروی کرده و سقوط نموده اند، ترا از پیروی آن بازدارند، درود بر کسی که از حق پیروی نماید » . (1)

نظر حفاظ و علماء اهل سنت درباره حدیث سازان

حافظ جلال الدین سیوطی در « تحذیرالخواص » صفحه 21 گفته است : « فکر نمی کنم کسی از اهل سنت درباره کفر مرتکب گناهان کبیره فتوی داده باشد، مگر

ص: 215

1- عباراتی که در میان گیومه نقل شده همه اقتباس از آیات قرآن بوده که ما ترجمه آن ها را آورده ایم .

شیخ ابو محمد جوینی (1) از اصحاب ما پدر امام الحرمین (2) درباره دروغ بر پیامبر اکرم گفته است: کسی که تعمّد دروغ بر رسول خدا داشته باشد کافر است و از ملت اسلام بیرون است .

و در این فتوی بعضی دیگر مانند: امام ناصرالدین ابن منیر که از پیشوایان مالکی ها است از او پیروی کرده اند و این حکم دلالت می کند که کذب بر رسول خدا از بزرگ ترین کبائر است ، زیرا هیچ کدام از کبائر پیش هیچ فردی از اهل سنت، ایجاب نمی کند که مرتکب شونده آن کافر باشد مگر همین تعمّد بر کذب بر رسول خدا « .

وضوح حال محدّثان و حفاظ و مؤرّخان و سیره نویسان که از دیرباز ، این احادیث دروغ را به نام پیامبر بزرگوار اسلام ، در کتب و مؤلفاتشان آورده اند ، از روایتی که خطیب از قول رسول خدا آورده و ابن جوزی آن را صحیح دانسته معلوم شود و آن روایت این است : مَنْ رَوَى مِنِّي حَدِيثًا وَهُوَ يَرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَذَّابِينَ : هرکس از من حدیثی را گوید دانند دروغ است ، روایت کند او یکی از دروغگویان است . (3)

و قرآن مجید نیز در این باره می فرماید: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلَ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ وَ إِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ إِنَّ مِنْكُمْ مُكذِّبِينَ : اگر پیغمبر بعضی گفتگوها را به ما نسبت می داد او را به شدت می گرفتیم و شاهرگش را می بریدیم و هیچ یک از شما حائل او نمی شدید که قرآن پندی برای پرهیزکاران است و مامی دانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگانید . (4)

این حفاظ و مؤرّخان با این که به حقیقت این دروغ های ساخته شده عالم بودند،

ص: 216

1- او امام شافعیان عبدالله بن یوسف است که در سال 338 ه فوت کرده است او در فقه اصول و ادب تبحر داشته است و جوین قریه ای است در نواحی نیشابور .

2- ابوالمعالی عبدالملک ابن شیخ ابی محمد متوفی در سال 478 .

3- تاریخ بغداد ، جلد 4 ، صفحه 161 المنتظم ، جلد 8 ، صفحه 268 .

4- سوره الحاقّه آیات 44 45 46 47 48 .

آن را به رسول خدا نسبت دادند « آنان از پیش گمراه بودند و بسیاری از مردم را نیز گمراه کردند و از رسیدن به راه راست بازماندند ، ستمگرتر از آن که دروغی بنام خدا بسازد کیست؟ آنان به پیشگاه خدا عرضه خواهند شد و شاهدان گویند: همین کسانی که به پروردگارشان دروغ بستند، ای لعنت خدا بر ستمگران باد ». (1)

آیا فکر می کنید که آنان در این دروغ گفتن هایشان جاهل بوده و تعمّد نداشته اند چنان که قرآن مجید می گوید: « و نیست برای آنان دانشی، و از روی کوری و کری دروغ گفتند و می پندارید که برحقّند و برخی از آنان بیسوادند و از کتاب جز آرزوهایی نمی دانند و نیستند آنان جز اهل پندار، پس چه کسی ستمگرتر از آن است که به خدا از روی دروغ افترا می زند تا مردم را از بی دانشی گمراه کننده، خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی کند، پس وای بر آن ها از آن چه که دست هایشان نوشته و وای بر آن ها که کسب کرده اند ». .

غدیرسرایان قرن ششم

قطب الدّین راوندی

قطب الدّین راوندی متوفی در سال 573 ه اشعاری درباره غدیر خمّ سروده که عبارات زیر ترجمه قسمتی از آن است :

« فرزندان زهرا، پدران یتیمانند که هرگاه مخاطب (جاهلان) قرارگیرند می گویند : درود بر شما ».

آن ها دلیل های خدا بر مردمند، هرکس بدی آنان را می خواهد گناه کار است . آنان روزها را روزه دار و شب ها را شب زنده دارند .

هنگامی که همه جا را بلا فراگرفت، هرکدام آنان زره (و پناهگاه) محکمی هستند.

ص: 217

فراموش کردند آنچه که دذ غدیر خم گذشته بود، در نتیجه به خاطر شقاوتشان مقام آنان (از نظر ظاهری) پائین آمد .

لعنت خدا بر بنی امیه که خون حسین علیه السلام را ریختند، گویا که او جوجه کم ارزشی بود!!

بر دودمان پیامبر همه روزه درود خدا باد تا زمانی که صبح می دمد و خورشید طلوع می کند . (1)

شخصیت و شرح حال راوندی

قطب الدین ابوالحسین سعد (2) بن هبة الله بن حسین بن عیسی راوندی یکی از پیشوایان علمای شیعه، چشمی از چشم های این طائفه و از اساتید بی نظیر فقه و حدیث و از نوایغ علم و ادب است ، هیچ گونه عیبی در آثار فراوانش و تیرگی در فضائل و مساعی جمیله و خدمات دینی و اعمال نیکو و کتب ارزنده اش وجود ندارد .

ذکر خیر و تعریف و تمجید فراوانش در کتاب های زیر به چشم می خورد : فهرست شیخ منتخب الدین معالم العلماء أمل الآمل لسان المیزان جلد 4 ، صفحه 48 ریاض العماء اجازه بزرگ سماهیجی ریاض الجنه در روضه چهارم لؤلؤ البحرين منتهی المقال ، جلد 2 ، صفحه 22 الکنی و الالتاب، جلد 3 ، صفحه 58 .

شعراء غدیر در قرن هفتم

ابوالحسن المنصور بالله

او که در سال 561 ه متولد شده و در سال 614 ه فوت کرده است نیز درباره «غدیر خم» اشعاری دارد که برخی از آن ها ذیلاً نقل می شود:

بَنِي عَمَّنَا أَنْ يَوْمَ الْغَدِيرِ يَشْهَدُ لِلْفَارِسِ الْمَعْلَمِ

أَبُونَا عَلِيٌّ وَصِيُّ الرَّسُولِ وَ مَنْ خَصَّهُ بِاللَّوَا الْأَعْظَمِ

ص: 218

1- این ابیات در مستدرک الوسائل ، جلد 3 ، صفحه 489 و در بعضی از کتب ادبی موجود است .

2- در بسیاری از مدارک موثق «سعید» آمده است .

« پسر عموهای ما، روز «غدیر» برای انسان دانا گواه خوبی است .

پدر ما علی وصی رسول خدا است ، او کسی است که پیامبر اکرم او را به «پرچم بزرگ» اختصاص داده است .

احترام شما از راه انتساب با اوست ، ولی ما از گوشت و خون اوئیم .

اگرچه همه ما از هاشمیم ، اما کوهان شتر کجا و کف پایش کجا ؟

اگر شما همانند ستارگان آسمانید ما ماه ستارگانیم .

شخصیت المنصور بالله

او امام المنصور بالله عبدالله بن حمزة بن سلیمان بن حمزة بن علی بن حمزة هاشم بن حسن بن عبدالرحمن بن یحیی بن ابی محمذب بن عبدالله بن حسین ابن ترجمان الدین قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم طباطبا بن حسن بن حسن ابن علی بن ابیطالب علیه السلام است .

او یکی از امامان زیدیه در کشور یمن بود که شرافت خانوادگی را با بزرگی ذاتی جمع کرده بود، او در عین آن که از خانواده بسیار بزرگ و از دودمان علی علیه السلام بوده دارای دانش فراوان و فضائل فوق العاده زیاد نیز بوده است . او شمشیر و قلم، علم و عمل ، ادب و فرهنگ رادر یک جا جمع کرده تا جایی که یکی از امامان زیدیه در یمن شده بود. او در فقه و نگارش و شعر سرآمد اقران خود بوده تا آن جا که صاحب حدائق و نسمة او را شاعرترین پیشوایان زیدیه به حساب آورده اند .

او دارای حافظه عجیبی بود که جمال الدین عمران بن حسن از بعضی از کسانی که معروف به حافظه قوی بوده اند نقل می کند که گفته است: « من صد هزار بیت شعر حفظ دارم و فلانی (اسم یکی از ادباء را برد) نیز همانند من است اما حافظه ما در برابر امام منصور بالله بسیار ناچیز است » .

کمال الدین شافعی

(متوفی در سال 652)

او نیز اشعاری درباره «غدیر خم» سروده که ترجمه برخی از آن ها چنین است :

ص: 219

« گوش فراده تا آیات وحی را که در مدح امامی که خدا او را مخصوص به هدایت کرده است بشنوی :

در سوره آل عمران آیه مباحله است که با فرستادن آن بعضی از مزایایش را شمرده است .

و در سوره احزاب، حامیم، تحریم و هل اتی گواه صادقی است که خدا در آن ها علی را ستوده و تطهیرش کرده است .

کاری که علی کرد و انگشتی که او در حال رکوع به سائل داد، شخصیت انسانی او را به ثبوت رسانید و او را مورد عنایت خاص الهی قرارداد .

و در آیه نجوی که جز او کسی به این فیض عظمی نائل نگردید، ارزش و شخصیت او آشکار گردید و به او چنان قرب و منزلت بخشید که دارای مقام ارجمند و تقوای الهی گردید .

و خداوند او را در کَنَف لطف و محبّت پیامبرش بزرگ کرد و از تربیت و الطاف عمیّمش بهره مندش گردانید و از مکارم اخلاقش که بدان وسیله راه هدایت را بدو می آموخت، به طرز خاصی بهره مندش فرمود، بالنتیجه او را برادر خود قرارداد .

« رسول خدا فاطمه زهرا را به ازدواج او در آورد و افزود که تو از منی و او را برادر خود قرار داد .»

و در روز «غدیرخم» او را مفتخر فرمود که : هرکسی که من مولای اویم تو نیز مولای او هستی و اگر در افتخارات زندگیش جز داستان خیر نبود، تنها همان او را کفایت می کرد .

شرح حال این شاعر ؟

ابوسالم کمال الدین محمد بن طلحة بن محمد بن حسن قرشی عدوی نصیبینی شافعی مُفتی ، امام در فقه شافعی بوده و در حدیث و اصول و مسائل خلافیه و ادبیات و نگارش مهارت داشته و در قضاوت و خطابه بر همه مقدم بوده و در زهد و پارسائی شهرت داشته است .

پایان برگزیده جلد دهم کتاب ترجمه الغدیر

غدیرسرایان قرن هشتم

امام شیبانی شافعی

مولود (703)

متوفای (777)

شہادت می دهم به یکتایی خدا که پروردگاری جز او نیست از قدیم پایدار شد به ابدیت و یگانگی ،

اوست اول ظاهر بدون اول و آخر کسی که باقی می ماند همیشه و به طور ابدیت خواهد بود .

شنوا بینا دانا متکلم تواناست برمی گرداند جنّ و انس را چنانچه ایجاد کرده بود.

فراموش نکن داماد پیامبر و پسرعموی او را که دریائی از علوم و راهنما و رهبر بود ،

و فدا کرد پیامبر خدا را حقیقه به جان خودش در شبی که در فراش و جای پیامبر چون شیر خوابید،

و کسی که مولا و آقای او پیامبر است پس علی علیه السلام برای او به راستی مولا و یاور شد ،

و فراموش نکن باقی اصحاب اهل بیت و انصار و پیروان او را که بر راه هدایت اند ،

و تمام آن ها را خدا درود بر ایشان فرستاده و نیز پیامبر درود گفته و تأکید نموده است ،

این ابیات را ما انتخاب کردیم از قصیده بزرگ هزار بیت که چاپ شده از امام ابی عبداللہ محمد شیبانی شافعی که صاحب (کشف

الظنون) برای او یاد کرده و جمعی از بزرگان شافعیہ آن را شرح کرده اند که از ایشان است .

نجم الدین محمد عبداللہ اذرعی عجلونی شافعی متوفای سال 876 فارغ شده

از شرح آن 11 ماه رجب سال 859 و آن را موسوم به بدیع المعانی در شرح شیبانی نموده و آن اول شرحی است که بر آن تألیف شده است .

زندگی نامه شاعر

محمد بن احمد بن ابی بکر بن عرام بن ابراهیم یاسین بن ابی القاسم بن محمد ربیع شیبانی اسونداری شافعی تقی الدین ابو عبدالله امام محدث و فقیه مُفتی در هیجدهم شوال 703 به دنیا آمده است .

(70)

شمس الدین مالکی

متوفای (780)

و به راستی که علی علیه السلام شمشیر پیامبر و یار نام آور او برای شرافت ساخته شده بود،

و داماد پیامبر برگزیده و پسر عموی او پدر حسن و حسین که دارای تمام آقائی ها بودند ،

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود من شهر علم و علی درب آن است پس در را قصد کن و از در نزد من آید .

و کسی که من مولای اویم «علی» مولای اوست و مولای خود را قصد کن محبت آقایت تورا ارشادمی کند،

هر آینه به تحقیق که دنیا را سه طلاقه کرده و هر جا که آن را دید که آمده به دنیا می گفت: دور شو،

اشاره کرده شمس الدین مالکی در این شعرش به پاره ای از مناقب مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام از آنچه که پیشوایان قوم و حافظین حدیثشان در کتب صحیح و مسندشان به طریقشان از پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله به شرح زیر نقل کرده اند :

از جمله حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، مَنْ شَرَعَ عِلْمَ عَلِيٍّ فِي شَهْرٍ اسْتَبْرَأَ» .

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنِّي مَدِينَةٌ مِنَ الْعِلْمِ وَهُوَ الْبَابُ وَالْبَابُ فَاقْصُدِي

ص: 222

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت که من شهری از علمم و علی درب آن شهر است پس در را قصد کن ،

1 حافظ ابو عیسی محمد ترمذی فوت شده 279 در جامع صحیحش نقل کرده .

2 حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی 310 در تهذیب آثار و آن را صحیح دانسته و بسیاری از بزرگان قوم از او حکایت کرده اند .

3 حافظ ابو محمد عبدالله بن محمد بن عثمان معروف بابن سقاء واسطی فوت شده 173 ابن مغزلی در مناقبش از او روایت کرده .

4 حافظ ابو لیث نصر بن محمد سمرقندی حنفی فوت شده 379 چنان چه در کتاب مجالس خود یاد کرده .

5 حافظ ابو عمر و یوسف عبدالله پسر عبدالبرّ قرطبی فوت شده 463 در استیعاب، جلد 2، صفحه 461.

6 حافظ عزالدین عبدالعزیز معروف به ابن فهد هاشمی مکی شافعی متوفای 922 اشعاری که به آن مدح می کند امیرالمؤمنین علیه السلام را اشاره کرده و آن این است .

شیر جنگل ها و شیر دورکننده و کسی که به شمشیر او سیاهی و تاریکی های نادانی و شرک برطرف شد .

داماد پیامبر برادر او و درب علوم و دانش او قاضی ترین صحابه پیامبر و صاحب شمائل و اخلاق کریمانه بود .

7 حافظ شیخ عبدالرزق تاج العارفین مناوی شافعی متوفای 1031 یاد کرده آن را در (فیض القدیر) شرح الجامع الصغیر و در (التیسیر) شرح الجامع الصغیر و در اولی گوید:

پس به راستی که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مدینه جامعه برای معانی تمام دیانات است و مدینه و شهر چاره ای از در ندارد. پس خبر داد که درب آن علی که خدا او را سرفراز کند می باشد پس کسی که راه او را پیش گیرد و برود داخل آن شهر شده و هرکس که خطا کند و از راه او نرود راه هدایت را اشتباه رفته و خطا کرده .

ص: 223

1 از حرث و عاصم از علی علیه السلام از پیامبر که فرمود خداوند آفرید مرا و علی را از درختی من اصل و ریشه آن درختم و علی شاخه آن و حسن و حسین میوه آن و شیعه برگ آن است . پس بیرون نمی آید از پاک مگر پاک .

وَ اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا .

و من شهر علمم و علی دروازه آن است پس کسی که قصد آن شهر را نماید باید از دروازه آن وارد شود .

آثار کمیاب در دانش عمّار

عقیده خلیفه درباره کسی که آب ندارد

امام مسلم در صحیح خود در باب تیمّم به چهار طریق از عبدالرحمن بن انبزی نقل کرده که مردی آمد نزد عمر: پس گفت من جنب شدم و آب نیافتم . عمر گفت : نماز نخوان . پس عمّار گفت ای پیشوای مؤمنین آیا یادت می آید وقتی که من و تو در یک شبیخون و حمله بر دشمن بودیم پس جنب شدیم و آب نیافتیم پس اما تو نماز نخواندی و اما من خود را به خاک مالیده و نماز خواندم .

پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود کافی است تو را البته که دو کف دستت را بر زمین زده و سپس فوت کنی آن گاه به آن مسح کنی صورت و دو دستت را . پس عمر گفت: ای عمّار به ترس از خدا عمّار گفت : اگر خواستی من حدیث نمی کنم آن را .

و در عبارتی : عمّار گفت ای پیشوای مؤمنین ، اگر خواستی چون خدا بر گردن من از تو حقی قرار داده این که آن را به هیچ کس بازگو نکنم و یاد نکرد .

سنن ابی داود جلد 1، صفحه 53 سنن ابن ماجه، جلد 1، صفحه 20 مسند احمد، جلد 4، صفحه 265 سنن نسائی جلد 1 ، صفحه 61 59 سنن بیهقی ، جلد 1 ، صفحه 209 .

این حدیث را بخاری در کتاب صحیح خود، جلد 1، صفحه 45، در باب تیمم نقل کرده آیا فوت کرد در هر دو کف و در باب های بعد از آن جز آن که او خوشش آمده که آن را تحریف کند برای حفظ مقام خلیفه پس حذف کرده از آن پاسخ عمر را که نماز نخوان، یا، اما من پس نماز نمی خوانم.

امینی گوید: در این جا چیز بزرگی است امثال این سخنان یاوه و باطل و بحث های بیهوده و پوچ که آماده کرده اند برای کور کردن ساده لوحان از خوانندگان از آن چه که در تاریخ صحیح است ای کاش می دانستم چه چیز ایشان را از گفته عمر غافل نموده که گفت: لا تُصَلُّ أَوْ: أَمَا أَنَا فَلَمْ أَكُنْ لِأَصَلِّ لِي نَمَاز نَخَوَانِ يَا أَمَا بِنْدَه پَس نِیْسْتَم کَه نَمَاز بَخَوَانِم (یعنی نماز نمی خوانم) این را می گفت در حالی که او رهبر و پیشوا مسلمین بود و مسئله جدًّا آسان و مورد ابتلاء همه مردم است و چه چیز ایشان را غافل نموده از سخن او به عمّار: اِتَّقِ اللّٰهَ- يَا عَمَّارُ، بترس ای عمّار و از نماز نخواندن او روزی که جنب شده بود در آن شبیخون و حمله کردن بعد از آن که اسلام برای مردم آب و خاک (دو طهور) را آورد و چه چیز ایشان را غافل نموده از نادانی او به آیه تیمم (1) و کلمه قرآن کریم و چگونه ایشان غافل شده اند از چشم پوشی عمر از تعلیم و آموختن پیغمبر صلی الله علیه و آله عمّار را به کیفیت تیمم چه چیز ایشان را غافل نموده از این بدبختی بزرگ و مشغول داشته آن ها را به عمّار و سخن و، بلی (الْحُبُّ يُعْمَى وَ يُصِمُّ) دوستی آدمی را کر و کور می کند وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمَى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمَى وَ اَضَلُّ سَبِيْلًا: و کسی که در این جهان نابینا و کور باشد پس او در آخرت و روز قیامت نابینا و گمراه تر خواهد بود.

(2)

عمر حکم شک ها را نمی داند

امام حنبلی ها احمد در مسندش جلد 1، صفحه 192 نقل کرده از مکحول که

ص: 225

1- « أَوْ لَمَسَتْ تُمُّ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا » (43 / نساء)، (9 / مائده)، اگر با زن هایتان آمیزش کردید و آب نیافتید (که غسل کنید) پس با خاک پاک تیمم نمائید .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه یکی از شما نماز گذارد پس در نمازش شک نمود، پس اگر در یکی دو تا شک کند آن را رکعت اول قرار دهد و اگر در دو و سه شک کند پس آن را دوّم قرار دهد و هرگاه در سه و چهار شک کند آن را سوم قرار دهد تا آن که وهم و خیال در زیاد باشد سپس دو سجده کند پیش از آن که سلام دهد سپس سلام دهد. محمد بن اسحاق گوید: و حسین بن عبدالله به من گفت: آیا آن را اسناد داد برای تو پس گفتم: نه، پس گفت: لکن او حدیث کرد مرا که کُریب مولای ابن عباس او را از ابن عباس حدیث کرده گوید: نشسته بودم کنار عمر بن خطاب پس گفت: ای پسر عباس هرگاه برای مرد اشتباهی شد در نمازش پس ندانست آیا زیاد کرده یا کم، گفتم: ای امیر مؤمنین نمی دانم نشنیده ای در این مسئله چیزی را پس عمر گفت: قسم به خدا نمی دانم و در لفظ بیهقی است: نه به خدا قسم از پیامبر صلی الله علیه و آله در این مسئله چیزی نشنیده ام. پس ما در این میان بودیم که عبدالرحمن بن عوف آمد پس گفت: چیست این که شما مذاکره می کنید. پس عمر به او گفت: ما صحبت می کردیم که مردی شک می کند در نمازش چه کند. پس او گفت: شنیدم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمود این حدیث را.

آیا تعجب نمی کنی از خلیفه ای که حکم شکّیات نمازش را نمی شناسد و حال آن که در شب و روز 5 نوبت مبتلاء به آن است و اهتمام به امر آن نداشت تا آن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن سؤال کند تا آن که کارش به جایی برسد که از جوانی بپرسد که من نمی دانم چه کار می کرد او در این حال اگر شکّ می کرد در نمازی که امامت کرده مؤمنین را و طبیعت حال حکم می کند به واقع شدن این برای هرکسی در عمرش و اگر چه چند دفعه هم باشد و من در بهت و حیرت از حکم قطعی با علمیت مردی که این مقدار دانش اوست و این است وسعت اطلاع او بر احکام.

(3)

نادانی خلیفه به کتاب خدا

ص: 226

دو حافظ حدیث ابن ابی حاتم و بیهقی از دُئِلِی نقل کرده اند که زنی را آورده اند پیش عمر بن خطاب که شش ماه زائیده بود پس مصمم شد که او را سنگسار کند . (1)

پس این خبر به گوش علی علیه السلام رسید : پس فرمود: بر این زن حدی نیست . پس عمر کسی را فرستاد خدمت آن حضرت و سؤال کرد چرا رجم و سنگسار نشود پس فرمود: خداوند تعالی فرماید : « وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ . أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ » (2)

مادرها باید فرزندانشان را دو سال کامل شیر دهند و فرمود: « وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا » (3)

و حمل (آبستنی) او و شیرخواری او سی ماه است .

پس شش ماه دوره آبستنی و دوسال هم دوران شیرخواری پس این سی ماه می شود پس عمر او را رها ساخت .

و در تعبیر و لفظ نیشابوری و حافظ گنجی است پس عمر او را تصدیق نموده و گفت: لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ . و اگر علی نبود هرآینه عمر هلاک شده بود و در لفظ سبط ابن جوزی : پس عمر دست از آن زن برداشت و گفت « اَللّٰهُمَّ لَا تُتَّقِنِي لِمُعْضِدَةٍ لَهَا ابْنٌ اِيْطَالِبٍ » بارخدا مرا باقی نگذارد در مشکلی که در آن پسر ابی طالب نباشد .

شگفت ترین شگفتی ها در قضاوت عمد

حافظین حدیث از بعجة بن عبدالله جُهَنِّي نقل کرده اند که گفت: مردی از ما تزویج کرد زنی از جُهَنِّيَّة را پس آن زن چون شش ماه از زناشوئیش گذشت زائید پس شوهرش پیش عثمان رفت و جریان را گفت پس فرمان داد عثمان که او را سنگسار کند

ص: 227

1- زیرا تصوّر می کردند او با مرد دیگری زنا کرده و سه ماهه آبستن بوده و شش ماه پس از ازدواجش به جای 9 ماه بچه دار شده است و مستوجب حدّ زنا می باشد . (مؤلف برگزیده الغدير) .

2- (233/بقره) .

3- (14 / احقاف) .

پس این خبر به علی علیه السلام رسید پس آمدند و فرمود: چه می کنی حدی و رجمی بر این زن نیست خداوند تعالی فرماید: وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا، و فرمود: وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ پس شیر دادن 24 ماه و حمل هم 6 ماه پس عثمان گفت: قسم به خدا که من نفهمیده بودم این را پس عثمان امر کرد آن را برگردانند پس دیدند که آن بیچاره را سنگسار کرده اند و از سخنان آن زن به خواهرش این بود که گفته بود ای خواهر عزیز من غمگین مباش که به خدا قسم هیچ کس جز شوهرم عورت مرا ندیده و دست به من نزده است گوید: پس آن طفل بزرگ شد پس آن مرد اقرار کرد که این بچه و فرزند من است و شبیه ترین مردم هم به او بود گوید: پس دیدم آن مرد را که نسبت ناروا به زن خود داده بودم تمام اعضاء بدنش پاره پاره شد و بر خوابگاهش می ریخت. (1)

آیا ننگ نیست که مردمی جای خالی پیامبر بزرگوار را اشغال کنند که این مقام آن ها است در قضاوت و داوری آیا این از عدالت است که مسلط شود بر جان ها و ناموس ها و خون های مردم مردانی که این است مقدار اطلاعات علمی ایشان . آیا از انصاف است که واگذارند نوامیس اسلامی و روش آئین امت و اختیار مسلمین را به دست خلیفه هایی که این رفتار ایشان است . مگر نه خداوند فرماید: « وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ » (2). پروردگار تو آنچه بخواهد می آفریند و آن کس را که بخواهد بر می گزیند نیست برای ایشان که کسی را اختیار کنند منزّه و بالاتر است از آن چه راکه شرک می ورزند: « وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ » (3)

نبودی پیش ایشان وقتی که اجماع و اتفاق کردند کارشان را و ایشان مکر و خدعه می کردند « فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » (4) پس چشیدند پایان بد کارشان را و .

ص: 228

1- مالک در کتاب مَوْطَأُ، جلد 2، صفحه 176 نقل کرده و بیهقی در سُنَنِ كُبْرَى، جلد 7، صفحه 442 و ابوعمر در کتاب (العلم) صفحه 150.

2- (68 / قصص).

3- (103 / یوسف).

4- (5 / تغابن).

برای ایشان است عذاب دردناک .

(4)

«كُلُّ النَّاسِ آفَقُهُ مِنْ عُمَرَ»

همه مردم از عمر داناترند

از مسروق بن اجدع گوید: عمر بن خطاب بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا رفت سپس گفت : ای مردم چه اندازه زیاد می کنید در مهر زنانان و حال آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب او صدق و مهریه در بینشان چهارصد درهم و کمتر از آن بود و اگر زیاد کردن در مهر نزد خدا پرهیزگاری یا بزرگواری بود پیغمبر و اصحابش پیشی می گرفتند به سوی آن پس من البتّه حدّ می زنم آنچه که زیاد کند مردی در صدق زنی بر چهارصد درهم یا محدود به چهارصد درهم می کنم ، گفت این جمله را و از منبر به زیر آمد پس زنی از قریش بر او اعتراض کرد و گفت : ای پیشوای مسلمین مردم را منع کردی که زیاد کنند در مهریه زن ها از چهارصد درهم گفت: آری . پس گفت: آیا نشنیدید آنچه خدا در قرآن نازل کرده گفت: و چه آیه ایست این ، پس گفت : آیا نشنیدید خدا می فرماید : « وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا » (1) . گوید : پس عمر گفت : بارخدا یا ببخش « كُلُّ النَّاسِ آفَقُهُ مِنْ عُمَرَ » همه مردم داناترند از عمر سپس برگشت و رفت بالای منبر پس گفت: آی مردم من شمارا منع کردم از این که زیاد کنید در مهر و صدق زنانان بر چهارصد درهم پس هرکس بخواهد که از مالش بدهد ، یا ، پس کسی که خوشش می آید و دوست دارد که زیاد کند و هر مقداری که می خواهد بدهد پس مانعی نیست بکند . (2)

(5)

قضاوت عمر درباره زن دیوانه زناکار

از ابن عباس روایت شده که گفت: زن دیوانه ای را آوردند پیش عمر که زنا داده بود

ص: 229

1- (20 / نساء) و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته اید .

2- ابویعلی در مسند کبیرش نقل کرده و سعید بن منصور در سننش و محاملی در امالیش و ابن جوزی در سیره عمر ، صفحه 129 .

پس درباره آن با چند نفر مشورت کرد و دستور سنگسار کردن آن را داد پس علی که رضوان خدا بر او باد گذر به آن زن نمود فرمود: کار این زن بیچاره چیست؟ گفتند: این زن دیوانه فلان قبیله است که زنا داده و عمر فرمان داده که سنگسار شود. پس گفت: او را برگردانید سپس آمدند پیش عمر و گفتند: ای پیشوای مسلمین آیا ندانستی آیا یاد نداری که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قلم تکلیف از 3 طایفه برداشته شده 1 از طفل تا بالغ شود 2 از خواب تا بیدار گردد 3 از دیوانه تا عاقل شود و این دیوانه فلان قبیله است شاید این زنائی که مرتکب شده در حال دیوانگی بوده پس او را آزاد گذارد و عمر شروع کرد به الله اکبر گفتن.

مدارک این داستان

ابوداود نقل کرده آن را در سنن خودش به چند طریق، جلد 2، صفحه 227 و ابن ماجه در سننش، جلد 2، صفحه 227 و حاکم در مستدرک، جلد 2، صفحه 59 و جلد 4 صفحه 389 و آن را صحیح دانسته و بیهقی در سنن الکبری، جلد 8 صفحه 264 به چندین طریق.

(6)

نادانی خلیفه به مفاد کلمات

1 عمر بن خطاب از مردی پرسید تو چطوری؟ گفت: از مردمی هستم که فتنه را دوست دارد و حق را مکروه و بر چیز ندیده گواهی می دهد، پس دستور داد که او را زندانی کنند پس علی علیه السلام فرمان داد او را برگردانند و فرمود: مال و فرزند را دوست دارد و خداوند تعالی می فرماید: « إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ » (1) جز این نیست که اموال و فرزندان شما فتنه و آزمایش است برای شما و مرگ را مکروه دارد و حال آن

ص: 230

که آن حق است و شهادت می دهد که محمد پیامبر خداست و او را ندیده پس عمر ... دستور داد او را آزاد کنند و گفت « اَللّٰهُ يَعْزِمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ » (1)(2)

2 از حُدَيْفَةَ بنِ يَمَانَ روایت شده که گفت با عمر بن خطاب ملاقات کرد پس عمر گفت به او پسر یمان چگونه صبح نمودی، پس گفت: می خواهی چطور صبح کنم، به خدا قسم صبح کردم در حالی که حق را مکروه دارم و فتنه را دوست و شهادت می دهم به چیزی که ندیده ام آن را و نگه می دارم غیر آفریده را و بدون وضو نماز می خوانم و برای من در روی زمین چیزی است که برای خدا در آسمان نیست. پس عمر خشمگین شد برای سخنان حذیفه و فوراً برگشت و حال آن که کار مستعجلی داشت و تصمیم گرفت که حذیفه را برای این گفتارش اذیت کند پس در همان میان که در راه بود، بر علی بن ابیطالب علیه السلام گذشت پس علی علیه السلام آثار خشم و غضب در چهره او مشاهده کرد فرمود: ای عمر چه امری تو را خشمگین نموده، گفت: برخورد کردم حذیفه بن یمان را پس به او گفتم چگونه صبح کردی؟ گفت: صبح کردم در حالی که از حق خوشم نمی آید فرمود: راست گفت مرگ را ناخوش دارد و آن حق است گفت: می گوید: فتنه را دوست دارم، فرمود: راست گفت مال و فرزند را دوست دارد و خداوند تعالی می فرماید: « اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ » گفت یا می گوید و شهادت می دهم به چیزی که ندیده ام. فرمود: راست می گوید: شهادت به یکتایی خدا و مرگ و بعث و قیامت و بهشت و جهنم و صراط می دهد و هیچ کدام آن ها را ندیده. پس گفت: ای علی می گوید که من حفظ می کنم غیر آفریده را فرمود: راست می گوید حفظ می کند کتاب خدای تعالی را و او مخلوق نیست (3) گفت: و می گوید من بدون وضو نماز می خوانم فرمود: .

ص: 231

1- (124 / انعام).

2- (الطریق الحکمیة) ابن قیم جوزیه صفحه 46.

3- این جمله از خرافاتی است که یاران مذهب باطل در حدیث دستبرد زده و آن را اختراع نموده اند (درباره مخلوق بودن قرآن).

راست می گوید ، صلوات می فرستد بر پسرعمویم رسول خدا بدون وضو و صلوات بر او بدون وضو جایز است پس گفت : ای ابوالحسن چیز بزرگ تر از همه اینها گوید فرمود: چی آن گفت : گوید که من در روی زمین چیزی دارم که خدا در آسمان ندارد فرمود: راست گفت زیرا او زن و فرزند دارد و خداوند منزّه و عالیست از داشتن زن و فرزند . پس عمر گفت: نزدیک بود که پسر خطاب هلاک شود اگر علی بن ابیطالب نبود .

حافظ گنجی در کفایه صفحه 96 نقل کرده و گفته: که من گفتم این ثابت است پیش اهل نقل بسیاری از تاریخ نگاران آن را یاد کرده اند و ابن صَبَّاح مالکی در فصول المهمه ، صفحه 18 .

مدارک این قضیه

(1) تفسیر قُرْطُبِيّ ، جلد 14 ، صفحه 277 (2) تفسیر کشاف ، جلد 2 ، صفحه 445 ، تفسیر سیوطی ، جلد 5 ، صفحه 229 .

(7)

عقیده خلیفه در میراث

ابن مسعود ثقفی گوید: حاضر بودم پیش عمر بن خطاب ... که شرکت داد برادران پدر و مادری را با برادران مادری در ثلث . پس مردی به او گفت: تو در اوّل این سال به غیر این قضاوت کردی گفت: چگونه قضاوت کردم گفت: ثلث را برای برادران مادری قراردادی و برای برادران پدر و مادری چیزی قراردادی گفت : این بنا بر آنچه ما حکم کردیم و آن هم بنا بر آنچه ما حکم نمودیم و در لفظی : این بر آنچه ما امروز قضاوت کردیم و آن بر آنچه ما در دیروز قضاوت نمودیم .

بیهقی آن را در سنن کبری جلد 6 ، صفحه 255 ، به چند طریق نقل کرده و دارمی در سننش ، جلد 1 ، صفحه 154 بطور اختصار و ابوعمر در «العلم» ، صفحه 139 .

ص: 232

امینی گوید: مثل آن که احکام قضاوت ها دور می زند محور آنچه از رأی خلیفه صادر شود چه با شریعت درست آید یا درست نیاید و مثل آن که خلیفه برایش هست که حکم کند به آنچه که می خواهد و در این جا حکمی نیست که پیروی شود و قانونی نیست که در اسلام شایع و مشهور باشد.

(8)

« لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ »

اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک بود

زنی را آوردند نزد عمر که آبهستن بود و اقرار کرد به زنا پس عمر فرمان داد که او را سنگسار کنند پس علی علیه السلام برخورد کرد به او و فرمود: این زن را چه می شود، گفتند عمر دستور داده او را سنگسار کنند. پس علی علیه السلام او را برگردانید و فرمود: این تسلط و حکومت تو است بر او و اما حکومت و سلطه ای نیست برای تو بر طفلی که در شکم دارد و شاید تو او را شکنجه دادی یا ترسانیدی گفت: آری شکنجه اش دادم فرمود: آیا نشنیدی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حدی نیست برای کسی که بعد از شکنجه اقرار کند که او را (دست بند زده یا با کابل بزنند) یا در زندان مجرد و تک سلولی و غیره حبس کنند یا تهدید کنند که اگر نگوئی چنین و چنان خواهم کرد. پس اقراری برای او نیست (و اقرار او ارزش و اعتباری ندارد) پس عمر او را آزاد ساخت سپس گفت: عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ يَلِدْنَ عَلِيَّ بْنَ ائِبِطَالِبٍ لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ: بانوان عاجز و نازا هستند که مانند علی بن ابیطالب بزایند. اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک شده بود.

مدارک این قضیه

الریاض النضرة، جلد 2، صفحه 196 ذخایر العقبی، صفحه 80، مطالب السؤل، صفحه 13، مناقب خوارزمی صفحه 48، اربعین فخر رازی صفحه 466.

ص: 233

حکایت تجسس و شبگردی عمر

از عمر بن خطاب نقل شده که او شبی شبگردی می کرد پس به خانه ای گذشت و صدایی از آن شنید پس مشکوک شد و از دیوار بالا رفت پس مردی را دید در کنار زنی با ظرف مشروبی . پس گفت: ای دشمن خدا آیا خیال کردی که خدا تو را می پوشاند و تو بر معصیت او هستی پس مرد گفت: ای پیشوای مسلمین خیال نکن اگر من یک گناه و خطا کردم تو مسلماً سه گناه کردی : 1 خداوند می فرماید : « وَ لَا تَجَسَّسُوا » (1) و تفتیش نکنید و تو جاسوسی کردی و فرمود 2 « وَ اتُّ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا » (2) خانه ها را از درهایش وارد شوید و تو از دیوار بالا آمدی و فرمود 3 « إِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا » (3) هرگاه داخل خانه ای شدید سلام کنید و تو سلام نکردی پس گفت: آیا پیش تو خیری هست اگر من از تو صرف نظر کنم گفت : آری به خدا قسم دیگر بر نمی گردم . پس گفت : برو که من از تو گذشتم .

مدارک این قضیه

الریاض النضره ، جلد 2 ، صفحه 46 شرح النهج ابن ابی الحدید ، جلد 1 ، صفحه 61 و جلد 3 صفحه 69 الدر المنثور ، جلد 6 ، صفحه 93 الفتوحات الاسلامیه ، جلد 2 ، صفحه 477 .

ص: 234

1- (49 / حجرات) .

2- (189 / بقره) .

3- (61 / نور) .

خلیفه بدون دلیل جوانی را تازیانه زد

ابن عساکر از عِکْرَمَة بن خالد نقل کرده که گفت: پسری از عمر بن خطاب داخل بر او شد و او خود را به صورت مردها درآورده و لباس خوبی پوشیده بود پس عمر او را زد با تازیانه اش تا به گریه درآمد .

پس حفصه به او گفت برای چه او را زدی، گفت: دیدم که مغرور به خود شده پس دوست داشتم که او را کوچک کنم در پیش خودش .

و لطیف تر از این قصه جارود بزرگ ربیعه است و ابن جوزی نقل کرده آن را گوید: که عمر نشسته بود و تازیانه هم با او بود و مردم در اطرافش نشسته بودند که جارود عامری آمد پس مردی گفت: این بزرگ قبیله ربیعه است، پس عمر و اطرافیان و جارود شنیدند ، پس چون نزدیک عمر رسید او را با تازیانه اش زد. پس گفت: چیست مرا برای تو ای امیرالمؤمنین ، گفت: چیست برای من و برای تو که شنیدم او گفت این بزرگ ربیعه است گفت: و من هم شنیدم ، پس چی ، گفت: ترسیدم این که تو با مردم آمیزش کنی و بگوئید : که این امیر است و در عبارت دیگر ، ترسیدم که در دلت از آن چیزی وارد شود، پس دوست داشتم که نفست را سرکوب کنم . (1)

رای خلیفه در تحقق بلوغ

از سلیمان بن یسار نقل شده که جوانی آوردند نزد عمر که دزدی کرده بود پس فرمان داد تا او را و جب کنند پس و جب کردند از شش و جب یک بند انگشت کوتاه بود

ص: 235

1- سیره عمر ابن جوزی ، صفحه 178 ، شرح ابن ابی الحدید ، جلد 3 ، صفحه 112 ، کنزالعُمّال ، جلد 2 ، صفحه 167 .

امینی (قدس الله روحه) گوید: آنچه را که از شریعت در تحقق بلوغ ثابت شده آن احتلام است که ثابت شده به حدیث صحیح قول آن حضرت درباره کسانی که از او رفع قلم شده وَ الْغُلَامُ حَتَّى يَحْتَلِمَ، و پس تا آن که محتلم شود یا موی (زهار) در عانه و زیر نافش روئیده باشد آنچنان موی عانه ای که ثابت شده به صحاح یا سنی که محدود شده چنان چه در صحیح عبدالله بن عمر است و علامت چهارمی برای آن نیست که حدّ شایع و معمول باشد و اما مساحت به وجب پس آن از فقه خلیفه و فقط از بدعت های او است .

پایان برگزیده جلد یازدهم کتاب ترجمه الغدیر .

ص: 236

1- ابن ابی شیبیه نقل کرده و عبدالرزاق و مسدد و ابن المُنذر در اوسط آورده چنان چه در کنز العمال ، جلد 3 ، صفحه 116 ، یاد شده است.

عقیده خلیفه در دو متعه (متعه حج و متعه نساء)

1 از ابی رجا نقل شده که گوید: عمران بن حصین گفت آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود ما را به آن سپس نازل نشد آیه ای که نسخ کند آیه متعه حج را و نهی کرد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله تا از دنیا رفت. مردی برای خودش بعدا گفت آنچه می خواست (1) و در بعضی از نسخه های صحیح بخاری است که محمد یعنی بخاری گفت: می گویند که او عمر بود. قسطلانی در ارشاد گوید چون که او بود که از آن نهی می کرد و ابن کثیر آن را در تفسیرش جلد 1، صفحه 233 یاد کرده از بخاری. پس گفت: آن کیست که بخاری گفته او را که تصریح کرده به آن که عمر بود که مردم را از حج تمتع نهی می کرد.

2 از ابن سیرین: نقل شده که از او سؤال از متعه عمره به حج شد گفت: آن را عمر بن خطاب و عثمان بن عفان مکروه داشتند، پس اگر علمی باشد آن دو از من اعلم و داناترند و اگر رأی و عقیده باشد پس رأی آن ها از من بالاتر است، ابو عمر آن را در جامع بیان العلم، جلد 2، صفحه 31 و در مختصر آن صفحه 111 نقل کرده است.

ابو سیف قاضی در کتاب الآثار صفحه 97 روایت کرده از ابوحنیفه از حماد از ابراهیم از عمر بن خطاب که او در آن بین که در عرفات ایستاده بود ناگاه مردی را دید که از سرش طیب و چیز خوش بوئی می چکد، پس عمر به او گفت: آیا مُحْرَم نیستی وای بر تو پس گفت: آری ای امیرالمؤمنین گفت: چرا می بینم تو را که از سرت طیب و عطر می چکد و حال آن که محرم ژولیده موی و خاک آلود است، گفت من تهلیل و تلبیه

ص: 237

1- صحیح مسلم، جلد 1، صفحه 474 و قُرْطُبِيّ نقل کرده آن را به این لفظ در تفسیرش جلد 2، صفحه 365.

گفتم برای عمره مفرده و وارد مکه شدم و با من عیالم بود پس از عمره ام فارغ شدم تا آن که عصر روز ترویبه شد تهلیل و تلبیه برای حج گفتم، گفتم پس عمر دید: که دیروز از زنش و عطر متمتع و کامیاب شده، پس عمر در این موقع نهی از متعه کرد و گفت: به خدا قسم که خیال می کنید آزاد بگذارم بین شما و متعه را شما با زنانتان زیر درخت بید عرفه با آن ها آمیزش و جماع کنید سپس بروید به قصد حج.

متعه نساء از دیدگاه عمر

1 از سلیمان بن یسار از ام عبدالله دختر ابی خثیمه نقل شده که مردی از شام آمد و وارد بر او شد پس گفت: که عزوبت سخت فشار آورده بر من پس یک زن برایم بیاور تا از او متمتع و کامیاب شوم (به صیغه کردن آن).

گفت پس او را بر زنی هدایت و راهنمایی کردم پس با او ازدواج کرد و چند نفر از مردان عادل را بر این زناشویی شاهد گرفت، پس آنچه خدا مقدر کرده و خواسته بود که بماند مانند. سپس بیرون رفت پس عمر بن خطاب از این قضیه باخبر شد و فرستاد به سوی من و پرسید آیا این قصه که به من رسیده راست است گفتم: آری، گفت: پس هرگاه آمد مرا خبر کن.

پس چون آن مرد آمد من عمر را خبر کردم پس فرستاد عقب او و گفت: چه موجب شد بر این که تو این کار را کردی، گفت: من در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و چنین کردم و آن حضرت ما را نهی نکرد تا آن که خدا او را برد، پس از آن با ابی بکر بودیم او هم ما را منع نکرد تا از دنیا رفت، آن گاه با تو پس نرسید به ما درباره آن نهی و منعی، پس عمر گفت: اما قسم به آن کسی که جانم در دست اوست اگر پیش تر مطلع از نهی من شده بودی هر آینه تو را سنگسار می کردم بیان کنید تا آن که زناشویی از زناکردن شناخته شود.

(کنز العمال، جلد 8، صفحه 294، از طریق طبری).

2 از عمران بن حصین گفت: نازل شد آیه متعه (صیغه) در کتاب خدای تعالی و بعد از آن آیه ای نازل نیامد که آن را نسخ و باطل کند پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد ما را به متعه کردن و ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و صیغه می کردیم و او از دنیا رفت و ما را نهی از آن نکرد، بعد از آن مردی روی هوای خودش آنچه خواست گفت . (1)

3 عمر ... بود که می گفت: قسم به خدا نیاورند مردی را نزد من که متعه را روا و جایز بداند مگر آن که او را سنگسار کنم . (2)

4 از ابی نصره روایت شده گوید: که من نزد جابر بن عبدالله بسم فموم شخصی پیش او آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر اختلاف دارند در متعه، پس جابر گفت ما هر دو را انجام دادیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله سپس عمر ما را از آن دو نهی کرد پس ما آن را تکرار نکردیم. (3)

صیغه کردن زن و زناشویی موقت

اشاره

آن چه از سخنان عمر ظاهر می شود این است که او متعه را مانند زنا و بی عفتی محسوب داشته .

متعه در قرآن مجید

« فَمَا اسَّ تَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا » (4) پس آن چه را که متعه کردید از ایشان

ص: 239

-
- 1- صحیح مسلم، جلد 1، صفحه 474 مسند احمد، جلد 4، صفحه 428، سنن نسائی، جلد 5، صفحه 149 .
 - 2- سبط بن جوزی آن را در مرآه الزمان یاد کرده است .
 - 3- صحیح مسلم، جلد 1، صفحه 395 سنن بیهقی، جلد 7، صفحه 206 .
 - 4- (24 / نساء) .

پس بدهید به ایشان مهرهایشان را که فرض کرده شده و نیست گناهی بر شما در آن چه به آن راضی شدید به آن از بعد مهریه واجب به درستی که خداوند دانای درست کردار است .

1 احمد امام حنبلی ها در مسندش جلد 4 ، صفحه 436 با سندهایی که تمام رجال و راویان آن مورد وثوق و اعتمادند از عمران بن حصین نقل کرده گوید: آیه متعه در کتاب خدای تبارک و تعالی نازل شده و ما به آن عمل کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آیه ای نازل نشد که آن را نسخ کند و پیامبر صلی الله علیه و آله هم نهی فرمود تا از دنیا رفت .

2 حافظ ابو محمد بغوی شافعی متوفای 510 در تفسیرش حاشیه تفسیر خازن ، جلد 1 ، صفحه 423 گوید : حسن و مجاهد گویند: که آیه درباره نکاح صحیح است و دیگران گفته اند : آن نکاح متعه است تا آن جا که گوید : عموم اهل علم معتقدند (1) که نکاح متعه حرام است و آیه نسخ شده است و ابن عباس رضی الله عنهما معتقد بود که آیه محکم و رخصت داده در نکاح متعه ، سپس روایت کرده حدیث ابی نضره یاد شده را به لفظ طبری .

سه چیزی که عمر آن ها را حرام کرد

قوشچی متوفای 879 در شرح تجرید در مبحث امامت یاد کرده که عمر بر بالای منبر گفت: « أَيُّهَا النَّاسُ ثَلَاثٌ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآنَا أَنهَى عَنْهُنَّ وَأَحْرَمْتُهُنَّ وَأَعَاقَبْتُ عَلَيْهِنَّ : مُتْعَةُ النِّسَاءِ وَ مُتْعَةُ الْحَجِّ وَ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ » ، سه چیز در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله معمول بود و من از آن ها نهی می کنم و هرکس مرتکب شود او را شکنجه و مجازات بر آن می کنم 1 متعه و صیغه کردن زنان 2 متعه حج 3 گفتن حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ . سپس آقای قوشچی از طرف عمر عذرخواهی کرده، به قول خودش : این مطلب از چیزهایی نیست که موجب بدگویی و مذمت عمر شود زیرا

ص: 240

1- از آنچه قبلاً بیان کردیم معلوم می شود عدم صحّت این نسبت دروغین به عموم اهل علم .

که مخالفت مجتهد با غیر او در مسائل اجتهادیه بدعت نیست .

فرض کنیم که نیرومند و قهرمانی در علم برابر می پندارد پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله را به یکی از امتش و قرار می دهد هر یک از آن دو را مجتهد و حال آن که آن چه را که پیامبر امین می گوید آن عین و متن چیزی است که در لوح محفوظ ثبت شده و نیست آن مگر وحی الهام غیبی که به او می شود او را شَیْدُ الْقَوَى تعلیم نموده پس کجاست آن از اجتهادی که عبارت از ردّ فرع بر اصل به کار انداختن ظنّ و گمان در طریق استنباط و این که جایز از مخالفت اجتهادیه آن وقتی است که مجتهدی با مجتهدی مثل خودش برابر هم قرار بگیرند نه کسی که اجتهاد کند برابر نص و خبر صریح روشن و فتوا و رأی دهد در مقابل تصریحات شرعیّه از قول شارع و عمل او .

خلیفه و مسائل سلطان روم

احمد، امام حنبلی ها ، در باب فضائل نقل کرده گوید: حدیث کرد ما را عبدالله قواریری حدیث کرد ما را مؤمّل از یحیی بن سعید از ابن مسیب گفت : عمرین خطاب بود که می گفت: « اَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا اَبُو حَسَنِ » پناه می برم از مشکله ای که ابوحسن علی علیه السلام در آن نباشد ، ابن مسیب گوید : و برای این قول سببی ؟ است و آن این است که ، پادشاه روم نامه ای به عمر نوشت و از او مسائلی پرسید پس عمر آن مسائل را برای صحابه گفت پس جوابی برای آن ها نیافت ، پس آن ها را بر امیرالمؤمنین علیه السلام معروض داشت پس آن حضرت در سریع ترین اوقات بهترین پاسخ ها را داد .

مسائل ملک روم

ابن مسیب گوید : سلطان روم به عمر نوشت : از قیصر پادشاه بنی الأصفَر به عمر خلیفه مؤمنین ، مسلمین ، اما بعد ، پس من به تحقیق که می پرسم از تو مسائلی را پس مرا از آن خبر بده .

- 1 آن چیست که خدا خلق نکرده آن را؟
- 2 و آن چیست که خدا نمی داند آن را؟
- 3 و آن چیست که نزد خدا نیست؟
- 4 و آن چیست که تمامش دهانست؟
- 5 و آن چیست که تمامش پاست؟
- 6 و آن چیست که تمامش چشم است؟
- 7 و آن چیست که تمامش بال است؟
- 8 خبریده از مردی که برایش فامیل نیست؟
- 9 خبر بده از چهار چیزی که رحم و شکمی آن ها را بر نداشته؟ (1)
- 10 و از چیزی که نفس می کشد ولی روح در آن نیست؟
- 11 و از صوت ناقوس که چه می گوید؟
- 12 و از حرکت کننده ای که یکبار حرکت کرد؟
- 13 و از درختی که سواره صدسال در سایه اش می رود و تمام نمی شود مثلش در دنیا چیست؟
- 14 و از مکانی که یکبار بیشتر خورشید بر آن بتابید؟
- 15 و از درختی که بدون آب روئید؟
- 16 و از اهل بهشت که می خورند و می نوشند و برایشان مدفوعی از بول و غایط نیست مثلشان در دنیا چیست؟
- 17 و از سفره گسترده بهشتی که در آن قدح هایی است و در هر قدح انواعی رنگارنگ از غذا است که مخلوط به هم نمی شوند مثلشان در دنیا چیست؟
- 18 و از حوریه و کنیزی که از سیبی در بهشت بیرون می آید و چیزی از آن کم نمی شود؟
- 19 و از کنیزی که در دنیا برای دو مرد است ولی در آخرت برای یک مرد؟ .

1- منظور این است که از طریق زایمان به دنیا نیامده باشد .

20 و از کلیدهای بهشتی که آن چیست؟

پس علی علیه السلام نامه را خواند و فوراً پشت آن نوشت:

جواب نامه قیصر روم و مسائل او

بسم الله الرحمن الرحيم

اَما بعد، که من مطلع و آگاه شدم از نامه تو ای پادشاه و من پاسخ تو را می دهم به کمک و نیرو و برکت خدا و برکت پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله .

1 اَما چیزی که خدای تعالی آن را نیافریده ، آن قرآن است چون که کلام خدا و صفت اوست و همین طور کتاب های نازل شده و خدای سبحان قدیم است و همچنین صفات او .

2 و اَما چیزی که خدا نمی داند پس قول شماست که می گوئید برای او فرزند و همسر و شریک است ، نیست خدا که فرزندی اختیار کند و با او خدائی نیست ، زائیده نشده و نمی زاید (لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُوَلَدْ) .

3 و اَما چیزی که پیش خدا نیست ظلم و ستم است ، نیست پروردگار تو ستم کننده بر بندگانش .

4 و اَما آنچه تماش دهان است آن آتش است که هر چه از هر طرف در او افکنده شود می خورد .

5 و اَما آنچه تماش پاست : آب است .

6 و اَما آنچه تماش چشم است : خورشید است .

7 و اَما آنچه تماش بال است : باد است .

8 و اَما آنچه فامیلی برایش نیست: حضرت آدم علیه السلام .

9 و آن که شکمی آن ها را بر نداشت : چهار چیز است :

1 عصای موسی ، 2 قوچ ابراهیم 3 آدم 4 حواء .

10 و اَما آن که نفس می کشد بدون روح آن صبح است

برای گفته خدای وَالصَّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ .

11 و اما ناقوس : پس آن می گوید « طَقًا طَقًا ، حَقًّا حَقًّا ، مَهْلًا مَهْلًا ، عَدْلًا عَدْلًا ، صِدْقًا صِدْقًا ، إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ غَرَّتْنَا وَ اسْتَهْوَتْنا تَمْضِي الدُّنْيَا قَرْنَا قَرْنَا ما مِنْ يَوْمٍ يَمْضِي عَنَّا إِلَّا أَوْهَى مِمَّا رَكْنَا إِنَّ الْمَوْتَ قَدْ أَخْبَرْنَا إِنَّا نَرَحُلُ فَاسَةً تَوَطَّأْنَا » . به درستی که دنیا ما را فریب داد و بازی داد دنیا قرن قرن می گذرد هیچ روزی از ما نمی گذر جز این که رکنی از ما را سست و خراب می کند به راستی که مرگ ما را خبر داده که ما خواهیم رفت پس ما دل بسته و وطن نمودیم .

12 و اما حرکت کننده : پس طور سینا هنگامی که بنی اسرائیل عصیان نمودند و بین آن و زمین مقدسه چند شبانه روز فاصله بود پس خدا قطعه ای از آن را کند و برای آن دو بال از نور قرار داد پس روی سر آن ها نگاه داشت و این است قول خدای تعالی : « وَإِذْ نَقَّأَ الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ » . (1)

و زمانی که ما بلند کردیم کوه را بالای سرایشان مثل آن که آن سایبانی بود و گمان کردند که آن برایشان فرود آید، و بنی اسرائیل را فرمود : اگر ایمان نیابرد آن را بر شما فرود آورم پس چون توبه آوردند به جای خودش برگردانید .

13 و اما درختی که سواره در سایه اش صدسال می رود . آن درخت طوبی و آن سِدْرَةُ الْمُنتَهَى در آسمان هفتم است به سوی آن منتهی می شود اعمال بنی آدم و آن از درخت های بهشتی است در بهشت قصری و خانه ای نیست مگر آن که در آن شاخه ای از شاخه های آن است و نظیرش در دنیا خورشید است که اصلش یکی است و نورش در همه جاست .

14 و اما مکانی که نتابید بر آن آفتاب مگر یک مرتبه : پس آن زمین دریا بود وقتی که خدا آن را شکافت پس خدا آن را شکافت برای موسی علیه السلام و آب بلند شد مانند کوه ها و زمین خشکیده به تابش آفتاب بر آن سپس آب برگشت به جای خودش .

15 و اما درختی که بدون آب روئیده شد پس آن درخت یونس بود و این معجزه ای برای او بود برای قول خدای تعالی : « وَ أَنْبَأْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ » (2)

و ما رویانندیم بر او درختی از کدو .

ص : 244

1- (170 / اعراف) .

2- (148 / صافات) .

16 و اما غذای اهل بهشت پس مثل آن ها در دنیا جنین و طفل در رحم مادر است که او تغذیه می کند از طریق بندناف و ابداء بول و غایط و مدفوعی ندارد .

17 و اما انواع غذاهائی که در یک ظرف است پس مانندش در دنیا تخم پرندگان است که در آن دورنگ سفید و زرد است و مخلوط و آمیخته به هم نمی شود .

18 و اما جاریه از سیب بیرون می آید پس نظیرش در دنیا کرم است که از سیب بیرون می آید و سیب تغییر نمی کند .

19 و اما جاریه و کنیزی که بین دو نفر است پس آن درخت خرمائی است که در دنیا برای مؤمنی مثل من و برای کافری مانند تو است، ولی در آخرت آن فقط مال من است نه تو برای آن که آن در بهشت است و تو داخل آن نخواهی شد .

20 و اما کلیدهای بهشت : پس لا إلهَ إلاَّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ است .

ابن مسیب گوید : پس چون قیصر روم نامه را خواند گفت : این جواب صادر نشده مگر از خانه نبوت و پیامبری ، آن گاه پرسید از جواب دهنده ، پس به او گفتند که این جواب پسر عم محمد صلی الله علیه و آله است ، پس به آن حضرت نوشت ، سَلَامٌ عَلَيْكَ ، اَمَا بَعْدَ : پس من مطلع شدم بر جواب تو و دانستم که تو از خاندان نبوت و معدن رسالت و موصوف به شجاعت و علمی و علاقه دارم که برای من روشن کنی مذهب و روش خودتان را و روحی که در کتاب شما خدا یاد کرده در قولش « وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي » (1) و از تو درباره روح سؤال می کنند بگو روح از امر پروردگار من است ، پس امیرالمؤمنین علیه السلام به او نوشت ، اَمَا بَعْدَ : پس روح نکته لطیفه و لُْمَعَه (2) شریفه ای است از صنعت آفریدگار و قدرت ایجاد کننده اش آن را از خزائن ملکش بیرون آورده و در ملکش ساکن گردانیده پس آن در نزد او برای تو وسیله است و برای او نزد تو امانت ، پس هرگاه گرفتی مالت را که نزد اوست می گیرد مال خودش را که پیش تو است والسلام . (3)

پایان برگزیده جلد دوازدهم کتاب ترجمه الغدير .

ص: 245

1- (87 / اسراء) .

2- بخش روشن هرچیز را لُْمَعَه می گویند .

3- زَيْنُ الْفَتَى در شرح سوره هَلْ أَتَى حَافِظَ عَاصِمِي ، وَ تَذَكِرَةُ خَوَاصِ الْأُمَّةِ سَبَطُ ابْنِ جَوْزِي حَنَفِي ، صفحه 87 .

شروع جلد سیزدهم کتاب ترجمه الغدير

غدیره سرایان در سده نهم

حافظ بُرْسِي جَلِي

آن آفتاب است؟ یا فروغ آن آرامگاه می درخشد؟

آن مشگ است؟ یا بوی خوش جانشین پیامبر به ما می رسد؟

آن دریای بخشش است؟ یا گلزاری که نمونه راهبری را در خویش گنجانده؟

و آدم است یا نوح که راز خداوند نگاهبان همه و توانا بود؟

داود است؟ یا پیامبر پس از او سلیمان؟

هارون است؟ یا موسی با چوبدستی او یا مسیح؟

آیا این برگزیده ستوده ترین پیامبران احمد است یا جانشین او علی؟ که در دودمان هاشم و اسمعیل پرورش یافته؟

سپهر سرفرازی را گرد برگرفته و در تاریکی همچون ماه دو هفته می درخشد

و در میان مردم به آفتاب و به آسمان هائی از زیبایی می ماند .

دوست دوست خدایا بگو راز راز او

و پیکر پدیده ای که روان آفریدگان است

روز غدیر ، گواه گفتاری در برگزیدن او بود

و ستایش خداوند از او در یادآور نامه ای آشکار (قرآن) هویداست .

پیشوائی که اگر آدمی مهر او را در دل بیورد و در بازگشت پس از مرگ بیارد

کفه نیکی هایش خواهد چربید

او را پیروانی است که همچون اختران می درخشند.

و میان همه جهانیان هویدا هستند

چون به گفتگو نشینند، سخن راست را در لابلای گفته هایی باید جست که از دهان آنان برآید به یاری آن روشنائی ، آشکار و زبان شیوا ،

گویا می گردد .

ص: 246

اگر در آئین خویش به کشمکش و زد و خورد برخاستند .

دشمن رانده شده که چابک و چالاک هم هست روی برمی گرداند .

ای درفش راهنمایی! درودی از دل درست بر تو باد که همچنان درآیند و روند باشد.

زندگی نامه این سراینده

استاد حافظ رضی الدین رجب پس محمد پسر رجب بُرْسِیّ حَلّیّ است از دانشوران عارف مشرب امامی و از فقیهانی که در دانش هائی چند دست داشته با آن برتری آشکارش در هنر حدیث و پیشروی در ادبیات و سخن سرائی های نیکو و چیرگی در دانش حروف (1) و رازهای آن و بیرون کشیدن سودهایش از این روی می بینی نوشته هایش سرشار از پژوهش ها و موشکافی ها . در عرفان و حروف روش های ویژه ای برگزیده و هم در دوستی پیشوایان کیش ما درود برایشان شناخته در همه جا به تندروری نمی انجامد و پایگاه پیام آوری هم نیست چنان چه از سرور ما فرمانروای گروندگان درود بر او باد گزارش کرده اند که گفت: « از گزاف گوئی درباره ما پرهیزید ، بگوئید ما بندگان هستیم که پروردگار داریم و در برتری ما هرگونه خواهید به سخن پردازید» (2) و پیشوای راستگو امام صادق درود بر او باد گفت : « برای ما پروردگاری شناسید که به سوی او بازمی گردیم و درباره ما هرگونه خواهید به سخن پردازید » و هم وی که درود بر او باد گفت : « ما را از آفریدگان بشمارید و

ص: 247

1- باور داشتن به ویژگی های جادویی در حروف الفبا و اعداد و نیز به سود و زیان های نهفته و خداداد در آن ها دو دانش «حروف» و اعداد را پدیدآورده و دسته ای از صوفیان را که در پیوندزدن میان آموزش های خود با زمینه های نامبرده پافشاری بیشتری داشته اند حروفیان می خوانند و گویا حافظ برسی نیز از آنان به شمار می رود .

2- «خصال = منش ها» شیخ صدوق.

هرگونه خواهید درباره ما سخن برانید که به آن جا که باید نخواهید رسید» (1).

گزاف گویی ها درباره ابوبکر

کاری بس دشوار نیست که مرز برتری های هریک از یاران پیامبر را که بخواهیم ، بشناسیم زیرا تاریخ ها با همه پریشان گویی و آشفتگی هایی که به خود دیده اند و با همه بافته هایی که دست های گنهکاران و بزه پیشگان در آن جای داده اند . با همه این ها می توان نشانه ای از درستی ها را در آن بازجست زیرا کسی که با بینائی به ارزیابی در آن پردازد ، آب گوارا را از کف روی آن بازمی شناسد.

از میان کارهایی که بی هیچ چون و چرا باید انجام داد یکی هم نگرشی است در زندگی نامه مردان برجسته اسلام چه گذشتگان و چه جانشینان آن هم با دیده بزرگداشت و نه با چشم بدبینی به ویژه در پیرامون کسانی که در میان دین داران به جانشینی راستین پیامبر شناخته شده اند .

یار غار پیامبر بزرگ و یگانه کس از نخستین گروه پیشگامان که در کوچیدن به مدینه همراه او رفته است باید وی را بزرگ و ارجمند بدانیم و تبه کاری آشکاری است که آن چه را به راستی از وی است از او دریغ ورزیم و در مرزبندی سرمایه روانی اش کوتاهی کرده داوری دادگرانه ای ننمائیم و فرمانبردار گرایش های خویش گردیم .

ما نمی خواهیم در پیرامون جانشینی پیامبر به سخن پردازیم و در زمینه این که چگونه به انجام رسید ؟ چگونه گردید ؟ چگونه برپا شد ؟ و چگونه راه خود را دنبال کرد ؟ و آیا رأی گیری آزادانه ای در کار بود ؟ و آیا سفارش های بزرگ ترین آئین گذاران به کار بسته شد ؟ یا خواسته ها و هوس ها بود که در آن روز با زورگویی فرمان می راند، می گرفت و می تاخت، به فراز و نشیب می برد ، می گشود و گره می زد ، می شکست و استواری می بخشید و می بست و بازمی کرد ؟

ص: 248

1- «بصائر الدرجات = بینائی ها درباره پایگاه ها» نوشته صفّار .

ما نمی خواهیم در پیرامون همه این ها به گفتگو پردازیم آن هم پس از آن که جهانیان داستان سقیفه را که مردمی از جاهای پراکنده در آن گردآمده بودند شنیده اند و گزارش آن رستاخیز سترک را آویزه گوش گردانیده اند همان کشمکش بزرگ میان مهاجران و انصار را که سخن قرآن درباره آن راست درآمد: « هنگامی که آن پیش آمد رخ داد که در روی دادن آن دروغی نیست و بالابرنده و به زیرکشنده است...» (1).

چه می توانم گفت؟ پژوهشگران، تاریخ را در برابر خود نهند، و بررسی کنند که چگونه هرکسی از توده مردم در آن روز، رهایی و رستگاری را در آن می دید که با هیچ کدام از دسته های گوناگون همدست نشود و از این که به ناگهان در آشوب های سوزان درآید خودداری کند، آن چه در دل او می گذشت بیمناکش می ساخت که اگر راه کشمکش برود و در برابر گروهی با گروه دیگر همدستان گردد سرش برباد خواهد رفت، به ویژه پس از آن که با دو چشم خود شمشیری آهیخته را دیده و با دو گوشش فریاد مردی درشت گفتار را شنیده بود که هرکس می گفت برانگیخته خدا در گذشته وی را از کشته شدن می هراسانید و می گفت: از هیچ کس نشنوم که بگوید فرستاده خدا را مرگ دریافته وگرنه او را به تیغ می زنم. یا می گفت: هرکه بگوید او مرده سرش را با شمشیر برخواهم داشت، جز این نیست که او به آسمان بالا رفته است. (2)

« بانگ می زند هرکس بگوید پیامبر برگزیده جان داده کله او را با شمشیر برخواهم داشت ». (3)

و پس از آن که هریک از مردم با گوشه چشم، دیگری را نگریستند، بگومگوها وزد.

ص: 249

1- (1 تا 3 / واقعه).

2- «تاریخ طبری»، جلد 3، صفحه 198 «شرح ابن ابی الحدید»، جلد 1، صفحه 128.

3- از چکامه ای که سخن سرای نیل حافظ ابراهیم در ستایش عمر گفته.

و خوردها کردند و آن دو پیرمرد برخاسته و پیش از آن که اندیشه هیچ کس دیگر را بپرسند هرکدام جانشینی پیامبر را به آغوش آن یکی می افکند . که گفتی کار را از آغاز تا پایان نهانی سرانجام داده اند ، این به دوستش می گوید : « دستت را بگشای تا به نشان جانشینی پیامبر ، دست فرمانبری به تو دهم » او هم می گوید « نه ! بلکه تو باید چنین کنی » و هریک از آن دو خواهد دست همراهش را بگشاید و او را سرپرست مردم بشناساند ابوعمیده جراح گورکن مدینه نیز با آنان است و جارچی شان شده و آن پاک ترین مرد ، که پیامبر سفارش هایش را با او کرده همراه با خاندان راهنمای او و دودمان هاشمی سرشان به بزرگ ترین پیامبران گرم است که کالبد بی جان او را با جامه مرگ در برابر خویش می بینند ، خانواده او در خانه را بر وی بسته اند و یاران او که درود و آفرین خدا بر وی و تبارش وی را با خانواده اش تنها گذاشته و از به خاک سپردنش روی گردانیده اند تا سه روز پیکر او بر زمین ماند یا از روز دوشنبه تا روز چهارشنبه یا شب آن که خانواده اش او را به خاک سپردند و جز نزدیکان وی هیچ کس نبود شبانه یا در پایان شب او را به خاک سپردند و مردم آگاهی نیافتند تا نیمه شب که در خانه هایشان بودند آواز بیل هایی را شنیدند که آرامگاه پیامبر را با آن هموار می نمودند .

و آن دو پیرمرد نیز در به خاک سپردن او درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش نبودند . (1) اصحاب سقیفه پناهندگان به سرای پیامبر زنهار گاه توده و پایگاه امید و آبروی آن یا خانه فاطمه و علی ، درود خدا بر آن دورا بیم می دهند و به هراس می افکنند (2) و ابوبکر ، عمر پسر خطاب را به سوی ایشان فرستاده و گوید : اگر از پذیرفتن ما سرباز زدند با ایشان نبرد کن و عمر آتش می آرد تا خانه را بر آنان .

ص: 250

1- بر بنیاد آنچه در «کنز العمال = گنجینه کارگزاران» ، جلد 3 ، صفحه 140 آمده ، این فراز را ابن شیبه گزارش کرده .

2- «تاریخ طبری» ، جلد 3 ، صفحه 210 «شرح ابن ابی الحدید» ، جلد 1 ، صفحه 58 .

بسوزاند . فاطمه وی را دیده و می گوید : پسر خَطَّاب ! آمده ای خانه ما را بسوزانی ؟ پاسخ می دهد: آری مگر در راهی که مردم افتاده اند شما نیز بیفتید .

و پس از آن که می بیند وابستگان یک دسته سیاسی ، به سرای خاندان وحی تاخته و به خانه فاطمه ریخته اند و جلودار ایشان نیز پس از آن که هیزم خواسته فریادهای بلندی برداشته است که : به خدا سوگند خانه را بر شما خواهم سوزاند مگر بیرون بیائید و دست فرمانبری بدهید . یا: « باید بیرون بیائید و دست فرمانبرداری بدهید وگرنه خانه را با هر که در آن است می سوزانم » به او می گویند فاطمه در آن است ! پاسخ می دهد : باشد !

و پس از آن که ناله و شیون بانوئی اندوهگین و دلخسته یا همان جگرگوشه پیامبر برگزیده را می شنود که از پرده به در آمده می گیرد و با بلندترین آواز خویش آوا در می دهد : « پدر ! ای برانگیخته خدا ! پس از تو از دست پسر خطاب و پسر ابی قحافه، چه ها کشیدیم » . (1)

و پس از آن که همورا می بیند که فریاد می کشد و شیون می کند و همراه با زنان هاشمی آوا در می دهد: ابوبکر! چه زود بر خاندان پیامبر تاخت بر دید و به تاراجشان پرداختید ! به خدا سوگند با عمر سخن نخواهم گفت تا خدای را دیدار کنم «شرح ابن ابی الحدید» ، جلد 1 ، صفحه 134 و جلد 2 ، صفحه 19 .

و پس از آن که می بیند پیکره پاک و بزرگواری فرمانروای گروندگان را دستگیر و همچون شتری که چوب در بینی اش کرده اند تا مهار شود به سوی خود می کشند(2) می برند و با درشتی می رانند و مردم گردآمده اند و می نگرند ، به او می گویند دست فرمانبری ده ! و می گوید : اگر ندهم چه ؟ پاسخ می شنود: در آن هنگام .

ص: 251

1- «الْأُمَّةُ وَالسِّيَاسَةُ» ، جلد 1 ، صفحه 13 «أَعْلَامُ النِّسَاء» جلد 3 ، صفحه 1206 «الامام علی» از عبدالفتاح عبدالمقصود ، جلد 1 ، صفحه 225 .

2- «العقدُ الفریدُ» ، جلد 2 ، صفحه 285 «صُبْحُ الْأَعْشَى» ، جلد 1 ، صفحه 228 .

به همان خدای که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم می گوید: بر این بنیاد بنده خدا و برادر برانگیخته اش را خواهید کشت. (1)

در پیرامون آن گونه جانشینی از پیامبر چه می توان گفت؟

آن هم پس از آن که بوبکر و عمر، پسر خطاب، آن را کار و رویدادی ناگهانی و بی اندیشه شمردند همانند آنچه نادانان پیش از اسلام می کردند که خدا مردم را از بدی آن نگاه داشت.

و پس از آن که عمر دستور داد تا هرکس مانند آن بار از مردم دست فرمانبری گیرد بکشندش.

و پس از آن که به پسر عباس گفت: علی در میان شما البته به راستی برای این کار سزاوارتر از من و بوبکر بود. (2)

و پس از آن که گفت: به خدا آنچه ما با او کردیم نه از سردشمنی بلکه از این روی بود که دیدیم جوان است و گمان بردیم تازیان و قرشیان برای سختی هایی که از او دیده اند از پیرامونش می پراکنند. و پس از آن که پسر عباس به وی پاسخ داد: برانگیخته خدا او را می فرستاد که با یلان ایشان دست و پنجه نرم کند و برای جوانی اش وی را از کار بازمی داشت، اکنون تو و دوستت خرده می گیری که سالش کم است (3)؟

و پس از آن که علی خدا روی او را گرامی بدارد شبانه بیرون شده فاطمه دختر برانگیخته خدا درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش را سوار ستور کرده به انجمن های انصار (یاوران پیامبر) می برد و از آنان یاری می خواست و ایشان می گفتند: ای دختر فرستاده خدا! کار گذشته و ما به این مرد دست فرمانبری داده ایم،

ص: 252

1- «العقد الفرید»، جلد 2، صفحه 285 «صبح الاعشی»، جلد 1، صفحه 228.

2- «شرح ابن ابی الحدید»، جلد 1، صفحه 134

3- «کنز العمال»، جلد 6، صفحه 391.

اگر عموزاده و شوهر تو بر ابوبکر پیشدستی می کرد و جلوتر از او به سراغ ما می آمد، با کسی دیگر دست نمی دادیم و علی علیه السلام می گوید: آیا من برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله را به خاک نسپرده در خانه اش رها کنم و برای کشمکش بر سر فرمانروائی بیرون شوم؟ و فاطمه گفت: علی به جز آنچه سزاوار او بود نکرد و آنان کاری کردند که بازخواست و شمار آن با خدا است. (1)

منش ها و مایه های روانی ابوبکر

درباره پیش از مسلمانی اش سخنی بر زبان نمی رانیم زیرا اسلام، روزگار پیش از خود را ندیده می گیرد و بر این بنیاد، کاری نداریم که عکرمه خدای برتر از پندار از وی خشنود باد گفته: بوبکر خدا از وی خشنود باد با ابی پسر خلف و دیگر بت پرستان قماربازی می کرد و این پیش از آن بود که قماربازی ناروا شناخته شود و این گزارش را امام شعرائی نیز در نگارش خود «کشف العَمَّة اندوزه زدایی، جلد 2، صفحه 154» آورده است.

و فاکهی در «کتاب مکه مکه نامه» با زنجیره خود از ابولقْمُوص آورده که ابوبکر پیش از اسلام در روزگار نادانی (2) باده گساری کرد. این باده گساری در سالی روی داد که پیامبر مکه را گرفت و این هنگام از هجرت او به مدینه هشت سال می گذشت، بزم آن در خانه بوطلحه زید پسر سهل برپا شد و پیاله گردانی با آنس بود چنانچه در «صحیح بخاری» بخش تفسیر آیه خمر از سوره مائده آمده نیز در «صحیح مسلم» بخش اشربه (نوشیدنی ها) باب ناروا بودن باده گساری و سیوطی

ص: 253

1- «الامامة و السياسة»، جلد 1، صفحه 12 و «شرح ابن ابی الحدید»، جلد 1، صفحه 131 و جلد 2، صفحه 5.

2- این فراز را که میان دو تیره نهادیم با دستکاری در گزارش به آن افزودند و دنباله گزارش نیز دروغ بودن این فراز را روشن می کند و به زودی خوانندگان را بر تاریخ درستی که این پیشامد در آن رخ داده آگاه می سازیم.

در « الدّر المنثور = گوهرهای پراکنده ، جلد 2 ، صفحه 321 » گوید این گزارش را عبد پسر حمید و ابویعلی و ابن مُنذر و ابوالشیخ و ابن مَرْدَوِيَّة از انس آورده اند .

احمد نیز در مسند خود، جلد 3، صفحه 181 و 227، آن را گزارش کرده ، همچنین طبری در تفسیر خود جلد 7 ، صفحه 24 ، و بیهقی در « السُّنَنُ الْكُبْرَى = بزرگ ترین آئین نامه ها » جلد 7، صفحه 287، 290 و ابن کثیر در تفسیر خود، جلد 2 ، صفحه 93 و 94 .

چنان چه از زبان مُعَمَّر و قَتَادَةَ گزارش شده کسانی که در آن بزم بوده اند به یازده مرد می رسند که ابن حجر در « فَتْحُ الْبَارِي » ، جلد 10 ، صفحه 30 نام ده کس از آنان را آورده و می گوید : « می توانیم ده تن از آنان را به شرح زیر نام ببریم » :

1 بوبکر پسر بوقحانه که در آن روز 58 ساله بوده .

2 عُمَرُ پسر خَطَّاب که در آن روز 45 ساله بوده .

3 بوعبیده جراح که در آن روز 48 ساله بوده .

4 بو طلحه زید پسر سهل که میزبان بوده و 44 سال داشته زیرا ابن جوزی در «الصَّفْوَة»، جلد 1، صفحه 191 گوید: در سال 34 پس از هجرت در هفتادسالگی درگذشت .

5 سهیل پسر بیضاء که یکسال پس از رویداد در سالخوردگی درگذشت .

6 ابی پسر کعب .

7 ابودجّانه سَمَّاک پسر خَرَشَةَ .

8 ابو ایُّوب انصاری .

9 ابوبکر پسر شُغُوب .

10 انس پسر مالک که در بزم ایشان پیاله گردانی می کرده و آن روز بر اساس درست ترین گزارش ها ، 18 سال داشته و در گزارش درست مسلم آمده (بنگرید به بخش ناروا بودن باده گساری در باب نوشیدنی ها و به سنن بیهقی ، جلد 8 ، صفحه 29) که انس گفت من کوچک ترین آنان بودم و ایستاده پیمانہ در دستشان می نهادم .

ابوبکر در روزگار مسلمانی

از «بوبکر» در روزگار مسلمانی نیز نه دانش آشکاری سراغ داریم و نه پیشگامی

برای نبرد و تلاش در راه خدا و نه نمایی از خوی های پسندیده و نه سرسپردگی به کار خداپرستی و نه استواری بر یک بنیاد گرایشی .

از دانش آشکارش در روشنگری قرآن بشنوید که چیز به دردخوری در این زمینه از وی نرسیده . آری آورده اند که او نیز با دوستش عمر پسر خطاب در ندانستن اَبِّ (1) برابر بود ، با آن که هر تازی رگ و ریشه داری حتی تازیان چادر نشین آن را می دانستند و ابوعبیده از ابراهیم تیمی گزارش کرده که از ابوبکر درباره این سخن خدای پرستی کردند که «فَاكِهَةٌ وَ اَبَا» گفت کدام آسمان بر سر من سایه می افکند و کدام زمین مرا برمی دارد اگر چیزی که نمی دانم درست است درباره نامه خداوندی بر زبان آرم ؟

قُرْطُبِيّ سخن وی را به این گونه آورده : کدام آسمان مرا در سایه خویش می گیرد و کدام زمین مرا برمی دارد و کجا بروم و چه کنم اگر در پیرامون حرفی از نامه خداوند سخنی بر زبان بیارم که او ، بزرگ و برتر از پندار است ، به جز آن را خواسته بگوید ؟

این گزارش را قُرْطُبِيّ در تفسیر خود ، جلد 1 ، صفحه 29 ، آورده ، نیز ابن تیمه در «مقدمة اصول التفسیر = پیشگفتار شالوده های روشنگری قرآن ، صفحه 30 ، زمخشری در «الكشاف = پرده برداری ها ، جلد 3 ، صفحه 253 .

کَلَالَةٌ (برادر و خواهر تنی یا پدری)

باز می بینیم که خلیفه در نشناختن واژه کَلَالَةٌ که در آیه تابستانی (2) سوره نساء فرود آمده با دوستش هم‌رنگ است : از تو درباره کلاله پرسش می کنند بگو

ص: 255

1- این واژه در سوره عبس است همان جا که گوید : پس در زمین دانه و انگور رویانندیم و گیاهانی که هرچه بدروند باز بروید و نیز درخت زیتون و خرما و باغ هائی پر از درختان کهن و گونه گونه میوه ها و (اَبِّ) علف ها و چراگاه ها . (بنگرید به سوره 80 آیه 27 تا 31) .

2- این نام را از آن روی بر آیه یاد شده نهاده اند که در تابستان فرود آمده است .

خداوند چنین فرمان می دهد که اگر کسی بمیرد و فرزندی نداشته باشد ولی وی را خواهری باشد پس نیمی از آن چه برجای نهاده از آن او است تا پایان آیه . پیشوایان حدیث با زنجیره‌هایی درست که میانجیان آن مردانی شایسته پشت گرمی اند از شَعْبِی گزارش کرده اند که گفت : بوبکر خدا از وی خوشنود باد را از کلاله پیرسیدند و او گفت : من با اندیشه خود در این زمینه سخن می رانم اگر درست باشد از خدا است وگرنه از من است و از اهریمن و خداوند و برانگیخته او از آن بیزارند ، چنان می بینم که کلاله بستگان بیرون از میان فرزندان و پدر باشند و پس از آن چون عمر خداوند از وی خوشنود باد به جانشینی پیامبر نشست گفت : من از خدا شرم دارم که ابوبکر چیزی بگوید و نپذیرم .

امینی گوید : این برداشت دوم او است ولی نخست بر آن بوده که کلاله تنها بستگانی هستند که فرزند نباشند و در این نگرش نیز عمر پسر خطاب با وی همداستان بود سپس هر دو به برداشتی که پیشتر شنیدی گرویدند (1) آن گاه هرکدام راه جداگانه ای رفتند، پسر عباس گفت من بازپسین کسی بودم که با عمر پسر خطاب به سخن پرداختم و او گفت من و بوبکر درباره کلاله برداشتی ناساز با هم داشتیم و سخن همان است که من گفته ام .

من نمی دانم آن احتیاط کاری که خلیفه بر خویشان بایسته شناخته بود آن هم با سختی و تندی ای که از گفتن معنی اَبّ بازایستاد اکنون کجا گریخته ؟ و کدام آسمان سایه بر سرش افکند و کدام زمین او را دربرگرفت و کجا رفت و چه کرد که در این جا در زمینه کیش خداوند سخنی گفت که درستی آن را از گمراه کننده بودنش باز نمی شناخت و نمی دانست آیا از خداست یا از خودش و یا از اهریمن؟ و چگونه آیه تابستانی بر او پوشیده ماند ؟ با آن که براساس آنچه در جلد 6 ، صفحه 127 از چاپ دوم کتاب ترجمه الغدیر ذکر شده ، پیامبر درود و آفرین خدا بر بر وی و خاندانش ، .

ص: 256

همان فراز را برای شناختن کلاله بس می شمرد و باز چگونه این سخن ، از خدای برتر از پندار، از دیده وی پنهان ماند که : اگر نمی دانستید از کسانی که کتاب خدا (قرآن) را می شناسند پرسید؟ (1) و چرا نپرسید و نیاموخت و روی به کسانی نیاورد که نامه یادآور خدا را می شناختند با آن که خواه ناخواه می دانست آنان چه کسانی هستند .

مجتهدان بزهدار

مجتهدان بزهدار

آری این دستورهایی که برداشت های ویژه ، پشتوانه آن است نیاز به آن دارد که کسی در برابر خدا و برانگیخته او به گستاخی پردازد و آن هم برای هیچ کس دست نمی دهد و ناگزیر ویژه گروهی خواهد بود و نه برای همگان که پنداری اجتهاد (تلاش برای پی بردن به دستورهای خدا) در نزد این گروه برابر با همین شیوه بوده است نه این که فرمان های یادشده را از راهنماهای گسترده و جداگانه آن ، نامه خدا و برنامه پیامبر ، به درآرند و از این جا است که می پندارند کسانی همچون :

عبدالرحمن پسر ملجم کشنده سرورما فرمانروای گروندگان. (2)

و ابوالغادیة کشنده یار بزرگوار پیامبر عمّار پسر یاسر ، درود خد بر او ، (3) و معاویه پسر ابوسفیان کشنده هزاران از پاکان و بی گناهان. (4)

و عمّرو پسر نابغه ، عاصی پسر عاصی (بزهدار پسر گنهکار)، (5)

و خالد پسر ولید که بیدادگرانه مالک را کشت و با همسرش پلیدکاری کرد. (6)

ص: 257

1- «السُّنَنُ الْكُبْرَى» ، جلد 6 ، صفحه 224 .

2- برگردید به جلد دوم از برگردان پارسی کتاب الغدير، صفحه 261.

3- برگردید به جلد دوم از برگردان پارسی کتاب الغدير، صفحه 269 .

4- «الفصل ، جدایی» از ابن حزم ، جلد 4 ، صفحه 89 ، و «تاریخ ابن کثیر» ، جلد 7 ، صفحه 279 .

5- «تاریخ ابن کثیر» ، جلد 7 ، صفحه 283 .

6- «تاریخ ابن کثیر» ، جلد 6 ، صفحه 223 .

و طلحه و زبیر (1) شورش کنندگان بر پیشوای راستین، که پیشوایی او هم با گزینش مردم و هم با دستور پیامبر استوار گردیده .

و یزید (2) باده گسار و تبه کار که نامه زندگی اش پر از برگ های سیاه و سراسر آن تیره ترین روزها است برای مردمان .

مجتهدان اند که در راه کیش خداوند به تلاش برخاسته اند و در آن برداشت های ناساز با دستور اسلام و با راه درست ، به گونه ای روشنگری از سخن خدا پشت گرم بوده و برای ستم های کین توزانه شان شایسته بسی پاداش های نیکویند . ابن حجر در «اصابه» می نویسد ، جلد 4 ، صفحه 151 ، « گمان بر آن است که یاران پیامبر در همه آن جنگ و کشمکش ها با یکدیگر به گونه ای روشنگری از سخن خدا پشتگرم بوده اند و چون هرکس اجتهاد کند و در راه کیش خدا به تلاش برخیزد اگرچه به راه نادرست افتد پاداش نیکو می گیرد و هنگامی که این برداشت درباره تک تک از انبوه مردم به استواری پذیرفته آید پذیرش آن درباره یاران پیامبر بسی سزاوارتر است » .

برانگیخته خدا ، درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش ، چه راست گفت که : آسیب کیش ما از سوی سه کس است : دانشمند تبه کار ، پیشوای بیدادگر و تلاش کننده و مجتهد نادان . (3)

بررسی احادیثی که ابوبکر نقل کرده است

ابن کثیر پس از تلاش های سخت، حدیث های ابوبکر را در 72 شماره فراهم کرده و نام کتاب خود را « مُسْنَدُ الصِّدِّیقِ » نامیده . (4)

و هم گویند که ابوبکر 142 حدیث گزارش کرده که بخاری و مسلم در بازگوگری 6 حدیث از آن میان همداستانند چنانچه یازده تا از آن ها را نیز تنها بخاری

ص: 258

1- «التمهید» از باقلانی ، صفحه 232 .

2- «تاریخ ابن کثیر» ، جلد 8 ، صفحه 223 .

3- «کنز العمال» ، جلد 5 ، صفحه 212 .

4- «تاریخ الخلفاء» ، از سیوطی ، صفحه 62 .

گزارش کرده و یکی را تنها مسلم (1).

و پژوهشگران را می‌رسد که در زنجیره یا در زمینه و مایه بسیاری از آن حدیث‌ها به چون و چرا نشینند چرا که پاره‌ای از آن میان را حدیث نمی‌توان شمرد بلکه سخنی است که خود ابوبکر بر زبان آورده مانند این گفتار وی: پیامبر خدا در کار جنگ به مشورت پرداخت.

یا نظیر این گفتاری وی: برانگیخته خدا، درود و آفرین خدا بر وی، شتری به بوجهل ارمان داد

و پاره‌ای دیگر از آن میان رانیز در هنگام داوری باید ساختگی شمرد، زیرا یا با کتاب خداوند و برنامه پیامبر ناسازگار است یا خرد و منطق و طبیعت، دروغ بودن آن را درمی‌یابد، همچون این سخنان که از زبان وی بر فرستاده خدا بسته‌اند:

1 اگر من در میان شما برانگیخته نمی‌شدم البته عمر برانگیخته می‌شد.

2 خورشید بر هیچ مردی بهتر از عمر نتابید.

3 اگر زندگان بر مرده بگریند آب جوشان دوزخ بر وی ریخته می‌شود.

4 داغی دوزخ بر پیروان من بیش از گرمای گرمابه نیست.

بررسی اولین حدیث جعلی در فضیلت عمر

بررسی اولین حدیث جعلی در فضیلت عمر (2)

فراز نخست از احادیث مذکور زنجیره‌های چندی دارد که هیچ کدام درست نیست، زنجیره نخستین از پسر عدی است و بعضی میانجیان گزارش آن عبارتند از:

زکریا پسر یحیای و کار یکی از بزرگ‌ترین دروغ‌پردازان است که سرگذشت وی در میان دروغ‌پردازان در جلد 5، صفحه 230 از چاپ دوم ترجمه الغدیر ذکر شده است.

بررسی دومین حدیث جعلی در فضیلت عمر

بررسی دومین حدیث جعلی در فضیلت عمر (3)

که آن را حاکم در «مستدرک»، جلد 3، صفحه 90 با میانجیان خود آورده است، از

ص: 259

1- «شرح ریاض الصالحین، روشنگری بوستان‌های شایستگان» از صدیقی، جلد 2، صفحه 23.

2- اگر من در میان شما برانگیخته نمی‌شدم البته عمر برانگیخته می‌شد.

3- خورشید بر هیچ مردی بهتر از عمر نتابید.

زبان عبدالله پسر داود واسطی خرمافروش و او از عبدالرحمن برادرزاده محمدپسر مُنکَدِر و او از جابر خدا از وی خوشنود باد که گفت: یک روز عمر پسر خطاب به ابوبکر راست رو خدا از آن دو خوشنود باد گفت: ای بهترین مردم درود و آفرین خدا بر وی شنیدم می گفت آفتاب بر هیچ کس بهتر از عمر نتابید.

ذهبی در « تلخیص المستدرک » دنباله این گزارش را گرفته و گفته: می گویم این عبدالله را که میانجی را میانجی گزارش است نکوهیده می شمارند و در پیرامون عبدالرحمن نیز سخن ها است و این حدیث به بافته ها می ماند. و در المیزان «میزان الاعتدال»، جلد 2، صفحه 123 می نویسد: این گزارش را عبدالله پسر داود خرمافروش گزارش کرده و او از کسانی است که با کیش بد و ناشایست نابود شده و عبدالرحمن برادرزاده محمد مُنکَدِر نیز شناخته نیست و از حدیث وی پیروی نباید کرد و تَزْمِیْدی گفته: زنجیره او بی پایه است.

بررسی سومین حدیث جعلی در فضیلت عمر

بررسی سومین حدیث جعلی در فضیلت عمر (1)

که ناپسند بودن آن نیز هویدا است زیرا با کتاب خداوند ناسازگار است که می گوید: بار گناه هیچ کس را بر دوش دیگری ننهند. (2)

گذشته از آن که با دادگری خداوند ناسازگار است زیرا اگر هم پنداشتیم که این گریه نارواست باز شکنجه کردن کسی برای گناهی که دیگری انجام داده دور از آئین دادگری خداوندی است و خردهای درست آن را نپذیرفته هر دانایی گوینده این سخن را در خور سرزنش می شمارد. بسی برتر است خداوند از آن چه ایشان می گویند. (3)

ص: 260

1- اگر زندگان بر مرده بگریند، آب جوشان دوزخ بر وی ریخته می شود.

2- سوره 6، آیه 164 و سوره 17 آیه 15 و سوره 35 آیه 18.

3- سوره 17، آیه 43.

بررسی چهارمین حدیث جعلی در فضیلت عمر(1)

که این نیز بیش از هر چیز به دروغ های بی خردان یا کسانی می ماند که بخواهند کار خدای پاک ، را که چنان سترک است ، خرد نمایند یا ساده دلان توده را بفریبند که خود را در دامن گناهان پرتاب کنند به پندار این که سوزش سرسخت دوزخ ، که خدای سختگیر و دادخواه ستمدیدگان برای همه بزهکاران برافروخته ، به مسلمانان آسیبی نمی رساند و تنها برای مردمان پیشین و کسانی از توده کنونی است که اسلام را گردن نگرفته اند و تو اگر اندیشه کنی در آتش سوزان خداوند که شرار آن در دل ها زبانه می کشد (2) و هیزمش از تن مردم است و از سنگ (3) و آن هم روزی که در آتش دوزخ گداخته شوند و پیشانی و پهلوی آنان را به آن داغ کنند (4) و آن هنگام که دوزخ را سخت بیفروزند (5) و دوزخ برای بینندگان آشکار شود (6) و شراره هائی بیافکند که هر زبانه اش به یک کاخ می ماند و به شتران زردموی (7) و هرگز و با هیچ بها از آن نرهند که آتش دوزخ بر آنان دامن می کشد و سر و چهره و اندام را یکسره می سوزاند (8) همان روز که آنان را به رود آتش کشند که هان! اکنون شکنجه دوزخ را بچشید (9) و چه می دانی دوزخ چیست! شرار آن هیچ چیزی را برجا نمی گذارد و رها نمی کند ، بر آدمیان روی می نماید و نوزده تن کارگزار آند (10) گویند چه چیز شما را به دوزخ درافکند؟ پاسخ دهند ما از نمازگزاران نبودیم و مستمندان را خوراک ندادیم و کسانی را که بایهودگی به سر می برند همراهی کردیم (11)

ص: 261

- 1- داغی دوزخ بر پیروان من بیش از گرمای گرمابه نیست .
- 2- سوره 104 ، آیه 6 و 7 .
- 3- سوره 2 ، آیه 24 و سوره 66 ، آیه 6 .
- 4- سوره 9 ، آیه 35 .
- 5- سوره 81 / آیه 12 .
- 6- سوره 79 ، آیه 36 .
- 7- سوره 77 ، آیه 33 و 32 .
- 8- سوره 70 ، آیه 16 و 15 .
- 9- سوره 54 ، آیه 48 .
- 10- سوره 74 ، آیه 27 تا 30 .
- 11- سوره 74 ، آیه 42 تا 45 .

و به همه راستی درخت زقوم دوزخ خوراک گنه کاران است که در شکم هایشان چون مس در آتش گداخته می جوشد ، آن سان که آب ، بر روی آتش ، جوشان است .

جانشینی پیامبر از دیدگاه اهل تسنن

پندار ایشان جانشین پیامبر هرکسی است که بر مردم چیرگی یافته دست دزد را ببرد و آدمکش را به کیفر برساند و مرزها را پاسداری کند و آسایش همگان را نگاهدارد و برنامه هایی از این دست و اگر هم تبهکاری پیشه کرد نمی توان او را برکنار ساخت چنان چه برای رفتار زشتی هم که آشکار انجام دهد نباید خرده ای بر او گرفت ، نادانی او را کژی و کاستی نشاید شمرد و لغزش هایش سزاوار کیفر نیست ، نیازی به یافتن هیچ یک از منس های بزرگوارانه در او نداریم ، در همه جا باید به او خشنودی داد و هیچ سرزنشی نباید کرد .

فرمانبرداری از امام هرچند تبهکار باشد

باقلائی در « تمهید صفحه 186 » می نویسد : توده کسانی که خدا را با ویژگی هایی همچون آدمیان می شناسند و به حدیث ها پشتگرمند گویند امام از سمت خود برکنار نمی شود هرچند تبهکاری و ستمگری کند ، چه دارایی های مردم را با زور بر باید یا آسیبی به پیکر ایشان برساند یا جان بی گناهان را بستاند و آنچه را از این و آن است تباه ساخته کیفرها را روان نگرداند که به هیچ روی نباید بر او شورید ، بلکه شایسته است او را انذار گویند و بیم دهند و اگر دستوری ناساز با فرمان خداوند داد به جا نیاورند . این برداشت را بر شالوده سخنانی بسیار و پی در پی استوار داشته اند که از پیامبر ، درود و آفرین خدا بر وی ، و از یاران او رسید که باید از امامان فرمانبرداری کرد هرچند بیدادگری نمایند و دارائی ها را بر بایند و ویژه خود شناسند که به راستی پیامبر ، درود بر وی ، فرمود : بشنوید و فرمان برید هرچند در برابر برده ای دست و گوش بریده باشید ، یا در برابر بنده ای حبشی و پشت سرهر

نیکوکار نماز بگزارید و گزارش کرده اند که گفت: فرمانبردار ایشان باش هر چند دارائی ات را بخورند و بر پشتت بکوبند ، تا هنگامی که نماز را برپا می دارند از آنان فرمان برید و به همین گونه گزارش های بسیاری در این زمینه رسیده که همه را در نگارش خود « اَكْفَاؤُ الْمُتَّوَلِّينَ » یاد کرده ایم که هرکس در آن بنگرد ، با خواست خدا ، از هر پاسخی بی نیاز خواهد بود.

امینی گوید : و این هم نمونه ای از آن گزارش های بسیار که باقلانی سر بسته انگشت بر آن ها نهاده و همه می رساند که باید فرمانبردار امامان بود هر چند بیدادگر باشند و همه دارایی ها را ویژه خود گردانیده دیگران را بهره ندهند و نیز این که اگر امام تبهکار شد برکنار نمی شود .

همچنین از زبان حذیفه پسر یمان آورده اند که : برانگیخته خدا را پرسیدم ما در دامن بدی ها می زیستیم تا خداوند ، نیکویی را فرو فرستاد و اکنون ما در پناه آنیم ، آیا پس از این نیکی باز هم بدی در کار هست ؟ گفت : آری ، گفتم : آیا پس از آن نیکویی بدی در کار است ؟ گفت : آری ، گفتم : چگونه می شود؟ گفت : پس از من امامانی خواهند آمد که با راهبری من راه نمی یابند و بر شیوه من کار نمی کنند و به زودی مردانی در میان ایشان می ایستند که دل های آنان دل های اهریمنان است در پیکر آدمیان . گفتم ای برانگیخته خدا ! اگر آن روزگار را دیدم چه کنم ؟ پاسخ داد: فرمانروا را فرمان می بری و سخن وی را آویزه گوش می گردانی و اگر دارائیت را گرفت و پیکرت را در هم کوبید باز هم بشنو و فرمان ببر .

« صحیح مسلم » جلد 2 ، صفحه 119 و « سنن بیهقی » جلد 8 ، صفحه 157 .

امینی گوید : پس عایشه و طلحه و زبیر و پیروان ایشان که پیمان شکستند و از کیش راستین به در شدند با چه دست آویزی بر سرور ما فرمانروای گروندگان حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام شوریدند ؟ گرفتیم که او ، درودهای خدا بر وی ، کشندگان عثمان را پناه داده و آئین های کیفری را به انجام نرسانده بود ، که از این سخن به خدا پناه می بریم ، ولی آنان چرا این حدیث هایی را به کار

نہستند کہ، در دیدہ تودہ بیچارہ، آئین نامہ ہایی روشن و نمایانندہ کیش خدا است؟

پیمان امامت چگونه بستہ می شود

قاضی عَصَدُ ایچی در «مواقف» می نویسد: خواست سوم درباره این کہ پیمان امامت با چہ چیز استوار می شود، استواری آن یا بر اساس دستور و سخن آشکاری است کہ از پیامبر یا از امام پیشین برسد کہ در این برداشت ہمہ ہمدستانند و نیز اگر کسانی از مردم کہ کارشان گرہ گشایی و پیوند زدن گسیختہ ہا است دست فرمانبری بہ کسی دہند پذیرفتی می نماید ہرچند شیعہ سرناسازگاری دارند و ما را می رسد کہ در برابر ایشان امامت بوبکر، خدا از وی خشنود باد، را شالودہ روشنگری سازیم کہ با ہمین گونه دست فرمانبری دادن استواری یافتہ است.

و ہم نوشتہ: چون آشکار شد کہ با گزینش و دست فرمانبری دادن می توان امام را برگماشت پس بدان کہ این دو کار نیازمند آن نیست کہ ہمہ ہمدستان گردند. زیرا نہ خرد و نہ دستورہای آئین ما چنین چیزی را بایستہ نمی شمارد بلکہ یک یا دو تن از کسانی کہ کارشان گرہ گشایی و پیوند زدن گسیختہ ہا است برای این برنامه بسندہ اند زیرا می دانیم یاران پیامبر، با آن سرسختی کہ در کیش خود داشتند، ہمین اندازہ را بسندہ می شمردند چنانچہ پیمان فرمانروایی بوبکر را عمر بست و پیمان فرمانروایی عثمان را عبدالرحمن پسر عوف و نیازی بہ این ندیدند کہ ہمگانی کہ در مدینہ اند انجمن کنند، چہ رسد بہ این کہ ہمہ مسلمانان ہمدستان گردند و کسی ہم این را برایشان ناپسند نیانگاشت و تاکنون نیز ہمیشہ دفتر روزگار بہ ہمین گونه ورق خوردہ است.

کفتار قُرْطَبِي

قرطبی در «تفسیر» خود، جلد 1، صفحہ 230 می نویسد: اگر یک تن از کسانی کہ بہ کار گرہ گشایی و پیوند زدن گسیختہ ہا می پردازند پیمان امام را ببندد، کار استوار

ص: 264

می‌گردد دیگران نیز باید از او پیروی کنند و این با برداشت برخی از مردم نمی‌سازد که گویند « پیمان امامت تنها هنگامی بسته می‌شود که گروهی از کسانی که به کار گره‌گشایی و پیون دزدن گسیخته‌ها می‌پردازند دست به هم دهند » ، برای استوار ساختن برداشت خودکار عمر ، خدا از وی خوشنود باد، را شالوده پاسخ می‌آوریم که یک تنه برای بوبکر پیمان بست و دست فرمانبری به او داد و کسی از یاران پیامبر هم این کار را ناپسند نیانگاشت و تازه این هم پیمانی است و باید همچون دیگر پیمان‌ها برای بستن آن نیاز به شماره ویژه ای از مردم نباشد ، پیشوای ما ابوالمعالی گفته: کسی که تنها با دست دادن یک تن نیز پیمان امامت به سود وی بسته شود کارش استواری یافته و روا نیست که از کاربرکنار گردد ، مگر در کار آئین به نوگرایی ناروا پردازد و دگرگونی پدید آرد ، گفت : و در این برداشت همه همداستانند .

پایان

امینی گوید : اگر این قبیل استدلال‌ها را مبنی قرار دهیم پس چه بگوئیم درباره عبدالله ، پسر عمر و اسامه پسر زید و سعد ابو وقاص و ابوموسی اشعری و ابومسعود انصاری و حسان پسر ثابت و مغیره پسر شعبه و محمد پسر مسلمه و برخی دیگر از کسانی که از سوی عثمان کارگزار صدقات و سمت‌هایی به جز آن بودند و با آن که توده مسلمانان دست فرمانبری به سرور ما فرمانروای گروندگان دادند آنان روی از او بگردانیدند . چگونه دامن آنان را پاک نمائیم و چه بهانه ای به سود آنان بیاوریم که از همراهی با او در جنگ‌های خودداری کردند و میان یاران پیامبر به این گونه شناخته گردیده و چون از دست فرمانبری دادن به علی سرباز زده و گوشه‌ای گرفتند گوشه‌گیران (معتزله) نامیده شدند. (1)

پایان برگزیده جلد سیزدهم کتاب ترجمه الغدیر .

ص: 265

پرسش یک یهودی از ابوبکر

از زبان انس پسر مالک آورده اند که گفت: پس از درگذشت پیک خدا، درود خدا بر وی و خاندانش، یک یهودی بیامد و توده، او را به بوبکر راه نمودند تا در برابر وی ایستاد و گفت می خواهم در زمینه هایی از تو پرسش کنم که هیچ کس پاسخ آن را نداند مگر پیامبر یا کسی که به دستور وی برای انجام سفارش هایش برگماشته باشد. بوبکر گفت: هر چه می خواهی بپرس یهودی گفت: مرا آگاهی ده آن چیست که خدا ندارد و چیست که در آستان خدا نیست و چیست که خداوند نمی شناسد؟ بوبکر گفت: ای جهود! این پرسش ها از کسانی است که خود را از پیروان آئین می نمایند و در نهان دشمن آنند. پس بوبکر و مسلمانان، خدا از آن دو خشنود باد، بر آن شدند که آسیبی به یهودی رسانند پسر عباس، خدا از آن دو خشنود باد، گفت: با این مرد دادگرانه رفتار نکردید بوبکر گفت: بیریدش به نزد علی، خدا از وی خشنود باد، تا پاسخ او را بدهد زیرا من به راستی از پیک خداوند، درود خدا بر وی و خاندانش، شنیدم درباره علی پسر ابوطالب به این گونه خدای را خواند: « خدایا دل او را راه بنمای و زبان او را استوار دار » گفت که: پس بوبکر و کسانی که در آن جا بودند برخاستند تا نزد علی پسر ابوطالب شدند و دستوری خواستند تا بر وی درآیند آنگاه بوبکر گفت: ابوالحسن! این جهود، پرسش های کسانی را به نزد من آورده که خود را از پیروان آئین می نمایند و در نهان دشمن آنند، علی گفت: یهودی! چه می گوئی؟ گفت: من در زمینه هایی از تو پرسش می کنم که هیچ کس پاسخ آن نداند مگر پیامبر یا کسی که به دستور وی برای انجام سفارش هایش برگماشته شده گفت: بگوی، یهودی همان پرسش ها را بازگو کرد و علی، خدا از وی خشنود باد، گفت: آن چه را خداوند نمی شناسد، درستی سخن شما است، ای گروه یهود! که می گوئید:

«عزیز پسر خدا است» (1) با این که خداوند فرزندی برای خود نمی شناسد. این هم که می گوئی: «مرا از آن چه در آستان خدا نیست آگاه کن» بدان که در آستان او ستمی بر بندگان نیست و این که می گوئی «مرا از آن چه خدا ندارد آگاه کن» بدان که او همتا و انباز ندارد یهودی گفت: گواهی می دهم که به راستی خداوندی جز خدای یگانه نیست و محمد برانگیخته خدا است و البته تو کسی هستی که پیک خداوند، درود خدا بر وی و خاندانش، برای انجام سفارش هایش پس از مرگ برگماشته است. بوبکر و مسلمانان به علی، درود بر او، گفتند: ای دورکننده رنج ها! «المجتبی» از ابن درید صفحه 35.

دلیری ابوبکر

از این خلیفه پیش از مسلمانی اش نمونه ای در دست نداریم که دلاوری او را برساند و گرچه در نبردهای بسیاری که پیامبر صلی الله علیه و آله داشت او نیز حضور یافت بازهم نه نشانه ای از دلیری او در آن سراغ توان کرد و نه نشان استقامتی که بر صفحه تاریخ جاودان بماند و نه گامی کوتاه در آن نبردگاه های خونین که نماینده گوشه ای از این موضوع مهم باشد، آری او نیز همچون دوستش عمر بن خطاب در رویداد خیبر از روبرو شدن و دست و پنجه نرم کردن با مَرَحَب یهودی گریخت. علی و پسرش گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله بوبکر را به خیبر فرستاد و او شکست خورد و با همراهان برگشت فردا عمر را به همین مهم فرستاد او نیز شکست خورد و برگشت چراکه هم او یارانش را ترسو یافته بود و هم یارانش او را.

روایت فوق را چنان که در مجمع الزوائد 9-124 می خوانیم طبرانی و بزار آورده اند و رجال اسناد بزار از رجال صحیح است مگر م حمدین عبدالرحمن که صدوق شمرده شده، شکست یافتن آن دو در روز خیبر را قاضی عضد ایچی نیز در مواقف آورده و شارحان وی نیز جز اعتراف به آن راهی نیافته اند (شرح مواقف 3:276) و چنانچه در صفحه 483 مطالع می خوانیم قاضی بیضاوی هم در طوابع الانوار آن را آورده است.

ص: 267

آنچه از گریختن آن دو در آن روز پرده برمی دارد سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است پس از گریختنشان ، فردا علم جنگ را به کسی خواهیم داد که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش او را دوست می دارند خدا به دست او (ما را) به پیروزی می رساند و گریزپا هم نیست و در عبارت دیگر : سوگند به آن که روی محمد را گرمی داشت آن را به مردی خواهیم داد که نگریزد و در عبارتی ، به پشت بر نمی گردد. (1)

فاطمه (س) خشمگین بر ابوبکر درگذشت

بخاری در باب واجب گردیدن خمس ، جلد 5 ، صفحه 5 ، از زبان عایشه آورده است که فاطمه (علیه السلام) دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابوبکر صدیق درخواست کرد که سهم الارث وی را از غنیمت هایی که خدا به رسول خود بخشیده و پس از او بر جای مانده بود به وی بدهد بوبکر به او گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت : ما ارث نمی گذاریم و هرچه از ما بماند صدقه است پس فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله خشم گرفت و از ابوبکر دوری گزید و همچنان از وی دوری گزیده بود تا درگذشت .

و هم در بخش غزوات باب غزوه خیبر جلد 6 ، صفحه 196 ، از زبان عایشه آورده که فاطمه ... تا آن جا که گفته : بوبکر سرباز زد از این که چیزی از آن را به فاطمه دهد پس فاطمه از این جهت بر بوبکر خشم گرفت و از او دوری گزید و با وی سخن نگفت تا درگذشت و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده ماند و چون درگذشت شوهرش علی او را شبانه به خاک سپرد و خود بر او نماز گزارد و بوبکر را خبر نکرد .

«از روی چه انگیزه ای باید شبانه به خاک سپرده شود» . جگر گوشه پیامبر

ص: 268

1- صحیح بخاری، جلد 6، صفحه 191 صحیح مسلم، جلد 2، صفحه 324 طبقات ابن سعد، صفحه 618.

برگزیده؟ و چرا باید نشانی از آرامگاه او نماند؟»

خشم وی بدان جا رسید که سفارش کرد او را شبانه در خاک کنند و هیچ کس بر او در نیاید و بوبکر بر وی نماز نکند پس شبانه او را به خاک سپردند و ابوبکر از آن آگاهی نیافت و علی خود بر او نماز گزارد و همراه با اسماء بنت عمیس او را غسل داد. (1)

پوزش خواهی خلیفه از زهرا

همه این گزارش های یاد شده و پاره ای دیگر از گزارش ها، تمام دلایلی است بر دروغ بودن گزارش کسانی که بی هیچ پروایی از نادرستی سخن خویش روایتی آفریده و به شعبی بسته اند که گفت چون بیماری فاطمه سخت شد بوبکر به نزد وی آمد و اجازه ورود خواست علی به وی گفت اینک ابوبکر در آستان در ایستاده و اجازه ورود می خواهد اگر خواهی به او اجازه ده گفت آیا تو این کار را دوست تر می داری؟ گفت: آری. پس او داخل شد و از وی عذرخواست و با وی سخن گفت تا از او راضی شد.

این گزارش در برابر آن خبرهای صحیح چه ارزشی دارد؟ با توجه به این که هیچ نشانی از آن ها در هیچ یک از جوامع حدیث و مسندهای حافظان یافت نمی شود. آخر از کجا و از زبان چه کسی این خبر به اوزاعی متوفی 157 رسیده و شعبی متوفی میان سال های 104 تا 110 نیز که بدون زنجیره پیوسته ای آن را گزارش کرده، دانسته نیست آن را از کجا گرفته و خلاصه که بوده است که این خبر را به این مرد الهام کرده. آری مؤید گزارش های آشکار و صحیحی که نخست آوردیم، نوشته های ابن قتیبه و جاحظ است که اولی می نویسد: عمر به بوبکر گفت برویم نزد فاطمه زیرا ما او را به خشم آوردیم پس هر دو برفتند و از فاطمه اجازه ورود خواستند او اجازه نداد پس به نزد علی شدند و با او گفتگو کردند تا آن دورا به خانه فاطمه راه داد و چون نزد او نشستند روی خویش را به سوی دیوار برگرداند پس بر وی سلام کردند جواب سلام

ص: 269

1- طبقات ابن سعد، رسائل جاحظ، صفحه 300، حلیة الاولیاء 2/43.

به ایشان نداد پس بوبکر به سخن پرداخت و گفت ای حبیب رسول خدا به خدا خویشان رسول خدا نزد من از خویشان خودم محبوب ترند و تو در نزد من از دخترم عایشه محبوب تری و من دوست می داشتم که روزی که پدرت درگذشت من مرده بودم و پس از او نمی ماندم آیا گمان داری من با آن که ترا می شناسم و از فضیلت و شرف تو آگاهم تو را از رسیدن به حق خویش و به سهم الارث از رسول خدا جلوگیری می کنم؟ جز این نبوده که من از پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می گفت ما ارث نمی گذاریم آنچه از ما به جا ماند صدقه است فاطمه گفت: مرا آگاه کنید ببینم که اگر حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما بازگویم آن را می شناسید و به آن عمل می کنید؟ گفتند: آری، گفت: شما را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که می گوید خشنودی فاطمه از خشنودی من است و خشم فاطمه از خشم من، پس هر که دخترم فاطمه را دوست داشت مرا دوست داشته و هر که فاطمه را به خشم آورد مرا به خشم آورده؟ گفتند: آری ما این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم گفت: پس من خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم که شما مرا به خشم آوردید و خشنود نداشتید و من هرگاه پیامبر را ببینم شکایت شما را به او خواهم کرد ابوبکر گفت: ای فاطمه من به خدای تعالی پناه می برم از خشم او و خشم تو. پس بوبکر چنان سخت به گریه و زاری افتاد که نزدیک بود جانش به در رود زهرا می گفت به خدا در هر نمازی که بگزارم بر تو نفرین می فرستم، سپس ابوبکر گریان بیرون شد مردم گرد او را گرفتند و او ایشان را گفت هر مردی با دلخوشی به خانواده اش، شب را در آغوش همسر خود به سر می برد و مرا با نگرانی هایی که دارم رها می کنید، مرا نیازی به بیعت شما نیست بیعت خود را با من ندیده گیرید. (1)

پایان برگزیده جلد چهاردهم کتاب ترجمه الغدیر.

ص: 270

بوبکر و شبی که در آن شکاف کوه گذراند

بو نعیم سپاهانی در «حلیه الاولیاء» 1/22 از زبان عبدالله پسر محمد پسر جعفر و او از محمد پسر عباس پسر ایوب و او از احمد پسر محمد پسر حبیب مؤدب و او از ابومعاویه و او از هلال پسر عبدالرحمان و او از ابومعاذ عطاء پسر ابومیمونه آورده است که انس پسر مالک گفت چون شبی که می باید به آن شکاف کوه پناه برند رسید بوبکر گفت: ای برانگیخته خدا! بگذار تا من بیش از تو درآیم تا اگر ماری چیزی باشد پیش از تو به من رسد او گفت: درآی پس بوبکر به درون رفت و با هر دو دست جستجو می کرد و هر جا سوراخی می دید جامه اش را می آورد و می درید و آن را در سوراخ فرومی کرد تا همه جامه اش را بر سر این کار گذاشت و هنوز یک سوراخ مانده بود پس پشت خود را بدانجا نهاد و برانگیخته خدا (صلی الله علیه و آله) به درون آمد، (انس گفت:) چون بامداد شد پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت ابوبکر جامه ات کو؟ او گزارش کار خود را برای وی بازگفت پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست برداشت و گفت: بارخدا یا! در روز رستاخیز بوبکر را با من و در پایگاه من بگذار پس خدای برتر از پندار، نهانی به او رساند که خداوند آن چه را می خواستی پذیرفت.

و در گزارش محب طبری که زنجیره پیوسته ندارد در الریاض النضره 1/65 آمده است که ابوبکر درون آن شکاف کوه شد و هر سوراخی که دید انگشت خود را در آن فروبرد تا به سوراخ بزرگی که پای خود را تاران در آن فروبرد سپس گفت: ای برانگیخته خدا به درون آی که جا را برای تو نیکو آماده کرده ام.

و ابوبکر آن شب را با پریشانی از زخم یک مار به سربرد و چون بامداد شد برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: ابوبکر! این چیست؟ تنش باد کرده بود پس گفت ای برانگیخته خدا! زخم مار است. برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: چرا مرا آگاه نکردی؟ بوبکر گفت: خوش نداشتم که پریشانم گردانم پس برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله دست خود را بر تن بوبکر گذراند تا دردی که در آن بود از میان رفت که گفتمی گری بود و باز شد.

امینی گوید: پژوهشگران را می رسد که از چندین چشم انداز در این گزارش ها

بنگرند یکی با شناختن میانجیان حدیث که از روزی که ساخته شده زنجیره گزارشی آن پیوسته نبوده و چه در نگاشته های خیلی کهن و چه در نوشته های آیندگان نشان هماره با زنجیره ای گسسته بازگو شده یا گسسته از یک سوی مانند زنجیره حاکم و بونعیم یا از هر دو سوی مانند گزارش ابن هشام و خیلی شگفت انگیز است که گرچه پیش آمدهای این داستان را بیش از دو تن برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله و بوبکر کسی ندیده و گزارش آن نیز نخستین بار تنها باید از زبان ایشان بازگو شود با این همه هیچ یک از گزارش ها از زبان یکی از آن دو بازگو نشده و در هیچ یک از زنجیره ها یادی از ایشان نمی بینیم با آن که نام بردن از چنین گزارشگرانی آن هم در مانند چنین گزارش هایی انگیزه هایش یکی دو تا نیست و به دلایل بسیار باید یادآوری شوند تا برای همیشه آن گزارش ها بازگو شوند و پیاپی بر زبان ها بگذرند زیرا که در آن ، نشانه ها و درفش های پیامبری است و گذشته از آن ، نشانه ای بر بزرگواری و شگفت کاری بوبکر .

در بررسی این گزارش نکات زیر قابل تأمل است

آن گاه بوبکر پای خود را تارانش در آن لانه فروکرد و پیامبر صلی الله علیه و آله به درون آمد و دید او نشسته است و تکان نمی خورد و خود خواست بخوابد و سر گرمی خویش را در دامن او نهاد ، چرا پیامبر از یار همراهش نپرسید که این چه شگفت کاری و چه ناجور نشستی است که از آن بر نمی خیزی ؟ و آیا با این که از نزدیک وی را می دید او می توانست همه این ها را از یار همراهش پنهان دارد ؟

چه مار گزیده ای بوده ؟ و چه شکیبائی و چابکی ای داشته ؟ و چه چشم انداز هراس آوری است که پای مرد آن هم بی هیچ پوششی تاران در لانه باشد و سر پیامبر بزرگ در دامن او ، مارهای گوناگون از این جا و آن جا او را بگزند و نیش بزنند ، نه مار گزیده مانده همه مارگزیده ها به خود بیچند که تکانی به پا یا به پشتش بدهد و آن گزندگان جائی بیابند و از او دور شوند نه ناله ای سردهد و نه آه و فغانی از او

شنیده شود، اشک هایش چنان سرازیر گردد که پیامبر که دیده اش خواب می رود و دلش خواب نمی رود بیدار شود و یار همراه خود را که برای همراهی با خویش برگزیده از نیش مارها برهاند.

آیا از روی دادگری و فرزاندگی و خردمندی است که خداوند پیامبرش را از همه آن در دسرها رهائی بخشد و در دمی چند، پی در پی نشانه های توانائی خود را در پاسداری از او بنماید و هنگامی که از برابر بت پرستان قریش می گذرد او را از چشم ایشان پوشیده بدارد و در روی او بر آن در آن شکاف کوه درختی برویاند تا او در پناه آن از ایشان پنهان باشد، سپس نیز دو کبوتر رام نشدنی بر دهانه شکاف کوه بنهد و بافرمان او، که کارش برتر از پندار است، عنکبوت بر در آن شکاف کوه تار بتند (1) با همه این ها آیا می شود یار همراه او را که او به دستور خودش وی را برگرفته و در دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله جانفشانی کرده و با پیش افتادن در آن شکاف کوه خویش را در پرتگاه افکنده و سپر او شده، آیا می شود که او را واگذارد؟ نه در برابر نیش مارها او را نگاه دارد و نه در آن حالی که همه دل ها را می سوزد و جگرها را کباب می کند بر وی مهربانی نماید؟ از یک سوی برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله وی را می نگرد و می گوید: اندوه مخور که به راستی خدا با ما است و از یک سوی نیز آن بیچاره می گیرد و اشک هایش سرازیر است.

و آیا بوبکر نمی دانست خداوندی که دستور هجرت را به پیامبرش داده و او را به درون شکاف آن کوه برده و به همان گونه که چشمان درندگان دو پا را از دیدن او بازداشت و چنگال های آن گروه نادان را از رسیدن به او کوتاه نمود به همان سان نیز با توانایی خویش و بی آن که نیاز به جانفشانی بوبکر باشد او را از نیش مارها به دور می دارد؟

و آیا باور نداشت یار همراهش که خود داشت جانش را در راه او می داد اگر از درد.

ص: 273

1- طبقات ابن سعد، 1/213، الخصائص الكبرى، 1/185 و 186.

او آگاه شود یا همچون عیسی با یک دست کشیدن یا با خواندن خدای و خواستن از وی او را رهائی می بخشد؟ پس این همه گزارش هایی که درباره او داده اند چه معنایی داشته؟

آری دوستی، اینان را تا آن جا کور و کر می کند که برای گزافه گوئی در برترخوانی ها، گزارش هائی به این ناچیزی و بی ارزشی بیافرینند.

نگاهی به دارایی ابوبکر

آری این اندازه ما را می رسد که نگاهی بیفکنیم به دارائی ای که به بوبکر بخشیده شده! و آن گاه با دادن آن به برانگیخته خدا، با دست وی، پیامبر و کیش ها و همه مسلمانان را زیر بار منت وی برده اند! همان دارائی بیرون از شماری که یک میلیون اوقیه (1) برای وی فراهم کرد چنان چه در گزارش نسائی (2) می خوانیم که عایشه گفت: من به دارایی پدرم که در روزگار نادانی، پیش از اسلام، یک میلیون اوقیه بود نازیدم و بالیدم، در خانه او سیصد و شصت تخت می چیدند و بر روی هر تخت روپوشی گران، که هرکدام به هزار دینار زر می ارزید، می افکندند و این را از شیخ محمد زین العابدین بگری هم شنیدی و آن گاه نیک می دانی که این همه پیرایه خواه ناخواه چیزهای دیگری هم همراه دارد از کالاهای نیازخانه و جامه های گران بها و پستی ها و آوندها و زیراندازها، که بهای آن ها نیز از همان اندازه کمتر نباید باشد، و نیز نوکران و کارگزارانی که چنان دستگامی می خواهد و کوشک ها و بالاخانه های بلند و آن چه که جزو ملزومات این همه توانگری است از اسبان و شتران و گوسفندان و گاوان و کشتزارها و زمین و سرا.

ص: 274

1- اوقیه 40 درهم نقره را گویند (اوقیه واحد وزن است که معادل وزن 40 درهم نقره است و هر 200 درهم نقره معادل 105 مثقال معمولی می باشد).

2- میزان الاعتدال 2/341، تهذیب التهذیب 8/325.

من نمی دانم کدام زمین فراخی بوده که این همه را در خود جای می داده؟ با این که در آن روزگار هیچ یک از پادشاهان جهان به این اندازه دارا نبودند! و آیا آن همه تخت ها را در یک بالاخانه چیده بودند؟ چه بالاخانه بزرگی بوده! که پهناوری اش زمینه نبردگاه ها و پهنه بیابان ها را شرمنده می کرده! و تازه چه خانه بزرگی بوده که این، یکی از بالاخانه هایش به شمار می رفته! و خوب باید دید چه روزی بوبکر باری می داده و پذیرایی می کرده که مردان بزرگ به مهمانی او آیند و بر آن تخت ها بنشینند؟ و چرا ما از دهان هیچ کدام از تاریخ نگاران و سرگذشت نویسان، کمترین سخنی درباره چنان روزی نمی شنویم؟ مگر زبان کسانی را که آن جا می نشستند اند داغ می کردند تا کسی داستان آن را بازگو نکند؟ وگرنه سرشت رویداد، بایسته آن است که آن انجمن بزرگ که میزبانش همه کوشش خود را در آراستن آن به کار بسته هر هفته یا دست کم بگو هرماه یا کم کم هرسال یا از این هم کمتر در همه زندگی اش یک بار آن را برپا کرده، بایستی گزارش هایی داشته باشد که تاریخ، یادآوری آن را فراموش نکند و تاریخ نگاران، رهاکردن آن را روا نبینند، با همه این ها هیچ گونه سخنی درباره آن نمی یابی تا، پس از گذشت صدها سال از زندگی روزگار عبیدی را می بینی که درگوشی پچ پچ می کند و از بیم روشن شدن دروغش از آشکار کردن آن سر بازمی زند.

باید پرسید کدام پیشه و کار و هنر و کدام سرچشمه درآمد بوده که آن مرد به یاری اش بتواند هزارهزار اوقیه پول به دست آرد؟ مگر نه آن روزگار هنگام تنگدستی قریش بوده و به گونه ای که دختر پاک و راستگوی پیامبر در آن سخنرانی اش به بوبکر و دار و دسته او می گوید: نوشابه شما آبی بود که از بس در آن غوطه خورده و بول کرده و سرگین انداخته بودند تیره شده بود و خوراکتان برگ درختان و ... تا خداوند با دست پیامبر اکرم شما را رهائی بخشید. (1)

ص: 275

گزاف گوئی در برترهای عثمان

عثمان پسر عفان پسر ابوالعاص پسر امیه خلیفه اموی نژاد است . پیش از آغاز به شماره کردن برتری های او باید بدانیم که دانش وی در چه پایه بوده و از سرمایه های روانی برتر تاجچه اندازه بهره داشته و پرهیزگاری اش به کجا رسیده و گرویدن او به آئین راستین چه پایگاهی برای او فراهم آورده زیرا با پیش چشم داشتن این ها است که نگاه شما به برتری های او نگاهی از سردانایی به چیستی او و آن ها خواهد بود.

داوری عثمان درباره زنی که شش ماهه زائید

پاسداران گزارش ها آورده اند که بعجه پسر عبدالله جُهَنّی گفت مردی از ما ، زنی از خاندان جُهَیْنَه را به همسری گرفت و زن پس از شش ماه فرزندی آورد . شوهرش به نزد عثمان شد و گزارش رویداد را بازگو کرد او دستور داد زن را سنگسار کنند، علی علیه السلام که ، از چون و چند کار ، آگاهی یافت به نزد وی شد و گفت چه می کنی چنین دستوری بر او روا نیست زیرا خدای بزرگ و برتر از پندار گوید: بارداری و شیرخوارگی کودک بر روی هم سی ماه می شود (1) و هم گوید: مادران ، فرزندان را دو سال ، بی کم و کاست، شیر می دهند (2)، پس روزگار شیرخوارگی بیست و چهار ماه می شود و بارداری هم ممکن است در شش ماه پایان پذیرد. عثمان گفت : به خدا سوگند این را نمی دانستم آن گاه عثمان گفت : تا آن زن را برگردانند که کار گذشته بود و سنگسارش کرده بودند و پیش از آن نیز به خواهرش گفته بود :

خواهرکم ! اندوه مخور که به خداوند سوگند دست هیچ کس به جز او ، شوهرم ، به دامن من نرسیده . گزارشگر گفت : پس از آن، کودک به روزگار جوانی رسید و مرد نیز بودن او را از پشت خویش گواهی کرد و خود همانندترین مردم بود به او و باز گفت: مرد را دیدم که پس از آن پاره پاره اندام هایش بر روی بستر می ریخت .

ص: 276

1- با بهره گیری از سوره احقاف ، آیه 15 .

2- (233 / بقره) .

گزارش بالا را به گونه ای که در جلد 6، صفحه 94 از چاپ دوم دیدیم، مالک و ابن منذر و ابن ابی حاتم و بیهقی و ابوعمر و ابن کثیر و ابن دیبع و عینی و سیوطی آورده اند.

امینی گوید: اگر به شگفت می آئی جا دارد زیرا که می بینی پیشوای مسلمانان چنان فرازهایی را از کتاب خدا نمی شناسد که در جاهای گوناگون به آن نیازمند می باشد و آن گاه این نادانی او کار را به جایی می کشاند که زنی پاک دامن از گروندگان به آئین راستین را دستگیر کند، داغ روسپی گری بر او بچسباند و آبروی او را پیش چشم همگان و میان همه پیروان کیش وی بریزد.

چرا چون دید پاسخ یک پرسش را نمی داند با کسی از یاران پیامبر گفتگو نکرد و از او نپرسد آن چه را نمی داند تا دریابد و گناه آدمکشی و رسواگری را بر خود نبرد؟ چرا به یاد نیاورد که مشابه این رویداد بارها در روزگار عمر پیش آمد و او خواست زنانی را که شش ماه پس از شوهرکردن زائیده بودند سنگسار کند و چنان چه در جلد 6، صفحه 93 تا 95 از چاپ دوم ترجمه الغدیر گذشت، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و ابن عباس از این کار جلوگیری کردند.

فرض کنیم که او آن دو آیه گرامی را هم فراموش کرده و آن چه را نیز در روزگار عمر پیش آمده بود از یادبرده با این همه، باز هم معلوم نیست که با چه اطمینان قلبی به خود اجازه داد تا دستور دهد آن زن بدبخت را سنگسار کنند؟ آیا پشتوانه داوری اش کتاب خدا بوده؟ در کدام فرازش؟ یا آئین نامه پیامبر؟ کو گزارشگرش؟ یا برداشت ها و سنجش های پیش خود؟ که چگونه به این برداشت رسیده و چه سان به سنجش پرداخته؟ اگر هم دستوری خودسرانه داده که زنده باد دستوردهنده! و آفرین بر این دستور! و هورا برای این گونه جانیشینی پیامبر و این جانشین! آری این است بالاترین رهبری که خاندان اموی پرورش داده و گواراترین میوه ای که از آن درخت چیده شده است.

بخاری و مسلم آورده اند که عبدالله پسر عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را با ما در منی دو رکعتی خواند، و به همین گونه پس از او ابوبکر و پس از ابوبکر عمر و نیز عثمان در آغاز فرمانروائی اش. اما بعدها عثمان آن را چهار رکعتی می خواند و پسر عمر نیز چون با پیش نماز نماز می گزارد چهار رکعت می خواند و چون به تنهایی نماز می گزارد دو رکعتی می خواند (1) گزارش ابن حزم در المحلی 4/207 به این گونه است: راستی این که پسر عمر چون در منی با پیش نماز نماز می گزارد چهار رکعت می خواند و پس از بازگشت به خانه اش همان نماز را دوباره دو رکعتی می خواند.

و در کنز 4/240 از زبان دارقطنی می شنویم که ابن جریج گفت: حمید ضمیری به ابن عباس گفت: من هنگامی که در سفر هستم نماز را شکسته بخوانم یا نه؟ پس پسر عباس گفت: تو آن را شکسته نمی خوانی و چهار رکعتی می خوانی ولی برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله با دل آسوده و بی آن که از هیچ کس جز خدا پروائی داشته باشد بیرون شد و تا هنگام بازگشت نماز را دو رکعتی خواند پس از او ابوبکر بی آن که از هیچ کس جز خدا پروائی داشته باشد بیرون شد و تا هنگام بازگشت، نماز را دو رکعتی خواند. پس از او عمر با دل آسوده بی آن که از هیچ کس جز خدا پروائی داشته باشد بیرون شد و تا هنگام بازگشت، نماز را دو رکعتی خواند، پس از او عثمان نیز در دو سوم یا پاره ای از روزگار فرمانروائی اش به همین گونه رفتار کرد و سپس آن را چهار رکعتی خواند و همین را امویان دست آویز گرفتند. ابن جریج گفت: گزارش به من چنان رسید که او در منی از شکسته خواندن نماز سر باز زد و بس، از این روی که یکی از تازیان چادر نشین در پرستشگاه خیف در منی او را آواز داد و گفت: ای فرمانروای گروندگان! از آن نخستین سال که دیدم تو نماز را دو رکعتی خواندی من همیشه آن را دو رکعتی خوانده ام پس عثمان بترسید که مردم نادان گمان برند نماز همیشه دو رکعت است

ص: 278

1- صحیح بخاری 2/154، صحیح مسلم 2/260، مسند احمد 2/248، سنن بیهقی 3/126.

پس در منی از شکسته خواندن آن سرباز زد .

طبری در تاریخ خود و دیگران آورده اند که در سال 29 عثمان با مردم به دیدار خانه خدا رفت و در منی سرافرده ای برپا کرد و این نخستین سرافرده ای بود که عثمان در منی برپا کرد و از شکسته خواندن نماز در آن جا و در عرفه خودداری نمود. واقعی با زنجیره خود گزارش کرده که پسرعباس گفت : نخستین انگیزه ای که مردم را با مردم در منی دو رکعتی خواند تا ششمین سال فرمانروایی اش دیگر از شکسته خواندن آن سرباز زد. گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بر او خرده گرفتند و کسانی که می خواستند در پیرامون او به سخن پردازند به گفتگو برخاستند تا در میان کسانی که به نزد او شدند علی هم آمد و گفت : به خدا سوگند نه پیش آمد تازه ای روی داده و نه پیمانی از گذشته در دست است، نه پیامبر صلی الله علیه و آله را به یادداری که در مسافرت نماز را دو رکعتی بخواند و پس از او بوبکر و سپس عمر و تو خود در آغاز فرمانروائی ات بر همین شیوه بودی . من نمی دانم این نوآوری به کجا برمی گردد ؟ گفت : اندیشه ای است که خود پذیرفته ام .

نگاهی به برداشت خلیفه

امینی گوید : برداشت عثمان نه با هیچ گونه روشنگری ، استوار می گردید و نه با کتاب خدا و آئین نامه پیامبر و هیچ پاسخی هم برای کارش نداشت جز همان سه بهانه ای که ، در برابر خرده گیران سپر خود نموده بود که ذیلاً شرح داده می شود:

ابن حجر در فتح الباری 2/456 می نویسد : احمد و بیهقی از گزارش عثمان آورده اند که چون او در منی نماز را چهار رکعت خواند مردم بر او خرده گرفتند و او گفت : من چون به مکه آمدم در آن جا زن گرفتم و راستی این که من شنیدم برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله می گفت : « هر کس در شهری زن بگیرد نماز او همچون نماز مردم آن شهر است » سپس گوید : این گزارش درست نیست و در زنجیره میانجیان آن به کسی برمی خوریم که سخنش شایسته پشت گرمی نمی نماید و برای نپذیرفتن آن همین بس که پیامبر صلی الله علیه و آله با زنانش به سفر می رفت و نماز را شکسته می خواند .

آری این پیشوایان، می خواهند به هر بهائی شده آبروی خلیفه را نگاه دارند هر چند با دادن دستورهایی که با آن چه خدا فروفرستاده ناساز باشد.

این هم که بهانه آورده من در طائف دارائی ای دارم پذیرفته نیست چون آن مرد از مردم مگه بوده و از آن جا کوچ کرده نه از مردم طائف و میان او و طائف چند روز راه است و تازه اگر گرفتیم که او در مگه یا در خود منی و عرفات، که در آن دو جا نماز را شکسته نمی خواند، زمینی داشت باز هم داشتن زمین در یک جا انگیزه نمی شود که دستور به شکسته خواندن نماز از گردن مسافر برداشته شود مگر بخواهد در آن جا ماندگار شود چنان چه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که هنگام گرفتن مگه با او بودند نماز را شکسته خواندند و به همین گونه در دیدارشان از خانه خدا به همراه بوبکر، با آن که گروهی از ایشان در مگه یک یا چند خانه و نیز نزدیکانی داشتند، چنان چه شافعی گزارش کرده و در کتاب الام 1/165 می نویسد یاران برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله که هنگام گرفتن مگه با او بودند هم آن بار نماز را شکسته خواندند و هم در دیدار پس از آن از خانه خدا و هم در دیدار پس از آن که به همراه بوبکر انجام گرفت، با آن که گروهی از ایشان در مکه یک خانه یا بیشتر و نیز نزدیکانی داشتند و از آن میان بوبکر خانه ای و نزدیکانی در مگه داشت و عمر نیز در مگه خانه های بسیاری داشت و عثمان هم در مگه خانه و نزدیکانی داشت و هیچ کس از ایشان را نمی شناسم که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور گرفته باشد نماز را شکسته نخواند یا از پیش خود نماز را شکسته نخواند یا پس از برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله که به مگه می آید نماز را شکسته نخواند بلکه آن چه از زبان ایشان از گفتار او برای ما به جای مانده می رساند که در آن جا نیز باید نماز را شکسته خواند، (سخنان بالا را بیهقی نیز در سنن خود 3/153 یاد کرده است).

درباره این بهانه نیز: « من می ترسم کسانی از مرد یمن که به دیدار خانه خدا آمده اند، و نیز درشت خویانی که در دستورهای کیش خود ورزیدگی ندارند بگویند نماز برای کسی هم که در شهر خود باشد دو رکعت است و اینک پیشوای مسلمانان، آن را به این گونه می خواند » . باید گفت اگر چنین ترسی بجا بود در روزگار پیامبر که مردم تازه مسلمان شده بودند، سزاوارتر بود که چنین ترسی خود او صلی الله علیه و آله را از شکسته خواندن نماز بازدارد زیرا آن هنگام دستورهای بیشتری به گوش ها نخورده بود، همچنین در روزگار بوبکر و عمر این ترس بیشتر جا داشت، با این همه،

برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله و نیز آن دو تن که در پی او رفتند (ابوبکر و عمر)، این ترس را بجا ندانستند و بر بنیاد آن کار نکرده و به همین بسنده نمودند که چگونگی نماز خواندن را برای هر کسی، چه در میهن خودش و چه در جای دیگر، بازگو کنند چنان چه خود پیامبر صلی الله علیه و آله روزهایی که در مکه بود نماز را دو رکعتی می خواند و سپس می گفت: ای مردم مکه! شما خود نماز را شکسته نخوانید زیرا ما مسافریم یا می گفت: ای مردم شهر! شما چهار رکعت بخوانید زیرا ما در سفریم (1) پس کار پیامبر بهانه ای را که خلیفه برای خود تراشیده بود از دست او می گیرد مگر چه می شد که وی نیز همچنان گام در جای گام پیامبر صلی الله علیه و آله می نهاد و آن چه را شیوه همیشگی او صلی الله علیه و آله در سفرهایش بود رها نمی کرد و چرا با آن روشنگری رسا از پیروی او سرباز زد؟ مگر زبان گویندگان لال یا گوش شنوندگان کر بود که او نخواست همان برنامه گذشته را در آموختن فرمان خدا پیاده کند؟ و تازه آیا باید نادانان را آموزش داد یا برای نادانی ایشان یک دستور پابرجا را دگرگون ساخت؟

گذشته از آن که اگر خلیفه می خواست با کار خود بی سر و پاها را از چگونگی نماز برای کسی که مسافر نیست آگاه کند با این کار، ایشان را به گمراهی دیگری دچار می ساخت و به این گمان ناروا می افکند که مسافران هم باید چهار رکعت بخوانند و برای آموزش دادن بایستی بر دستوری که از آئین رسیده پایدار ماند و آن گاه به روشنفکری پرداخت، چنان چه برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله نیز، به همان گونه که گذشت، در مکه برنامه اش همین بود و عمر چون به مکه می آمد نماز را دو رکعتی می خواند و سپس می گفت ای مردم مکه! شما نماز را شکسته نخوانید زیرا ما گروهی مسافریم و مانند همین گزارش را بیهقی نیز درباره بوبکر آورده است، (سنن بیهقی 3/126، 157، المحلی از ابن حزم 5/18، موطأ از مالک 1/126).

گفتار پیامبر درباره نماز مسافر

1 عمر پسر خطاب آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت نماز مسافر دو رکعتی است تا آن گاه که به نزد خانواده اش برگردد یا بمیرد. احکام القرآن از حصاص 2/310 نیمروز

ص: 281

1- سنن بیهقی 3/136، 157، سنن ابو داود 1/191.

را در مکه دو رکعتی خواند و چون روی بگردانید گفت ای مردم مکه! ما گروهی مسافریم هرکدام از شما که میهنش در این شهر است نماز را شکسته نخواند پس مردم آن شهر نماز خود را شکسته نخواندند .

2 آورده اند که انس پسر مالک گفت : ما با برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله از مکه به سوی مدینه بیرون شدیم و او نمازها را دو رکعتی دو رکعتی می خواند تا به مدینه بازگشتیم .

صحیح بخاری 2/153 ، صحیح مسلم 1/260 ، مسند احمد 3/190 ، سنن بیهقی 3/136 و 145 .

3 آورده اند که حفص پسر عمر گفت : انس پسر مالک ما را ، که ما چهل مرد از انصار بودیم ، به سوی شام به دیدار عبدالملک به راه انداخت تا در آمدی برای ما دست و پا کند و چون بازگشت و ما در راه گشاده ای که برای گذشتن شتران است بودیم نماز نیمروز را با ما دو رکعتی خواند سپس به درون سراپرده خود رفت و مردم برخاسته دو رکعت دیگر نیز به آن دو رکعت افزودند و او گفت : خدا زشت گرداند این چهره ها را ! که به خدا سوگند نه در مرز برنامه پیامبر کار می کنند و نه دستوری که داده شده می پذیرند. گواهی می دهم که البته شنیدم برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله می گفت : به راستی گروهی در کیش خود دوراندیشی و ژرف نگری می کنند و چنان از کیش به درمی روند که تیر از چله کمان .

گزارش بالا را احمد در مسند 3/159 آورده و هیشمی نیز در مجمع 2/155 یاد کرده است.

خلیفه ، آئین های کفیری را پایمال می کند

بلاذری در الانساب 5/33 از راه محمد پسر سعد از زبان ابواسحاق همدانی آورده است که ولید پسر عُبَّه باده گساری کرد و مست شد پس بامدادان بر مردم پیش نمازی کرده دو رکعت نماز گزارد (1) آن گاه روی به ایشان کرد و گفت : برایتان بیشتر بخوانم ؟ گفتند : نه ! به راستی که ما نمازمان را بگزاردیم ، پس از این ها ابوزینب با جُنْدَب پسر زهیر ازدی بر وی درآمدند و دیدند مست است پس انگشتی او را از دستش به در کردند و او از بس مست بود چگونگی را در نیافت ...

ص: 282

ابو اسحاق گفت: مسروق به من گزارش داد که او چون به نماز ایستاد از جایش دور نشد تا آن چه را نوشیده بود بالا آورد پس چهار تن: ابو زینب، جندب پسر زهیر، ابوحبیبه غفاری، صعب پسر جُثامه، برای گفتگو درباره او با عثمان بیرون شدند و عثمان را از آن چه وی کرده بود آگاه ساختند پس عبدالرحمن پسر عوف گفت: او را چه شده؟ آیا دیوانه گردیده؟ گفتند: نه، مست کرده. گزارشگر گفت: پس عثمان ایشان را بیم داد و در هراس افکند و به جندب گفت: تو دیدی که برادرم باده گساری می کرد؟ گفت: نه. پناه به خدا من گواهی می دهم که او را دیدم مست بود و آن چه را خورده بود از درون برمی گرداند و من انگشتی او را از دستش برگرفتم و او از بس مست بود چگونگی را درنیافت.

ابو اسحاق گفت: پس گواهان به نزد عایشه شدند و او را از آن چه میان ایشان و عثمان گذشته بود آگاه کردند و هم از این که عثمان ایشان را رانده پس عایشه آواز در داد. راستی که عثمان آئین های کیفری را پایمال کرده و گواهان را بیم داده است.

واقعی گوید: برخی گفته اند که عثمان کسانی از گواهان را تازیانه زد پس ایشان به نزد علی شده از این رفتار گله مندی نمودند پس او به نزدیک عثمان رفت و گفت: آئین های کیفری را پایمال گردانیدی و گروهی را که به زیان برادرت گواهی دادند کتک زدی و فرمان را زیر و رو نمودی با آن که عمر گفت: امویان و به ویژه خاندان ابومعیط را برگردن مردم سوار مکن. پرسید: می گویی چه کنم؟ گفت: چنان چه من می بینم باید او را از کار برکنار نمایی و سرپرستی هیچ یک از کارهای مسلمانان را به او نسپاری و گواهان را بازجویی کنی اگر کسانی نیستند که گمان بد به ایشان رود و از سر کینه توزی دروغ بگویند برادرت را به کیفری که بایسته است می رسانی.

پایان برگزیده جلد پانزدهم کتاب ترجمه الغدير

عثمان برای خود و کسانش چراگاه خصوصی قرار می دهد

اسلام علفزارها و چمن هائی را که بر اثر آب باران روئیده و مالک خصوصی ندارد حق همه مسلمانان شناخته که به صورت مساوی و به گونه ای که در همه مباحات اصلیه، از میانه های بیابان و کناره های خشکی ها، معمول است از آن بهره مند شوند چهارپایانشان را از گوسفند و اسب و شتر در آن بچرانند و نه هیچ کس مزاحم دیگری شود و نه برای خود چراگاه اختصاصی قرار دهد و دیگران را از آن محروم سازد پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: مسلمانان در 3 چیز شریک اند: مرغزار و آب و آتش.

و گفت: 3 چیز است که مردم را از آن نباید محروم کرد: آب و مرغزار و آتش.

و گفت: زیادی آب را نباید منع کرد تا به وسیله آن، استفاده از مرغزار ممنوع گردد و به عبارتی: زیادتی آب را منع نکنید تا به وسیله آن از زیادی مرغزار منع نمائید و به عبارتی: هرکس زیادتی آب را منع کند تا به وسیله آن از زیادی مرغزار منع کند خدا در روز قیامت لطف خود را از او منع می نماید(1) آری در روزگار جاهلیت گردن کلفت ها هر قطعه ای از زمین را که خوش می داشتند برای چارپایان و شتران خود قرق می کردند و با آن که خود در استفاده از دیگر مرغزارها با مردم شریک بودند نمی گذاشتند در استفاده از آن مرغزارهای قرق شده کسی شریکشان شود و این از نمونه های زورگویی رایج در آن روزگار بود و پیامبر صلی الله علیه و آله همراه با جاروکردن دیگر عادات گردنکشان و سنت های زورگویان این رسم را نیز برانداخت و گفت: هیچ چراگاهی نیست مگر برای خدا و رسول(2).

ص: 284

1- این احادیث را در صحیح بخاری 3/110 و الاموال از بوعبید صفحه 296 و سنن بوداود 2/101 و سنن ابن ماجه 2/94 می توان یافت

2- صحیح بخاری، 3/113، الاموال از بوعبید صفحه 294، کتاب الام از شافعی 3/207 و در دو کتاب اخیر به گستردگی در پیرامون این مسئله بحث شده است.

و شافعی در تفسیر این حدیث می نویسد: « در روزگار جاهلیت چون کسی از گردن کلفت های عرب در شهری فرودمی آمد سگی را به پارس وامی داشت و آن گاه تا هر جا را که صدای سگ می رفت چراگاه اختصاصی برای مخصوصان خود قرار می داد و هیچ کس را نمی گذاشت در استفاده از آن با او شریک شود و چارپایان خود را در آن بچرانند با این که در استفاده از دیگر چراگاه های آن حوالی خود با دیگران شریک می شد... پس پیامبر صلی الله علیه و آله منع کرد از این که چنان چه در روزگار جاهلیت عمل می شد کسی چراگاه اختصاصی اختیار کند و دیگران را از آن محروم سازد » .

سپس گوید: این که پیامبر گفت: « مگر برای خدا و رسول او » مقصود آن است که مگر چراگاه اختصاصی را برای اسبان و شتران مسلمانان قرار دهند که برای جهاد در راه خدا در کار سواری و باربری از آن استفاده می شود یا برای شترانی که متعلق به بیت المال است و به صورت زکات از مردم گرفته شده، چنان چه عمر منطقه نقیع را برای شترانی که به عنوان صدقه از مردم می گیرند و نیز اسبانی اختصاص داد که برای جهاد در راه خدا آماده می داشتند .

این قانون در میان مسلمانان مورد اتفاق بود تا عثمان به خلافت رسید و چنان چه در انساب بلاذری 5/37 و سیره حلبی 2/87 آمده، به جای چراگاه برای شترانی که به صورت مالیات گرفته می شد، برای خود چراگاهی برگزید، یا چنان چه در روایت واقدی آمده برای خود و حکم بن ابی العاص، یا هم برای خود و هم برای او و هم برای همه امویان چنان چه در شرح ابن ابی الحدید 1/67 آمده که می نویسد: عثمان چارپایان همه مسلمانان را از استفاده از چراگاه پیرامون مدینه محروم ساخت مگر آن چه که متعلق به بنی امیه بود و در صفحه 235 آورده است که واقدی گفت: عثمان ربنده و شرف و نقیع را قرق کرده بود و در چراگاه هیچ شتری و اسبی گام نمی نهاد و تا بازپسین روزگار، منطقه شرف را چراگاه اختصاصی شتران حکم بن ابی العاص و

شتران خودش گردانیده بود ، که شتران خودش هزار شتر بود و منطقه ریزه را نیز چراگاه اختصاصی شترانی گردانید که به صورت زکات گرفته می شد و منطقه نقیع را چراگاه اختصاصی گردانید برای اسب های جنگاوران اسلام و اسب های خودش و اسب های بنی امیه (پایان) .

آری این هم از جمله کارهایی بود که مسلمانان بر عثمان عیب شمردند و عایشه نیز آن را از کارهایی شمرد که بر وی انتقاد کردند و گفت : و ما او را سرزنش کردیم برای فلان کار و برای آن که مرغزارها را چراگاه اختصاصی خود گردانید و با عصا و تازیانه به کتک زدن این و آن پرداخت ، پس قصد او کردند تا او را مانند پیراهن تری که آتش را با فشردن دور کنند در هم فشردند .(1)

کار خلیفه در تعیین چراگاه اختصاصی ، بازگشت و نو کردن عادات جاهلیت نخستین بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن ها را نابود کرده و مسلمانان را در چراگاه ها شریک گردانیده بود و می گفت : سه کس اند که خدا دشمن می داردشان و از آن میان یکی هم کسی را شمرده که سنت جاهلیت را در اسلام بنهد (2) . بر این مرد حق آن بود که پیش از قرق کردن چراگاه ها و به جای جلوگیری از استفاده مردم از آن ها ، حریم اسلام را بپاید و از دستبرد به قوانین آن جلوگیری کند و آن چه را پیامبر صلی الله علیه و آله آورده شیوه ای شایسته پیروی شمارد و سنت جاهلیت را زنده نکند و بداند که سنت الهی را تغییر پذیر نخواهی یافت ولی چه کنیم که او ...

عثمان ، فدک را تیول مروان می گرداند

ابن قتیبه در المعارف صفحه 84 و ابوالفدا در تاریخ 1/168 تیول دادن فدک را که

ص: 286

1- برگردید به فائق زمخشری 2/117 ، نهاییه ابن اثیر 1/298 ، 4/121 لسان العرب 8/363 ، 18/217 ، تاج العروس 10/99 .

2- بهجة النفوس از حافظ ابن ابی جمره ازدی 4/197 .

صدقه پیامبر برای فقرا بود، به مروان از جمله موضوعاتی شمرده اند که مردم بر عثمان ایراد گرفتند. ابوالفدا می نویسد: فدک، صدقه پیامبر بود که فاطمه به عنوان ارث آن را مطالبه کرد و بوبکر روایت کرد که پیغمبر گفته: « ما گروه های پیامبران ارث نمی گذاریم و آنچه برجای می گذاریم صدقه است » ولی بعدها عثمان آن را به تیول مروان بن حکم داد و همچنان فدک در دست مروان و فرزندانش بود تا عمر بن عبدالعزیز بر سرکار آمد و آن را از دست خاندانش گرفته به حالت صدقه بودن برگردانید.

و ابن ابی الحدید در شرح خود 1/67 می نویسد: عثمان فدک را تیول مروان گردانید با آن که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه علیها السلام یک بار به عنوان میراث و یک بار به عنوان هبه شدن آن به وی، آن را مطالبه کرد و از دادن آن به او سرباز زدند.

امینی گوید: من نمی دانم کنه این تیول دادن و حقیقت این کار چه بوده زیرا اگر فدک، غنیمتی برای همه مسلمانان بوده، چنان که بوبکر مدعی شد، پس چه علت داشت که آن را خاصّ مروان گردانند و اگر از حقوق ارثی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، چنان چه هم صدیقه پاک در خطبه هایش بر این امر استدلال کرد و هم پس از او امامان راهنما از عترت پاک پیامبر و پیشاپیش همگی بزرگ ایشان امیر مؤمنان، در این صورت نیز مروان از ایشان نبوده و خلیفه حقّ بگذار و برادر در آن نداشته و اگر هم بخششی از پیامبر به جگر گوشه بی گناه و پاکدامنش بوده، چنان که هم خود آن بانو مدّعی آن بود و هم امیر مؤمنان و دو فرزندشان و نیز ام ایمن که پیامبر، بهشتی بودن او را گواهی کرده، گواهی دادند و شهادت ایشان به گونه ای رد شد که مورد پسند خدا و رسولش نبود و اگر شهادت کسانی که آیه تطهیر درباره ایشان فرود آمده رد شود پس دیگر به چه چیز می توان اطمینان کرد و چه دلیلی را مورد اتکاء می توان گرفت.

و به هر حال که اگر فدک بخششی از پیامبر به فاطمه بود پس به مروان چه ارتباطی داشت و عثمان چه قدرتی بر آن می توانست داشته باشد تا آن را تیول کسی گرداند. راستی را که خلفای سه گانه تصمیمات ضدّ و نقیضی را در مورد فدک به

مرحله اجرا گذاردند ، ابوبکر آن را از اهل بیت گرفت و عمر آن را به ایشان بازگردانید و عثمان آن را به تیول مروان داد و از معاویه به بعد هم که روزگار زورگویان می بود این بازی ادامه داشت و گرفته و پس داده می شد و به طوری که در جلد 14 صفحه 45 تا 50 از برگردان پارسی غدیر ذکر شده است هریک از ایشان مطابق دلخواه و هوس خویش تصمیمی را درباره آن عملی می کرد و در هیچ یک از اعصار به روایت بوبکر عمل نشد و اگرچه گروهی که پیرامون او حاضر بودند بر شنیدن آن چه وی از پیامبر روایت کرد با او سازش نمودند و به ساخت و پاخت برخاستند ، ولی کسانی که پس از وی آمدند با کارهایشان و با تصمیمات رنگارنگ و یک بام و دو هوایی که درباره فدک گرفتند عملاً آن روایت را باطل قلمداد کردند .

برداشت عثمان درباره اموال و صدقات

تصمیمی که خلیفه درباره فدک عملی کرد نسبت به برنامه کلی او درباره اموال ، از غنائم جنگی و صدقات و مالیات ها ، تازگی و شگفتی نداشت ، زیرا او درباره همه آن ها و درباره کسانی که حق استفاده از آن را دارند عقیده خود سرانه ای داشت و بر آن بود که مال مال خدا است و چون خود راسرپرست مسلمانان می پنداشت به خود حق می داد که آن اموال را برای هر مصرفی خواست بگذارد و هر تصمیمی را که میلش کشید درباره آن عملی کند و این بود که به گفته امیر مؤمنان : برخاسته میان خوردنگاه و جای بیرون دادنش خودپسندانه به خرامیدن پرداخت و فرزندان نیاکانش نیز با او به پاخاسته دارائی خدا را چنان می خوردند که شتران گیاه بهاری را. (1)

آری با اموالی صله رحم می کرد ! که همه مسلمانان در استفاده از آن برابر بودند و هریک از افراد جامعه متدین ، از خواهندگان و محرومان ، حقی مشخص در آن داشتند و در آئین حق و قانون مقدس اسلام روانیست که هیچ کس را از بهره خود محروم سازند و بدون رضایت او حقس را به دیگری دهند .

ص: 288

آورده اند که پیامبر درباره مصرف اموال غنائم گفت یک پنجم آن از خداست و چهار پنجم از لشگریان و هیچ فردی از ایشان در استفاده از آن بر دیگری مقدم نیست و تیری را که (در جنگ) از پهلوی خود بیرون می آوری، تواز برادر مسلمانان به آن سزاوارتر نیستی. (1)

و خود حضرت صلی الله علیه و آله چون به غنیمتی دست می یافت همان روز آن را تقسیم می کرد، متأهل ها را دو سهم می داد و مجردها را یک سهم. (2)

و سنت ثابت درباره صدقات آن است که مردم هر اجتماعی تا وقتی در میانشان یک نیازمند هست به استفاده از صدقات خویش سزاوارترند و کارگزاری و سرپرستی صدقات، برای باجگیری و سرازیر کردن باج ها به پایتخت خلیفه نیست بلکه برای آن است که اموال از توانگران گرفته شود و به هزینه تهی دستان هم محلّه با ایشان برسد. پیامبر آن گاه که معاذ را به یمن فرستاد تا مردم آن جا را به اسلام و نماز دعوت کند از جمله سفارش هایش به او این بود که: چون آن (نماز و اسلام) را پذیرفتند به ایشان بگو: خداوند بر شما واجب کرده است که زکات اموال شما از توانگرانتان گرفته و به تهی دستانتان داده شود. (3)

و این هم از نامه امیرالمؤمنین به قثم پسر عباس در هنگامی که وی از سوی حضرت کارگزار مکه بوده: و بنگر در آن چه از مال خدا نزد تو گرد آمده و آن را به هزینه کسانی از عیال مندان و گرسنگان که پیرامونت هستند برسان به طوری که آن را به کسانی که به راستی تهی دست و بی چیز باشند رسانده باشی و آن چه از آن زیاد آید نزد ما فرست تا آن را میان کسانی که نزد ما هستند تقسیم کنیم نهج البلاغه 2/128 ..

ص: 289

1- سنن بیهقی 6/324، 336.

2- سنن بوداود 2/25، مسند احمد 6/29، سنن بیهقی 6/346.

3- صحیح بخاری 3/215، الاموال از بو عبید صفحه 580، 595، 612، المحلی 6/146.

این هم از سخنان او است که: قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و اموال بر چهار قسم بود: اموال مسلمانان که آن را مطابق قوانین ارث (پس از مرگ ایشان) میان وارثان تقسیم کرده است، غنائم و خراج که آن میان مستحقانش قسمت کرده است و خمس که خداوند آن را در جای خود نهاده و صدقات که خداوند آن را در جای خود نهاده برگردید.

و پیش از همه این ها شیوه خداوندی درباره اموال در آیاتی چند از قرآن آمده مثل:

1 و بدانید که آن چه از چیزی غنیمت بردید پس یک پنجم آن از خدا است و از رسول و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان (41 / انفال).

2 صدقات فقط برای مستمندان و تهی دستان و کارگزاران آن است و برای کسانی از نامسلمانان که دل ایشان با گرفتن آن نرم شود و نیز برای آزادی بندگان و دادن وام به وامداران و صرف در راه خدا و یاری به در ماندگان در سفر، قانونی است از سوی خدا و خدا دانا و فرزانه است (59 / توبه).

3 از آن چه خداوند از مال ایشان نصیب خویش کرد، اسبی و شتری بر آن نتاختید ولی خداوند پیغمبران خویش را به هر که خواهد مسلط کند و خدا بر هر چیز توانا است. هر چه خدا از اموال مردم این دهکده ها نصیب پیغمبر خویش کرد از آن خدا و پیغمبر و خویشاوندان وی و یتیمان و تهی دستان و در راه ماندگان است (6/7، حشر).

این سنت خدا است و سنت پیامبرش ولی عثمان آن چه را در قرآن عزیز بوده فراموش کرده و با قانونی که پیامبر اکرم درباره اموال آورده به مخالفت برخاسته و از روش گذشتگانش روی بر تافته و از جاده عدل و انصاف دور شده و فرزندان خاندان فرومایه اش را پیش انداخته، همان میوه های شجره ملعونه ای را که نامشان در قرآن آمده و همان مردان تباه کار و هرزه و میگسار و بدسگال را.

آری اینان را عثمان از بزرگان نیکوکار ملت و از افراد صحابه پیامبر برتر می شمرد و از مال مسلمانان به یکایک از خویشانش میلیون پاره های زر و سیم می بخشید، بدون آن که هیچ حساب و کتابی را نگهدارد و ایشان را بر همه افراد

دیگر، هرکه باشند و هر قدر به پیغمبر نزدیک باشند، مقدم می داشت و هیچ کس هم جرأت نمی کرد به کار امر به معروف و نهی از منکر پردازد چرا که به چشم خود می دیدند با کسانی که به این دو کار واجب برمی خیزند با چه روش سنگدلانه ای رفتار می کند و چه پرده درمی ها و تبعیدها و چه کتک ها با آن شلاقش که از شلاق عمر هم سخت تر بود و به دنبال آن هم تازیانه و چوبدستی او می آمد و اینک نمونه ای چند از برنامه ای که خلیفه درباره اموال پیاده کرد.

بذل و بخشش های خلیفه به حکم بن ابی العاص

صدقات قضاغه را به عمویش حکم بن ابی العاص، رانده شده پیامبر واگذار و این پس از آن بود که او را به خود نزدیک کرد و به خویش چسباند. روزی که گام در مدینه نهاد پیراهنی کهنه و پاره و تکه تکه برتن داشت و کارش راندن بزها بود، مردم که نخست این همه فلاکت را در حال او و همراهانش نگریسته بودند پس از لحظه ای چند که او به درون خانه خلیفه شد و بیرون آمد دیدندش که پیراهنی از خز برتن دارد و عبای اشرف را دربر (تاریخ یعقوبی 2/41) و بلاذری در الانساب 5/28، به گزارش از ابن عباس می نویسد: از جمله انتقادهایی که به عثمان شد در مورد حکم بن ابی العاص بود که او را به کارگزاری صدقات قضاغه (1) برگماشت و مبلغ آن را که 000/300 درهم رسید چون به نزد او آورد به خودش بخشید.

حکم! و چه می دانی حکم چیست!؟

کارش اخته گری بود و گوسفندان را اخته می کرد (2) در مکه در همسایگی پیامبر صلی الله علیه و آله می زیست و از همان ها بود که کار را بر وی سخت کرده بودند و به گفته ابن هشام در سیره خود، 2/25 از بسیاری آزارهایی که به پیامبر صلی الله علیه و آله می رساند

ص: 291

1- تیره ای از مردم یمن که این عنوان نام جدشان بود.

2- حیاة الحیوان از دمیری 1/194.

همانند بولهب شمرده می شد و طبرانی از داستان عبدالرحمن سخن می گفت: او با حرکات چشمش به توهین می پرداخت پس پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید و گفت: به همین گونه بمان! و پس از آن همیشه چشمش پرش داشت تا مرد.

و در گزارش مالک بن دینار: پیامبر صلی الله علیه و آله به حکم بگذشت و حکم شروع کرد به مسخره کردن پیامبر صلی الله علیه و آله با حرکات انگشتش. پس پیامبر او را دید و گفت: خدایا او را به لرزش و ارتعاش دچار کن پس در همان جا دچار لرزش و ارتعاش گردید و حلی می افزود: و ابتلاش به این بیماری پس از آن بود که یک ماه بیهوش افتاده بود. (1)

گزارش بالا از طریق این حافظان: طبرانی، بیهقی، حاکم نقل شده است.

و بلاذری در الانساب 5/27 می نویسد: حکم بن ابی العاص در جاهلیت همسایه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پس از ظهور اسلام بیش از همه همسایگان دگر، او را آزار می رساند، پس از فتح مکه، به مدینه آمد و در دین او طعن و تردید داشتند، پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله راه می افتاد و با تکان دادن دهان و بینی تقلید در می آورد و چون او به نماز می ایستاد وی هم پشت سرش می ایستاد و با حرکات انگشتان مسخره بازی در می آورد و به همان گونه در حالت ارتعاش ماند و به جنون مبتلا شد و یک روز که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه یکی از زنانش بود او دزدیده نگاه می کرد و چون رسول وی را بشناخت با نیزه ای کوچک بیرون شد و گفت: کیست که این قورباغه ملعون را از سوی من جواب بدهد؟ سپس گفت:

به خدا که او و خاندانش نباید با من در یک جا باشند پس همه شان را به طائف تبعید کرد و چون رسول درگذشت عثمان به شفاعت از ایشان با ابوبکر سخن گفت و خواست که بازشان گرداند او پذیرفت و گفت: من رانده شدگان رسول صلی الله علیه و آله را پناه نمی دهم سپس که عمر خلافت یافت با او نیز درباره ایشان به سخن پرداخت و او نیز.

ص: 292

1- الاصابة 1/345، 346، السيرة الحلیية 1/337، الفائق از زمخشری 2/305، تاج العروس 6/35.

پاسخی مانند بوبکر داد و چون عثمان به خلافت رسید ایشان را به مدینه در آورد و گفت : من درباره ایشان با رسول سخن گفته و از او خواسته بودم که بازشان گرداند و او به من وعده داده بود که به ایشان اجازه بازگشت دهد ولی پیش از اجازه درگذشت ، پس مسلمانان از این که ایشان را به مدینه وارد کرده بود زبان به نکوهش گشودند .

و آورده است که سعیدبن مسیب گفت : عثمان خطبه خواند و دستور داد کبوترها را سرببرند و گفت : در خانه های شما کبوتر زیاد شده و سنگ پرانی نیز زیاد گردیده و چیزی از آن نیز به ما خورده ، یکی از مردم گفت : رانده شده های پیامبر صلی الله علیه و آله را پناه می دهد و آن گاه می گوید کبوترها را بکشید .

بذل و بخشش های عثمان به مروان

خلیفه به عموزاده و شوهر دخترش ام ابان که مروان بن حکم بن ابوالعاص باشد یک پنجم از همه غنائم افریقا را که (000/500) دینار طلا می شد بخشید و در همین باره است که عبدالرحمن بن حنبل کندی خطاب به خلیفه می گوید :

با سخت ترین گونه ای که به توان ، به خدا سوگند یاد می کنم

که خدا هیچ کاری را مهمل رها نکرده است .

ولی تو برای ما آشوبی آفریدی

تا برای تو (به وسیله تو؟) آزموده شویم یا تو خود آزموده شوی

آن لعنتی را خواندی و به خود نزدیک کردی

و این با روش گذشتگان مخالف بود

و با ستمکاری در حقّ بندگان خمس ایشان را

به مروان بخشیدی و چراگاه اختصاصی درست کردی .» .

ابن قتیبه در المعارف صفحه 84 و ابوالفدا در تاریخ 1/168 ، گزارشی به گونه بالا- دارند و بلاذری در الانساب 5/38 شعرهایی شبیه شعرهای بالا را آورده .

حاکم در مستدرک 4/479 از طریق عبدالرحمن بن عوف روایتی آورده و حکم به صحت آن کرده که به موجب آن : در مدینه برای هیچ کس فرزندی زائیده نمی شد مگر آن را به نزد پیامبر می آوردند پس چون مروان بن حکم را بر او درآوردند گفت : او قورباغه پسر قورباغه ، لعنتی پسر لعنتی است .

گزارش بالا را هم دمیری در حیاة الحیوان 2/399 آورده است و هم ابن حجر در صواعق صفحه 108 و هم حلبی در سیرة 1/377 و شاید معاویه نیز با اشاره به همان گزارش است که به مروان می گوید : بچه قورباغه ! تو آن جا نبودی ، که این سخن را ابن ابی الحدید از وی نقل کرده است : 2/56 .

اکنون با من به سراغ خلیفه برویم و پیاپی بپرسیم که این قورباغه لعنت شده در صلب پدرش و پس از آن را به چه مجوزی پناه داده و کار صدقات را به وی سپرده و در مصالح توده به مشورت با وی اعتماد کرده ؟ و چرا او را منشی خود گرفته و به خویش چسبانده تا بر خود وی چیره گردد (1) با آن که هم سخنان پیامبر بزرگ درباره وی پیش چشمش بود و هم آن رسوائی ها و نادرستی هایی که وی به بار آورد و با آن که خلیفه باید مؤمنان شایسته را پیش اندازد و بزرگ بدارد تا کارهای نیک ایشان را سپاس بگذارد نه این که با مردم لابلای و دیوانه ای مانند مروان هم بزم گردد که باید در برابر کارهای ناپسندشان ترش رویی و نکوهش پیشه کرد زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : هرکس کار ناپسندی ببیند اگر بتواند باید آن را با دستش دگرگون سازد و اگر نتواند با زبانش و اگر با زبان هم نتواند با دلش و این سست ترین مراتب ایمان است (2) و امیر مؤمنان گفت : کمترین مراحل نهی از منکر آن است که تبه کاران را با روئی ترش دیدار کنی .

ص: 294

1- به گواهی بو عمر در «استیعاب» و ابن اثیر در اسدالغابة 4/348 .

2- برگردید به برگردان پارسی غدیر جلد 15 ، صفحه 271 .

گرفتیم که خلیفه، اجتهاد و تأویل نموده و به خطا افتاده ولی آخر این همه اغماض و سهل انگاری در برابر مروان چرا؟ چرا کسی را که باید بیرون کرد به خود می چسباند و کسی را که شایسته است براند پناه می دهد و کسی را که سزاوار مَثَم داشتن است امین می شمارد و کسی را که بایستی محروم ساخت بالاترین عطاها را از مال مسلمانان می بخشد و کسی را که باید دستش از مستمری های مسلمانان کوتاه باشد بر آن مستمری ها چیره می گرداند.

من چیزی از دلایل خلیفه برای این کارهایش سردر نمی آورم و شاید او عذری داشته باشد و تو سرزنشش می کنی!، ولی این هست که مسلمانان روزگار خودش که از نزدیک به امور آشنا بودند و در حقایق تأمل و تعمق نموده و با نظر دقیق در آن می نگریستند او را معذور نداشتند و آخر چگونه معذورش دارند با آن که در برابر خود آیه قرآن را می بینند که: بدانید که هرچه را غنیمت بردید از چیزی، پس پنج یک از آن خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و تنگدستان و در راه ماندگان است، اگر به خدا ایمان آورده اید، مگر نه این است که دادن آن پنج یک به مروان لعنتی موجب بیرون شدن از دستور قرآن است؟ و مگر عثمان خود همان کس نبود که همراه با جُبَيْرِ مُطْعَم بن مطعم با رسول به گفتگو پرداخت که برای خاندان او هم سهمی از خمس تعیین کند و او پذیرفت و تصریح کرد که فرزندان عبدالشمس (جد عثمان) و نوفلیان بهره ای از خمس ندارند.

جُبَيْرِبن مُطْعَم گوید: چون پیامبر سهم خویشاوندان خود را میان هاشمیان و مطلبیان (1) بخش کرد من و عثمان به نزد او شدیم و من گفتم: ای رسول این هاشمیان برتری شان انکار بردار نیست زیرا تو در میان ایشان هستی و خداوند تو را از ایشان قرار داده ولی آیا تو برآنی که مطلبیان سهم ببرند و ما نبریم؟ با آن که ما و ایشان در یک مرتبه قرار داریم گفت: ایشان نه در جاهلیت و نه در مسلمانی از من جدات.

ص: 295

1- جد ایشان مُطَّلِب برادر پدر و مادری هاشم است و مادر آن دو عاتکه دختر مُرّه بوده است.

نشدند یا : از من جدا نشدند و جز این نیست که هاشمیان و مطلبیان یک چیزند ، سپس انگشتان خود را در یکدیگر کرد ، رسول از آن خمس نه چیزی میان نوفلیان بخش کرد و نه میان زادگان عبدالشمس ، با آن که آن را میان هاشمیان و مطلبیان تقسیم کرد . (1)

چه گران است بر خدا و رسول او که سهم خویشان رسول را به لعنت شده و طرد شده او بدهند با آن که پیامبر او و خاندانش را از خمس محروم داشته است .

خلیفه چه عذری داشت که خود را از دستور کتاب خدا و سنت پیامبر کنار کشید و چرا خویشان خود ، زادگان شجره ای را که در قرآن بر ایشان لعنت شده ، برتر از نزدیکان پیامبر شمرد که خدا در قرآن دوستی شان را واجب شناخته ؟ من نمی دانم و خدا از پس و پشت آنان حسابگر است .

بخشش عثمان به ولید از مال مسلمانان

خلیفه به برادر مادری اش ، ولید بن عُقبَة بن ابی مُعیط بن ابی عمرو بن اُمیّه ، آن چه را به وسیله عبدالله بن مسعود از بیت المال مسلمین وام گرفته بود بخشید بلاذری در الانساب 5/30 می نویسد : چون ولید به کوفه آمد ابن مسعود را کارگزار بیت المال یافت و از او مالی قرض خواست ، که این کار را والیان می کردند و سپس آن چه را گرفته بودند پس می دادند ، عبدالله نیز آن چه خواسته بود به وی قرض داد و سپس از وی خواست که آن را بپردازد ولید در این باره با عثمان مکاتبه کرد و عثمان به عبدالله بن مسعود نوشت : تو خزانه دار مایی و بس . پس برای آن چه ولید از اموال ستانده کاری به وی نداشته باش ، ابن مسعود کلیدها را بیفکند و گفت من گمان می کردم که خزانه دار مسلمانانم اما اگر قرار شود خزانه دار شما باشم مرا نیازی به آن نیست و پس از افکندن کلیدهای بیت المال ، در کوفه ماندگار شد .

ص: 296

1- صحیح بخاری 5/28 ، الاموال از بوعبید صفحه 331 ، سنن بیهقی 6/340 و 342 ، سنن بوداود 2/31 ، مسند احمد 4/81 ، المحلی 7/328 .

عبداللہ بن سنان گفت: ولید در کوفه بود و ابن مسعود نیز کارگزاری بیت المال در کوفه را داشت یک بار ما در مسجد بودیم که ابن مسعود به سوی ما بیرون شد و گفت: «ای کوفیان! یک شب صد هزار سکه از بیت المال شما گم شد که نه درباره آن نوشته ای از خلیفه به من رسیده و نه در مورد آن براءت نامه ای برای من فرستاده». این سخن را ولید به عثمان نوشت و او ابن مسعود را از کار بیت المال برداشت. العقدالفرید 2/272.

ولید و پدرش

پدرش عقیبة، از همسایگان پیامبر بود که بیش از همه در آزار رساندن به او کوشش داشت. ابن سعد به اسناد از طریق هشام بن عروه و او از پدرش و او از عایشه آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: من میان دو تا از بدترین همسایه ها خانه داشتم یکی بولهب و دیگری عقبه، سرگین های درون شکنبه حیوانات را می آوردند و درب خانه من می ریختند تا آن جا که ایشان آن چه را دور می ریختند می آوردند و در خانه من می ریختند. (1)

این پدر بود و با چه پسری!

اما ولید کسی است که به زبان وحی آشکار تبه کار خوانده شده، زناکار بوده و بزهکار و همیشه مست و دائم الخمر که دستورهای دین را با پرده دری هایش لگدکوب کرده و جلوی چشم همه با تازیانه هایی که خورده پرده اش دریده شده. درباره او از قرآن توضیح بخواه که: «اگر تبه کاری خبری برای شما آورد درباره آن تحقیق کنید» (2) زیرا کسانی که در زمینه تأویل قرآن دانشی دارند چنان چه در جلد 15 ترجمه الغدیر گذشت اجماع کرده اند که این آیه درباره او فرود آمده است.

ص: 297

1- طبقات ابن سعد 1/186 چاپ مصر.

2- (6 / حجرات).

و نیز از محراب مسجد کوفه توضیح بخواه که آن روز از سرمستی در آن جا قی کرد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و با صدای بلند به خواندن این تصنیف پرداخت :

دل به رباب (دلدار) آویخت

و آن هم پس از پیرشدن هر دو .

و سپس گفت : بیشتر برایتان بخوانم ؟ پس ابن مسعود او را با لنگه کفشش بزد و نمازگزاران از هرسو به او ریگ پرتاب کردند تا به خانه خویش درآمد و ریگ ها نیز از پی اش روان ، که در جلد 15 برگردان پارسی الغدیر مفصلاً آورده شده است .

و نیز اگر می خواهی ، از خلیفه عثمان پیرس که او را شایسته دانسته و سرپرستی صدقات تَغْلِیِّان و سپس فرمانروایی کوفه را به او سپرده و او را بر احکام دین و نوامیس مسلمانان و تهذیب مردم و دعوت ایشان به دین یگانه پرستی امین شمرده و بدهی او به بیت المال مسلمانان را بخشیده و ذمه اش را از مالی که از فقرا بر گردن وی بوده بری ساخته آیا در آئین پاک ما می توان چنین مردی را این همه چیرگی و نیرومندی بخشید ؟ من پاسخی برای این سؤال ندارم و شاید نزد خلیفه چیزی بیابی که کار او را موجه جلوه دهد یا نزد ابن حجر که پس از اقرار به صحت آن چه ما گفتیم و این که : از طریق راویان مورد اطمینان رسیده است ، پاسخی تراشیده که معلوم نیست چه از آن به دست آید زیرا در تهذیب التهذیب 11/144 می نویسد : ثابت است که وی از اصحاب رسول بوده و گناهانی هم کرده که کار آن با خدا است و درست آن است که سخنی از آن ها نرود (پایان) .

ولی ما خاموشی را درست نمی دانیم آن هم پس از آن که قرآن کریم خاموشی نگزیده و در دو جا او را فاسق نامیده ، مگر کسی که مؤمن است مانند کسی است که تبه کار است ؟ برابر نیستند و ما هرچه را هم که میان او و خدا است به سکوت برگزار کنیم ولی دیگر روا نیست مترتب شدن و نشدن آثار عدالت را هم بر او با سکوت برگزار کنیم و از جایز بودن یا نبودن روایت از زبان او سخنی بر زبان نرانیم چرا که در قرآن به نام فاسق یاد شده و با تبه کاری هایی که آشکارا کرده به پرده دری ها

برخاسته و از مرزهایی که قوانین خدایی نهاده بوده تجاوز کرده و کسانی که از مرزهای قوانین خدا تجاوز کنند از ستمگرانند .

بخش عثمان به ابوسفیان

به گفته ابن ابی الحدید در شرح خود 1/67 ، در همان روز که خلیفه دستور داد 000/100 درهم از بیت المال را به مروان بدهند 000/200 درهم نیز از بیت المال به ابوسفیان بخشید .

امینی گوید : برای بوسفیان که شایسته محروم داشتن از همه نیکویی ها است هیچ موجبی نمی بینم که این بخشش کلان از بیت المال مسلمانان را روا بشمارد زیرا او ، چنان که در استیعاب به خامه بو عمر به نقل از گروهی آمده ، از همان آغاز مسلمانی اش پناه گاهی بود برای منافقان و در جاهلیت نیز او را نسبت به زندقه می دادند روز یَرْمُوک (سپاه روم که حمله می آوردند) می گفت: بیائید ای شاهزادگان رومی ! و چون زبیر گزارش این سخن را از پسر خویش شنید گفت : خدا بکشدش که جز نفاق راهی نمی رود آیا ما برای او از شاهزادگان رومی بهتر نیستیم . علی نیز به او گفت : تو همیشه دشمن اسلام و اهل اسلام بوده ای .

این بود شخصیت بوسفیان به هنگام کفر و مسلمانی اش که تا بازپسین دم از زندگی اش تغییری در آن راه نیافت . با این وصف آیا به اندازه یک ذرة المثقال هم او را در اموال مسلمانان ذیحق می توان دانست ، تا چه رسد به آن هزارها ، ولی چه باید کرد که انتساب او به امویان ، به خلیفه اجازه داد که او را به بخشش های کلان از اموال مسلمانان مخصوص گرداند ، با سنت پیامبر بسازد یا نه .

سیاهه ای از بخشش های عثمان و گنج های آبادان شده به برکت او

دینار طلا نام صاحبان

000/500 مروان

000/100 ابن ابی سرح

000/200 طلحه

000/560/2 عبدالرحمن

000/500 یعلی بن امیه

000/100 زید بن ثابت

000/150 خود خلیفه (عثمان)

000/200 خود خلیفه (عثمان)

000/310/4 جمع چهار میلیون و سیصد و ده هزار دینار طلا

بخوان و فراموش مکن گفتار امیر مؤمنان را درباره عثمان : میان خورد نگاه و جای بیرون دادنش خودپسندانه به خرامیدن پرداخت و فرزندان نیاکانش نیز با او به پا خاسته دارایی خدا را چنان می خوردند که شتر گیاه بهاری را .

و نیز این سخن او را که اندکی بعد بیاید : هان؟! هر زمینی که عثمان به تیول داده و هر مالی از دارائی خدا بخشیده به بیت المال برمی گردد .

ص: 300

سیاهه دیگری از بخشش های عثمان و گنج های آبادان شده به برکت او

درهم نام صاحبان

000/300 حکم

000/020/2 خانواده حکم

000/300 حارث

000/100 سعید

000/100 ولید

000/300 عبدالله

000/600 عبدالله

000/200 بوسفیان

000/100 مروان

000/200/2 طلحه

000/000/30 طلحه

000/800/59 زبیر

000/250 ابن ابی وقاص

000/500/30 خود خلیفه عثمان

000/770/126 جمع صد و بیست و شش میلیون و هفتصد و هفتاد هزار درهم

این جا فقط می ماند که از خلیفه پرسیم چرا این همه امتیازات رابه نامبردگان و نیز کسانی نظیر ایشان از جلودارانش اختصاص داده ؟ آیا جهان برای ایشان آفریده شده ؟ یا قانون دین دستور داده بود از رسانیدن پاداش ها و دادن حقوق به شایستگان و نیکان امت محمد ، همچون ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود و امثال ایشان، جلوگیری شود و برایشان واجب باشد که با دشواری ها و سختی ها دست به گریبان باشند و از گرفتاری ها رنج ببرند و قانون

محرومیت، بر عموم ایشان فرمان براند یکی تبعید شود و دیگری کتک بخورد و آن دیگر مورد اهانت قرار گیرد و این سرورشان امیر مؤمنان است که می گوید: امویان از میراث محمد و غنائمی که به برکت آن حضرت رسیده چنان اندک اندک به من می دهند که گویا می خواهند شیری به بچه شتر هنگام دوشیدن مادرش بدهند. (1)

آیا جود عبارتست از آن که فرد آن چه را مال خودش و مایملک شخصی است بدهد یا به گونه ای که خلیفه رفتار می کرد از کیسه دیگران بذل و بخشش کند؟ کاش کسی را می یافتم که این پرسش مرا پاسخ بدهد زیرا خود خلیفه را نیافتم تا از وی سؤال کنم و شاید که اگر هم از خودش می پرسیدم تازیانه اش بر پاسخش پیشی می گرفت.

عثمان ابوذر را به ربنده تبعید می کند

بلاذری روایت کرده که چون عثمان، بخشش های آن چنانی را در حق مروان بن حکم روا داشت و به حارث بن حکم بن ابی العاص 000/300 درهم و به زیدبن ثابت انصاری 000/100 درهم بداد ابوذر می گفت: تهیه کنندگان گنج ها را مژده بده به کیفری دردناک و نیز این آیه را می خواند: و کسانی که زر و سیم را تل انبار می کنند و در راه خدا به مصرف نمی رسانند نوید ده ایشان را به کیفری دردناک (2) مروان این سخنان را به عثمان رساند و برده خود را به سوی ابوذر فرستاد که از این سخنان که به گوش من می رسد دست بکش او گفت آیا عثمان مرا از خواندن کتاب خدا و از نکوهش کسی که دستور او را رها کرده منع می کند به خدا که اگر خشنودی خدا را با خشم عثمان به دست آرم نزد من بهتر و محبوب تر است از این که با خشنود ساختن عثمان خدا را به خشم آرم، عثمان از این سخن بر سر خشم آمد و آن را در دل نگاه داشت و شکیبایی و خودداری نمود تا روزی گفت: آیا امام را روا است که چیزی از مال مسلمانان برگیرد و چون توانگر شد بپردازد؟ کعب الاحبار گفت: عیبی ندارد ابوذر گفت: ای فرزند دو یهودی تو دین ما را به ما می آموزی؟ عثمان گفت: چه انگیزه ای

ص: 302

1- نهج البلاغه 1/126 .

2- (34 / توبه) .

آزار تو را بسیار گردانیده و علیه یاران من برانگیخته؟ به واحد نظامی ات ملحق شو و واحد نظامی اش در شام بود و آن هنگام مطابق معمول برای حج آمده بود و از عثمان اجازه خواست که در جوار قبر پیامبر بماند و او به وی اجازه داد و این که واحد نظامی اش در شام بود علنی جز این نداشت که چون دید ساختمان ها تا ناحیه سلع رسیده به عثمان گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می گفت: « چون ساختمان ها تا ناحیه سلع رسد، چاره، گریز است » اینک به من اجازه ده تا به شام روم و آن جا جهاد کنم او به وی اجازه داد و ابوذر کارهایی را که معاویه می کرد ناپسندیده می شمرد و معاویه 300 دینار طلا برای او فرستاد و او گفت: اگر این ها از سهمیه حقوق امسال است که از دادن آن خودداری کرده بودید، آن را می پذیرم و اگر جایزه و بخششی است مرا نیازی به آن نیست و حبیب بن مسلمه فهری دوست دینار طلا برای وی فرستاد و او گفت: آیا نزد تو هیچ کس خوارتر از من نبود که این مال را برای من فرستادی؟ پس آن را برگرداند.

معاویه قصر خضراء (کاخ سبز) را که در دمشق بساخت، ابوذر به او گفت: اگر این از مال خداست که خیانت کرده ای و اگر از مال خودت است که اسراف است معاویه خاموش ماند و ابوذر می گفت: به خدا کارهایی شده که نیک نمی شناسم و به خدا سوگند که این ها در کتاب خدا و سنت پیامبرش نیست و به خدا حقی را می بینم که خاموش می شود و باطلی را که زنده می شود و راستگویی را که تکذیب می شود و سنتی را که از پرهیزگاری به دور است. حبیب بن مسلمه به معاویه گفت: ابوذر شام را بر تو تباه خواهد کرد اگر شما نیازی به آن جا دارید اهل آن را دریابید معاویه در این باره با عثمان مکاتبه کرد و عثمان به معاویه نوشت: جُنْدَب (نام ابوذر در زمان جاهلیت) را بر ناهموارترین ستورها سوارکن و او را از راهی دشوار بفرست. معاویه او را با کسی فرستاد که شبانه روز ستورش را براند و چون ابوذر به مدینه آمد می گفت: کودکان را به کار می گماری و چراگاه اختصاصی درست می کنی و فرزندان آزاد شده ها را به خود نزدیک می کنی عثمان به نزد او فرستاد که به هر سرزمینی خواهی ملحق شو. گفت به مکه گفت نه گفت پس بیت المقدس گفت نه گفت پس به

بصره یا کوفه گفت نه من تو را می فرستم به ربه، پس او را به آن جا فرستاد و همچنان در آن جا بود تا درگذشت .

سخن امیر مؤمنان هنگامی که ابوذر را به سوی ربه بیرون کردند

ای ابوذر! تو برای خدا خشم گرفتی پس به همان کسی امیدوار باش که برای او خشم گرفتی، این گروه از تو بر دنیای خویش ترسیدند و تو از ایشان بر دینت ترسیدی، پس آن چه را از تو بر آن می ترسند در دست ایشان رها کن و برای حفظ آن چه از ایشان بر آن می ترسی بگریز که چه بسیار نیازمندند ایشان به آن چه ایشان را از دستبرد به آن منع کردی (که همان دین تو است) و چه بسیار بی نیازی تواز آن چه ایشان تو را از دسترسی به آن بازداشتند (که همان دنیا است) و فردا خواهی دانست که چه کس سود برده و چه کس بیشتر رشک برده و اگر آسمان ها و زمین بر بنده ای بسته باشد و سپس از نافرمانی خدا پرهیزد خداوند راه رهایی از آن دورا برای او قرار می دهد . جز به حق انس مگیر و جز از باطل به وحشت میا که اگر تو دنیای ایشان را می پذیرفتی تو را دوست می داشتند و اگر چیزی از آن برای خود جدامی کردی تو را در امان می داشتند (1).

ابن ابی الحدید در شرح 2/375 تا 387 داستان بوذر را به گستردگی آورده و آن را مشهور و تأیید شده می داند و این هم عین سخنانش :

پیشامد ابوذر و تبعید او به ربه یکی از رویدادهائی است که موجب نکوهش عثمان گردید و این کلام را ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب سقیفه از عبدالرزاق از پدرش از عِکْرَمَة از ابن عباس نقل کرده که گفت: چون ابوذر به ربه تبعید شد عثمان دستور داد میان مردم جار زدند که هیچ کس نه با ابوذر سخن گوید و نه او را بدرقه کند به مروان بن حکم نیز دستور داد که او را بیرون ببرد او نیز بیرونش برد همه مردم نیز از وی پرهیز کردند مگر علی و برادرش عقیل و حسن و

ص: 304

حسین و عمّار . که ایشان با وی بیرون شده بدرقه اش کردند و حسن با ابوذر به سخن پرداخت و مروان به او گفت . هان حسن ! مگر نمی دانی که امیرمؤمنان از گفتگو با این مرد منع کرده اگر نمی دانی بدان . علی به مروان حمله کرد و با تازیانه اش میان دوگوش شتر وی کوفت و گفت دورشو خدا تورا به آتش اندازدمروان خشمگین به سوی عثمان برگشت و گزارش کار را به اوداد و او نیز بر علی خشمگین شد . ابوذر بایستاد و آن گروه با وی وداع کرده و دُکوان مولای ام هانی دختر ابوطالب نیز که با ایشان بود و حافظه ای نیرومند داشت سخنان ایشان را هنگام بدرود به خاطر سپرد علی گفت :

ابوذر ! تو برای خدا خشم گرفتی و این دسته از تو بر دنیای خویش ترسیدند و تو از ایشان بر دین خود ترسیدی تورا با کین تیزی های خویش بیازمودند و به دشت بی آب و گیاه تبعید کردند به خدا اگر آسمان ها و زمین بر بنده ای بسته باشد و سپس از نافرمانی خدا بپرهیزد خداوند راه گریزی از آن برای وی قرار می دهد . ای ابوذر ! جز با حق انس مگیر و جز از باطل وحشت مکن .

سپس به همراهانش گفت : عمویتان را بدرود کنید و به عقیل گفت : برادرت را بدرود کن عقیل به سخن پرداخت و گفت ای ابوذر چه بگویم تو می دانی که ما دوستت داریم و تو نیز ما را دوست داری پس تقوی پیشه کن که تقوی رستگاری است و شکیاباش که شکیایی بزرگواری است و بدان که اگر شکیایی بر تو گران آید از بی تابی است و سپس حسن و حسین علیهم السلام به سخن پرداختند . در پایان ابوذر خدا پیامرز که پیری بزرگ بود بگریست و گفت : ای خاندان رحمت ! خدا شما را پیامرز شما را که می دیدم با دیدن شما به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله می افتادم مرا در مدینه به جز شما کسی نبود که دلم به او آرام گیرد یا برایش اندوه بخورم همان گونه که بودن من در شام بر معاویه گران می آمد و خوش نداشت که در یکی از دو شهر (1) با برادر یا پسر خاله اش همسایه باشم و کار مردم را در فرمانبری از او تباه کنم پس مرا به شهری فرستاد که نه یآوری در آن دارم و نه پشتیبانی، به جز خدا ، که جز خدا نیز.

ص: 305

1- مقصودش مصر و بصره است زیرا فرماندار مصر عبدالله بن سعد بن ابی سرح برادر شیری عثمان بود و فرماندار بصره نیز پسردایی عثمان عبدالله بن عامر .

ابن ابی الحدید می نویسد: بدان آن چه بیشتر سرگذشت نویسان و دانشمندان اخبار برآند این است که عثمان ابوذر را نخست به شام تبعید کرد و چون معاویه از وی شکایت کرد وی را به مدینه خواست و سپس از مدینه به ربه تبعید کرد زیرا او در مدینه نیز به همان گونه رفتار می کرد که در شام معمولش بود و اصل این پیشامد آن بود که چون عثمان خزانه های اموال را به مروان بن حکم و جز او بخشید و چیزی از آن را نیز ویژه زیدبن ثابت گردانید ابوذر میان مردم و در راه ها و خیابان ها می گفت: گردآرندگان گنج ها را مژده ده به کیفری دردناک . این سخن را با صدائی بلند می خواند و این آیت بر زبان می راند و کسانی که زر و سیم را تل انبار می کنند و در راه خدا انفاق نمی نمایند بشارت ده ایشان را به کیفری دردناک . این خبر را بارها به عثمان رسانیدند او خاموش ماند تا سپس یکی از غلامانش را به نزد او فرستاد که کاری را که خبرش به من رسیده ترک کن ابوذر گفت : آیا عثمان مرا منع می کند که آیات قرآن خدا را بخوانم و ایراد آن کس را که دستور خدا را ترک کرده بگویم ؟ به خدا اگر با خشمگین ساختن عثمان ، خدا را خشنود گردانم نزد من محبوب تر و بهتر است تا با خشمگین کردن خدا، عثمان را خشنود گردانم . عثمان از این سخن در خشم شد و آن را نگاه داشت و شکیبایی و خودداری نمود تا یک روز که مردم پیرامونش بودند گفت : آیا امام می تواند چیزی از بیت المال وام بگیرد و چون توانگر شد پردازد ؟ کعب الاحبار گفت ایرادی ندارد ابوذر گفت : ای زاده یهودیان ! تو به ما دین ما را می آموزی ؟ پس عثمان گفت چه بسیار به من گزند می رسانی و به یاران من می آویزی . به شام رو پس او را به آن جا تبعید کرد و ابوذر در آن جا نیز کارهایی را که معاویه می کرد نکوهش می نمود تا یک روز معاویه سیصد دینار زر برای او فرستاد و ابوذر به پیک وی گفت : اگر این ها از حقوق من است که امسال از آن محروم داشته اید می پذیرم و اگر عَطِیَّة است مرا نیازی به آن نیست و آن را به وی برگردانید. سپس معاویه کاخ سبز را در دمشق بساخت و ابوذر گفت : معاویه ! اگر این کاخ را از مال خدا ساخته ای خیانت کرده ای و اگر از مال خودت است که اسراف است و ابوذر در شام می گفت : به خدا کارهایی پدید آمده که نیکو نمی دانم و به خدا سوگند که این ها نه بر

پایه کتاب خدا است نه بر بنیاد سنت رسولش و به خدا من می بینم نور حقیّ خاموش می شود و باطلی زنده و راستگویی تکذیب می شود و گزینشی که بر پایه تقوی نیست و نیک مردی که به زیان او همه چیز را به خود اختصاص دهند پس حبیب بن مسلمه فهری به معاویه گفت: ابوذر شام را بر شما تباه کرده اگر نیازی به آن دارید مردم آن را دریابید ...

حدیث دانش ابوذر

ابن سعد در طبقات کبری 5/170 چاپ لیدن از طریق زاذان آورده است که از علی درباره بوذر پرسیدند گفت: چنان دانشی را در خود گرفت که دیگران از نگهداری آن ناتوان شدند در رسیدن به مقامات عالی در دینش حریص بود و در از دست دادن دین خود سخت دریغ می ورزید. در تحصیل علم حرص داشت بسیار می پرسید گاهی پاسخ او داده می شد و گاهی نه و چندان ظرف دانش خویش پرکرد که لبریز گردید.

بوعمر می نویسد: گروهی از یاران رسول از او روایت کرده اند و از پیمانانهای دانش بود که در پارسایی و پرهیزگاری و حقّ گویی به پایگاه برتر رسید از علی درباره بوذر پرسش کردند و او گفت: وی مردی است که دانشی را در دل نگاهداشت که مردم از حفظ آن ناتوان شدند سپس آن را در خویش حمل کرد به گونه ای که چیزی از آن از دست وی به در نرفت (استیعاب 1/83، 2/664).

حدیث راستگویی و پارسایی بوذر را با عبارات مختلفه ابن سعد، ترمذی، ابن ماجه، احمد، ابن ابی شیبه، ابن جریر، ابوعمر، بونعیم، بَعَوّی، حاکم، ابن عساکر، طبرانی و ابن جوزی آورده اند.

پایان برگزیده جلد شانزدهم کتاب ترجمه الغدیر

رفتار عثمان با عمار ياسر

بِلاذْرِيّ در انساب الاشراف می نویسد: « در خزانه عمومی در مدینه کیسه ای آکنده از جواهرات و زیورآلات بود. عثمان مقداری از آن را برداشت تا یکی از افراد خانواده اش خود را با آن بیاراید. پس مردم او را در این مورد به باد انتقاد گرفتند و سخنان تند به او گفتند به طوری که او را به خشم آوردند تا در نطقی گفت: از این غنایم (یا اموال عمومی) هر قدر احتیاج داشته باشیم برمی داریم گرچه عده ای را خوش نیاید. در این هنگام، علی علیه السلام به او گفت: بنابراین از این کارت جلوگیری خواهد شد و نمی گذارم دست به آن ها دراز کنی و عمار یاسر گفت: خدا را گواه می گیرم که من نخستین کسی باشم که آن را خوش ندارد. عثمان گفت: در برابر من ای پسر زن... گستاخی می کنی؟ او را بگیرید. عمار را دستگیر کردند. عثمان (به دارالخلافه) وارد شد دستور داد او را آوردند و بنا کرد به زدن او تا بیهوش شد. آن گاه او را بیرون بردند تا به منزل «امّ سلمه» همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رساندند. از نماز ظهر و عصر و مغرب باز ماند. وقتی به هوش آمد وضو گرفته نماز گزارد و گفت: خدا را شکر که اولین روزی نیست که در راه خدا آزار و شکنجه می بینم.

بخش دیگری از تخلفات عثمان

«ابن قُتَيْبَةَ»⁽¹⁾ می نویسد: آورده اند که جمعی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرد آمده نامه ای نوشتند و در آن کارهایی را که عثمان برخلاف سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و رویّه دو صحابیش (یعنی ابوبکر و عمر) کرده بود برشمردند، از جمله این ها را:

ص: 308

1- ابن قُتَيْبَةَ دِينَوَرِيّ (206 267 هـ) مورخ مشهور، مهم ترین کتابش «الامامة و السياسة» «عیون الاخبار» و «ادب الکاتب» است.

- 1 خمس (یا مالیات) آفریقا(ی اسلامی) را که حقّ خدا و سهم پیامبرش و سهم خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله و یتیمان و بیچارگان بوده به «مروان» بخشیده است .
- 2 اسراف و ریخت و پاش هایی که در کارهای ساختمانی کرده و هفت ساختمانی که در مدینه کرده بود و خانه ای برای عائله (زنش) دختران و خویشانش ساخته بود یکایک را ذکر کرده بودند .
- 3 کاخ هایی که مروان در «ذی حَسَب» ساخته و درآمد خمس را که حقّ خدا و پیامبر او است (و باید در رضای آن ها صرف شود و در مواردی که قرآن یاد کرده است) صرف آن کرده بود .
- 4 کارهای دولتی و مقام استانداری را همیشه به خویشاوندان و پسر عموهای اموی خود می سپرد که همه جوان و کم سن و سال بودند و نه مصاحبت پیامبر صلی الله علیه و آله رادرک کرده بودند و نه تجربه و لیاقتی داشتند .
- 5 عمل ولیدبن عُقبَة استاندار کوفه که در حال مستی نماز صبح را چهار رکعت می خواند و بعد رو کرد به مردم که اگر بخواهید یک رکعت زیادتیر بخوانم می خوانم!
- 6 این که عثمان قانون اسلام را در مورد ولید اجرا نکرده یعنی او را حدّ نزده و اجرای حکم را به تأخیر انداخته بود .
- 7 مهاجران و انصار را به کارهای دولتی و هیچ کاری نمی گماشت و با آنان مشورت نمی کرد و به جای این که از آراء آنان استفاده کند به رأی خود عمل می کرد (استبداد).
- 8 مراتع اطراف مدینه را قُرُق کرده بود.
- 9 قطعاتی از املاک دولتی و خواربار و مستمری هایی از خزانه عمومی به عدّه ای از اهالی مدینه می داد که نه افتخار مصاحبت و شاگردی پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند و نه در جهاد خارجی و یا در دفاع شرکت می نمودند .
- 10 این که به جای خَیْزُران ، تازیانه را که دردآورتر (و شاید مُوهِن) بود به کار می بست و او اولین کسی بود که با تازیانه بر پشت مردم زد . در حالی که خلیفه سابق با «دِرّة» و «خَیْزُران» می زد .

سپس همداستان شدند که نامه را به دست عثمان برسانند . از کسانی که در نوشتن نامه حضور داشتند عمار یاسر بود و مقداد بن اسود و جملگی 10 نفر می شدند . وقتی بیرون آمدند تا نامه را به دست عثمان برسانند و نامه در دست عمار یاسر بود ، یکایک عقب کشیدند تا عمار تنها ماند و رفت تا رسید به خانه عثمان . اجازه ورود خواست و اجازه یافت و روزی بارانی بود . وقتی وارد شد مروان بن حکم و خویشان اموی عثمان نشسته بودند . نامه را به عثمان داده و او آن را خواند . پرسید : تو این نامه را نوشته ای؟ گفت : بله پرسید : چه کسانی با تو بودند؟ گفت : عده ای بودند که از ترس تو یکایک پراکنده شدند . پرسید که بودند؟ گفت : اسم هایشان را به تو خواهم گفت . عثمان گفت : چرا از آن میان تو جرأت این کار را به خود دادی؟ در این وقت مروان گفت : ای امیرالمؤمنین! این بنده سیاه (یعنی عمار یاسر) مردم را در مخالفت با تو دلیر ساخته است و اگر او را بکشی کسانی را که پشت سر او هستند ضربه زده ای . عثمان گفت : او را بزنید . او را کتک زدند و عثمان با آن ها در کتک زدن شرکت کرد تا شکمش را بشکافتند و بیهوش گشت . او را کشیده بیرون خانه انداختند . آن گاه «ام سلمه» همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد او را به خانه اش آوردند . بنی مُغیره که هم پیمان عمار بودند در این مورد خشمگین شدند . به همین سبب ، وقتی عثمان برای نماز ظهر بیرون آمد هشام بن ولید بن مغیره جلوش را گرفته گفت : به خدا قسم اگر عمار بر اثر این کتک بمیرد یکی از مردان مهم بنی امیه را خواهم کشت . عثمان گفت : این حدّ تو نیست . سپس عثمان به مسجد درآمد و در آن جا علی علیه السلام را دید که نشسته به حال بیماری و سرش را بسته است . گفت : به خدا ای ابوالحسن! نمی دانم مشتاق مرگ هستم یا مشتاق زندگیت . به خدا قسم اگر بمیری دوست ندارم که پس از تو برای دیگری زنده بمانم ، زیرا کسی را نمی یابم که بتواند جای تو را بگیرد و اگر زنده بمانی هیچ گردنکشی را نمی بینم که تو را نردبان و وسیله نافرمانی و همدست خود نساخته و تو را پشت و پناه خویش نداشته باشد به

طوری که هیچ چیز مرا از کیفر دادن او باز نمی دارد جز مقامی که در نظر تو دارد یا نسبتی که تو با او داری . (منظورش ابوذر و عمار و سایر مخالفین وی بود) رابطه من با تو به رابطه پسر عاق شده با پدرش می ماند که اگر بمیرد غمناک می شود و اگر بماند او را عاق می کند . پس یا آشتی باشد تا با هم در صلح و صفا زندگی کنیم یا جنگ باشد تا با هم بستیزیم . مرا وسط آسمان و زمین معلق و بلا تکلیف نگذار ! تو به خدا قسم اگر مرا بکشی بهتر از من نخواهی یافت و اگر تو را بکشم کسی که جای تو را بگیرد نخواهم یافت و کسی که فتنه را آغاز کند هرگز به زمامداری این امت نخواهد رسید . علی علیه السلام گفت : آنچه بر زبان آوردی جوابی دارد ولی الان سرگرم درد خویشم . بنابراین سخنی را با تو می گویم که آن بنده صالح خدا گفت : در این صورت شکیبایی پسندیده ای بایسته است و در برابر آنچه بر زبان می آورید از خدا باید کمک خواست . مروان گفت : بنابراین به خدا قسم ما (در این راه و در حفظ حکومت اموی) نیزه هایمان را به شکستن می دهیم و شمشیرهایمان را به خوردشدن و هرکه پس از ما مصدر کار شود خیری از آن نخواهد دید . عثمان به او پرخاش کرد : ساکت شو ! این کارها به تو نرسیده !⁽¹⁾

عمار در قرآن

چنین بود پگاه و شامگاه فرخنده حیات عمار . روزگار حیاتش را پروردگار حکیم در آیاتی چند از قرآن مجید به شرح زیر ستوده است :

آیه اول در فضیلت عمار

« آیا کسی که سراسر شب دست ها را به دعا برداشته و در سجده و در نماز است و از آخرت بیمناک ... »⁽²⁾

ص: 311

1- الامامة و السياسة 1/29 .

2- (9 / زمر) .

ابن سعد در «طبقات الكبرى» (1) و ابن مردویه و ابن عساکر از ابن عباس روایت کرده اند که این آیه درباره عمار یاسر نازل شده است .

زمخشری در تفسیرش می نویسد که این آیه در حقّ عمار و ابوحنیفه بن مغیره مخزومی نازل شده است . (2)

قُرطبی در تفسیرش از «مقاتل» روایت می کند که کسی که سراسر شب دست به دعا برداشته ... عمار یاسر است . (3)

خازن در تفسیرش می نویسد: این آیه درباره ابن مسعود و عمار و سلمان (فارسی) فرود آمده است (4) و همین را خطیب شربینی در تفسیرش آورده است. (5) شوکانی در تفسیرش روایتی را که ابن سعد و ابن مردویه و ابن عساکر آورده اند می آورد (6) و آلوسی در تفسیرش همان را ذکر کرده می افزاید که جویبار از ابن عباس روایت می کند که این آیه درباره عمار و ابن مسعود و سالم برده آزاده شده ابوحنیفه نازل گشته است . از عکرمه روایت شده که فقط در حقّ عمار نازل شده و از «مقاتل» روایت شده که مقصود از کسی که سراسر شب دست به دعا برداشته عمار است و صهیب و ابن مسعود و ابوذر (7). بیشتر آن چه را که آلوسی ذکر کرده از «دُرُّ الْمُنْتَوِر» گرفته است (8).

آیه دوم در فضیلت عمار

« کسانی را که روز و شام پروردگارشان را می خوانند و رضایش را می جویند از خود مران ، هیچ حسابی از آن ها بر عهده تو نیست » . (9)

ص: 312

1- 3/178 چاپ لیدن .

2- 3/22 .

3- 15/239 .

4- 3/53

5- 3/410 .

6- 4/442 .

7- 23/247 .

8- 5/323 .

9- (52 / انعام) .

ابن ماجه در تفسیر این آیه شریفه روایتی آورده که می گوید: درباره عَمَّار و صهیب و بلال و خَبَّاب نازل شده است. (1)

آیه سوم در فضیلت عَمَّار

«... جز کسی که مجبور می شود و در آن حال دلش با ایمان مطمئن و مستحکم باشد» .

گروهی از حافظان قرآن گفته اند که این آیه کریمه در حَقِّ عَمَّار نازل شده است. ابوعمر در «استیعاب» می نویسد: این حقیقتی است که همه مفسران بر آن اتفاق یافته اند. قُرْطُبِيّ می نویسد: به گفته مفسران این آیه درباره عَمَّار نازل شده است. بالاخره این حَجَر در «اصابه» می نویسد: همه متفقند که این آیه درباره عَمَّار نازل شده است.

ابن عَبَّاس می گوید: «این آیه درباره عَمَّار نازل گشته و جریان از این قرار بوده است که مشرکان او و پدرش یاسر و مادرش سمیه را همراه صهیب و بلال و خَبَّاب و سالم گرفته بودند. سمیه را میان دو ستور بسته بودند و بانیزه بر قسمت جلو بدنش می زدند و می گفتند: توبه خاطر مردها مسلمان شده ای. در نتیجه این شکنجه به قتل رسید و همسرش یاسر نیز کشته شد و آن دو نخستین شهدای اسلامند. اما عَمَّار آن چه رامشرکان می خواستند به اجبار و تحت فشار برزبان آورد. به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند که عَمَّار کفر گفته است. فرمود: نه، هرگز، عَمَّار سراپا آکنده از ایمان است و ایمان را با گوشت و خونس درآمیخته است. عَمَّار گریان نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که اشک از چشمانش می سترد به او فرمود: اگر دوباره این کار را تکرار کردند تو هم آنچه را گفתי بازگو. پس خداوند متعال این آیه را.

ص: 313

1- رجوع کنید به: تفسیر طبری 7/127 و 128 تفسیر قُرْطُبِيّ 16/432 تفسیر بَيْضَاوِيّ 1/380 تفسیر زمخشری 1/453 تفسیر رازی 4/50.

تمجید و ستایش های پیامبر گرامی درباره عمّار یاسر

سخنانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در ستایش و تمجید عمّار رسیده فراوان است . اینک گوهری چند از خرمن :

1 عبدالله بن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: عمّار از سر تا قدمش آکنده از ایمان است و ایمان به گوشت و خونس آمیخته است. (1)

2 ابن عساکر از طریق علی علیه السلام از پیامبر اکرم روایت می کند که فرمود: عمّار خدا از سر تا قدمش را به ایمان آمیخته است و ایمان را به گوشت و خونس آمیخته است ، حق (اسلام) به هرسو بگراید او به همان سوی خواهد گرائید و برای آتش روا نباشد که چیزی از پیکرش را درگیرد . (2)

هرگاه در اعمال و رفتار عثمان دقت کنیم درمی یابیم که برای هیچ یک از مردان بزرگ و صالح و خیرخواه ملت اسلامی ارزش و احترامی قائل نبوده است ، حتی بارها نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام جسارت روا داشته است و دیدیم که به مولای متقیان می گوید : تو بیش از او مستحق تبعیدی یا می گوید : هیچ گردنکشی نیست که تو را نردبان و وسیله مخالفت نساخته و تو را پشت و پناه خویش ننموده باشد و مقصودش از گردنکشان ابوذر و عمّار و امثال ایشان است و امام علیه السلام را وسیله و همدست و پشت و پناه گردنکشان می شمارد و این بهتانی عظیم و نابخشودنی است در حقّ امام و مولای مؤمنان و اصحاب عظیم الشانی چون ابوذر و عمّار .

گوئی هیچ گاه مصاحب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده و هرگز سخنان آن حضرت را که بارها در حقّ علی علیه السلام فرموده نشنیده است ، آن تمجیدها و تقدیرها را که در حضور

ص: 314

1- رجوع کنید به : حلیة الاولیاء 1/139 تفسیر زمخشری 2/176 تفسیر بیضاوی 1/683 بهجة المحافل 1/94 .

2- کنز العمال 6/183 .

اصحابش یا در انجمن و اجتماع آنان و در حوادث و جنگ های گوناگون بر زبان مبارکش جاری ساخته است یا پنداری ، فداکاری های آن قهرمان دلیر را در سخت ترین و تاریک ترین موقعیت های حسّاس اسلام به چشم ندیده و ندیده که وقتی همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از برابر دشمن گریخته اند یک تنه ایستاده و در دفاع از آئین مقدّس اسلام و رهبرش جان فشانده است و آن دم که همه اسلام و پیامبرش را وا گذاشته اند او به هولناک ترین پاسداری کمر بسته و در این راه جز به خدا و حفظ آئینش به هیچ چیز دیگری نیندیشیده است .

گروهی مدّعیند که خلیفه حافظ قرآن بوده و گاه در نماز شب همه قرآن را در یک رکعت می خوانده است . اگر این ادعا راست هم باشد ، می پرسیم آیا در این قرائت ها هیچ به آیه تطهیر برنخورده و ندانسته که مولای متّقیان یکی از آن 5 تن است که آیه شریفه بدان اشارت می ورزد ؟ یا به آیه مباهله برنخورده ، که دلالت بر این دارد که علی علیه السلام به منزله جان و خود پیامبر صلی الله علیه و آله است ؟ چگونه به این آیات توجّه ننموده و به آیات شریفه دیگری که در حقّ مولای ما علی است و عبدالله بن عبّاس ، که علامه امت اسلام لقب یافته ، آن ها را به سیصد آیه بالغ شمرده است ؟! یا از توجه به معانی آن ها غفلت داشته است ؟ یا از پرخوانی عقلش از التفات به معانی گرانقدر آیات بازمانده است ؟! یا می فهمیده که چه می خواند اما ... ؟!

من نمی دانم ابن حجر و ابن کثیر و امثال آن ها که حرف ها و کارهای ناروای عثمان را در مورد ابوذر و ابن مسعود و مالک اشتر این طور توجیه می کنند که آزادی بیان آنان سبب می شد که ابهت و شکوه خلافت از بین برود و کسر شأنی برای خلیفه پیش آید حرف های زشت و ناروای عثمان را نسبت به مولای متّقیان چگونه توجیه توانند کرد ؟! این ها که انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر ابوذر و عمّار و ابن مسعود را مایه کسر شأن خلیفه می شمارند و ندیده می گیرند که صلاح امت و ماهیت اسلامی و رویه حکومت بسته به انجام این وظیفه مقدّس اسلامی است آیا در مورد جسارت های عثمان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز وابستگی کورکورانه و تعصّب

جاهلی وادارشان می سازد که همان توجیهات گستاخانه را تکرار نمایند؟! از ماندن علی علیه السلام در مدینه چه مفسده ای به بار می آید و در تبعید امام کدام مصلحت عمومی اسلامی نهفته بوده است؟! مگر علی علیه السلام خود عین صلاح و مصلحت محض نیست؟! مگر مصالح عمومی و فردی را کسی جز او تشخیص می داد و یا پاسداری می کرد؟! ابهت و شکوهی که با اقامت و وجود امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن مظهر فضیلت و پاکی و دانش و صلاح و اصلاح و ایمان، زائل شود زوال و عدمش به ز وجود است. به خدا قسم اگر مدافعان متعصب عثمان می توانستند برای تبرئه او ساحت مقدس امام علی علیه السلام را به همان بهتان ها که در حق ابوذر و عمار و ابن مسعود روا داشتند می آلودند، اما نتوانستند

حقیقت این است که عثمان اگر گوش به نصایح خیرخواهانه و راهنمایی های مصلحت آمیز امام علیه السلام سپرده بود نه به پرتگاه گمراهی و ستم و جنایت می افتاد و نه از ابهت و شکوه خلافت می کاست و هم خود معزز و شکوهمند می بود و هم امت اسلام، ولی چه فایده ...!

خدای حکیم و مقتدر از درون و برون هرکس آگاه است و مسلم است که پاره ای افراد، دنیا دوستند و برای کسب لذت و بهره های دنیوی به هر جنایت و گناه و توجیه غرض آلود و ناروا دست می آلاینند، ولی باید دانست که صحنه سهمگین رستاخیز و دادگاه عدل الهی در انتظار است .

پایان برگزیده جلد هفدهم ترجمه الغدیر

ایام محاصره عثمان

ایام محاصره عثمان

تمام آن چه در آن کشمکش ها رخ داده و همه آن چه در اثنای گفتگو و مباحثات بر زبان رفته از شعار گرفته تا سؤال و جواب ، حکایت از صلاح و تقوی و راست روی آن مردم می کند و بر این دلالت که آن ها ، مخالفان عثمان و سیاست و رویه اش فقط به خاطر خدا و برای این که دیده اند به قوانین و تعالیمش عمل نمی شود برآشفته و خشمگین گشته اند و هیچ تقاضا و دعوتی جز این نداشته اند که به حکم الهی عمل و رفتار شود و تنها برای این هدف قیام کرده اند که کژی های پدیدآمده در حکومت و نظام جامعه و روابط عمومی را بزدایند و به راستی آئین بازآرند ، موضع مخالفی را که در برابر حکومت عثمان اتخاذ کرده اند هرگز به این غرض نبود ، که به استناداری یا حکومت برسند یا پولی به چنگ آرند ، به همین سبب هرگاه می دیده اند عثمان دست از بدعت هایش برگرفته به تقاضاهای حقّه آنان می گراید خشنود گشته از او اعلام رضایت می نموده اند و چون مشاهده کرده اند که از خلاف کاری و انحرافاتش دست نمی کشد و بر ادامه آن ها لجاجت به خرج می دهد و پیمان هایی را که دائر بر بازگشت به قرآن و سنت می بندد پی در پی زیرپامی گذارد و یقین کرده اند که از گناه دست بردار نیست وظیفه خویش دیده اند که مخالفت با او و رویه اش را ادامه دهند و نهی از منکر و امر به معروف را در عالی ترین و مهم ترین شکل آن به طور وسیع و در مقیاس جامعه همچنان پیشه خویش گردانند و در زدودن منکرات عمومی و سیاسی که اساس دولت و ملت را به تباهی و انحراف آلوده بکشند و چندان در این طریق حقّ کوشیده اند تا سرانجام آن قیام عمومی رخ داده است .

آن جماعت هرگاه قصد و نیتی جز این می داشتند و خواستار چیزی جز این می بودند هرگز امیرالمؤمنین علی علیه السلام بخشی از آنان را که اهل مصر بودند چنان ستایش نمی کرد و مورد تمجید قرار نمی داد و در نامه اش به مردم مصر نمی گفت : « به

مردمی که برای خدا و آن گاه که در زمین (یا کشور) اش مورد نافرمانی قرار گرفت و حَقّش ندیده و پایمال گشت برآشفتند ...» (1) و نیز در فرهنگ اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و کتبی که در شرح حالشان به نگارش آمده آن همه مدح و ثنا در حَقّشان صورت نمی گرفت آن هم پس از موضع گیری خصمانه و تندی که در برابر عثمان داشته اند و شرکت مجدّانه در سرنگونی و قتلش . حتّی اگر از کسی کارهایی بسیار کوچک تر و سهل تر از آن چه از انقلابیون و مخالفان عثمان در حَقّ او سرزده در حَقّ یک فرد عادی از مسلمانان سرزنند جنایتی بخشایش ناپذیر شمرده می شود و گناهی ناموجّه و عذرناپذیر و مرتکب آن به سیاهچال خواری و بیقدری و محکومیت فرومی افتد و هیچ احترام و قدری برایش نمی ماند و هیچ کس او را به چیزی نمی شمارد ، ولی می بینیم در مورد کسانی که علیه عثمان شوریده اند چنین نشده بلکه عزّت و قدر و شکوهشان را حفظ کرده اند .

دوّمین مطلبی که از این روایات تاریخی استنباط می گردد این است که عثمان جرم هایی مرتکب شده بود و مسلمانان آن ها را مورد انتقاد و نکوهش قرار داده نهی از منکر می کرده اند و او خودش اعتراف به ارتکاب آن ها کرده و این که جرم و خلاف قانون اسلام و گناه است . به همین ملا-حظه توبه هم می نموده و قول می داده که از جرائم و تخلفات دست بکشد و چیزی نمی گذشته که توبه اش را می شکسته و دوباره خلاف کاریش را از سر می گرفته است . نمی دانم در کدامیک از دو حال است می گفته و طبق اراده و قصدش عمل می کرده است ؟ آیا در آن حال که اقرار به ارتکاب خلاف کاری و بدعت می نموده و اظهار توبه می کرده است یا آن گاه که مروان او را بازیچه ساخته وامی داشته اند تا به منبر بالا رفته بگوید: این جماعت از مصریان ، خبرهایی از امام و زمامدارشان به آن ها رسیده بود ولی وقتی فهمیدند نادرست و بی اساس بوده به دیارشان بازگشتند ؟

ص: 318

سومین مطلبی که به دست می آید این است که او پیمان ها و تعهدنامه های مؤکد و ضمانتدار بسته دائر بر این که دست از رویه خلاف اسلامش برداشته و آن چه را مورد انتقاد و نهی قرار داده اند ترک نماید و این تعهدات در فرمان هایی که به استان های مختلف نوشته و به دست شورشیان سپرده به دست آمده است و این هنگامی و در شرایطی بوده که استان ها و شهرهای کشور چنان که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده برآشفته اند و سپس این تعهدات و پیمان نامه ها را نقض کرده و عملاً زیر پا نهاده است ، پیمان هایی را که اجرایش را از طرف او در برابر مردم و مخالفان و شخصیت هایی چون مولا علی بن ابیطالب علیه السلام و محمد بن مسلمه صحابی عظیم الشأن تضمین کرده اند و جمعی بسیار از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان شاهد امضایش نموده اند . بنابراین ، عثمان با نقض پیمان هایی که در این خصوص بسته نشان داده است که ایفای به عهد و پیمان و انجام التزامات و تعهدات را واجب نمی دانسته و تضمین و کفالت را حرمت نمی داشته و برای شخصیت هایی که در برابر مردم ضامن او می شده اند تا از آتش خشم و کیفر خلق برهانندش و مجالی برای بازگشت به قانون اسلام برایش فراهم آورند احترام و مقامی قائل نبوده است و نقض عهد را گناه و جرم و حرام نمی شمرده است و شاید برای همه این جنایات و رسوائی ها بهانه و توجیه و تأویلی ساخته بوده است . در هر صورت ، شک نیست که مسلمانان و در طلایع آنان اصحاب «عادل و راسترو» آن بهانه و توجیهات و تأویلات را به چیزی نشمرده و اعتنایی به آن ننموده اند و به کار خود در بازآوردن حال حاکم و حکومت و جامعه به سامان اسلام آن قدر استمرار بخشیده اند تا به مقصود حَقّشان رسیده اند .

مطلب چهارم این که در عهدنامه ای که در محاصره اول نوشته ملتزم گشته که به قرآن و سنت عمل کند و دست از آنچه تا آن وقت مرتکب گشته بردارد و با این کار به مخالفت و معارضه کسانی که از بدعت ها و خلاف کاری هایش ناراحت و خشمگین بوده اند خاتمه دهد . همین التزام با مضمونی که در عهدنامه دارد می رساند که وی

پیش از آن در حکومت و اداره از قرآن و سنت منحرف بوده است و در پستی هر حاکم همین بس که در کارش از قرآن و سنت منحرف و برکنار گشته باشد .

پنجم این که مطرود پسر مطرود، یا چنان که پیامبر راسترو و پاک فرموده: قورباغه پسر قورباغه و ملعون ملعون زاده . مروان بن حکم آنقدر در روحیه عثمان نفوذ داشته و وی چندان تحت تأثیر آن بوده که مروان به قول مولا امیرالمؤمنین علیه السلام دین و عقل عثمان را ربوده و دزدیده و او را به صورت شتر مهارگشته ای درآورده و به هر سوی که خواسته کشانده است و منجمله بارها به نقض عهد واداشته و به زیر پا نهادن تعهدات مؤکد و تضمین دار و با این عمل او را به پرتگاه گمراهی و گناه درانداخته است .

از عثمان شگفت باید بود که چطور گوش هوش به وسوسه چنین موجود پلیدی سپرده و عنان خویش به دست مروانی داده که می دانسته ذره ای از دین و ایمان بهره ندارد و نه از راستگویی و امانت و چیزی می دانسته که همه بدبختی ها را او و دار و دسته اش بر سر او درآورده اند و کارش را به آن جا کشانده اند و یقین داشته که او را به چاه مشکلات و بحران درانداخته و بیرونش نمی آورند ، این ها همه را می دانسته و در عین حالی که خود را در چنگال حوادث و بحران گرفتار می دیده و اجلس را نزدیک ، بازگویی و اختیارش را از چنگ مروان بیرون نکشیده تا آنچه بر سرش بیاید بر سرش آمده است .

شگفت تر این که عثمان با همه بی ارادگی و تأثیر پذیریش به هیچ وجه تحت تأثیر نصیحت ها و راهنمایی های حکیمانه مولا امیرالمؤمنین علیه السلام و عده کثیری از اصحاب راسترو و پاکدامن ، که با تمام قدرتشان در هدایت و ارشادش می کوشیده اند ، قرارنگرفته و استدالات محکم و راهنمایی های مشفقانه آنان را نشنیده گرفته است . با این که می دانسته آنان دلسوز او هستند و در ارشادش پا از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر فراموشی نهند و جز خیر و صلاح او و امت نمی خواهند و او را به کاری دعوت می کنند که متضمن نجات او و سعادت امت اسلامی است .

نامه هایی که عثمان در دوره محاصره نوشته است

نامه هایی که عثمان در دوره محاصره نوشته است (1)

طبری می نویسد: «علت این که مردم مصر بعد از روانه شدن به سوی دیارشان به مدینه و به طرف عثمان بازگشتند این بود که به نوکر عثمان برخوردند که بر شتری از آن او سوار بود و نامه ای برای استاندار مصر همراه داشت به این مضمون که عده ای از آنان را بکشند و جمعی را به دار آویزد. وقتی پیش عثمان آمدند پرسیدند: این نوکر تو است؟ گفت: بله، نوکر من است، اما بی اطلاع من به راه افتاده است. پرسیدند: شتر تو است؟ گفت: آن را بی اجازه ام برگرفته است. گفتند: مهر تو است؟ گفت: آن را به پای نامه زده اند.

عبدالرحمن بن عدیس هنگامی که مصریان به مدینه برگشتند چنین سروده است: از بلیس (شهری در ده فرسخی قاهره از سوی شام) و آبادی های مصر توده های انبوهی از مردم روی آورده اند و همه خواستار و در پی این هستند که حق خدا را (و حقی را که به موجب قانون خدا دارند) از ولید بگیرند.

و از عثمان و از سعید. خدایا! ما را در حالی بازگردان که حق خویش گرفته و به مقصود رسیده باشیم.

عثمان چون دید که چه بر سرش آمده و چگونه مردم از هر سو بر او شوریده و همداستان گشته اند به معاویه بن ابی سفیان که در شام بود چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از سپاس و ستایش پروردگار... مردم مدینه کافر گشته اند و سر از فرمانم پیچیده و پیمان بیعت را گسسته اند. بنابراین هر که از جنگجویان شامی که نزد تو هست بر هر دستوری که یافت می شود به سوی من روانه ساز.

وقتی نامه به دست معاویه رسید آن را نگاهداشت و مایل نبود با اصحاب پیامبر

ص: 321

1- الامة و السياسة 2/32، 33 انساب الاشراف 5/71، 72 تاریخ طبری 5/105، 115، 116، 119.

خدا صلی الله علیه و آله ، که می دانست علیه عثمان همداستانند مخالفت نماید . عثمان چون دید معاویه تأخیر می کند به یزیدبن اسد گُز و به مردم شام نامه فرستاده آن ها را به یاری خویش برانگیخت و حقّ خویش را به یادشان داد و از خلفا یاد کرد و از دستوراتی که خدا درباره اطاعت از فرمانروایان و خیرخواهی آنان داده است و به آن ها وعده داده که اطرافیان خود را فقط از آن ها و نه از دیگر اقوام و بلاد انتخاب خواهد کرد و سربازان را نیز از ایشان برخواهد گزید، همچنین خوبی هایی را که به آن ها کرده بود شرح داد و در آخر نوشت که اگر کمک می کنید خیلی عجله نمائید زیرا که مخالفانم سخت گرفته اند و در انجام کار خویش عجله دارند .

چون نامه عثمان در اجتماع آنان برخوانده گشت یزیدبن اسدبن گُز بَجَلّی برخاسته پس از سپاس و ستایش خداوند از عثمان یاد کرد و حقّی را که برگردن آنان داشت مهم و عظیم شمرد و آنان را به یاری او برانگیخت و گفت برای حمایتش به طرف مدینه روانه شوند . عده کثیری از نظر و دستورش پیروی نموده همراهش به یاری عثمان شتافتند . اما وقتی به «وادی القری» (در راه شام به مدینه و از توابع مدینه) رسیدند خبر رسید که عثمان ، رضی الله عنه، کشته شده است، پس برگشتند» .

نامه عثمان به اهالی شام

ابن قتیبه می نویسد: « به اهالی شام عموماً و به معاویه و اهالی دمشق مخصوصاً نامه ای بدین مضمون نگاشت :

پس از سپاس و ستایش پروردگار ... من در میان مردمی هستم که در میانشان دیرپائیده ام و برای کشتنم شتاب می ورزند و مرا مخیر کرده اند بین این که مرا برستوری بنشانند (و تبعید کنند) یا خلعت (خلافت) را که خدا برتم آراسته از پیکر خویش فرواندام یا به خاطر آن ها که به خطا کشته ام قصاص شوم در حالی که هر که متصدی حکومت باشد گاه به درستی عمل می کند و گاه حکمی به خطا از او سر می زند . بنابراین به دادم برسید، به دادم برسید . جز من فرمانروایی ندارید . پس عجله کنید و عجله کن ای معاویه! و خودت را برسان و به دادم برس! اومی دانم که به دادم نخواهی رسید!»

این نامه ها چیزهایی دربردارد که برای برانگیختن عواطف مسلمانان و عکس العمل آنان علیه نویسنده اش کفایت می کند و اگر کسی هیچ سوءسابقه ای نداشته و فقط همین چیزها را نوشته مسلمانان علیه او خواهند شورید و تا او را به کیفر مناسب و مسلم نرسانند از پانخواهند نشست . از نوشته هایش یکی این حرف است درباره مهاجران و انصار ، که مردم مدینه را تشکیل می دادند:

«مردم مدینه کافر گشته اند و سر از فرمانم پیچیده و پیمان بیعت را گسسته اند» .

و این حرفش درباره ایشان :

آن ها قبائل مشرک و جنگجویی را می مانند که در جنگ معروف احزاب به ما یورش آوردند یا آن ها را که در احد به ما حمله ور گشتند .

مقصودش مهاجران و انصار است . اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که همه اهل سنت متفقند بر این که آنان اشخاصی عادل و راسترو بوده اند و چندان در این نظر اصرار ورزیده و فرارفته اند که بیش از آن امکان ندارد و تا امروز به هر سخنی که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده باشد استناد و استشهاد و استدلال می کنند و هر سخن و عمل ایشان را در مسائل و احکام دینی حجت می شمارند و در آن طراز و پایه می دانند که سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است . این اعتماد و اتکا از آن جهت است که به ایمان ایشان باور داشته و از عدالت و راستروی آنان کاملاً مطمئن هستند و معتقدند که هر قدمی برداشته اند در پرتو هدایتی بوده است که از روش مسلم پیامبر گرامی تابیده است و درست در همان راه پیامبر صلی الله علیه و آله رفته اند و هرچه انجام داده اند به استناد گفتار و کردار آن حضرت بوده است . حال آیا برای کسی که چنین ایمان و عقیده ای درباره اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله دارد ناگوارتر و گران تر از این چیزی هست که به آنان چنین دشنامی بدهند و چنین تهمتی بزنند و بگویند آنان مثل قبائل مشرک و جنگجویی

هستند که به اسلام و پیامبرش حمله آوردند و آنان کافر گشته اند؟! آیا چیزی هست که بیش از این حرمت و شکوه آنان را بیالاید و برای ایشان اهانت آورتر از این باشد؟ کسانی که چنین عقیده ای درباره اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله دارند اگر از این حرف ها و ناسزاهای عثمان بخشم نیایند و بر او نیاشوبند باید گفت عاطفه و احساس دینی ندارند و از حماسه اسلامی بی بهره اند و ذره ای شهامت اصولی و غیرت و حس دفاع از حق و حقیقت در وجودشان نیست و از خیلی از زندگی ها و چیزهای ارزنده تهیدست و بی نصیبند. به همین سبب بود که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی از این نامه های عثمان اطلاع یافتند بر مخالفت و ضدیت خویش افزودند و عرصه را بر او تنگ ساختند .

وانگهی در نامه اش شکایت از این دارد که مهاجران و انصار ، که همان مردم مدینه اند ، سر از فرمانش پیچیده اند . در حالی که می دانیم مسلمانان فقط موظفند گذشته از خدا و پیامبر ، از امامی فرمان برند که به قرآن و سنت رفتار می کند و کسانی که بر عثمان شوریده و همدستان شده بودند و همه اصحاب اتفاق نظر داشتند در این که عثمان مطابق قرآن و سنت عمل نمی کند و از آن ها منحرف گشته است . در این صورت موظف به چه فرمانبرداری بی بوده اند ؟ و شکایت از کدام نافرمانبرداری دارد.

همچنین دم از نقض بیعتشان می زند . در حالی که بیعت پیمانی دوجانبه است و هر جانب به موجب تعهداتی دارد که اگر از ایفای آن خودداری نماید نمی تواند از طرف دیگر تقاضای ایفای تعهداتش را کند . اما وقتی عثمان تعهداتش را زیرپا گذاشته و از عمل به موجب قرآن و سنت و روش دو خلیفه پیشین سرباز زده و منحرف گشته و با این کار عملاً پیمان بیعتش را گسسته است چگونه از مسلمانان می خواهد پیمان بیعتش را حرمت داشته و به تعهد خویش دائر بر فرمانبرداری از او پایبند بمانند؟! همه مخالفت و کوشش های مسلمانان و اصحاب این بوده که چرا او از قرآن و سنت منحرف گشته و آن ها را در عمل زیرپا نهاده یعنی نقض بیعت کرده است . آن وقت

عثمان پس از این همه سر و صدا و فعالیت وسیع سرتاسری کشور دم از این می زند که مسلمانان و نه او نقض بیعت کرده اند .

به دنبال این ادعای بی اساس و ناروا به بسیج لشکر و احضار واحدهای نظامی استان ها بر می خیزد تا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و توده های مسلمانان غیرتمند را به خاک و خون بکشد . مسلمانان چون وضع را بدین گونه یافتند و دیدند که در معرض کشتار و غارت و آزارند به چاره جویی کمر بستند و پیش از این که بتواند جنایاتی را که در سر می پروراند عملی سازد کارش را ساختند . اصحاب چرا نباید از تهمت های ناروا و زشتی که در نامه هایش به ایشان زده است برآشوبند؟ در حالی که آنان مردانی هستند که به یاری اسلام و پیامبر و پیروانش برخاستند و مهاجران بی کس را پناه دادند و در نبرد با کفار بدانندیش و بدخواه فداکاری و جانبازی را به قهرمانی و فراتر از قهرمانی رساندند تا پرچم پرافتخار اسلام برافراشته ماند و برافراشته تر گشت . با این وصف در نامه های عثمان و به قلمش به قبائل جنگجو و مشرک و مهاجمان «خندق» و «احد» تشبیه و تمثیل می شوند و این تشبیهی سخت نکوهیده و زشت و عجیب است !

نکته دیگری که جالب توجه می باشد تذبذب و دورویی عثمان در کارتوبه و بازگشت به رویه اصیل اسلامی است ، توبه ای که بالای منبر و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و در برابر اصحاب و اجتماع عظیم مردم مدینه به زبان آورد و بعد در پیمان نامه ای ثبت کرد که جمعی از معاریف کشور و در رأس آنان مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بر آن شهادت داده و گواه آن شدند و این اظهار توبه ها را به شهرستان ها و استان های کشور فرستاد و به اطلاع اهالی آن سامان رسانید . در تمام این اظهار توبه ها اعتراف می کند که خطا کرده و از قرآن و سنت انحراف جسته و قول می دهد که به رویه اسلامی و عمل به قرآن و سنت بازآید و باز چیزی نگذشته توبه خویش می شکند و خلاف کاری های سابق را ادامه می دهد و انتصابات نکوهیده و ناروایی را که قول داده بود اصلاح کند یا اوضاع و احوال ناگوار و نامشروع را تغییر

دهد دست به ترکیب آن نمی زند . به خطا و انحراف خویش اقرار می نماید و عهد می بندد که از آن دست بشوید و به راه راست طرز اداره اسلامی گراید ولی به زودی توبه می شکنند و تعهدات مکتوب خویش را پایمال می کنند . چرا چنین می کنند ؟ به این گمان که اگر به استانداران و همدستان خود که لشگرها زیر فرمان دارند دستور دهد بیدرنگ واحدهای نظامی بسیاری را به مدینه سرازیر خواهند کرد تا بوسیله آن ها مخالفان و همان ها را که در برابرشان توبه کرده و تعهد سپرده از دم تیغ بگذرانند . به همین منظور در دستورات کتبی خویش به استانداران و مردم بلاد هیچ سخن از انحرافاتش نمی گوید و وجود آن را انکار می نماید ، مثلاً در نامه اش به اهالی مکه می گوید: مرا به توبه دعوت نمی کنند تا توبه نمایم و نه دلیل و استدلالم را حاضرند گوش کنند تا استدلال نمایم و حجّت آورم .

از جانب اهالی مدینه به او باید گفت : تو را ای خلیفه ! مگر به توبه دعوت نکردند و مگر در برابر همه بارها توبه نمودی؟! توبه کردی ، ولی دیدند برسرپیمان و قرارت نیستی و پی در پی توبه می شکنی و مردم بوقلمون وار رنگ عوض می کنی و دیدند که از انحرافات و بدعت هایت دست بردار نیستی و می خواهی آنقدر این دست آن دست کنی و معطل نمایی تا لشکرهایت در رسند و خون خلق را بریزند و شهر و دیار اسلام را ویران کنند و می خواهی مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله و اهالی آن را که یاران پیامبرند به تسلط نظامی دژخیمانی چون یزیدبن کرز بسپاری که می گوید : اگر به مدینه می رسیدم و عثمان زنده می بود هیچ آدم بالغی را زنده نمی گذاشتم ...

آن جماعت ، نیت سوء تو را و بدخواهی تو را نسبت به خویش دریافتند و می دانستند که مروان ، چنان که مولای متقیان فرموده تو را از راه راست دین به در برده و از تو جز بدین صورت راضی نگشته که دین و عقلت را از تو بگیرد (1) و

ص: 326

1- ترجمه الغدیر ، جلد 18، عنوان : صورت دیگری از توبه عثمان فرمایش مولای متقیان به عثمان چنان که گذشت در این مآخذ آمده است : انساب الاشراف بلاذری .

می دانستند که تو آلت دست مروان و باند تبهکار اموی هستی و شتری را می مانی که به هر جا بخواهند می کشند و می رانند(1). پس برای دفاع از خویشان و از دین و جامعه اسلامی و پیش از این که فرصت پیدا کنی قصد سوء خود را عملی نمایی دست به کار شدند و آنچه خدا مقدر ساخته بود به انجام رسید .

در این جا بحث دیگری هم با عثمان داریم . از او می پرسیم : چه می پنداری و چه منظوری داری از این که مکرر می گویی جامه خلافت را که خدا بر تنم آراسته از تن بیرون نخواهم کرد و فرو نخواهم گذاشت ؟ و این حرف را در گفتگوها و نطق ها و نامه هایت به این طرف و آن طرف تکرار می کنی و گویی فرمول حکیمانه ای یافته باشی که دین و دنیا را آباد می نماید تا مثل وردی به زبان داری و می ترسی فراموشش کنی . تو فکر نکرده ای که ممکن است به حساب این حرفت مثل همه حرف ها و کارهایت برسند و تو را به محاکمه بنشانند و مورد بازپرسی و مؤاخذه قرار دهند و قرار محکومیت را به امضاء رسانند . تو و دار و دسته ات و طرفدارانت در برابر این سؤال چه جوابی دارید بدهید که چه وقت خدا این جامه ، قبای خلافت ، را بر تنت آراسته و راست گردانیده است؟! حال آن که می دانیم کسی که آن را بر تو پوشاند مرده است و پیش از مردن به مخالفت با تو برخاست و تو را شایسته آن خلعت ندانست و خواست آن را بر تنت بدراند و تو به همین خاطر بر او پرخاش نمودی و او را «منافق» شمردی و او تو را از عدالت و شاید از چیزهای دیگر خارج شمرد و با همین نظر وصیت کرد که تو بر او نمازنگزاری و به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام گفت : تو شمشیرت را بردار و من هم شمشیرم را برمی گیرم زیرا عثمان برخلاف تعهداتش عمل کرده است و مردم را علیه تو می شوراند و می گفت : پیش از این که به سلطنت ادامه دهد کارش را بسازید و قسم خورد که هرگز با تو حرف نزنند و تو در بیماریش وقتی به دیدنش رفتی روی از تو به دیوار گردانید و هیچ با تو نگفت و تا.

ص: 327

1- ترجمه الغدیر ، جلد 18، عنوان : صورت دیگری از توبه عثمان فرمایش مولای متقیان به عثمان چنان که گذشت در این مآخذ آمده است : انساب الاشراف بلاذری .

واپسین دم زندگی با توقهر و در حال متارکه بود (1) و سایر اعضای شورا رویه او را با تو داشتند و همه مخالف تو گشتند .

وانگهی اگر پیرو ابوبکر و عمر باشیم و کار آن دو را ملاک و میزان قراردهیم باید تصوّرمان این باشد که تعیین خلیفه برای خداوند واجب نیست بلکه خدا تعیین خلیفه را به امت واگذاشته تا هرکه را خواست انتخاب نماید ، البته با چنین تصویری تعالیم و فرمایش الهی را ندیده گرفته ایم آن جاکه می فرماید: پروردگارت آنچه را بخواهد می آفریند و انتخاب می نماید و آنان در این موارد اختیار و حق انتخاب ندارند (2). برای هیچ مرد و زن مؤمنی در مواردی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر می کنند حق اختیار و انتخاب نیست (3) و نیز دستورات و نظریات پیامبر اکرم را ، که بسیاری از آن ها در مجلدات سابق آورده شد نشنیده گرفته ایم . در این صورت تو ای عثمان شاید می پنداری آنچه عده ای انتخاب و اختیار کرده اند مورد تأیید و تصدیق خداوند متعال قرار گرفته است ؟ مگر خدای حکیم و قادر نمی توانست خود تکلیف مسلمانان را روشن نموده و امام و جانشینی برای پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین نماید، یا به آراء بلهوسانه و مختلف و متناقض مردم احتیاج داشت تا بر آن ها صححه بگذارد؟! تو به این اعتبار انتصاب خویش را به حکومت به «خلعت الهی» تشبیه نموده و به خدا نسبت می دهی که می پنداری خدا بر کار دار و دسته ای که تو را به حکومت برداشت صحّه گذاشته است و خود از تعیین خلیفه عاجز بوده است ؟ و این پنداری زشت و نابخردانه است . بالاخره از بیچارگی و بی جوابی خواهی گفت : جامه ای را که خدا بر تنم آراسته به در نخواهم کرد!

به هر حال ، ما را در برابر این جامه و قبائی که مدّعی است بر تنش آراسته و آن که رشته و بافته است و کارگاهی که در آن بافته شده به حیرت و شگفتی انداخته است .

ص: 328

1- در بحث از اظهار نظرهای عبدالرحمن بن عوف درباره عثمان آورده شده است.

2- (67 / قصص).

3- (36 / احزاب).

می بینیم نخستین حاکمی که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیدا شده «جامه خلافت» را با انتخابات غیرقانونی و ناقص و توأم با زور و خشونت بر تن می کند با انتخاباتی که مایه بدبختی های بسیار و مستمر گشته و روی تاریخ را سیاه کرده است و در حالی برتن کرده که به فرمایش مولای متقیان ، یقین داشته در میان امت کسی هست که رابطه اش با خلافت بسان رابطه ای است که محور آسیا با آسیا دارد و دارای مقام شامخی است که هیچ کس پرواز و وصول به اوج بلندش را نمی آرد و سرچشمه آسمان بی استمایه و منبع هر خیر و برکت و هدایتی و به هنگام مرگش آن خلعت را به پسر خطاب پاس داده است و این شگفت کاری است که هنوز زنده است خلافت پس از خود را برای دیگری تشکیل می دهد و به این ترتیب دومی «خلعت خلافت» را به موجب وصیت حاکم قبلی برتن می کند و درحالی که به فرمانش مولای متقیان یقین دارد در میان امت کسی هست که شایسته تر و برتر از اوست و بر تن تو ای عثمان ! این قبا را عبدالرحمن بن عوف پوشاند درحالی که به علی علیه السلام می گفت : بیعت کن وگرنه گردنت را می زخم و در آن وقت فقط او شمشیر داشت و نه هیچ کس دیگر و بر اثر آن صحنه، علی علیه السلام خشمناک بیرون رفت و اعضای شورا او را تعقیب کرده تهدید نمودند که بیعت کن و اگر بیعت نکنی علیه تو جهاد (و جنگ) خواهیم کرد. (1) پس کدام یک از این «جامه های خلافت» بافته الهی است و می توان گفت هر که بر تن کرده به خلعت الهی آراسته گشته است؟!!

این بحث ، بحث های طولانی و پیوسته ای را به دنبال دارد که به موضوعات گوناگون می کشد و به مسأله حکومت امویان و دیگران و شاید احتیاج نباشد که آن ها را به میان آوریم و شرح دهیم که چگونه بر مسند حکومت چنگ انداختند و آن را غصب نمودند .

آری، خلافتی که می توان خلعت الهی نامیدش آن است که خدا تعیین و عطا .

ص: 329

فرموده باشد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن تعیین را ابلاغ نموده و به اطلاع عموم رسانده باشد و همان است که پیامبر عظیم الشان در نخستین روز نشر رسالتش به اطلاع خلق رسانید و فرمود: فرمانروائی از آن خداوند است که به هرکس خواست تعلق می دهد. آن حکومت الهی است که از طریق نص و فرمایش خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله برقرار می گردد و صاحب و متصدی آن هرگز خود را از آن خلع نمی کند و آن وظیفه خطیر را فرو نمی گذارد و نه موجبی برای عزل وی پدید می آید. آن همان حکومتی است که در ردیف ولایت خدا و پیامبرش قرار گرفته است در آن آیه شریفه مبارکه که می فرماید: وَلِيَّ شِمَا فَقَطْ خُذَا اَسْت و پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند (1)... و همان که خدا با تحققش دین را به کمال و نعمت (یا نعمت عظمای دینش) را به اتمام رسانده است. (2) این خلعت آرائی کجا و آن انتخابات کذایی کجا!

سلطه سیاسی ای که با انتخابات به دست می آید یا با صحنه سازی های سیاسی یا غلبه و تسلط غضب و ایجاد می شود، در صورتی که منشأ مردمی داشته باشد و به اراده مردم تشکیل و منحل گردد اختیاراتی است محدود و مربوط به حفظ مرزهای کشور، تشکیل و اداره محاکم و حلّ و فصل دعاوی حقوقی و جزایی، اجرای کیفر در مورد مثلاً قاتل و سارق و این گونه امور اجرایی و اداری، چنان که در جلد هفتم ترجمه الغدیر شرح داده شده است. متصدی چنین مقامی هرگز عهده دار وظایف پیشوای اعتقادی و اخلاقی نبوده و نقش تهنیدی و تربیتی ندارد و متصدی تبلیغ احکام و تعالی روان و تهذیب اخلاق مردم و پرورش نسل برومند و آزاده و حق طلب یا تعلیم و تصدّی ملکات فاضله و کمک به تکامل انسانی نیست. عهده دار و موظف به این ها نیست چون از عهده آن بر نمی آید و صلاحیت تصدّی و استعداد آن را ندارد. به همین جهت، کسانی که با رأی مردم یا دسته بندی و زد و بند سیاسی و حيله و زور به .

ص: 330

- 1- اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا... در جلد دوم و سوم الغدیر از آن بحث شده است.
- 2- آیه متضمن این معنا در جلد اول ترجمه الغدیر مورد بحث قرار گرفت.

سلطه سیاسی رسیده اند فقط توانسته اند عهده دار وظایف اداری و اجرایی شوند و همگی از صلاحیت اعتقادی و اخلاقی محروم و بی نصیب بوده اند و این حقیقت در مورد همه حکامی که بدون نص و حکم الهی به حکومت دست یافته اند مشهود و ثابت است.

کشته شدن عثمان

طبری و دیگر مورخان از قول یوسف بن عبداللّه بن سلام می نویسند: «عثمان در حالی که محاصره بود و مردم خانه اش را از هر سو دربرگرفته بودند در برابر مردم ظاهر شد و چنین گفت: شما را به خدای عزّوجلّ سوگند می دهم که مگر نمی دانید هنگام درگذشت امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی اللّٰه عنه، از خدا به دعا خواستید که برایتان خیر پیش آورد و کاری کند که به اتفاق آرا بهترین شخص انتخاب شود؟ یا می خواهید بگوئید خدا دعای آن ها را اجابت ننموده و با این سخن به خدای منزّه اهانت روادارید؟ درحالی که می دانید در آن هنگام از میان بشر فقط شما اهل دین خدا بودید و هنوز وحدت آراء و اتحاد سیاسی خود را از دست نداده بودید. یا می خواهید بگوئید: خدا دینش را بی اهمیّت شمرده مورد بی اعتنائی قرارداد و التفاتی به این نمود که چه کسی عهده دار دینش می شود؟ در حالی که دین (اسلام) در آن هنگام وسیله پرستش خدای یگانه بود و هنوز پیروانش دسته دسته نشده بودند تا یکدیگر را واگذارند و مورد بی مهری قرار دهند. یا می گوئید: تعیین من به صورت مشورتی صورت نگرفته است؟ و خود را به ناروا برتری داده اید (و به مقام حکومت نشانده اید) و خدا امتی را که در برابرش سربزه نافرمانی بردارد به خود او وامی گذارد و چون در تعیین زمامدار مشورت نشده و از آن چه مایه ناخشنودی خداست پرهیز نگشته چنین شده است. یا می گوئید خدا نمی دانست عاقبت کار و حکومتم چه خواهد شد؟ به این ترتیب که در قسمتی از (دوره) حکومتم درستکار و مورد خشنودی دینداران بودم ولی بعدا کارهایی در حکومت از من سرزده که خدا را به خشم می آورد و شما را نیز به خشم می آورد و از کارهای اخیر روزی که خدا مرا

برگزید و خلعت افتخارآمیز (خلافت) پوشانید خبر نداشت. شما را به خداوند قسم می‌دهم آیا سوابق خوب مرا و کارهای نیکویی را که قبلاً انجام داده‌ام به یاد ندارید، آن وظائفی که در برابر خدا داشتم و وظیفه جهاد با دشمنانش را انجام داده‌ام و خدا برانجامش گواهی داد؟ وظیفه همه کسانی که پس از من بیایند این است که به افتخار آن انجام وظائف اعتراف داشته باشند.

دست نگهدارید و مرا نکشید. زیرا فقط سه گونه شخص را می‌توان کشت:

1 مردی که با داشتن همسر مرتکب زنا شود.

2 پس از مسلمانی کافر شود.

3 کسی را بدون این که قاتل باشد به قتل رساند. بنابراین اگر شما مرا بکشید شمشیر را برگردن خویش نهاده اید و خدا آن شمشیر را تا به قیامت از میان برنخواهد داشت. مرا نکشید، چون اگر مرا بکشید پس از من هرگز به حال جماعت نماز نخواهید گذاشت و پس از من هرگز مال غنیمتی میان شما تقسیم نخواهد شد و هیچ گاه خدا اختلاف را از میان شما نخواهد زدود.

در جوابش چنین گفتند: درباره این که گفتی مردم بعد از عمر، رضی الله عنه، از خدای عز و جل خواستند در مورد کسی که زمامدارشان می‌شود خیر پیش آورد و پس از خیرخواهی از خدا تو را عهده دار زمامداری کردند باید بگوئیم: خدا هر چه پیش آورده خیر بوده است به این معنی که خدای منزه حکومت تو را بلا و وسیله آزمایشی ساخته تا بدان وسیله بندگان را بیازماید. درباره پیشگامی و سابقه ات با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن گفتم. حقیقت این است که تو (در ایمان به اسلام) پیشگام بودی و خوش سابقه و صلاحیت تصدی خلافت را نیز داشتی اما بعداً تغییر (عقیده و رویه) دادی و بدعت هایی که می‌دانی از تو سرزد. در خصوص این که گفتی اگر تو را بکشیم چه بلاهایی بر سرمان خواهد آمد، باید بگوئیم درست نیست که از ترس آشویی که سال آینده پیش خواهد آمد اکنون از اجرای قانون اسلام خودداری کنیم. در پاسخ این حرفت که جز قتل سه گونه شخص جایز نیست، باید بگوئیم ما در قرآن

می بینیم کشتن غیر از این سه گونه اشخاص هم جایز شمرده شده است و آن کشتن کسی است که در جهان برای فاسد کردن تلاش می کند و کشتن کسی که به تجاوز مسلحانه مبادرت جسته و بعد در ادامه تجاوزش به جنگ می پردازد و کشتن کسی که در راه گسترش حق ایجاد مانع می کند و در این ممانعت گردن فرازی نموده و کار را به جنگ می رساند و مسلم است که تو به تجاوز مسلحانه مبادرت کرده ای و مانع دریافت و تحقق حقی گشته ای و در برابر تحقق آن ایستاده و گردن فرازی نموده ای ، نمی گذاری قصاص آنان که عمدا به ایشان ظلم کرده ای (به عنوان اجرای قانون و اجرای قانون کیفری) از تو گرفته شود و به حکومت کردن بر ما چسبیده ای و در حکومت و تقسیم درآمد عمومی از قانون اسلام منحرف گشته و ستم روا داشته ای . اگر ادعا داری بر سر این ها در برابرمان گردن فرازی نمی کنی و کسانی که به حمایت برخاسته اند و نمی گذارند دست ما به تو برسد بی اجازه ات به جنگ برخاسته اند در حقیقت چنین است که آنان از این دفاع می کنند که تو به حکومت چسبیده ای ، بنابراین هرگاه تو از حکومت استعفا دهی آن ها از جنگ برای حمایت دست نخواهند کشید».

ابن سعد و طبری از قول عبدالرحمن بن محمد می نویسند : « محمد بن ابی بکر از خانه عمرو بن حزم از دیوار خانه عثمان به درون رفت و کنانه بن بشر بن عتاب و سودان بن حرمان و عمرو بن حمق او را همراهی می کردند . عثمان را نزد همسرش نائله یافتند که داشت قرآن می خواند و سوره بقره را . محمد بن ابی بکر پیشاپیش رفته ریش عثمان را گرفته به او گفت : خدا ترا ای نعل رسوا و ذلیل کرد! عثمان گفت: من نعل نیستم بلکه بنده خدا (یا خداپرست) و امیرالمؤمنینم ! محمد (بن ابی بکر) گفت : معاویه و فلان و فلان به درد تو نخوردند . عثمان گفت : عموجان! ریشم را ول کن . پدرت هرگز این را که تو گرفته ای نمی گرفت . محمد (بن ابی بکر) گفت : آخر نمی خواهم بیش از گرفتن ریشت با تو خشونت به خرج دهم . عثمان گفت: از خدا بر ضد تو و برای نجات از دست تو کمک می خواهم . آن گاه محمد بن ابی بکر با پیکانی که در دست داشت بر پیشانی او زد» .

بلاذری مطلب را به این عبارت آورده است: «عثمان قرآن را برداشته به آغوش فشرد و گفت: بندگان خدا! هر حقی را که در این برای شما ثبت است به شما خواهم داد و از آن چه مورد نارضایتی شماست دست خواهم کشید، خدایا تو شاهد باش.»

محمّد بن ابی بکر گفت: حالا-قبول می کنی، در حالی که قبلاً سرپیچی (از حکم خدا و پیشنهادات حقه ما) می کردی و از تبه کاران بودی، آن گاه پیکانی را که در دست داشت به استخوان نرمه پشت گوش عثمان فروبرد و تکانی داد ولی نبرید. در این حال عثمان گفت: بندگان خدا! مرا نکشید که پشیمان خواهید شد و به اختلاف و کشمکش گرفتار خواهید شد.»

ابن کثیر به این صورت نوشته است: «محمد بن ابی بکر در یک گروه سیزده نفره آمده ریش عثمان را به چنگ گرفته بالا کشید تا صدای به هم خوردن دندان هایش شنیده شد و گفت: معاویه به دردت نخورد، عبدالله بن عامر به دردت نخورد و نامه هایت برایت فائده ای نکرد»

روایات تاریخی جعلی و دروغین در مورد عثمان

درباره محاصره و جنگ خانه عثمان و توجیه کارها و تبرئه اش، طبری در تاریخش می نویسد: «از جمله آن چه سری به نقل از شعیب از سیف از عطیه از یزید ققعی برایم نوشته این است که عبدالله بن سبا یهودی ای از اهالی صنعاء (یمن) بود و مادرش از سیاهان و در زمان عثمان مسلمان گشت. آن گاه شروع کرد به گشتن در کشورهای مسلمانان به قصد گمراه کردن آنان. از حجاز شروع کرد و رفت به بصره و بعد به کوفه و بعد به شام، اما در شام هیچ کس را نتوانست گمراه سازد و از آن جا بیرونش کردند تا ناچار رفت به مصر و در میان مصریان مقیم گشت. از جمله تبلیغاتش در میان آن ها این بود: من از کسی تعجب می کنم که معتقد به بازگشت عیسی به جهان است و در عین حال باور ندارد که محمد به جهان رجعت کرده باز می گردد، در حالی که به یقین می دانم خدای عزّ و جلّ می فرماید: «بی شک آن که

قرآن را بر تو خواند و مقرر گردانید حتماً تو را به بازگشتگاه برمی گرداند». پس بازگشت محمد محقق تر از بازگشت عیسی است. مصریان این عقیده را از او آموختند و پذیرفتند و او عقیده به رجعت (محمد صلی الله علیه و آله) را برای آنان جعل کرد تا درباره آن به بحث و سخن سرگرم گشتند. سپس این سخن را برای آنان ساز کرد که هزار پیامبر وجود داشته است و هر پیامبر وصی ای داشته و علی علیه السلام وصی محمد صلی الله علیه و آله بوده است. بعد گفت: محمد خاتم انبیاء است و علی خاتم اوصیا. آن گاه گفت: چه کسی ستمکارتر از آن است که وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را عمل نکرد و بر وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تعدی نموده حکومت بر امت را به دست گرفت. سپس برای آنان چنین گفت: عثمان حکومت را بناحق (و بر خلاف قانون اسلام) به دست گرفت در حالی که اینک وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله موجود است. بنابراین برای استقرار حکومتش پناخیزید و جنبش کنید و از انتقاد و حمله به فرماندهان شروع کنید و تظاهر به امر به معروف و نهی از منکر نمائید تا مردم به سوی شما جلب شوند و آنان را به برقراری حکومت وصی پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت کنید. پس مبلغان خویش را به هرسو پراکند و با کسانی که آمادگی شورشگری در شهرستان ها را داشتند مکاتبه نمود و آنان نیز با او مکاتبه می نمودند و در پنهان دیگران را به عقیده او می خواندند و تظاهر به امر به معروف و نهی از منکر می کردند و نامه های جعلی به استان ها و شهرستان ها می فرستادند متضمن معایب حکام و بدگویی از آن ها و رفقایشان همین گونه مکاتبه با ایشان داشتند. این جماعت ها در هر شهر به اهالی شهرهای دیگر اخبار جعلی می فرستادند و هر یک در میان مردم شهرشان آن چه را از شهرهای دیگر رسیده بود می خواندند، تا نوبت این کار به مدینه رسید. سراسر کشور را از انتشارات و تبلیغات خویش پر کردند. آن ها قصدی جز آن چه به ظاهر می نمودند داشتند و در پنهان چیزهایی جز آن چه اظهار می کردند می گفتند: در نتیجه، اهالی هر شهر و استان با خود می گفتند ما از آن چه مردم آن استان به آن دچار و گرفتارند در امانیم. در آن میان مردم مدینه وضعی استثنایی داشتند زیرا خبرهایی که در آن جا پخش می شد از همه

شهرستان ها و استان ها رسیده بود و آنان با خود می گفتند ما از آن چه همه مردم به آن دچار و گرفتارند در امانیم . محمد و طلحه (1) از این جا نقل می کنند و می گویند :

بر اثر آن (خبرها و شایعات) پیش عثمان آمده از او پرسیدند : ای امیرالمؤمنین ! آیا برای تو نیز درباره مردم همان خبرها و نامه ها که به ما می رسد می آید ؟ گفت : نه ، به خدا جز خبر خوش و خیر نمی آید . گفتند : برای ما آمده است و آن چه به ایشان رسیده بود شرح دادند . گفت : شما شرکای من (در حکومت و اداره عمومی) هستید و ناظران مؤمنین . بنابراین نظر و پیشنهاد بدهید . گفتند : پیشنهاد می کنیم تنی چند از اشخاص طرف اعتمادت را به شهرستان ها بفرست تا اخبار و گزارشاتی درباره آن جا بیاورند . در نتیجه ، محمد بن مسلمه را خوانده او را به کوفه فرستاد و اسامه بن زید را به بصره و عمّار یاسر را به مصر و عبدالله بن عمر را به شام و عدّه ای دیگر را به جاهای دیگر . همه پیش از این که عمّار یاسر بازآید برگشتند و گفتند : مردم ! هیچ چیز منکر و ناروایی ندیدیم و نه مشاهیر مسلمانان چیزی را منکر و ناروا شمردند و نه توده مسلمانان و همه گفتند : حکومت ، حکومت مسلمانان است منتهی فرمانروایان آنان (از طرف و به وکالت ایشان) به دادگستری در میان ایشان و انجام کارهای عمومی آنان می پردازند . مردم دیدند عمّار در برگشتن تأخیر کرد و این تأخیر چندان در نظرشان بسیار آمد که پنداشتند ترور شده است . تا آن که با وصول نامه ای از عبدالله بن سعد بن ابی سرح (استاندار مصر) یکه خوردند که اطلاع می داد عمّار را جماعتی در مصر به خود جلب کرده و هم خویش را به انجمن با وی بسته اند و از جمله ایشان عبدالله بن سواد (عبدالله بن سبا) خالد بن ملجم، سودان بن عمران و کنانه بن بشر است « . (2)

امینی گوید : اگر به راستی عبدالله بن سبا کار فتنه انگیزی و تشتت مسلمانان را .

ص: 336

1- دونفری که این روایت تاریخی نادرست به آن ها نسبت داده شده و از قول آن ها نقل گشته است .

2- تاریخ طبری 5/98 .

بدین پایه رسانده بود و فرمانروایان جامعه و اداره کنندگان آن از وجود و از خراب کاریش اطلاع یافته اند و گزارش کارش به خلیفه وقت رسیده است چرا تحت تعقیب قرارنگرفته و دستگیر نشده و به جرم جنایات خطرناک مجازات نگشته و کتک نخورده و مورد اهانت قرارنگرفته و به زندان نیفتاده است؟ چرا اعدامش نکرده اند تا ملت را از تبه کاری و فتنه انگیزیش برهانند؟ چرا آن چه عثمان بر سر مردان صالح و پاکدامنی که امر به معروف و نهی از منکر می کردند آورد در مورد چنین تبه کار فتنه انگیزی انجام نداد در حالی که این حکم قرآن کریم در گوش ها طنین انداز بود که «مجازات کسانی که با خدا و پیامبرش می جنگند و در جهان (یا کشور اسلامی) به تباه گری می پردازند فقط این است که کشته یا به دار آویخته شوند یا دست و پایشان از چپ و راست بریده شود یا تبعید شوند، این ننگی است برای آن ها در دنیا و در آخرت عذابی سهمگین برای آن ها خواهد بود».⁽¹⁾

پس چرا خلیفه با کشتن او ریشه آن آشوب ها را برنکند؟ آیا خشونت و شدت عمل و مجازاتش را منحصر کرده بود به بهترین و پاک ترین شخصیت های امت محمد صلی الله علیه و آله و بر این اساس بود که آن همه سختگیری و پرخاشگری و تعدی را که به شرح آوردیم⁽²⁾ در حقشان روا داشت؟

فرض کنیم که عبدالله بن سبا بوده که مردم شهرستان های مختلف را به مخالفت و مبارزه با عثمان برانگیخته است، آیا او آن خبرها و شایعات را بدون این که با رویه و کارهای عثمان و عمالش مطابقت و رابطه داشته باشد ساخته و جعل کرده است؟ و بر اثر آن ملت و برجسته ترین چهره های مهاجر و انصار علیه وضع و حالتی که وجود نداشته برخاسته و ضدیت نموده اند؟ یا نه، آن چه او می گفته و شایع می کرد درست همان جرائم و گناهان و خلاف کاری ها بوده که عثمان و استانداران و عمالش مرتکب شده اند و بر اثر آن ملت برای زدودن آن وضع و رویه ناروا قیام کرده و قیامش .

ص: 337

1- (33 / مائده).

2- در جلد های 18 و 8 ترجمه الغدیر .

جنبشی دینی بوده به انگیزه وظیفه ای که هر مسلمان برای تطبیق جامعه و رویه اداره و نظام حکومت با مبادی و مقررات اسلام دارد و به همین سبب همه مسلمانان به آن نهضت پیوسته اند، گرچه آن یهودی زاده برای منظورهای خاصی خود را در جریان نهضت جا زده باشد؟ و می دانیم بسا نهضت اصولی و پاک بوده که این گونه عناصر ناباب خود را به درونش جا زده اند و این پدیده طبیعی هیچ از قدر و اهمیت و پیراستگی آن نهضت نکاسته است.

باز اگر آن چه عبدالله بن سبا به ایشان گفته و تلقین کرده نسبت های ناروا و دروغین بوده است چرا، وقتی هیئت های اعزامی مردم شهرستان ها به مدینه آمدند، مردم مدینه و مهاجران و انصار که شاهد گفتار و کار و رویه عثمان بودند به آن ها نگفتند این مرد از آن اتهامات مبرا است و شایعاتی که در اطرافش پراکنده اند بی اساس است؟ وانگهی چرا با آنان همدست و همداستان گشتند و بالاتر از این ها در نهضت ضد حاکم پیشتاز و مقتدا شدند و چرا پیش از آمدن آن ها و قبل از این که آنان به مخالفت برخیزند مخالفت و معارضه داشتند؟

ما در این مطلب با دکتر طه حسین همراهیم که می گوید: « به گمان قوی این عبدالله بن سبا، اگر همه روایاتی که درباره او هست به لحاظ سند صحیح و درست باشد سخن هایی را که گفته و تبلیغاتی را که کرده آن گاه بوده است که آشوب درگیر گشته و اختلاف داخلی شدت گرفته است. بنابراین او فتنه برنیا نگیخته بلکه از آن بهره برداری کرده است. همچنین ظن قوی می رود که دشمنان شیعه در دوره حکومت امویان و عباسیان در امر این عبدالله بن سبا مبالغه کرده اند تا از طرفی در بدعت ها و خلاف کاری هایی که به عثمان و استاندارانش نسبت داده شده تردید نمایند و از طرف دیگر بر علی علیه السلام و شیعه اش جنایت روا دارند، به همین جهت بعضی کارهای شیعه را به گردن یهودی ای می اندازند که برای این که به مسلمانان لطمه بزند اظهار مسلمانی کرده است. چه بسیار است جنایاتی که دشمنان شیعه بر شیعه روا داشته اند و چه بسیار است نسبت های جنایت آمیزی که شیعه در قضیه عثمان و در قضایای دیگر به دشمنانش داده است.

بنابراین، باید در برابر تمام این روایات (که درباره عبدالله بن سبا ساخته شده) وضعی احتیاط گرانه و خود پاینده و اندیشمندانه بگیریم و مسلمانان را در صدر اسلام برتر و بزرگوارتر از این بدانیم که مردی بتواند دین و سیاست و عقل و اراده شان را به بازی بگیرد که از صنعاء آمده و پدرش یهودی و مادرش سیاهپوست بوده باشد و خودش یهودی و به قصد این که مسلمانان را بفریبد و به آنان ضربه بزند و نه از روی خدا ترسی یا دلبستگی تظاهر به اسلام کرده است. سپس در فرصت های مناسبی که در پی آن بوده مسلمانان را علیه خلیفه شان تحریک کرده تا او را کشته اند و آنان را سپس یا پیش از آن متشتت کرده و به صورت احزاب و دسته های مختلف درآورده است.

این ها اموری است که با عقل جور در نمی آید و نه در برابر نقد و سنجش استواری می آرد و روانیست تاریخ را براساس آن ها بنیاد نهاد. حقیقت مسلم و آشکاری که نمی توان در آن شک و تردید نمود این است که شرایط حیات اسلامی در آن هنگام چنان بود که سبب می شد میان مردم اختلاف نظر به وجود آید و تمایلات و اغراض دگرگونه شود و مذاهب سیاسی متباینی پدید آمد. مردمی که به تعالیم قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش صحابی او (ابوبکر و عمر) پایبند بودند می دیدند کارهایی صورت می گیرد که منکر و ناروا و نو پیدا است و می خواستند با آن ها مثل عمر با قاطعیت و شدت مقابله شود تا روحیه و عقاید توده ها از آثار سوء آنان درامان ماند. جوانان تازه به دوران رسیده قریش و دیگر قبائل عرب با این کارها و حوادث با روحیه دیگری برخورد می کردند با روحیه ای جدید و آمیخته به طمع و بلندپروازی و انحصارگری و آرزوهای دور و دراز، و تلاش و خواهشی که حد و اندازه نمی شناخت. بدینسان در راه برآوردن مطامع و خواهش ها و رسیدن به هدف های خویش بنای رقابت و همچشمی و کشمکش را گذاشتند نه فقط بر سر مناصب و مقامات حکومتی بلکه بر سر هر چیز. حوادث و جریانات جدید جوانان و پیران را به همان جا راند که

رانده شدند . سرزمین های پهناوری که به تصرف مسلمانان درآمده بود و عوائد سرشاری که از این سرزمین ها به صورت مالیات ارضی و غیرارضی به دست می آمد لازم آورد که در اداره این سرزمین ها و استفاده از درآمدهای سرشار و هنگفت آن رقابت و کشمکش درگیرد و در این چه شگفتی هست ؟ یا در این چه تعجّبی است که کشورها و سرزمین های فتح نشده را بنگرند و امکانات و فرصت و شرایط را مناسب لشکرکشی و فتح ببینند و از پی فتح آن به رقابت و پیشدستی برخیزند ؟ یا چرا اگر در پی دنیا و دنیا دوستند در راه کسب افتخار و غنائم و عوائد برهم پیشدستی نمایند و اگر در طلب آخرتند در همین راه از هم سبقت نجویند ؟ و آن گاه اگر در اداره این کشورهای پهناور و عوائد هنگفت و در سیاست کشورداری باهم اختلاف پیدا کردند چه عجب؟! و در صورتی که آن عده از جوانان قریش که طمع کار و بلندپرواز بودند به راه های همواری تاختند که به افتخار و شکوه و قدرت سیاسی و ثروت می رساند شگفت نخواهد بود و نه این که جوانان انصاری یا سایر قبائل عرب در این راه به رقابت با ایشان پردازند یا اگر دیدند خلیفه نمی گذارد در این رقابت و مسابقه شرکت جویند یا قریش را امکان می دهد و مزیت می نهد و مهم ترین مناصب سیاسی و موقعیت های اقتصادی را به آنان منحصر می گرداند و بازبهرترین و مهمترین آن ها را از میان قریش به بنی امیه اختصاص می دهد دل از کینه و خشم مالا مال نسازند و برنخروشدند .

آنچه مسلم است و بی شک این است که عثمان استانداری کوفه را پس از عزل سعدبن ابی وقاص به ولید و سعید سپرده و حکومت بر بصره را بعد از عزل ابوموسی (اشعری) به عبدالله بن عامر داده و سراسر شام را به حاکمیت معاویه درآورده و پس از آن که شام به چندین ولایت تقسیم می شد، که هر یک به شخصی سپرده بوده و قریش و دیگر قبائل در اداره آن ها شرکت داشته اند دست معاویه را در اداره آن و دخل و تصرفات حاکمانه در آن بازگذاشته است و مصر را پس از عزل عمر و عاص به تصرف عبدالله بن ابی سرح درآورده است ، ضمناً همه این استانداران

با عثمان خویشاوند بوده اند ، یکی برادر ناتنی او بوده و دیگری برادر شیریش و سومی دائی اش و آن دیگر با او در شاخه امیه بن عبدشمس از شاخه های قبیله قریش ، هم نسب و هم پیوند بوده است .

همه این ها اموری است که کسی نمی تواند انکار نماید یا تردید کند . ضمنا هیچ اطلاعی در دست نیست حاکی از این که عبدالله بن سبا عثمان را فریفته و واداشته باشد تا آن اشخاص را از مناصب استانداری و فرماندهی کشوری و لشکری برکنار نموده و این ها را به جای آن ها بدان مقامات بگمارد . باز مسلم است که مردم در همه اعصار و قرون بر پادشاهان و امپراطوران و امرا و فرماندهان این را عیب می گرفته اند که مقامات حکومتی را به انحصار خویشاوندان درآورند و در واگذاری مشاغل دولتی میان افراد تبعیض قائل شوند و مسلمانان نخستین ملّتی نبوده اند که این انحصار و تبعیض را بر حاکمش عیب گرفته و او را به این خاطر به باد حمله و انتقاد و نکوهش گرفته است . ایشان اموری را ناپسند شمرده و اموری را پسندیده و مطلوب دانسته اند که ملت ها همگی در قرون پیشین و در طول تاریخ ناپسند یا پسندیده شمرده اند . (1)

به علاوه این که در روایت تاریخی مجعول و دروغین آمده که عمار یاسر از طرف عثمان به مصر فرستاده شد و دیگران به سایر استان ها از مطالبی است که قابل پذیرفتن نیست و به هیچ وجه صحّت ندارد و در هیچ روایت تاریخی دیگر نیامده است . تنها همین روایت حاکی از آن است ، همین روایت جعلی ساختگی دروغین که راویانش یا زندیق و از دین بیرونند یا دروغگو و جاهل و نادان . از بررسی تمام روایاتی که در قضیه عثمان وجود دارد روشن می شود که عمّار یاسر و محمدبن مسلمه در طول دوره حکومت عثمان از مدینه قدم بیرون نگذاشته اند و عمار از نخستین روز حکومت عثمان با او مخالف بوده و در صف اول انقلابیون و مخالفان .

ص: 341

قرارداشته است و عثمان با وی چندان دشمنی داشته که یکبار پس از وفات ابوذر در تبعیدگاهش ریزه خواسته وی را به همان جا تبعید کند ولی مهاجران و انصار مانع او گشته اند ، چنان که نوشته شد و بارها مورد اهانت و شکنجه و کتک قرارگرفت و عثمان از ابتدای کار می دانست که عمار مخالف حکومت و طرز کار و رویه او است ، با این وصف چگونه ممکن است و معقول که عمار را طرف مشورت خود قرار دهد و در مسأله خطیر موج مخالفت عمومی از او نظر بخواهد و به او مأموریت بدهد گزارش اوضاع استان مصر و مخالفت و اعتراضات مردم آن سامان را برایش بیاورد تا در آن جا چنان که روایت جعلی می گوید عبدالله بن سبا او را جلب نماید و با خود در مخالفت با عثمان همداستان سازد؟! این مطلبی است که از هیچ محقق و تاریخ خوانده ای پنهان نیست ، چنان که دکتر طه حسین بدیهی بودن آن را گوشزد می نماید و می گوید : « تقریباً یقین دارم که عمار هرگز به مصر فرستاده نشده است و با این دو جوانمرد (یعنی محمدبن ابی بکر و محمدبن ابی حذیفه) در اقدام به تحریک مردم شرکت ننموده است و این داستانی است که هواخواهان عثمان همانان که در پی توجیه و تبرئه او هستند اختراع کرده اند تا رفتاری را که عثمان با عمار داشته توجیه نمایند » (1).

روایتی مشروح

از ابو امامه باهلی روایت می کنند که می گوید : « ما با عثمان بودیم آن هنگام که وی در خانه اش به محاصره بود . گفت : به چه دلیل می خواهید مرا بکشند؟ در صورتی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که می فرمود : کشتن مسلمان جز در سه صورت روانیست : مردی که پس از مسلمان شدن کافر شود یا پس از ازدواج زنا کند یا کسی را بناحق و بدون این که بخواهد به کیفر قتل برساند بکشد . به خدا قسم من از آن گاه که خدایم هدایت فرموده دینی به جای دینم برنگزیده ام و نه در جاهلیت یا در

ص: 342

دوره اسلامی زندگیم زنا کرده ام و نه کسی را بناحق کشته ام . بنابراین مرا به چه مجوزی می خواهند بکشند ؟ چون تشنگی او به شدت رسید از فراز خانه رو به مردم کرد که آیا علی در میان شما است ! گفتند : نه . پرسید : سعد در میان شما است ؟ گفتند : نه . پس از لحظه ای سکوت گفت : آیا می شود یکی از شما به علی اطلاع دهد که به ما آب برساند ؟ خبر به علی رسید . سه مشک پر آب برایش فرستاد و در جریان رساندن آن عده ای از بنی هاشم و بنی امیه زخم برداشتند . چون به علی خبر رسید که عثمان در محاصره قرار گرفته و می خواهند او را بکشند برخاسته در حالی که عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر نهاده شمشیرش را حمایل کرده بود از خانه بیرون آمد و پسرش حسن و عبدالله عمر را جلو انداخته همراه عده ای از اصحاب و مهاجران و انصار ، رضی الله عنهم ، رهسپار خانه عثمان گشت و در حالی که محصور بود نزد او رفت . علی ، کرم الله وجهه ، به عثمان گفت : سلام بر تو ای امیرالمؤمنین ! تو پیشوای توده ای و اینک این حوادث و گرفتاری ها برایت پیش آمده است . من سه پیشنهاد برایت دارم باید که یکی را برگزینی . یکی این که از خانه بیرون آمده با آنان بجنگی و ما ترا همراهی خواهیم کرد و تو برحق خواهی بود و آنان بر باطل . دیگر این که درب دیگری جز دری که آن را تحت نظر گرفته اند . بگشایی و سواره خود را به مکه برسانی زیرا اگر تو در مکه باشی آن ها خون تو را در آن جا نخواهند ریخت . سوم این که خود را به شام برسانی زیرا آن ها اهل شامند و معاویه همراه ایشان است . عثمان گفت : درباره رفتن به مکه ، من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت : مردی از قریش در مکه کافر (یا مدفون) خواهد شد که نیمی از عذاب جهانیان دامنگیر او خواهد بود . بنابراین نمی گذارم که من آن مرد باشم . اما این که به شام بروم ، من از هجرتگاه و همجواری مزار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دور نخواهم گشت . علی گفت : پس بگذار با آن ها بجنگیم و آن ها را دور تو پراکنده سازیم گفت : نمی خواهم اولین کسی باشم که اجازه جنگیدن با امت محمد صلی الله علیه و آله را صادر کرده باشد .

در این هنگام علی از آن جا بیرون آمد و در حالی که رهسپار خانه خویش می شد

به حسن و حسین دستور داد: با شمشیر بر درخانه عثمان به پاسداری بایستید و نگذارید دست کسی به او برسد. زبیر هم پسرش را فرستاد و طلحه پسرش را و عده ای از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله فرزندانشان را فرستادند تا مردم (محاصره کننده و انقلابی) را از دستیابی به عثمان بازدارند و از او بخواهند که مروان را از خانه اش بیرون فرستاده تحویل دهد. محمد بن ابی بکر چون آن وضع را مشاهده کرد و دید مردم عثمان را مورد تیراندازی قرار داده اند تا جائی که حسن (بن علی) و دیگران بر در خانه اش خون آلود گشته اند و ترسید بنی هاشم به خاطر حسن (بن علی) به خشم آیند و برآشوبند و مردم را از اطراف خانه عثمان پراکنده سازند دست دو تن از مصریان را گرفته از خانه همسایه عثمان راه به خانه او برد، زیرا همه مدافعان وی بر پشت بام اطاق ها بودند و هیچ کس در حیاط همراه عثمان نبود جز همسرش. پس از دیوار نقبی زده محمد بن ابی بکر وارد اطاق عثمان شد و دید قرآن می خواند. ریش او را گرفت. عثمان به او گفت: به خدا اگر پدرت تو را به این حال می دید سخت ناراحت می شد. او هم ریشش را ول کرد. دونه فرورد اطاق شده او را کشتند و از راهی که آمده بودند گریختند. آورده اند که عمرو بن حمق روی سینه عثمان نشسته و او را زده تا کشته است و عمیر بن ضابی با لگد بر شکمش کوفته و دو دنده اش را شکسته است و همسرش فریاد کشیده ولی صدایش در همه و غوغای مردم در اطراف خانه محو گشته و ناشنیده مانده و آن گاه به بالای خانه رفته و داد کشیده که امیرالمؤمنین کشته شد. پس مردم وارد شده و او را کشته یافته و دیده اند خون بر قرآنش ریخته بر این آیت که خدا به دادخواهی تو به حسابشان خواهد رسید و او شنوای دانا است. خبر به علی و طلحه و زبیر و سعد (بن ابی وقاص) و کسانی که در مدینه بودند رسید و در حالی که هوششان از آن خبر پریده بود رهسپار گشتند تا به اطاق عثمان در آمده دیدند کشته شده است. پس از آن جا بیرون آمدند و علی به دو فرزندش گفت: چگونه در حالی که بر درخانه اش پاس می دادید امیرالمؤمنین کشته شد؟ و دست برده بر صورت حسن زد و بر سینه حسین و محمد بن طلحه و عبدالله بن زبیر را دشنام داد و

خشمناک به خانه برگشت و مردم شتابان به خانه اش آمدند که با تویبعت می کنیم ، دست پیش آر که چاره ای نیست جز این که امیری داشته باشیم . علی گفت : من شرم دارم با جماعتی که عثمان را کشته اند بیعت کنم و از خدای تعالی شرم دارم که پیش از دفن عثمان با من بیعت شود. در نتیجه از او کناره گرفتند ، بعد برگشته تقاضا کردند حاضر به بیعت شود و فقط از اختیارات مجاهدان بدر است و هرکه مجاهدان بدر پسندند خلیفه خواهد بود . در این هنگام همه بدریان بدون استثناء به خدمت علی آمده گفتند : جز تو هیچ کس را شایسته تر برای خلافت نمی بینیم . دست خود را پیش آر تا با تویبعت کنیم و با او بیعت کردند . پس مروان و فرزندانش گریختند . علی آمده از همسر عثمان پرسید چه کسی عثمان را کشت ؟ جواب داد : نمی دانم ، محمد بن ابی بکر وارد اطاقش شد و دو مرد دیگر که نمی شناسمشان . آن گاه محمد (بن ابی بکر) را احضار کرده از او درباره توضیحات همسر عثمان پرسید . گفت : او به خدا دروغ نگفته است و من به قصد کشتن عثمان وارد اطاقش شدم ، اما وقتی نام پدرم را به میان آورد دست از او برداشته برخاستم در حالی که به خدای تعالی توبه برده بودم ، به خدا قسم من نه او را کشتم و نه گرفتمش . همسر عثمان گفت : راست می گوید ولی او آن دو مرد را وارد اطاق کرد « (1).

ناملی تحقیقی در روایات مجعول و ساختگی

این روایات دروغین و بی اساس را در برابر و بر ضد تاریخ درست و مورد اتفاقی ساخته اند که با صدها روایت متین، مستحکم و پیوسته گشته است . این ها با روایات تاریخی ای که قبلاً ثبت کردیم تناقض دارد (2) با روایات متواتر و بی شماری که متضمن آراء و نظریات اصحاب بزرگ و عالیقدر و نامدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و از

ص: 345

1- رجوع کنید به : اخبار الدول ، قرمانی ، در حاشیه تاریخ الکامل ابن اثیر 210/1 213 .

2- ترجمه الغدیر ، جلد 18 ، تقریباً صفحه 100 .

گفتگوها و برخوردهایشان با عثمان حکایت می کند و در میان ایشان باقیمانده شورای شش نفره و تنی چند از «عشره مبشره»، آن ده نفری که می گویند مژده بهشت یافته اند و جمعی از مجاهدان بدر قرار دارند و شماره روایاتی که حاوی آراء و اظهارنظر ایشان درباره عثمان است به 150 می رسد .

این روایات دروغین و ساختگی را بسیاری از روایات تاریخی متین تکذیب و رد می نمایند ، آن همه که پیش تر به شرح آوردیم و یکایک بازخواندیم . روایتی که سخن و اظهارنظر مهاجران و انصار را در برمی دارد که می گوید ایشان قاتل عثمانند و قاتل عثمان هم ایشانند و نیز آن روایت که از نامه اهالی مدینه به اصحاب ساکن مرزها داستان دارد و می گویند که عثمان دین محمد صلی الله علیه و آله را به تباهی کشانده بنابراین بشتابید و بیایید و دین محمد صلی الله علیه و آله را برقرار گردانید و آن روایت که نامه مردم مدینه به عثمان را باز می خواند که در آن وی را به توبه می خوانند و با قید سوگند به او اخطار می نمایند که دست از او نخواهند کشید و اگر تعهداتی را که در برابر خدا نسبت به آنان دارد به انجام نرساند و او را خواهند کشت ، همچنین روایات دیگری که به برخی از آن ها اشاره می کنیم :

نامه مهاجران به مصر که بیانید و خلافت پیامبر خدا را پیش از این که از صاحبانش برابند به سامان آورید، به جای کتاب خدا (قرآن) چیز دیگری برگزیده اند (به عنوان دستورالعمل حکومت و اداره) و سنت پیامبرش را تغییر داده اند ...

روایت حاکی از نخستین محاصره خانه عثمان .

نامه مصریان به عثمان دائر بر این اخطار که تا وقتی توبه صریحی ننمائی یا گمراهی آشکاری از تو سر بزند شمشیرمان را از دشمنان فرو نخواهیم گذاشت ...

روایت حاکی از تعهد عثمان در سال 35 هجری دائر بر این که طبق قرآن و سنت عمل کند .

روایت حاکی از توبه های پیاپی عثمان .

روایتی که جریان دوّمین محاصره خانه عثمان را داستان می کند .

نامه عثمان به معاویه به این مضمون که مردم مدینه کافر گشته اند و سر از فرمانش پیچیده اند

نامه عثمان به اهالی شام عموماً به این مضمون که من در میان مردمی هستم که در میانشان دیر پائیده ام و برای کشتنم شتاب می ورزند و مرا مخیر کرده اند بین این که مرا بر ستوری بنشانند (و تبعید کنند) یا خلعت (خلافت) را که خدا بر تنم آراسته از پیکر خویش فرو اندازم

نامه اش به اهالی بصره .

نامه اش به مردم استان ها و شهرستان ها که آن هارا دعوت می کند به جهاد علیه مردم مدینه و پیوستن به او برای کمکش .

نامه اش به اهالی مکه و حاجیان که آن ها را قسم می دهد به محض شنیدن و دیدن نامه اش به کمکش بشتابند

روایتی حاوی جریانات و نبردی که روز تسخیر خانه اش رخ داده و روایتی که از کشتگان آن روز حکایت دارد .

روایتی که از کشته شدن عثمان داستان می کند و از کفن و دفنش در «حُش کُوب» در دیر «سَلْع» که گورستان یهودیان بوده است .

حقائق مسلمی درباره حالات و شخصیت کسانی به دست ما هست که در روایات مجعول ادعا می شود فرزندانشان را برای دفاع از عثمان به در خانه اش فرستاده و به پاسداری گماشته اند . این حقایق که تواتر و صحت روایات متعدد تاریخی به ثبوت رسانیده مفاد روایات ساختگی را به باد می دهد و غرض ورزی هواخواهان عثمان را برملا می سازد ، ثابت می نماید که آن اشخاص نه فقط فرزندانشان را برای پاسداری وی نفرستاده اند بلکه همواره در صف مخالف وی قرار داشته و یک دم از مجاهدت در راه تصحیح رویه ناپسندش و بازآوردن اسلوب حکومت و اداره بر موازین قرآن ، سنّت نیاسوده اند تا کشته شده است و باز هم دست از دشمنی نکشیده اند تا به بدترین وضع به خاک سپرده شده . در آن روایات دروغین گفته می شود که

ص: 347

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب آمده آمادگی خویش را برای جنگ دفاعی به عثمان اعلام داشت و از این گونه مطالب ...

در حالی که تاریخ ثابت می کند که در روز کشته شدن عثمان در مدینه حضور نداشته تا چه رسد به این که اندک زمانی پیش از کشته شدنش به دیدنش آمده یا اجازه دفاع از او خواسته باشد و پس از کشته شدن به خانه عثمان آمده یا بر او گریسته و بر صورت حسن و سینه حسین زده باشد و دیگر پاسداران خانه را دشنام گفته و درباره طرز کشته شدنش گفتگو کرده باشد. هیشمی در «مجمع الزوائد» به هنگام رد کردن یک حدیث می گوید: «ظاهراً این روایت ضعیف است، زیرا علی در موقع محاصره شده عثمان در مدینه نبوده و در کشته شدنش حضور نداشته است» (1).

این مسلم است که عثمان از او خواسته به مزرعه اش «در یَنْبُع» برود تا به این وسیله از تظاهرات پرشور خلق برای بیعت با وی کاسته باشد و این تبعید چندبار صورت گرفته و در یکبار به ابن عباس می گوید: «به او (یعنی علی علیه السلام) بگو به مزرعه اش در یَنْبُع برود تا نه من از دست او غم بخورم و نه او به خاطرم اندوهگین شود». ابن عباس پیغام را به علی علیه السلام می دهد و او می فرماید: «ابن عباس! مقصود عثمان این است که مرا شتر آبکشی سازد که می رود و می آید، به من دستور داد که برو بیرون، بعد فرستاد که بیا، بعد حالا فرستاده که برو بیرون».

علی علیه السلام همان کسی است که در پرتو روایات تاریخی نظریه اش را درباره عثمان دیدیم. دوباره آن روایات و آن نظریه را به خاطر آورید تا یقین کنید که هرگز با شنیدن خبر مرگ عثمان سرگشته و غمناک نگشته و نه هوش از سرش پریده است و این تهمت را هیچ کس به او نمی زند مگر کسی که غرور گناه عقل و رایش را تباه گردانیده و شیطان به اختلال مشاعر مبتلایش کرده باشد یا در دلش تار هواخوانی خانواده اموی تنیده و بر خردش پرده هوسناکی و خیره رانی کشیده باشد تا نداند که چه می اندیشد و چه می گوید.

ص: 348

اما طلحه، که آن روایات دروغین چنان علاقه و دفاعی از عثمان به وی نسبت می دهد، هرچه می خواهید از دشمنی و مبارزه وی با عثمان بگوئید، زیرا وی چنان که روایت صحیح ثابت می نماید با عثمان از همه خلق تندتر و سخت گیرتر بوده است و در دوره هر دو محاصره و در جنگ بر در خانه عثمان و در جریان تشییع و کفن و دفنش اقدامات خصمانه سهمگین کرده است، که همه را به شرح آوردیم. هرگاه در خصوص موضع خصمانه وی در برابر عثمان کمترین تردیدی باشد باید قضاوت مولای متقیان را در حق وی به یاد آورد که می فرماید: « به خدا فقط به این خاطر شتابان به خون خواهی عثمان برخاسته که می ترسد او را به خون خواهی عثمان تحت تعقیب قرار دهند چون در معرض اتهام قتل وی قرار داشته و از مردم هیچ کس به اندازه او در پی قتل عثمان نبوده است. به همین جهت خواسته دیگران را به غلط اندازد تا حقیقت امر را بپوشاند و دیگران را دچار شک و تردید نماید. » و می فرماید: « خدا طلحه را به زوال آورد که عثمان آن قدر پول به او بخشید و او چنان کرد با وی ».

درباره طلحه از خود عثمان باید پرسید تا آن سخن ها را درباره وی که نوشتیم بگویم و موضع او را در برابر خویش مشخص سازد و از مروان بن حکم باید پرسید که چرا او را کشته است؟ و معنی این سخن که هنگام کشتن طلحه به ابان پسر عثمان گفت چیست که من به جای تو یکی از قاتلان پدرت را کشتم و به کیفر رساندم؟ و درباره اش از سعد بن ابی وقاص و محمد بن طلحه و دیگران، که سخن و نظرشان را به استناد روایات تاریخی آوردیم، باید پرسید.

درباره زبیر اگر از مولا امیرالمؤمنین پرسیم به بهترین معرف دست یافته ایم، از او پرسد: « تو که عثمان را کشته ای مرا به خون خواهی او مؤاخذه می کنی؟ خدا امروز بر هر یک از ما دونفر که نسبت به عثمان سختگیرتر بوده ایم حادثه ناگواری پیش آورد. » و در حق او و طلحه می فرماید: « آن ها حقّی را مطالبه می کنند که خود پایمال کرده اند و به انتقام خونی کمر بسته اند که خود بر زمین ریخته اند. بنابراین اگر من

در ریختن آن خون با آن ها شرکت داشته ام آن ها نیز سهمی از کیفر می برند و در صورتی که بدون شرکت من ریخته اند حقّ کیفر دیدن به عهده خود ایشان نه دیگری است ... » سخن ابن عباس را نیز شنیدیم که می گفت : « طلحه و زبیر دونفری هستند که کار را بر او سخت گرفته و به آن سرنوشت دچارش ساختند . » و سخن عمّار یاسر را در گذاشتن و آخرین کسانی که دستور (حمله و قتل او را) صادر کردند . « و سخن سعیدبن عاص را به مروان که « این ها که همراه تو هستند قاتل عثمانند ، این دو مرد : طلحه و زبیر ، عثمان را کشتند و قصد داشتند خود به حکومت برسند ، اما چون شکست خورده و به مقصود نرسیدند با خود اندیشیدند که خون را با خون می شویم و گناه را با گناه می زدائیم .

اما سعدبن ابی وقاص همان کسی است که دیدیم می گوید : « ما دست از یاری عثمان بازداشتیم در حالی که اگر می خواستیم او را از آن سرنوشت نجات داده بودیم ، ولی عثمان (رویه اسلامی حکومت و اداره را) تغییر داده و دگرگون گشت و کار خوب کرد و کار بد . بنابراین اگر ما درست عمل کردیم که خوب کردیم و در صورتی که بد کرده ایم از خدا آمرزش می طلبیم » .

سایر اصحاب را که جاعلان این روایات تاریخی ادعا کرده اند فرزندانشان را به یاری عثمان فرستاده اند باید به اصحاب و شخصیت های فوق الذکر افزود ، که اجماع و اتفاق نظرشان را در مخالفت و مبارزه با عثمان بیان کردیم و گفتیم جز سه تن از آن ها در مخالفت با وی همداستان بوده اند . با این وصف آیا معقول است که خود تا این اندازه با عثمان دشمنی داشته باشند و در عین حال فرزندان خود را برای جنگ و دفاع از او بفرستند؟! این به راستی دروغ و ساختگی و بهتان است!

وانگهی آیا معقول و باورکردنی است که این جماعت آمادگی خود را برای دفاع او اعلان بدارند و اصرار هم بورزند و برای جنگ و در پاسداری جانش حضور یابند ولی دونفر آن ها را غافلگیر کرده او را بکشند و بگریزند و هیچ کس هم متوجه آن ها نشود

تا «نائله» (1) به آن‌ها اطلاع دهد و بگوید آن‌ها را نمی‌شناسم در حالی که در کنار مقتول بوده و آن‌ها را دیده باشد و با خود او تندی نموده و سخن گفته باشند؟!

جعل کننده این روایت آیا نفهمیده که به هنگام جعل و ساختن دروغ دچار چه تناقضی گشته و دو نقیض را جمع آورده است آن‌گاه که خواسته شماره مخالفان عثمان را تقلیل دهد و به همین منظور اصحاب و فرزندان‌شان را از جمع آنان حذف کرده است و دگربار چون خواسته مولای متقیان را مخالف کشتن عثمان و کشتن‌گانش جلوه دهد از قول آن حضرت به انبوه مهاجران و انصار و سیل خلقی که برای بیعتش مشتاقانه سرازیر گشته اند چنین ساخته که فرمود: «به خدا من شرم دارم با جماعتی که عثمان را کشته اند بیعت کنم ...» و این می‌رساند که بیعت کنندگان همان قاتلان عثمان بوده اند و کسانی که به نحوی در کشته شدنش دست و سهم داشته اند و ایشان کسی جز مهاجران و انصار و اصحاب پیشاهنگ پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است و همان‌ها که در صفین وقتی معاویه بیش از ده هزار نفر پیش آورده فریاد کشیدند که قاتل عثمان ما هستیم و پیشاپیش آنان عمار یاسر بود و مالک اشتر و محمدبن ابی بکر و مجاهدان بدر. آیا حرفی که برای امام ساخته نسخه دیگری از آن دو مرد مجهولی نیست که می‌گوید گریخته اند و هیچ کس آن‌ها را نشناخته است؟! یا آن دو نفر جزء جماعت کثیری از مردم بوده اند که با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف نظر و عقیده داشته اند؟! یا مگر جز بیمارگونه کسی جرأت زدن چنین حرفی را دارد؟!

کسی که چنین دروغی جعل کرده آیا هیچ فکر کرده که اگر دروغش را باور کردند چگونه می‌تواند کارهای اصحاب راسترو و عادل را که با جان و فرزندان‌شان از عثمان دفاع نموده و با مخالفانش ستیز کرده اند توجیه نماید، مثلاً این کارشان که جنازه عثمان، خلیفه ای را که مدافعش بودند!، را در حالی که در مزبله افتاده بود سه روز به حال خود رها ساختند و گذاشتند تا نعش او را به «حُشْ کُوکب» بیندازند به .

ص: 351

1- نام زنی است .

دیر «سَلْع» گورستان یهودیان و جنازه اش را سنگ باران کنند و با خواری و خفت تشییع شود و دنده هایش را بشکنند و در جامه اش و بدون غسل و کفن به خاک بسپارند و در تشییعش جز چهار نفر شرکت نمایند و نتوانند بر آن نماز میت بخوانند؟! آیا چنین رفتاری با زنده و مرده عثمان در نظر اصحاب عادل و راسترو روا بوده است؟! در نظر اصحابی که به زعم جعل کننده روایت عثمان را خلیفه مسلمین می دانسته اند و کشته اش را ستمکار و متجاوز؟! و اگر چنین نظری به او داشتند چرا سکوت کرده و لب از لب نجانبانده اند و احکام اسلام را در حق وی اجرا نکرده اند؟! یا چنین گناهانی را مرتکب گشته و در ارتکابش تعمّد و گستاخی نموده اند؟! چگونه کسی جرأت می کند چنین نسبتی به آن ها بدهد؟ حقیقت این است که جعل کننده این روایت برای تبرئه عثمان تاریخ را تحریف کرده و هیچ نیندیشیده که در این توطئه بر ضدّ واقعیت دچار چه گمراهی ها و گمراه گری ها می شود و بسیاری از احکام اسلامی را ندیده می گیرد و مقدّسات را نبوده می انگارد و ساحت پاک بسیاری از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به بهتان می آلاید و هیچ حرمت و کرامت و ارزشی را پاس نمی دارد.

از دروغ های شاخرداری که در این روایت ساختگی به چشم می خورد قراردادن سعدبن ابی وقاص در ردیف نخستین کسانی است که برای بیعت با علی علیه السلام دست پیش آورده اند. در حالی که ثابت است که او از کسانی است که تا آخرین لحظه حیات حاضر به بیعت با امام نشده و این را همه می دانند و راویان تاریخ و مورخان را در صحت این مطلب هیچ گونه اختلافی نیست. بعضی جااعلان و تحریف گران حتی برای خودداری او از بیعت توجیهی جعل کرده اند. (1)

از خنده آورترین مطالب جعلی و دروغین مطلبی است که بلاذری آورده است از قول ابن سیرین که «عثمان در حالی کشته شد که در خانه اش هفتصد نفر بودند از».

ص: 352

جمله حسن (بن علی) و عبدالله بن زبیر و اگر به آن ها اجازه داده بود همه (مخالفان محاصره گر) را از منطقه مدینه بیرون می راندند» .
[\(1\)](#)

از حسن بصری هم نقل شده که گفت : « انصار نزد عثمان آمده گفتند : ای امیرالمؤمنین ! بگذار خدا را دوبار یاری و نصرت داده باشیم یک بار که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را یاری کردیم و این بار که تو را . گفت : من احتیاجی به یاری شما ندارم ، برگردید ! » حسن بصری می افزاید : « به خدا اگر تصمیم می گرفتند از او دفاع کنند با عبای خود قادر بودند از او دفاع و حمایت کنند! » .
[\(2\)](#)

به چه عذر معقول یا مشروعی چنین کرده اند؟! به کدامین عذر و مجوز عقلی و شرعی گذاشته اند خلیفه مسلمانان در خانه اش به قتل برسد؟! چگونه هفتصد صحابی عادل و راسترو نشسته و تماشا کرده اند و اجازه داده اند او را بکشند یا محمد بن ابی بکر ریشش را بگیرد و بالا بکشد به طوری که صدای که هم خوردن دندان هایش شنیده شود و از توی اطاق او را به دم در بکشد و عمیر بن ضابی دنده هایش را بشکند و پیشانیش را پیکان کنانه بن بشر شکافد و سرش را مردی تجیبی با گرز بکوبد ، وغافقی با پاره آهنی بر دهانش بزند و ضربه های پیپی بر او وارد سازند تا به دم مرگ برسد و بخواهند سرش را ببرند تا دو همسرش خود را به روی او بیندازند؟! همه این کارها جلو چشم صدها صحابی عادل و راستروی صورت بگیرد که طرفدار و دوستدار وی بوده اند و دست روی دست گذاشته و منتظر اجازه اش نشسته اند تا امروز وگرنه و هرگاه اجازه داده بود آن ها را از منطقه مدینه بیرون می کردند و اگر می خواستند با گوشه قبای خود جانش را در برابر مهاجمان حفظ می نمودند . این مطلب مسخره کجا با اسلام و قرآن و سنت و عقل و عاطفه و منطق و اجماع و تاریخ درست جور می آید .!؟

ص: 353

1- انساب الاشراف 5/93 .

2- ازالة الخفاء 2/242 .

اکنون چند روایتی می آوریم از آن ها که در فضیلت و تجلیل حکام سه گانه پرداخته اند :

1 امام فقیه حدیث دان «مورد اعتماد»⁽¹⁾ ابوالحسین محمدبن احمد مَلطی شافعی ، متوفای 377 هجری این روایت را ثبت کرده است : « محمدبن عکاشه ، خدایبامرز، می گوید معاویه بن حماد کرمانی از قول زُهری به من گفته بود : هرکه شب جمعه غسل کرده و دو رکعت نماز بگزارد و در نمازش سوره (قل هو الله احد) را هزار بار بخواند پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب خواهد دید . محمدبن عکاشه می افزاید : من هرشب جمعه چنین کردم و دو رکعت نماز می خواندم و در آن هزار بار (قل هو الله احد) مگر پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب بینم و این اصول را بر وی عرضه نمایم . تا شب جمعه ای سرد فرآمد ، غسل کرده دو رکعت نماز بگذاشتم و سپس به بستر رفتم ، محتلم گشتم ، ناچار برخاسته غسل کرده و دو رکعت نماز بگذاشتم و نزدیک سپیده دم از آن فارغ شدم ، به دیوار تکیه دادم و روی به قبله داشتم . در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرارسید در حالی که چهره اش چون ماه شب چهارده می درخشید و گردنش چون تنگ سیمین که دو دسته زرین بر آن باشد و برتنش دو بُرد از نوع یمنی که یکی را پیراهن وار پوشیده بود و دیگری را بر اندام آویخته . در این حال آمده در برابرم قرار یافت . خواستم خوشامد بگویم پیشدستی کرده سلام و خوشامد گفتم . دوست داشتم دندان پیشین شکسته ه اش را بینم ، لبخندی زد و به دندانش نگریستم و گفتم : ای پیامبر خدا ! فقیهان و دانشمندان با من رفت و آمد دارند و من تعدادی اصول از سنت دارم که می خواهم بر تو عرضه بدارم . فرمود : عرضه بدار .

گفتم : رضا به قضای الهی . تسلیم بودن به امر خدا . صبر کردن بر حکم خدا دست آویختن به آن چه خدا فرمان داده است . برحذر داشتن از آن چه خدا از آن برحذر داشته

ص: 354

1- او را چنین نامیده اند و صحت گزارشش را از روایتی که ثبت کرده خواهید شناخت !

است . پاک ساختن به وسیله کار برای خدا . ایمان به این که مقدرات الهی چه خیر باشد و چه شرّ از جانب خدا است . در مسائل دینی ترک ریا و جدال و دشمنی کردن . مسح کشیدن برپوش . جهاد علیه اهل قبله (مسلمانان). نماز بر مسلمان مرده مستحب است . ایمان کم و زیاد شدنی است . اعتقاد داشتن و عمل کردن . قرآن کلام خدا است . شکیبایی و مقاومت زیر پرچم قدرت حاکمه در مواردی که بر طریق دین است یا از آن منحرف . قیام مسلحانه علیه حاکم گرچه از رویه اسلامی منحرف گشته باشد روا نیست . موحدانی که نه به بهشت درمی آیند و نه به دوزخ . هیچ موحدی را گرچه گناهان بزرگ مرتکب گشته باشد نمی توان کافر شمرد . دست از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بازداشتن ، چون رسیدم بنای گریستن را گذاشت تا بانگ گریه اش برخاست ، برترین فرد مردم پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر است بعد عمر بعد عثمان و سپس علی ، محمد بن عکاشه می گوید : وقتی نام علی را می بردم در دل می گفتم : پسرعمو و داماد او است . پیامبر صلی الله علیه و آله لبخندی زد پنداشتی می داند که در دل چه می اندیشم . سه شب پیپی این اصول را بر حضرتش عرضه می داشتم و هر وقت به این جا می رسیدم که عثمان سپس علی ، به من می فرمود : بعد عثمان سپس علی . بعد عثمان سپس علی ... و این را سه بار تکرار می کرد و چون این احادیث اصولی را بر وی عرضه می داشتم دیدگانش پر از اشک می شد . از آن خواب حلاوتی در دل و دهانم احساس کردم که هشت روز هیچ نخوردم و نیشامیدم چندان که یارای نماز واجب در من نماند ، پس غذایی خوردم و آن حلاوت و لذت برفت و خدا مرا گواه است و او هم گواه بس » .

آن گاه می نویسد: امیرالمؤمنین متوکل خدایا! مرز به احمد بن حنبل رضی الله عنه ، گفت : احمد ! من می خواهم تو را بین خود و خدا حجت گردانم ، بنابراین مرا از سنت و جماعت و آن چه از اصحابت از تابعان از قول اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نوشته ای مطلع و آگاه ساز : احمد بن حنبل این روایت را برای وی بر خواند . (1).

ص: 355

امینی گوید: خواننده گرامی نیازی ندارد به توضیح ما و بحث درباره این افسانه و مطالب خنده آور و مایه تأسف آن! چنان که احمدبن حنبل را برتر از این می دانیم که چنین روایت پوچ و افسانه ای را بین خود و خدا حجت گرداند و آن را به خلیفه وقتش تلقین نماید، همچنین بالاتر از این که حرف محمدبن عکاشه و روایتش را تصدیق نماید، روایت کسی را که ابن عساکر پس از ذکر این خواب درباره اش می گوید: «سعیدبن عمرو بَدَعِيَ می گوید: به ابو زُرْعَةَ گفتم: محمدبن عکاشه کرمانی؟ سری تکان داده گفت: او را دیده ام و از او حدیث نوشته ام و دروغ ساز است. پرسیدم: خوابی را که داستان می کند از زبانش نوشته ای؟ گفت: آری نوشته ام و ادعا می کرد که به این صورت برای «شبابه» نقل کرده که: ایمان گفتار و کردار است و زیاد و کم می شود و برای «ابونعیم» به این شکل: علی سپس عثمان و افزود که وی (یعنی محمدبن عکاشه) بسیار دروغگو است و روایتش قابل نوشتن و ثبت نیست و مقصودش این بود که شبابه و ابونعیم آن روایت را نقل نمی کنند. پرسیدم: محمدبن عکاشه را کجا دیده ای؟ گفت: با محمدبن رافع که رفیقش بود این جا آمد و برای وی مقامی قائل بودم. محمدبن رافع مرا دید و مایل نبود درباره او چیزی بگوید و به من گفت: هرگاه سر صحبت را با او باز کنی وضعش برای روشن خواهد شد. گفتم: چه طور است که در این زمینه به من تفضلی کنی و مرا روشن گردانی... گفت: اولین حدیثی که برایم تقریر کرد دروغی بود که به خدا بست و بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و بر علی و برابن عباس ...» (1).

حاکم نیشابوری او را در شمار راویان «ضعیف» آورده است و می گوید: جمعی از این راویان به جعل روایت پرداخته و به گمان خویش به این وسیله مردم را به کارهای خوب و فضایل خوانده اند، مثل ابوعصمه و محمدبن عکاشه کرمانی. آن گاه از قول سهل بن سری حافظ می گوید: احمد جویباری و محمدبن تمیم و محمدبن عکاشه.

ص: 356

بیش از ده هزار حدیث از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جعل کرده اند . (1)

کسی که وضعش چنین باشد و صفات و خصوصیاتش چنان و آن روایتش ، به هیچ وجه شایسته نیست افسانه هایی را که در زمینه اصول اعتقادی و تعالیم دینی می بافد تصدیق کنیم . تعجب از فقیه مورد اعتماد و «ثقه» ای باید کرد که چنین حرف پوچ و مسخره و رسوائی را ثبت می کند و سند قرار می دهد . این ناشی از عشق کورکورانه است و تعصبی که صاحبش را به گمراه گری و فریب توده های ساده دل خلق می کشاند و «خدا می داند که آن ها دروغگویند» .

2 بلاذری در «انساب الاشراف» روایتی ثبت کرده است از خلف بزار از ابوشهاب حنّاط (2) از خالد حذّاء بصری از ابوقلابه بصری از انس می گوید : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهربان ترینتان ابوبکر است و سخت گیرتری نتان در امور دین عمر ، توانا ترینتان در قرائت قرآن ابی بن کعب ، راستگوترینتان از سر شرم عثمان ، حلال و حرام شناس ترینتان معاذبن جبل فریضه دان (یاگزار) تان زیدبن ثابت و هر امتی امینی دارد و امین این امت ابو عبیده جراح است» .

این را ابن عساکر در تاریخش با حذف سند ثبت کرده است به این عبارت : «مهربان ترین فردامتم ابوبکر است و سخت گیرترینشان در دین خداعمر، راستگوترینشان از سر شرم عثمان ، فریضه دان (یاگزار) شان زید ، توانا ترینشان در قرائت قرآن ابی بن کعب...» (3) و در جای دیگر از طریق ابوسعید خدری ثبت کرده و می افزاید : عقیلی می گوید : سندهای این روایات «غیر محفوظ» است و متن آن ها معروف . (4)

ص: 357

- 1- لسان المیزان 5/286 و 289 ، برای مزید اطلاع رجوع کنید به جلد پنجم «غدیر» بحث «یک سلسله راوی دروغ ساز» .
- 2- عبد ربه بن نافع سکنانی . «ثقه» ای که «قوی» نیست و در نقل حدیث دچار توهم و اشتباه می شود.
- 3- تاریخ ابن عساکر 1/325 .
- 4- ترجمه الغدیر ، 6/199 .

امینی گوید: افسانه شگفت انگیز و خنده آوری است که خَلَف بَزَّار داستان کرده است کسی که «ثقه» و امین و عابد و فاضل است و شراب خوار! ابوجعفر نفیلی می گوید: اگر آن آفت شراب خواری در وی نبود از راویان سنت و حدیث شمرده می شد. نام وی نزد احمد، پیشوای حنبلیان، برده می شود و می گویند: او شراب می خورد! می گوید: خبر این به ما رسیده است، لکن به خدا قسم او چه شراب بخورد و چه شراب نخورد به نظر ما «ثقه» و امین و درستکار است!

همین روایتش گواه صادقی است بر صحت اطلاعی که به احمد حنبل درباره خلف بزار رسیده است و کسانی که آن روایت را از چنین موجودی گرفته و ثبت و نقل کرده اند دستخوش مستی هواخواهی و غرض ورزی و جانب گیری بوده اند.

خطیب بغدادی برای پاک نمودن دامن آلوده این «ثقه» امین از پلیدی میگساری نقل قولی آورده است از محمد بن احمد بن رزق از محمد بن حسن بن زیاد نقاش می گوید: ادریس بن عبدالکریم حداد می گفت: خلف بن هشام (بزار) با تأویل (آیات قرآن) شراب می نوشید. روزی خواهرزاده اش در حضورش سوره انفال را می خواند. خواند تا رسید به آیه «... تا خدا پلید را از پاکیزه متمایز و جدا سازد...» آن گاه رو به خلف کرده پرسید: دای جان! اگر خدا پلیدها را از پاکیزه ها متمایز و جدا سازد شراب در ردیف کدام یک قرار خواهد گرفت؟! خلف سر خویش پائین انداخت و مدتی سرافکنده ماند، سپس جواب داد: در ردیف پلیدی ها! خواهرزاده هایش پرسید: آیا راضی می شوی که در شمار مرتکبان پلیدی باشی؟! گفت: عزیزم! به خانه برو و هرچه رادر آن است بر خاک بریز و ترک میگساری کرده گفت: آن گاه خدا روزه را پیش آورد و او روزگار به روزه داری گذرانید تا بمرد! (1)

اگر خواب و توهم راست درمی آمد این تبرئه هم درست می نمود و کاش چنین می بود. اگر تبرئه وی معقول می بود و حقیقت می داشت بهتر از عقیده و اظهار امام.

ص: 358

احمد حنبل بود که گفته است: چه شراب بخورد و چه نخورد «ثقه» و امین و درستکار است! زیرا این عقیده و اظهاری است که نه دلیل و برهانی در اثبات آن هست و نه با شرع و عقل و منطق سازگاری است و خداوند می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه بدکاری برایتان خبری آورد درباره اش بررسی و تحقیق کنید... (1)

لکن داستانی که خطیب بغدادی برای تبرئه و پاک نمودن دامن خلف بزار نقل کرده قابل اعتبار نیست، زیرا سند روایتش به علت وجود «محمد بن حسن نقاش» باطل و سست است و وی را طلحة بن محمد دروغگو خوانده است و دارقطنی پوچ و ابوبکر او را متهم به «تدلیس» نموده است و برقانی گفته: همه روایاتش زشت و ناشناخته است و در حضورش از تفسیر او یاد کرده اند گفته: در آن هیچ حدیث صحیحی وجود ندارد.

این ها همه را خطیب بغدادی خودش نوشته و دانسته است. بنابراین چه طور خلف بزار را می توان تبرئه کرد؟!

من از کسی که این روایت را جعل کرده سپاسگزارم که نام مولای ما امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را در شما آن افراد که نام برده نیاورده است، نام او را که به لحاظ آن صفات بر همه آن ها برتری دارد و شخصیت والایش برتر از آن است که در ردیف آن ها ذکر شود یا کسی در کنارش نام برده شود چنان که فضائلش چندان عظیم و عالی است که در کنارش نمی سزد از فضیلت دیگری یاد آید.

نمی خواهیم در این جا به بررسی متن روایت و اوصافی که برای آن عده ذکر شده پردازیم، زیرا نیازی به تحلیل و بررسی و نقد نمی بینیم. بر این که ابوبکر مهربان ترین فرد امت است چند دلیل قاطع معروف کفایت می کند، مثلاً این که «فُجَاءَهُ» را به دستورش آتش زده اند و از اجرای قانون کیفر اسلام در مورد خالدبن ولید، که جنایتی در حقّ قبیله بنی حنیفه مرتکب گشته و جنایت ننگینی در حق مالک بن نُویره.

ص: 359

و همسرش بی اعتنایی کرده است یا به اقامه دعوی صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام بی اعتنایی کرده و نه تنها حَقّش را نپرداخته بلکه نخواستہ او را با راه حلی که برایش وجود داشته راضی و خشنود گرداند .

آری ، اگر همه این ها را ندیده بگیریم باز راه حلی را در برابر ابوبکر گشاده می بینیم که اتخاذ نکرده است . آیا وی نمی توانست برای جلوگیری از انشعاب امت و اختلاف و گستاخی بدخواهان نسبت به خاندان نبوت ، «فدک» را ، گرچه ملک عموم و تحت اختیار دولت می دانست ، به اختیار فاطمه علیها السلام در آورد همان طور که بعدها عمر به میراث بران پیامبر صلی الله علیه و آله بازگرداندش یا چنان که عثمان به تیول مروان در آورد یا معاویه به تیول مشترک سه نفر : مروان بن حکم ، عمرو بن عثمان و یزید بن معاویه و بالاخره در دوره ای حکام در همین «فدک» و در املاک دولتی تصرف مالکانه داشتند .(1)

درباره «مهربانی» و رحم دلی ابوبکر ، که در آن روایت دروغین و جعلی برایش ادعا گشته ، از فاطمه باید پرسید که «صدیقه» و بسیار راستگو است آن روز که گریان خارج شد و با همه قدرتش بانگ بر آورد که آه ، پدرم ! ای پیامبر خدا ! پس از تو چه ها که نکشیدیم از دست پسر خطاب و پسر ابی قحانه (2) از او باید پرسید آن روز که با جمعی از زنان خانواده اش از خانه بیرون شد و به شیوه پدرش راه رفتن گرفت تا به مقر ابوبکر که با جمعیتی از مهاجران و انصار و دیگران بود رسید و در برابرش ایستاد و سپس شیونی سرداد که آن جماعت را به ناگهان به گریه و فغان آورد و مجلس را به لرزه در انداخت . و از آن روز که به ابوبکر گفت : به خدا بعد از هر نمازی که می گزارم تو را نفرین می کنم !

« من فقط یک تن از مسلمانان هستم » یا به پسرش گفته : « پسرم ! پدرت یک تن از مسلمانان است و همان حقوق و تکالیفی را دارد که ایشان دارند » چه خوش بود که او .

ص: 360

1- رجوع کنید به : جلد هفتم ترجمه الغدیر .

2- رجوع کنید به جلد هفتم کتاب ترجمه الغدیر .

را « یک تن از مسلمانان » می شمردند و برایش همان حقوقی را قائل می بودند که هر فرد مسلمان دارد و درباره اش احکامی را جاری می ساختند که بر هر مسلمان و مؤمن جاری است . حتی به این اندازه هم خوب بود که نظر عثمان را درباره اش می داشتند و مروان بن حکم را کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را لعنت شده و پسر لعنت شده خوانده است، برتر از او نمی شمردند . بالاتر از این ها ، کاش او را در طراز فرومايه ترين اعراب بیابان گرد و بی فرهنگ ، یا پست ترین طبقه اصحاب ساقط و کم مایه می دانستند ... کاش ! ولی دریغ که چنین هم نکرده اند !

غیر از علی علیه السلام کدام مسلمان و الامقام یا عادی یا آن که فروترین مقام را در جامعه دارد بر سر هیجده هزار منبر لعنت فرستاده و دشنام گفته اند و هیچ کس لب به دفاعش نگشوده است ؟!

غیر از علی علیه السلام ، سرور دودمان پاک رسالت ، کدام مسلمان مقتدر و صاحب منصب یا بازاری و عادی بوده که قانون بگزارد برای دشنامش در هر نماز جمعه و جماعتی که در تمام شهرهای عمده کشور اسلامی برگزار می شود و تمام سخنرانی ها و کنفرانس ها را با بدگویش ختم کنند و هر که را از این دستور و قانون سرباز زند تبعید و آواره سازند؟! جنید بن عبدالرحمن بن عمرو می گوید: از «حوران»⁽¹⁾ به دمشق آمدم تا حقوقم را بگیرم . نماز جمعه را خواندم و بعد از در مسجد خواستم بیرون آیم که دیدم شیخی به نام ابوشیبه القاص (داستان گو) در آن جا برای مردم داستان تاریخی می گوید . سخن از عذاب می گفت بیمناک می شدیم و از سختی کیفر می گفت گریان می گشتیم . وقتی داستانش را به پایان برد گفت : مجلس خویش را با دشنام دادن به ابوتراب پایان دهید . آن ها هم ابوتراب را دشنام گفتند . رو به کسی که سمت راستم نشسته بود گردانده پرسیدم : ابوتراب کیست ؟ گفت : علی بن ابیطالب پسر عموی پیامبر خدا و دامادش و نخستین مردی که اسلام آورد و پدر حسن و

ص: 361

1- منطقه ای در سوریه است .

حسین ... ابن عساکر پس از نوشتن این واقعه می گوید: جنید این کار را تقبیح کرد و سیلی ای بر صورت آن مرد نواخت و او به هشام بن عبدالملک شکایت برد و وی جنید را به «سند» تبعید کرد و در آن جا به حال تبعید بود تا بمرد. (1)

کدامین گرامی و محبوب پیامبر عزیزمان غیر از این گرامی ترین فداکار راه دین چنین مورد پرخاش و ناراحتی قرار گرفته و چندان بر او ناگواری و سختی باریده اند که به تنگ آمده و از زندگی دلسرد گشته و در حالی که شکیبایی ورزیده که خاشاک در دیده نگهداشته و استخوان در گلو و نگریسته که میرانش، اسلام گرامی و گراندرش، به غارت و چپاول می رود؟!

کدام صحابی غیر از علی علیه السلام بوده که پنداشته اند کار حکومت بر امت محمد صلی الله علیه و آله جز با دشنامش راست و برقرار نیاید؟! به مروان بن حکم می گویند: چرا علی علیه السلام را بر فراز منبر دشنام می دهید؟! صریحا می گوید: در حقیقت، کار ما جز به این وسیله استوار نمی گردد! (2)

کدام موحد خداشناس جز علی علیه السلام بوده که در بیعت خلیفه مسلمانان، بیعتی که پیمان با خدا و پیامبر او است، بیزاری جستن از وی را جزو مؤاد بیعت قرار دهند و از شرایطش؟! می دانیم معاویه بیزاری جستن از علی علیه السلام را شرط بیعت با خویش قرار داده است (3).

کدام انسان است که بردن نامش برای کسی گران آید و دشوارنماید جز علی علیه السلام؟! این عایشه است که دلش بار نمی دهد نام او را به خوبی یاد نماید یا دل خویش از بد خواهیش بپیراید (4). معاویه یا عبدالملک بن مروان، یا هر دوی به ابن عباس دستور می دهند اسم و لقب پسرش را که علی نام داشته تغییر دهد (5) و علی بن جهم سلمی .

ص: 362

-
- 1- تاریخ ابن عساکر 3/407 .
 - 2- الصواعق المحرقة، ابن حجر، 33 .
 - 3- البیان و التبیین، جاحظ 3/85 .
 - 4- جلد 18 ترجمه الغدیر .
 - 5- تاریخ طبری 8/230، حلیة الاولیاء 3/207، الکامل، مبرد 2/157، عقدالفرید 3/286 .

پدرش را بد می گفته که چرا اسمش را علی گذاشته است. (1)

کدام مسلمان نیکوکار و راسترو غیر از نخستین مسلمان علی علیه السلام بوده که دشمنانش را، کسانی را که به او دشنام داده و بد گفته و لعنت فرستاده و به خصومتش کمر بسته و خوار گذاشته و کشته باشند تبریته نمایند و در تبریته و توجیه کارشان بگویند آن ها مجتهد و صاحب تفسیر و استنباط خاص خویش بوده اند و به همین جهت مستحق هیچ گونه انزجار و اهانت و کیفری نیستند؟!

کدام یک از فرزندان اسلام غیر از زاده کعبه، پسر فاطمه بوده است که شیعه و پیروان و خاندان و دوستدارانش را در جامعه سزاوار دشنام بدانند و مستحق لعنت و قتل و اسارت و زدن و شکنجه و اهانت و حبس در سیاهچال ها و زندان ها و با آنان بدترین رفتارها را بکنند و دنیا را با همه فراخیش بر آنان تنگ گیرند!؟

نهایت حقّ کشی و بی انصافی این است که «ابن حَجَر» از موجودی مثل حکم بن ابی العاص، لعنت شده و تبعیدی پیامبر صلی الله علیه و آله، به استناد صحابی بودنش دفاع کند و اجازه ندهد کسی او را به خاطر زشت کاری و گناه و جرائمش بد بگوید و محکوم سازد. (2) گستاخی در پایمال کردن حقّ این است که «ابن حزم» از عبدالرحمن بن ملجم، قاتل امیرالمؤمنین علی علیه السلام، به استناد این حرف پوچ دفاع کند که او مجتهدی بوده که در استنباط حکم به اشتباه رفته است و به همین جهت اهانت و دشنام به عبدالرحمن بن ملجم را جایز نداند. (3) حقّ کشی تبه کارانه دفاعی است که قاضی حسین شافعی از عمران بن حَطَّان، مدح کننده ابن ملجم، می نماید، از کسی که در ستایش قاتل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام چنین می سراید:

به به! به ضربه ای که مرد پرهیزگاری زد و هیچ مقصودی جز این نداشت که خشنودی خدای متعال را بدست آرد

چون گاه به یادش می افتم می بینم در میزان خدا از همه موجودات روی زمین پرثواب تر است.

ص: 363

1- لسان المیزان 4/210.

2- رجوع کنید به جلد هشتم کتاب ترجمه الغدیر.

3- رجوع کنید به جلد اول ترجمه الغدیر.

قاضی حسین شافعی می گوید: چون عمران بن حطان، صحابی بوده لعنت کردنش جایز نیست (1) و نمی داند ابن حطان صحابی نبوده و مدت ها پس از پیامبر صلی الله علیه و آله قیام تجاوزکارانه آن هارا پیشگویی و خودشان را لعنت فرستاده است .

حقّ کشتی دردناک این است که دامن پلید معاویه را از آرایش رباخواری و می گساری و جنایات و تبه کاری هایش و کشتن هزاران تن از مردان صالح و پاکدامن امت محمد صلی الله علیه و آله با یک حرف و این که «مجتهدی خطاکار بوده است» می خواهند پاک نمایند (2) و این که جرائم یزید، مجسمه می گساری و تبه کاری، را ندیده انگاشته و برای جنایات کفرآمیزش عذر و بهانه بتراشند و با این حرف که او «امامی دچار اشتباه بوده است» از تکفیر و لعنتش جلوگیری کنند و او را مسلمانی بشمارند که هنوز کفرش به ثبوت نرسیده است! (3)

و از این گونه پشتیبانی ها و مدافعات از آن قماش تبه کاران کافر مسلک و در همان حال نسبت به پیشوای عالیقدر مؤمنان و مولای متقیان، دوستدار خدا و دوستدار پیامبرش توده هایی از عوام و بدرآیان جسارت ها نموده اند و حتی خویشاوندان و دوستان و پیروانش را از توطئه و آزار و اهانت و کشتن و بستن مصون نداشته اند درحالی که وی حدّاقل به مثابه یک مسلمان از حقوق معنوی و احتراماتی که شایسته هر مسلمان است برخوردار بوده و بایستی پاسش را نگهداشته و از اهانت و آزارش پرهیز می نمودند . کاش آن جماعت این حرف منسوب به حضرتش را که « من فقط یک تن از مسلمانانم»، گرچه ساختگی و جعلی است، از «بخاری» و «خطیب» خودشان گرفته و در حق وی به موجب آن عمل کرده بودند ... لکن دریغ و درد ...

ص: 364

1- اصابه 3/179 .

2- الفصل، ابن حزم 4/89 تاریخ ابن کثیر 7/279 .

3- تاریخ ابن کثیر 8/223 13/9 .

از این ها گذشته ، چگونه این حرف را به حضرتش نسبت می دهند و با چه جرأت و جسارتی ! در حالی که می دانیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دخترش صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام می فرماید : « همسرت بهترین فرد امت من است و داناترین و بردبارترین و از همه پیش قدم تر در ایمان به اسلام » ؟!

و می فرماید : « علی بهترین کسی است که پس از خویش برجاهاده ام » .

و « بهترین مردتان علی بن ابیطالب است و بهترین زنتان فاطمه دختر محمد » .

و « علی بهترین انسان است و هرکه این را نپذیرد قطعاً کافر گشته است » .

و « هرکس معتقد و معترف نباشد که علی بهترین انسان است قطعاً کافر گشته است » .

و خطاب به فاطمه علیها السلام : « خدا به مردم روی زمین توجه نموده پدرت را از میانشان به پیامبری برگزید و دگر باره توجه نموده همسرت را برگزید » .

و نیز به او : « خدا از مردم روی زمین دو مرد را برگزید یکی از آن دو پدر تو است و دیگری همسر تو » . (1)

نمی دانم چه طور ممکن است چنین سخنی از حضرتش دائر بر برتری ابوبکر و عمر و عثمان شنیده شود در حالی که به تصریح قرآن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را خود خویشتن خوانده است و پروردگار با آیه تطهیر او را پاک و منزه شمرده و ولایت خویش در نص صریح از قرآن مجید با ولایت پیامبرش و ولایت علی علیه السلام مقرون ساخته است و پیامبر صلی الله علیه و آله برایش منزلتی نسبت به خویش قائل گشته درست همان که هارون نسبت به موسی داشته به استثنای مقام نبوت و او را به هنگام عقد پیمان برادری بر اساس همسانی در ملکات و روحیات به برادری خویشتن اختیار نموده است . در صورتی که در میان امت کسی برتر از علی علیه السلام وجود می داشت چگونه این امور انجام شدنی بود ؟ اگر در میان امت کسی برتر از علی علیه السلام می بود این مقام و منزلت که به علی علیه السلام تعلق گرفته به وی تعلق می گرفت و علی علیه السلام از آن همه .

ص: 365

بی نصیب می ماند . هرگاه در میان امت کسی برتر از علی علیه السلام می بود دیگر امکان نداشت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیش از همه خلق مورد محبت خدا و پیامبرش باشد ، حال آن که مسلم است و به صحت پیوسته که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث مشهور «پرنده بریان» فرمود : «خدایا آن شخصی را که از میان خلقت بیش از همه دوست می داری برسان تا با من بخورد و علی علیه السلام در رسید» . و این حدیث به عائشه «صحیح» شمرده شده که فرمود : «دوست داشتنی ترین مرد برایم علی است و گرامی ترین و عزیزترین ، بنابراین پاس حقش را بدار و وجودش را گرامی شمار» و نیز این فرمایشش : «از مردان دوست داشتنی ترینشان برایم علی است» و «علی دوست داشتنی ترینشان برای من است و دوست داشتنی ترینشان برای خدا» . همچنین عایشه گفته است : «به خدا ندیده ام برای پیامبر کسی از علی دوست داشتنی تر باشد» و «بُرَیْدَه» و «أَبِیَّ» گفته اند : «برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوست داشتنی ترین فرد از زنان فاطمه بود و از مردان علی» . (1)

به علاوه فاطمه صدیقه چه می اندیشید که به هنگام درگذشتش از ابوبکر و عمر که بهترین افراد بشر بوده اند دلگیر و آزرده بود ؟ چه می اندیشید آن دم که گریان به مزار پدرش پناه برده فغان و فریاد برآورد که «آه پدرم ! ای پیامبر خدا ! پس از تو چه ها از پسر خطاب و پسر ابوقحافه کشیدیم» ؟ روی چه حسابی به این دو بهترین فرد بشر می گفت : «من خدا و فرشتگانش را گواه می گیریم که شما دو نفر مرا به خشم آورده اید و خشنودم نساخته اید و هرگاه پیامبر را بینم از شما به او شکایت خواهم برد» ؟ شکوه جگر خراشی که هنوز در گوش تاریخ و تاریخ دانان طنین انداز است . چرا وصیت کرد شبانه به خاک سپرده شود و ابوبکر بر او نماز نگذارد و آن «دو بهترین فرد بشر» در کفن و دفن و تشییع جنازه اش شرکت نمایند ؟ وصیت مشهوری که در انجمن های تاریخی مورد بحث و تدقیق است و عظمت واقعیش بر .

ص: 366

ذهن و قلم مورخان اعمال قدرت می نماید. (1)

آری، سبب همه این ها آن است که صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام مانند پسرعمو و همسر ارجمندش هیچ از آن بهتان، که در آن روایت دروغین و جعلی آمده، خبر نداشته است، زیرا وجود نداشته.

کسانی که جلد ششم و هفتم ترجمه «غدیر» را مطالعه کرده اند شاید بیش از این بر ماهیت افسانه ای که می گوید ابوبکر و عمر بهترین افراد بشرند آگاهی داشته باشند.

پایان برگزیده جلد هجدهم ترجمه الغدیر.

ص: 367

1- رجوع کنید به کتاب ترجمه الغدیر جلد هفتم.

روایاتی که در تمجید خلفای سه گانه آورده اند

بخاری در «صحیح» خویش، بخش «مناقب»، فصل «فضائل و برتری ابوبکر پس از پیامبر صلی الله علیه و آله» روایتی ثبت کرده است از طریق عبدالله بن عمر می گوید: «ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله افراد مردم را به لحاظ خوبی و برتری متمایز می ساختیم، ابتدا ابوبکر را خوب ترین فرد می شمردیم و سپس عمر بن خطاب را و پس از آن دو عثمان بن عفان رضی الله عنهما را تعیین می کردیم» (1).

این روایت را آن جماعت پایه ای ساخته اند برای به کرسی نشاندن آن چه انتخابات می نامند و حاکمیت ابوبکر و عمر و عثمان را از طریقش انجام یافته می دانند. متکلمان آن جماعت، در بحث امامت به همین روایت استناد و استدلال می کنند و به دنبال ایشان علمای حدیث به آن اهمیتی عجیب می نمایند و در ثبت آن دم از تصویب و صحت و اهمیت می زنند و بس می بالند و شادی می نمایند، خیلی از آن ها چون بدین روایت رسیده اند، در شرحش پرگفته و در مجالش تاخته اند. آنچه را «خلافت راشده» می نامند بر شالوده همین روایت نهاده است و در صحت و مشروعیت بیعت سقیفه، که تاریخ اسلام را به نکبتش آلوده و مسلمانان را پراکنده و روابط دینیشان را گسسته و مصیبت ها بر سرشان تا به امروز در آورده است، به همین اشاره می نمایند. به همین سبب با توفیق الهی، سخن را در این خصوص بسط می دهیم تا حق مطلب ادا گردد و ماهیت این روایت به روشنی آشکار شود. آن گاه هر که به گمراهی می رود دانسته و پس از اتمام حجّت رفته باشد و هر که صراط مستقیم حقیقت را می جوید در پرتو مشعلی فروزان آن راه پوید.

عبدالله بن عمر، در دوره پیامبر صلی الله علیه و آله، آن زمان که ادعا می کند افراد مردم را به

ص: 368

لحاظ خوبی و برتری متمایز می ساخته و تعیین مقام کرده است، در عنفوان جوانی بوده، حتی در سال هایی از آن دوره، به حد بلوغ نمی رسیده است و به همین جهت پیامبر گرامی به او اجازه شرکت در جنگ «بدر» و «احد» را نداد و تنها در جنگ خندق، که بنابر نوشته «صحیح» (1) پانزده سال بیش داشته، او را اجازه جنگ داد. بنابر همه اقوالی که در تاریخ ولادت و هجرت و وفات پیامبر صلی الله علیه و آله هست، عبدالله بن عمر به هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از 20 سال نداشته است. طبعاً چنین کسی را با این سن و سال عهده دار تعیین خوبی و برتری اصحاب کهنسال و برجسته ترین چهره های امت اسلام نمی کنند و از او در این باره نظر نمی خواهند و وی را داور نمی سازند، زیرا داوری در این زمینه و تشخیص و تعیین مایه افضلیت آنان، مستلزم ممارستی طولانی و معاشرتی مستمر و تجربه ای فراوان و رأی صائب و بینشی ژرف و دقت نظری بی نهایت است و پختگی عقلی می خواهد که خود مقرون با درایت و تجارب حیاتی است.

چنین کار از کسی ساخته است که علاوه بر همه این ها، مقتضیات فضیلت و مایه برتری را تشخیص بدهد و به درستی بشناسد و روحیه اشخاص را کاویده و به درون ضمیرشان درآمده و ضمناً قدرتی نفسانی داشته باشد که دستخوش تمایلات هواخواهانه نگردد و عبدالله بن عمر، چون در آن زمان خردسال بوده از این جمله خصال بهره نداشته است و همین روایتش، خود بزرگ ترین گواه است بر فقدان آن ملکات فاضله، ابو عَثمان دوری می گوید نزد علی بن جَعْد بودم. این روایت عبدالله بن عمر را در حضورش خواندند که می گوید در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما برتری افراد را بر یکدیگر تعیین می کردیم و می گفتیم: بهترین فرد این امت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر است و عمر و عثمان و این گفته به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله می رسید و تکذیب نمی نمود. علی بن جَعْد گفت: این پسرک را نگاه کنید که بلد نبود زنش را طلاق بدهد،.

ص: 369

می گوید: ما برتری افراد را بر یکدیگر تعیین می کردیم ...! (1)

ابوعمر در کتاب «استیعاب» شرح حال علی علیه السلام می نویسد: حدیث ابن عمر را که می گوید: «ما در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گفتیم: ابوبکر بعد عمر بعد عثمان. آنگاه سکوت می کردیم» ابن معین نادرست و زشت خوانده و درباره اش سخنی تند و خشن گفته است، زیرا کسی که چنین بگوید و عقیده داشته باشد برخلاف اجماعی سخن گفته و عقیده بسته که علمای حدیث و فقهای سلف و خلف اهل سنت داشته اند و معتقد بر این که علی پس از عثمان، رضی الله عنه، از همه مردم برتر است و این چیزی است که هیچ کس درباره اش اختلاف ندارد، بلکه اختلاف در برتری علی و عثمان بر یکدیگر است و نیز پیشینیان در برتری علی و ابوبکر بر یکدیگر اختلاف پیدا کرده اند. بنابراین همین اجماعی که صورت گرفته، دلیل بر این است که حدیث ابن عمر توهم و غلط است و اگر سندش صحیح هم باشد باز معنایش نادرست است. (2)

چه فرق فاحشی است میان نظر عبدالله بن عمر با عقیده و گفته پدرش عمر درباره علی بن ابیطالب علیه السلام که «این مولای من و مولای هر مؤمنی است هر که او مولایش نیست مؤمن نیست». (3)

فضیلت تراشی برای معاویه

فکر می کردیم درباره معاویه، احتیاجی نیست سخن را به شرح و بسط بکشانیم چون مسلمانان او را کاملاً می شناسند و به روحیه پلیدش پی برده و از تبه کاری ها و جنایات سهمگینش باخبرند و از ردائیل بی حد و حسابش و از دوده تباہش و نسب ناپاکش و خانواده کثیفش و می پنداشتیم هر که زبان به مدح او دراز کند، پیشانش را سیل عرق شرم خواهد پوشاند. لکن دیدیم تصوّرمان درست درنیامد و افراد

ص: 370

1- تاریخ الخطیب 11/363 .

2- استیعاب 2/467 .

3- رجوع کنید به جلد اول، «غدیر» .

گستاخ و پررو و لجبازی پیدا می شوند که در تجلیل این عنصر پلید و پست، روایت و حدیث جعل می کنند و در کار جعل حدّ و مرزی نمی شناسند. به همین سبب، از پی این برآمدیم تا پاره ای گواهی های تاریخی در شناسائی او به دست دهیم تا خواننده گرامی و هر پژوهنده ای بداند که مدایح و تمجیدهایی که برای او ساخته اند چه ماهیتی دارد.

و در این کار اعتنایی به قیل و قال ابن کثیر نکردیم و نه به ندایی گوش دادیم که برخی از پیشینیان از کوهستان شام شنیده است (و شاید ندای شیطان بوده است!) ندایی که می گوید: « هر که به معاویه کینه ورزد شعله آتش او را به دوزخ گدازان خواهد کشاند و به اندرون آتشکده اش فروخواهد افکند ».

و نه اعتنایی به خواب و خیالی کردیم که تکیه گاه ابن کثیر گشته است که می گوید: « یکی گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را (در خواب) دیدم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معاویه در خدمتش بودند. ناگاه مردی درآمد، عمر گفت: ای رسول خدا! این (اشاره به آن مرد) ما را تحقیر می نماید. گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مرد را تشرزد و آن مرد گفت: ای رسول خدا! من با نظر حقارت به ایشان نمی نگرم، بلکه به این، یعنی معاویه، می نگرم. فرمود: وای بر تو! مگر او یکی از اصحاب من نیست؟! و این سخن را سه بار تکرار فرمود. آن گاه پیامبر خدا خنجری برگرفته به معاویه داده و گفتش: به پیکر او فرو کن. معاویه با آن خنجر بر پیکر او زد. من از خواب جستم و زود به خانه رفتم و ناگهان دیدم آن مرد همان شب کشته شده و مرده است و او، راشد الکندی بود ».

و نه التفاتی به عقیده سعیدبن مسیب که «هرکس در حال دوستداری ابوبکر و عمر و عثمان و علی بمیرد و اعتراف نماید که آن ده نفر به بهشت می روند و بر معاویه درود و رحمت فرستد، بر خدا واجب خواهد آمد که به حسابش رسیدگی ننماید».

و نه اعتنایی به حرف احمد حنبل که « به معاویه چه کار دارند! از خدا عاقبت و سلامت می طلبیم »!

ما به چنین یاوه ها و عقاید سست و بی دلیل و به هاتف مجهول و به خواب و خیال ها ، کاری نداریم و برای این ها هیچ ارزش و اعتباری قائل نیستیم و این ها را در برابر فرمایشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره معاویه و سخنان پر ارج و متین مردان صالح و پاکدامن و آنان که از نزدیک شاهد کارهایش بوده و خوب می شناخته اندش و پته اش را به آب انداخته اند به هیچ می شماریم . اینک شمه ای از اظهارنظرهای مردان پاکدامنی که کارشناس ماهیت معاویه به شمار می آمده و از رفتار و روحیه اش در دوره جاهلیت و اسلام کاملاً آگاه و مطلع بوده اند به نظرتان می رسانیم :

علی بن اَقرم ، از زبان عبداللّه بن عمر ، نقل می کند که : « پیامبر خدا از راهی پست بالا آمد و ابوسفیان را که سواره بود و معاویه و برادرش همراه او بودند یکی دهانه کش بود و دیگری ستوران ، دید و چون به آن ها نظر افکند فرمود : خدایا ! دهانه کش و ستوران و سوار را لعنت کن » . از عبد الله بن عمر پرسیدیم : تو خودت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟ گفت: « آری، اگر دروغ بگویم گوشم کرباد چنان که دیدگانم کور» . (1)

طبری در تاریخش چنین می نویسد : « پیامبر صلی الله علیه و آله ابوسفیان را که بر خری سوار بود و معاویه دهانه آن را می کشید و پسرش یزید ، آن را می راند ، دید و فرمود : خدا دهانه کش و سوار و ستوران را لعنت کند » . (2)

امام مجتبی ، به همین حدیث اشاره دارد آن جا که خطاب به معاویه می فرماید : « تو را به خدا قسم می دهم ای معاویه ! آیا به یاد داری که پدرت سوار بر شتر سرخ مویی آمد و تو آن را می راندی و برادرت همین عتبه می کشیدش و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شما .

ص: 372

1- کتاب صفین ، چاپ مصر ، 247 .

2- تاریخ طبری 11/357 .

را دید و فرمود: خدایا! سوار و دهانه کش و ستوران را لعنت کن؟» و محمد بن ابی بکر در نامه ای به معاویه به همین اشاره دارد که می گوید: «تو ملعون پسر ملعونی!».

معاویه بدعت گذار حُکم دو خواهر را همزمان به همسری داشتن

ابن منذر، از قول قاسم بن محمد چنین ثبت کرده است: قبیله ای از معاویه پرسیدند آیا جایز است انسان دو کنیز را که خواهر یکدیگرند با هم به همسری داشته باشد؟ گفت: اشکالی ندارد. نعمان بن بشیر سخنش را شنیده به اعتراض گفت: این طور فتوا دادی؟! گفت: آری. گفت: پس به نظر تو اگر کسی خواهرش کنیزش باشد می تواند او را به همسری اختیار کند؟! گفت: آه! به خدا حالا فهمیدم! به آن ها بگو: از این کار پرهیزند، زیرا روا نیست و گفت: پیوند خویشاوندی و حرمتش در مورد بردگان و غیر بردگان یکسان است. (1)

این کار را عثمان باب کرده و از بدعت های او شمرده شده است و هیچ یک از متقدمان و متأخران با او موافقت ننموده و نظرش را به هیچ نشمرده اند تا معاویه پیدا شده و بر پایه سست رأی عثمان، خواسته بنیان باطلی بر آورد و بدعت پسر عمویش را احیا نماید و دیده از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بپوشد، لکن رسوا گشته و ما کوس رسوایی و باطل گرایی اش را بزديم.

پایان برگزیده جلد نوزدهم ترجمه الغدیر.

ص: 373

معاویہ تکبیر نماز را ترک می کند

طبرانی (1) از قول ابوهریره چنین ثبت کرده است: اولین کسی که تکبیر را ترک کرد معاویہ بود. ابوعبید روایت می کند که اولین کسی که آن را ترک کرد «زیاد» بود.

ابن ابی شیبہ از طریق سعید بن مسیب این روایت را ثبت کرده است: اولین کسی که تکبیر را کم کرد معاویہ بود. (2)

ابن حجر در «فتح الباری» می نویسد: «این با روایت قبلی منافات ندارد، زیرا زیاد آن را به پیروی از معاویہ ترک کرده است و معاویہ به تقلید از عثمان (3). و جمعی از دانشمندان این را به إخفاء و آهسته گفتن تکبیر تعبیر کرده اند» (4) در کتاب «الوسائل إلى مسامرة الأوائل» چنین آمده: «اولین کسی که تکبیر را حذف کرد معاویہ بود که چون می گفت: سمع الله لمن حمدہ بدون این که تکبیر بگوید به سجده می رفت. این را عسکری باسند به شعبی می رساند و ابن ابی شیبہ از قول ابراهیم ثبت کرده که اولین کسی که تکبیر را حذف کرد زیاد بود» (5).

شوکانی در «نیل الأوطار» می گوید: این روایات با هم منافات ندارند، زیرا زیاد به پیروی معاویہ تکبیر را ترک کرده و معاویہ به تقلید عثمان و جمعی از دانشمندان ترک تکبیر را آهسته گفتن آن دانسته اند (6). طحاوی می گوید: بنی امیه تکبیر گفتن

ص: 374

1- در کتاب «نیل الاوطار» نوشته شده است «طبری».

2- فتح الباری 2/215 + تاریخ الخلفاء سیوطی 134 + نیل الاوطار 2/266 + شرح الموطأ، زرقانی 1/145.

3- روایت مربوط به این مطلب را احمد حنبل در مسندش از طریق عمران ثبت کرده است.

4- فتح الباری 2/215.

5- ص 16.

6- 2/266.

به هنگام رفتن به رکوع و سجود و نه به هنگام برخاستن را ترک کردند و این اولین سنتی نبود که ترک می کردند .

شافعی در کتاب «الام» جلد 1 صفحه 93 این روایت را از قول انس بن مالک ثبت کرد که «معاویه در مدینه نماز خواند و در نمازش به صدای بلند شروع کرد به خواندن بسم الله الرحمن الرحيم سوره حمد ولی بسم الله الرحمن الرحيم سوره بعدی را نخواند تا آن را به پایان برد و چون به رکوع و سجود رفت تکبیر نگفت تا نمازش را تمام کرد . وقتی نمازش را سلام دارد همه مهاجرانی که آن را شنیده بودند از هر سو بانگ برداشتند که آی معاویه ! جزئی از نماز را دزدیدی یا فراموش کردی ؟ در نتیجه ، وقتی بعدا نماز خواند بسم الله الرحمن الرحيم سوره بعد از سوره ام القرآن (سوره حمد) را می خواند و چون به سجده می رفت تکبیر می گفت» .

از این روایات برمی آید که از هنگام نزول قرآن مجید بسم الله الرحمن الرحيم جزئی از سوره شمرده م شده است و امت آن را چنین دانسته و به عنوان جزئی از سوره می خواندند و بدان آگاهی و توجه داشته اند و به همین سبب مهاجران و انصار تا دیده اند معاویه حذف کرده بانگ اعتراض برداشته اند که آن را دزدیده است و معاویه چاره ای جز اطاعت ندیده است و نتوانسته بگوید جزئی از سوره نیست و ناگزیر نمازش را اعاده کرده و در اول هر دو سوره بسم الله را خوانده است یا در همه نمازهای دیگری که خوانده چنین کرده است .

اگر در آن وقت ، این نظر که بسم الله جزئی از سوره نیست وجود می داشت ، معاویه در برابر اعتراض مهاجران و انصار به آن استناد کرده بهانه می آورد . بنابراین ، نظری که می گوید بسم الله جزئی از سوره نیست ، نظری ساختگی است که بعدها برای توجیه کار معاویه و دیگر امویانی که پس از تمایز حق از باطل به پیروی باطل برخاسته اند ، ساخته شده است . اما تکبیر گفتن به هنگام رکوع و سجود رفتن یا برخاستن ، سنتی است ثابت و مسلم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که همه اصحاب می دانسته اند و چون معاویه ترکش کرده به او اعتراض نموده اند و هر چهار خلیفه

به این سنت عمل می کرده اند و علمای آن جماعت درباره اش اتفاق نظر دارند و آن را مستحب می شمارند به استثنای یکی از دو روایاتی که در این خصوص از احمد حنبل هست و به موجبش تکبیر گفتن واجب است .

سنت هایی که برای دشمنی با شیعه متروک ماند

شیخ محمدبن عبدالرحمن دمشقی در کتاب «رَحْمَةُ الْأُمَّةِ فِي إختِلَافِ الْأُئِمَّةِ» می نویسد : «سنت در مورد قبر این است که هموار باشد و این در مذهب شافعی ضروری است . ابوحنیفه و مالک و احمد حنبل می گویند : بهتر است مرتفع باشد زیرا هموار بودن قبر شعار شیعه شده است و غزالی و ماوردی می گویند : گور شرعا باید هموار و مسطح باشد ، اما چون رافضیان این را شعار خویش ساخته اند ما برای دوری از رویه آنان گور را هموار نمی سازیم ، بلکه مرتفع می سازیم» (1).

مؤلف «الهدایة» که حنفی است می گوید : سنت این است که انگشتر در دست راست باشد ، اما چون رافضیان این سنت را پیش گرفته اند ما انگشتر را در دست چپ می گذاریم . چنان که از «ربیع الأبرار» زمخشری برمی آید اولین کسی که انگشتر را برخلاف سنت به دست چپ کرد معاویه بود . حافظ عراقی در کیفیت آویختن به شاخه عمامه می گوید : آیا در شریعت چنان است که شاخه عمامه را باید از چپ بیاویزند . چنانکه متداول است یا آن را از سمت راست که مبارک و بافضیلت است بیاویزند ؟ من جز در روایت ضعیفی که طبرانی آورده ندیده ام که سمت راست تعیین شده باشد و به فرض که این روایت ثابت و درست باشد شاید حضرتش شاخه عمامه را از سمت راست سست می کرده و در سمت چپ می آویخته است همان طور که عده ای می آویزند ، اما چون این طرز آویختن شاخه عمامه شعار شیعه امامیه گشته بایستی برای شبیه نشدن به آنها ترکش کرد . (2)

ص: 376

1- حاشیه المیزان شعرانی 1/88.

2- شرح المواهب ، زرقانی 5/13.

زمخشری در تفسیرش می نویسد: «به موجب قیاس به استناد آیه هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ و آیه صَلَّى عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ و فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که خدایا! بر آل ابی اوفی درود فرست ، جایز است که بر هر مؤمنی درود فرستیم . لکن علما در تفصیل آن می گویند: هرگاه به دنبال درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله باشد چنانکه به گویی صلی الله علی النبی و آله ، اشکالی ندارد ، اما در صورتی که به یکی از افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی درود بفرستی و بگویی صلوات الله علیه ، این مکروه است ، زیرا آن شعاری است ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز از آن جهت که هر که چنین بگوید او را متهم خواهند کرد که از رافضیان است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده : هرکس به خدا و روز جزا ایمان دارد باید وضعی به خود نگیرد که مورد تهمت قرار گیرد» (1).

ابن تیمیه در کتاب «منهاج» در موضوع شبیه گشتن به رافضیان می نویسد : «از این جهت بعضی از فقیهان گفته اند که بعضی مستحبات و کارهای پسندیده را چون شعار رافضیان گشته باید ترک کرد ، زیرا گرچه پرهیز از آن کارها واجب نباشد ، اما چون انجامش سبب می شود که انجام دهنده به رافضیان شبیه گردد و سنی از رافضی باز شناخته نشود باید از آن کارها که شعار ایشان است پرهیز شود ، زیرا مصلحتی که در باز شناخته شدن سنی از رافضی به منظور دوری از آنها و دشمنی با آنها هست بزرگ تر است از مصلحت این کارهای پسندیده و مستحب» (2) سپس تشبّه به شیعه را در پیروی سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ردیف تشبّه جستن به کفار می شمارد و می گوید «از کارهای پسندیده ای که ایشان می کنند گرچه پیروی سنت باشد باید پرهیز کرد» ، چنانکه گفته اش با دیگر گفته های مشابهش در بحث از فتاوایی که برخلاف قرآن و سنت داده شده است خواهد آمد .

شیخ اسماعیل بروسوی در تفسیرش «روح البیان» می نویسد : در کتاب عَقْدُ

ص: 377

1- 2/439

2- 2/143

الدَّرَرِ وَاللَّئَالِيَّ آمَدَهٗ كَهٗ دَرِ اَن رُوزِ يَعْنِي رُوزِ عَاشُورَا مُسْتَحَبَّ اسْتِ كَهٗ كَارِهَآيِ پَسَنْدِيْدَهٗ اِيْ اَنْجَامِ دَهْنْدِ اَزْ قَبِيْلِ صَدَقَهٗ وَ رُوزَهٗ وَ ذَكْرٍ وَ دِيْغَرِ چِيْزَهَا وَ رُوَا نِيْسْتِ كَهٗ اَنْسَانِ مَوْْمَنٍ دَرِ بَعْضِيْ كَارِهَا مِثْلِ يَزِيْدِ عَمَلِ كَنْدِ يَا مِثْلِ شِيْعَهٗ وَ رَافِضِيَّانِ وَ خَوَارِجِ ، يَعْنِي اَن رُوزِ رَا نَبَايْدِ عِيْدِ بَغِيْرِدِ وَ نَهٗ عَزَا . بِنَابَرَايِنِ هَرْكَهٗ رُوزِ عَاشُورَا سَرْمَهٗ بَهٗ چِشْمِ بَكْشَدِ بَهٗ يَزِيْدِ مَلْعُوْنِ وَ دَارِ وَ دَسْتَهٗ اَشِّ تَشْبَهٗ جَسْتَهٗ اسْتِ گَرْچَهٗ سَرْمَهٗ كَشِيْدِنِ دَرِ اَن رُوزِ اَسَاسَا كَارِ دَرْسْتِيْ اسْتِ ، زِيْرَا تَرْكِ سَنْتِيْ كَهٗ شَعَارِ بَدْعَتِ خَوَاهَانِ شُدَهٗ بَاشَدِ سَنْتِ اسْتِ ، مِثْلِ اَنْگَشْتَرِ بَهٗ دَسْتِ رَاسْتِ كَرْدِنِ كَهٗ دَرِ اَصْلِ سَنْتِ اسْتِ ، اَمَّا چُوْنِ شَعَارِ بَدْعَتِ خَوَاهَانِ وَ گَمْرَاهَانِ گَشْتَهٗ سَنْتِ چَنْبِيْنِ گَشْتَهٗ كَهٗ اَنْگَشْتَرِ رَا بَهٗ اَنْگَشْتِ دَسْتِ چَپِ خُوِيْشِ كَنْنَدِ چَنْاَنْ كَهٗ اَكْتُوْنِ مِيْ كَنْنَدِ وَ اِيْنِ دَرِ شَرْحِ فُهَيْسَهٗ تَانِيَّ آمَدَهٗ اسْتِ وَ هَرْكَسِ رُوزِ عَاشُورَا وَ اَوَانِلِ مَحْرَمِ رُوْضَهٗ حَسِيْنِ رَضِيَّيْ اللّٰهٖ عَنَهٗ رَا بَخُوَانَدِ بَهٗ رَافِضِيَّانِ تَشْبَهٗ جَسْتَهٗ اسْتِ مَخْصُوْصَا اَكْرَ الْفَاظِ وَ عِبَارَاتِيْ رَا بَرَايِ گَرِيَانَدِنِ شَنْوَنْدِگَاَنْ بَهٗ كَارِ بَرْدِ كَهٗ اَزْ شَكُوْهٖ وَ عَظْمَتِ وِيْ مِيْ كَاَهْدِ .

بيعت گيري براي يزید

يكي از چهار جنایت سهمگين معاويه

يكي از چهار جنایت سهمگين معاويه(1)

از تبهكاري ها و جنایات معاويه كه مجسمه تبهكاري و گناه است يكي بيعت گيري براي يزید است برخلاف خواست «اهل حَلِّ و عَقْدِ» يعني صاحب نظران جامعه اسلامي و از طريق سركوبي باقيمانده مهاجران و انصار و عليرغم مخالفت برجسته ترين اصحاب .

معاويه از همان روز كه به سلطنت نشست و بساط يك استبداد قهرآمیز و ننگين

ص: 378

1- «عَقْدُ الدَّرَرِ وَاللَّئَالِيَّ فِي فَضْلِ الشُّهُورِ وَاللِّيَالِيَّ» نُوْشْتَهٗ شَيْخِ شَهَابِ الدِّيْنِ اَحْمَدِ بْنِ اَبِي بَكْرٍ حَمُوِيْ كَهٗ بَهٗ «رَسَامِ» مَعْرُوْفِ اسْتِ .

را پهن کرد به فکر این بود که پسرش را ولیعهد خویش سازد و برایش بیعت بستاند و حکومت اموی را موروثی و پایدار گرداند. هفت سال تمام زمینه این کار را فراهم می کرد، به نزدیکانش انعام می نمود و بیگانگان را خویشاوند و مقرب می ساخت، (1) گاه نیت خویش را مستور می داشت و زمانی برملا می نمود و پیوسته آن طریق را هموار می ساخت و به طرف مقصود می خزید. چون زیاد که مخالف ولایتعهدی یزید بود به سال 53 ه. ش. درگذشت معاویه پیمانی به نام زیاد جعل کرده برای مردم برخواند و در آن آمده بود که حکومت پس از معاویه از آن یزید باشد و با این کار چنانکه مدائنی گفته (2) می خواست راه بیعت گیری برای یزید را هموار نماید.

ابوعمر می گوید: «به معاویه هنگامی که حسن علیه السلام زنده بود پیشنهاد شد که برای یزید بیعت بگیرد، اما وی این مقصود را فقط پس از درگذشت حسن علیه السلام آشکار کرد و تصمیم آن کار را در این هنگام گرفت». (3)

معاویه در شام برای یزید بیعت می گیرد

و در این راه امام مجتبی را می کشد

وقتی هیئت های نمایندگی استان ها که به دستور معاویه به دمشق آمده بودند در دربار معاویه گرد آمدند و احنف بن قیس در میانشان بود معاویه، ضحاک بن قیس قهری را فراخوانده به او گفت: چون بر منبر نشستم و موعظه و سخنم را به پایان بردم تواز من برای سخنرانی اجازه بگیر و وقتی به تو اجازه دادم خدای متعال را سپاس بر و نام یزید را به میان آور و درباره اش آنچه از تمجید و وظیفه خود می بینی بگو، آنگاه از من تقاضا کن که او را جانشین خویش سازم، زیرا نظرم و تصمیمم بر این تعلق گرفته است و از خدا مسئلت دارم که در این مورد و دیگر موارد خیر پیش آورد.

ص: 379

1- عقدالفرید 2/302.

2- عقدالفرید 2/302 + تاریخ طبری 6/170.

3- استیعاب 1/142.

سپس عبدالرحمن بن عثمان ثقفی و عبدالله بن سعده فزاری و ثوربن معن سلمی و عبدالله بن عصام اشعری را احضار کرده به آن ها دستور داد وقتی ضحاک سخنش را تمام کرد به نطق برخیزند و سخنش را تصدیق و تأیید کرده از وی بخواهند یزید را جانشین خویش سازد .

معاویه سخن گفت و پس از وی آن عده همان طور که دلش می خواست او را دعوت کردند که یزید را جانشین خویش سازد . معاویه پرسید : احنف کجاست ؟ احنف جواب داد . پرسید : تو نمی خواهی سخن بگویی ؟ احنف برخاسته خدا را سپاس برد و ستایش نمود و گفت : ... مردم بدترین دوره های زمان را می گذرانند ... تو ای امیرالمؤمنین عمرت را سپری کرده ای . بنابراین توجه داشته باش حکومت را به چه کسی وامی گذاری و می سپاری . سفارش و راهنمایی این ها را به گوش نگیر . مگذار کسانی که بدون در نظر گرفتن مصلحت تو به تو پیشنهاداتی می نمایند تو را بفریبند و از راه راست بدر کنند . تو مصلحت جامعه را در نظر بگیر و بین چگونه اطاعت مردم را می توان جلب کنی . مردم حجاز و مردم عراق تا وقتی حسن زنده است به این کار رضایت نخواهند داد و با یزید بیعت نخواهند کرد .

ضحاک عصبانی شد و دوباره برخاسته خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت : ... منافقان عراقی ، مردانگیشان در میان خودشان و در رفتار با یکدیگر این است که اختلاف و دودستگی نشان دهند و دینداریشان در این که از دین کناره بجویند . حق (یعنی دین) را برحسب تمایلات خویش می بیند پنداری از پس پشت خویش می نگرند . از سر نادانی و غرور گردن فزازی می نمایند و خدا را هیچ در نظر نمی آرند و از عواقب بدکار خویش بیمی به خود راه نمی دهند . ابلیس را به پروردگاری خویش گرفته اند و ابلیس ایشان را حزب خویش ساخته است . برای کسی که دوستش باشند نفعی ندارند و کسی را که دشمنش باشند ضرری نمی رسانند . بنابراین نظر آنها را رد کن و صدایشان را خفه کن . حسن و وابستگان حسن را چه به سلطنت خدایی که معاویه را به جای خویش در زمین نشانده است ! ... شما ای اهالی عراق ! خودتان

چنان بار آورید که خیرخواه و نصیحت گوی پیشوا و حاکمتان باشید حاکمی که منشی پیامبران و خویشاوندش بوده است . چنین باشید تا دنیاتان در امان بماند و از آخرت هم بهره بردارید .

آنگاه احنف بن قیس برخاسته پس از سپاس و ستایش خداوند گفت : ای امیرالمؤمنین ! ما ، در میان قریش درباره تو مطالعه کردیم و دیدیم تو جوانمردترین هستی و پیونددارترین و پیمانگذارترین . ضمناً می دانی که تو عراق را با قهر نگشوده ای و بر آن با زور مسلط نگشته ای ، بلکه به حسن بن علی تعهداتی در برابر خدا سپرده ای که خود می دانی و به موجبش حکومت پس از تو با وی خواهد بود . اگر به پیمانت وفا کنی تو پیمانگذار و وفادار خواهی بود و در صورتی که به پیمانت خیانت کنی باید بدانی به خدا قسم پشت سر حسن سوارانی کار آزموده قرار دارد و بازوانی پیچیده و پرتوان و شمشیرهایی بران که اگر یک قدم از ره خیانت و پیمان شکنی به طرف او پیش آیی با قدرتی پیروزمند روبرو خواهی گشت . و تو خود می دانی که مردم عراق از وقتی با تو دشمنی کرده اند دیگر ترا دوست نداشته اند و نه با علی و حسن و آیاتی که در حقشان از آسمان فرود آمده از وقتی دوستشان شده اند ره مخالفت و دشمنی پوئیده اند و همان شمشیرها که همراه علی در جنگ صفین به روی تو کشیده اند اکنون به دوششان و دل هایی که کینه تو را در آن پرورده اند در اندرونشان و به خدا قسم مردم عراق حسن را بیش از علی دوست می دارند .

در این هنگام عبدالرحمن بن عثمان ثقفی برخاسته از یزید تمجید کرد و معاویه را برانگیخت که برای یزید بیعت بستاند . معاویه به نطق ایستاد و گفت : مردم ! شیطان برادران و دوستانی دارد که آن ها را بسیج کرده از آنها کمک و یاری می جوید و سخن از زبان آنها می گوید . اگر طمعشان را برانگیزد به کار می افتند و اگر از آنها اظهار بی نیازی نماید برجای خویش بی حرکت می مانند . بازشتکاری خویش نطفه فتنه را می بندند و هیزم نفاق را برای شعله ور ساختن آشوب گمراهی آور می انبارند .

خرده گیر و عیب جویند و بسیار بدگمان .

اگر قصد کاری کنند آن را به انجام نمی رسانند و اگر به گمراهی خوانده شوند زیاده روی می نمایند . این ها دست بردار نیستند و ریشه کن نمی شوند و پند نمی گیرند مگر به یک وسیله و آن هم این است که صاعقه های ننگ و بلا و خواری بر سرشان فرود آید و مرگ و نیستی بر آنها ببارد تا ریشه شان چنانکه قارچ لطیفی را از خاک بدر می آرند برکنده شود . بنابراین سزاوار و به مصلحت چنان است که زودتر به خود آیند . زیرا ما جلوتر اخطار کردیم و پند توأم با تهدید دادیم مگر اخطار قبلی و پند سودی دهد . آنگاه ضحاک را خوانده استاندار کوفه ساخت و عبدالرحمن را احضار کرده استانداری عراق را به وی داد .

در این وقت ، احنف بن قیس چنین نطق کرد : امیرالمؤمنین ! تو از همه ما بهتر می دانی که یزید در شبانه روز چه می کند . و در پیدا و پنهان و کجا می رود و می آید . بنابراین اگر می دانی مایه خشنودی خدا و این امت است با مردم درباره اش مشورت نکن و در صورتی که او را غیر از این می دانی در حالی که خود رو به آخرت روانی عشرت دنیای او را فراهم میار ، زیرا آخرت جز با کار نیک آبادان نگردد و آگاه باش که اگر یزید را بر حسن و حسین مقدم بداری و برتری دهی در حالی که می دانی آنان کیستند و چه شخصیتی دارند در پیشگاه خدا هیچ عذر و بهانه ای نخواهی داشت . وظیفه ما فقط این است که بگوئیم : «بگوش می گیریم و فرمان می بریم ، پروردگارا ! از تو آمرزش می طلبیم و سرانجام ما پیشگاه تو خواهد بود(1)» (2).

معاویه به محض این که قصد خود را دائر بر بیعت گیری برای یزید و تعیین او بعنوان ولیعهد آشکار ساخت احساس کرد که مردم صالح و شخصیت های پاکدامن تا هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام زنده است حاضر نخواهند شد به آن بیعت

ص: 382

1- وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (285 / بقره).

2- الامامة و السياسة ، ابن قُتَيْبَةَ 1/138 .142

ننگین تن در دهند ، به علاوه در برابر امام متعهد شده بود که حکومت را پس از خود به او واگذارد و هیچ کس را جانشین خویش نسازد . پس چاره را در این دید که امام را به قتل رساند و با کشتن حضرتش مانع عمده ای را که در طریق ولایتعهدی یزید وجود دارد از میان بردارد تا راه رسیدن فرزند شومش به سلطنت هموار گردد . ابوالفرج اصفهانی می گوید : « معاویه می خواست برای پسرش یزید بیعت بگیرد و هیچ مشکلی برایش گران تر از وجود حسن بن علی و سعدبن ابی وقاص نبود ، به همین جهت توطئه مسموم کردن آن دورا به اجرا گذاشت تا به مسمومیت درگذشتند»(1)

نامه معاویه به حسین بن علی علیه السلام

... به من اطلاع رسیده که کارهایی که گمان نمی کردم بکنی . وفای به پیمان بیعت ، از میان مردم برای کسانی بیش از همه سزاوارتر و واجب تر است که چون تو اهمیت و مقام و افتخارات و منزلتی داشته باشند که خدایت نائل گردانیده است . بنابراین رو به ناسازگاری میار و از خدا بترس و این امت را به فتنه و آشوب نینداز و به مصلحت خودت و دینت و امت محمد بیندیش و مگذار کسانی که ایمان نمی آورند تو را از راه بدر کنند .

حسین رضی الله عنه در جوابش چنین نوشت:

... نامه ات رسید . نوشته ای به تو گزارش رسیده کارهایی کرده ام که گمان نمی کردی بکنم . و تنها خداوند متعال است که انسان را به کارهای نیک رهنمون گشته توفیق انجامش را می دهد . درباره اینکه به تو گزارش رسیده درباره من ، باید بگویم که آنها را سخن چینان جاسوس منش و اختلاف انداز به تو گزارش کرده اند و آن گمراهان منحرف و از دین بدر دروغ گفته اند . من نه تصمیم به جنگ گرفته ام و نه در پی اختلافم . من از خدا در مورد ترک آن از تو و از دار و دسته ات نگرانم از حزب

ص: 383

ستمکاری که مقدّسات را پایمال می سازد و خون ناحق می ریزد، حزب ستمکار و همدستان شیطان مطرود... (1)

نطق امام حسین سیدالشهداء در مورد معاویه

ابن عباس خود را آماده نطق کرد و دست خویش برای آغاز سخن فرا برد، لیکن حسین به او اشاره کرد گفت: کمی صبر کن. زیرا من طرف صحبت و نظر او بودم و سهم من از اتهامات او بیشتر است. در نتیجه، ابن عباس خودداری نمود و حسین برخاسته پس از سپاس خدا و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

معاویه هر سخنوری در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله هر قدر بکوشد و بگوید باز اندکی از بسیار بیش نگفته باشد... تو ای معاویه نمی توانی حقیقت را ببوشی. سپیده صبحگاهی سیاهی شام را رسوا کرده و نور خورشید پرتو چراغ را خیره گردانیده است. در وصف کسانی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله حاکم گشتند در مورد بعضی به طور مبالغه آمیز به فضیلت تراشی پرداختی و بر دیگران جفاکارانه مزیت نهادی و در مورد برخی زبان از تمجید شایسته برستی و از حدّ انصاف منحرف گشتی. در ذکر فضائل آنکه براستی صاحب فضیلت است اگر جزئی از حقیقت به زبان آوردی شیطان تو را به کتمان دیگر حقایق و فضایل کشانید. شنیدم که از کمالات یزید و سیاستدانی و تدبیرش برای امت محمد صلی الله علیه و آله دم زدی. می خواهی مردم را درباره یزید گمراه و دچار توهم کنی. پنداری آدم ناشناخته و محجوبی را توصیف می نمایی یا فرد غایب و نامشهودی را معرفی می کنی یا از چیزهایی تعریف می کنی که فقط تو می دانی. حال آنکه یزید خودش وضع و عقیده اش را نشان داده و باز نموده است. کارهایش را نگاه کن از سگ بازیش به گاهی که سگ ها را به جان هم اندازد و کبوتر بازیش و کنیزکان خنیاگرش و انواع هوسبازی هایش تا ترا در وصف خویش کمک

ص: 384

کند . تصمیمی را که داری کنار بگذار . همان گناہانی که تا به حال مرتکب گشته ای کافی نیست که می خواهی وزر و بال این موجود را بر دوش خود باز کنی و به چنین حالی به آستان دادرسی پروردگار در آئی ؟ به خدا همچنان به باطل در انحراف و ستم فرو رفته ای و به بیدادگری پرداخته ای که دیگر جایی باقی نگذاشته ای تو با مرگ فقط یک چشم به هم زدن فاصله داری ، بنابراین به کاری پسندیده دست بزن برای روز مشهور قیامت که غیرقابل اجتناب است و در آن گریز گاهی نیست . در سخت ضمنا به ما تعرض نموده ای و ما را از حق اجدادی محروم می شماری در حالی که به خدا قسم این حق را پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق ولادت برای ما به میراث نهاده است ...

... به فرماندهی آن شخص بر مردم به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و با تعیین حضرتش استشهاد کردی . این حقیقت دارد و اتفاق افتاده است . در آن زمان که شخص یعنی عمرو بن عاص از فضیلت مصاحبت پیامبر صلی الله علیه و آله و بیعت با وی برخوردار بوده است . و تا این انتصاب صورت گرفت مردم اظهار نارضایی نمودند که چرا او فرمانده گشته و بر دیگران مقدم شمرده شده است و شروع کردند به برشمردن کارهایش . در نتیجه ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : ای گروه مهاجران ! پس از این هیچ کس جز من فرمانده شما نخواهد بود . به این ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله آن کار و رویه را نسخ و ابطال کرد . بنابراین تو چگونه در مورد مهم ترین کارهای عمومی به کار منسوخ پیامبر صلی الله علیه و آله و رویه ای که توسط حضرتش نسخ و ابطال گشته استناد می کنی ؟ یا چگونه می خواهی کسی را به این مقام مهم بگماری که بعضی او را دیندار نمی دانند و همه مردم را رها کرده دین باخته بیراهی را چسبیده ای و می خواهی مردم را گمراه کرده دنیای او را با بدبخت کردن خودت در آخرت آباد کنی . این همان زیانکاری آشکار است . و از خدا برای خود و برای شما آمرزش می طلبم .

هدف نهایی معاویه

تاریخ حکایت می کند که معاویه بدش نمی آمده که مردم او را پیامبر بشناسند

پیامبری پس از خاتم پیامبران! ابن جریر طبری با سند حکایت می کند که عمرو بن عاص با هیئتی از مصریان به ملاقات معاویه رفت. پیش از ملاقات، عمرو عاص به آن هیئت گفت: توجه داشته باشید وقتی وارد دربار پسر هند می شوید به هنگام سلام دادن او را خلیفه نخوانید، چون با این طرز برخورد در نظر او بزرگ تر خواهید شد و هر چه می توانید او را تحقیر کنید. متقابلاً معاویه به حاجبان درگاهش گفت: من حدس می زنم که پسر نابغه مقام مرا نزد آن عده که همراه وی اند کوچک کرده است، بنابراین توجه داشته باشید وقتی آن هیئت وارد می شود با تمام قدرت آنها را به تعظیم وادارید و در فشار بگذارید به طوری که وقتی هر کدامشان به نزدیک من می رسد نفسش درآمده باشد. اولین کسی که وارد شد مصری بود به نام ابن خیاط. همین که وارد شد او را به تعظیم واداشتند و گفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا! دیگران از وی تبعیت کردند. چون از حضور معاویه بدر شدند عمرو به آنها پرخاش کرد که خدا لعنتتان کند، من گفتم در سلام دادن او را فرمانروا نخوانید آن وقت او را پیامبر می خوانید. (1)

ممکن است همین حادثه، تخم آن مسلک فاسدی را کاشته باشد هواخواهان معاویه پس از وفاتش پیش گرفته اند. شمس الدین نیا مقدسی (2) در کتاب «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» می نویسد: مردم اصفهان یک مبالغه پردازی در حق معاویه دارند. برایم مرد زاهد و متعبدی را نام بردند. از قافله ام جدا گشته آهنگ دیدار وی کردم و شبی را نزدش بسر آوردم و هی از او سؤال کردم تا رسیدم به این مسأله که نظرت درباره «صاحب» (3) چیست؟ بناکرد به بدگفتن و لعنت کردن وی و افزود که او مذهبی آورده است بیگانه و ناشناس. پرسیدم چه مذهب و عقیده ای؟

ص: 386

1- رک: تاریخ طبری 6/184 + تاریخ ابن کثیر 8/140.

2- ابوعبدالله محمد بن احمد شامی متولد 336 و متوفای حدود 380 هجری.

3- یگانه وزیر شیعی، صاحب بن عباد.

گفت؛ می گوید: معاویه پیامبر مرسل نبوده است. پرسیدم: تو چه می گویی؟ گفت: همان را که خدای عزوجل گفته است: «میان هیچ یک از پیامبرانش با دیگران جدایی قائل نمی شویم». ابوبکر پیامبر مرسل بود و عمر پیامبر بود... (و هر چهار خلیفه را نام برد و آنگاه افزود:) و معاویه پیامبر بود. گفتم: چنین مگو و چنین عقیده مبنند. آن چهار تن خلیفه بودند و معاویه شاه بود و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: خلافت پس از من تا سی سال خواهد بود و سپس سلطنت. آن وقت بنا کرد به ناسزا گفتن به من و اشاره به من به مردم گفت: این مردی رافضی (و بدگوی خلفا) است. اگر قافله مان سر نرسیده بود مرا تکه پاره کرده بودند.

گرفتیم آن عده را ابهت دربار و ترس گرفته بود و حرف زدندشان را نمی فهمیدند و در حال سراسیمگی و بی خودی از زبانشان درآمد که سلام بر تو ای پیامبر خدا. اما این که با سلطنتش ادعا می کرد خلیفه و جانشین پیامبر خدا است اگر در پی رسیدن به مقامی بالاتر از سلطنت نبود و نمی خواست خلافت غاصبانه را نردبان وصول به مرتبه رسالت نماید چراکه آنها را منع نکرد و ترسشان را نزدود تا به خود آمده وضع را به درستی دریابند و سخن بیراه و نابجا نگویند؟ او که در پی غصب مقامی بالاتر از خلافت بود برایش فرقی نداشت که او را امیرالمؤمنین بخوانند یا خلیفه یا پیامبر یا پروردگار! می خواست دماغ پسر نابغه را به خاک دربارش بمالد و با اعتراف به سلطه جابرانه اش وادارد و واداشت و موفق گشت و غرور پیروزی وی را بر آن داشت که برای قدرت و مقامش صورتی معتدل و بازنندگی کمتر نپسندد، بلکه شکلی بسیار بی مورد و بی جا و بیگانه از واقعیت اختیار نماید. پسر هنده جگرخوار از آن خطاب باطل و سلام ناروا خوشش می آید و به کسی که او را پیامبر می خواند تندی نمی نماید و از آن خطاب باز نمی دارد و در همان حال خودش حاضر نمی شود که پیامبر اسلام را پیامبر بخواند و به رسالت بشناسد، حتی برای تحقیر و کوچک کردنش به نام می خواندش غافل از اینکه نام والای محمد باعظمت قرین است چه به تنهایی بیاید و چه با هزار ستایش و ثنا و تعظیم و رسالت با نام والایش ملازم و

همجاء است . حافظان حدیث و حدیث شناسان گفتگویی را ثبت کرده اند میان معاویه و آمدن ابد حَضْرَمِی (1) به این صورت : معاویه آیا هاشم را دیده ای ؟ آمدن ابد : آری به خدا بلند بالا و خوش صورت بود ، می گفتند : میان دو دیده اش برکه ای است ! معاویه امیّه را دیده ای ؟ آری ، مردی کوتاه قد و نابینا بود ، می گفتند : شوم صورت است یا شر صورت است ! معاویه محمد را دیده ای ؟ محمد کیست ؟ معاویه پیامبر خدا چرا او را همان گونه که خدا با عظمت و فخامت ذکر کرده باور نکردی و نگفتی پیامبر خدا (2) .

اجتهاد سپری برای جنایتکاران

ابن حجر به تقلید از پیشینیانش کار توجیه جنایات و گناهان معاویه را ادامه داده و در بهانه تراشی و تصحیح خلافت معاویه بس پرگفته و تلاش ورزیده و حقه بازی را به پررویی کشانده است و همه آنچه در کتاب «الْصَّوَاعِقُ الْمُحْرَقَةُ» نوشته (3) دو مطلب بیش نیست : 1 همه جنایاتی که معاویه مرتکب گشته از لشکرکشی های تجاوزکارانه و خونریزی و قتل و غارت و بی ناموسی و قیام علیه خلیفه وقت و کشتن هزاران مسلمان (4) که در میانشان سیصد و چند تن از شرکت کنندگان در

ص: 388

-
- 1- یکی از دراز عمران که روز ملاقاتش با معاویه 360 سال داشت . شرح حالش را ابن عساکر در تاریخ شام آورده است و نویسندگان شرح حال اصحاب در فرهنگ رجالشان
 - 2- تاریخ ابن عساکر 3/103 + اسدالغابه 1/115.
 - 3- جلد 20 ترجمه الغدیر ص 129 131.
 - 4- نصر بن مزاحم می نویسد : تلفات اهالی شام در صفین 45 هزار بود و تلفات عراقیان 25 هزار: کتاب صفین 643 ابن کثیر همین را در تاریخش 7/274 آورده و افزوده که این را دیگران هم گفته اند و ابوالحسن بن البراء می افزاید که در میان عراقیان 25 مجاهد بدری بود . ابن شحنه در «روضه المناظر» در حاشیه الکامل ابن اثیر 3/191 شماره کشتگان «صفین» را نوشته است و نیز مؤلف تاریخ الخمیس 2/277 .

بیعت «شجره» و جماعتی از مجاهدان بدر (1) و گروهی از مهاجران و انصار و عده ای بسیار از اصحاب عادل و نیکرو یا تابعان نیکوسیرت بوده اند همه این ها را از روی اجتهاد و استنباط فقهی خویش کرده است .

ابن حجر می پندارد چنین توجیهاات مسخره ای می تواند ارتکاب گناهانی را که قرآن و سنت به وضوح مشخص کرده اند کار درستی جلوه دهد و مرتکبش را تبرئه نماید و گمان می کند همین که پرده قدس و عفاف به عنوان مجتهد بودن به گرد معاویه کشید هر گناهی را که مرتکب شده و لکه هر جنایتی را که بر دامن داشته باشد ماست مالی خواهد کرد و دیگر هر کاری برخلاف قرآن و سنت کرده عمل شرعی و طبق اجتهاد و فتوای شخصی خواهد بود و نام گناه و جنایت و نافرمانی در برابر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن نمی توان نهاد ، او نمی داند یا خود را به نفهمی می زند که چنین اجتهاد و استنباطی استنباطی که مخالف نص و در برابر نص صریح قرآن و سنت باشد بی ارزش و بی اعتبار است و اساسا اجتهاد و استنباط نام ندارد . ابن حجر شنیده که انسان می تواند برخلاف اجتهاد مجتهدان اجتهاد و استنباط نماید ، لکن نفهمیده که دیگر برخلاف حکم خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نمی توان اجتهاد و اظهار رأی کرد .

باری ، ابن حجر و کسانی که پیش از او به این توجیهاات و بهانه آوری ها جهت تبرئه معاویه پرداخته اند و کسانی که پس از او چنین کرده اند (2) پنداشته اند اجتهاد و استنباط احکام فقهی کاری بی ضابطه و بی قاعده است نه آنکه اصول و قواعد و ضوابطی داشته باشد که اگر طبق آنها عمل نشد باطل و نادرست باشد و کاری است که به دلخواه صورت می گیرد و آراء اجتهادی چندان کشدار و سازگار است که با هر هوس و خواهشی جور می آید و چنان است که به وسیله اش می توان خلافتکاری و گناه ورزی خالدبن ولید را توجیه و تبرئه کرد و گفت طبق اجتهادش آن فجایع را در .

ص: 389

1- رک : ترجمه غدیر 9.

2- امثال شیخ علی قاری و خفاجی در دو شرحی که بر «شفا» 3/166 نوشته اند .

حق قبیله بنی حنیفه و رئیس پاکدامن و نیکوکارش مالک بن نُویْرَه مرتکب گشته و خون بی گناهان را ریخته و با همسر مسلمانی خیانتکارانه همبستر شده است (1) و گفت ابن ملجم مرادی (2) که طبق فرمایش پیامبر راستگو و امین، نگونسارترین موجود همه نسل های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است طبق اجتهادش دست به وحشتناک ترین گناهان زده و حرمت گرامی ترین مقدّسات اسلامی را لگدمال کرده و خون خلیفه برحقّ و پیشوای پارسایان را در محراب پرستش ریخته و مجسّمه فضیلت و تقوی را واژگون کرده و آن را که خدا و پیامبرش بسیار ستوده اند و قرآن «خود» پیامبر شمرده است کشته و امت اسلام و بشریت را از فیض دانش و حکومتش محروم گردانیده است و چون طبق اجتهادش بوده هیچ گناهی نکرده و بر صواب بوده است .

محمدبن جریر طبری در «تهذیب» می نویسد : سیره نویسان متفقند بر این که علی دستور داد قاتلش را به کیفر قتلش بکشند و از مثله کردنش برحذر داشت . و در میان امت اختلافی بر سر این نیست که ابن ملجم طبق اجتهاد و تفسیرش و به تصور این که کار درستی می کند علی را کشته است . و به همین لحاظ است که عمران بن حطان می گوید :

زهی به ضربه ای که پرهیزکاری زد و منظوری جز این نداشت

که رضای پروردگار آسمان را دریابد

من درباره وی می اندیشم و در نتیجه می بینم

که وی در آستان خدا از همه آدمیان گرانبارتر است (3).

با همین اجتهاد و مجتهد بودن، ابوغادیه فزاری (4) قاتل عمار یاسر را تبرئه می کنند، عمار یاسری که خدا و پیامبر او را ستوده اند و این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که به .

ص: 390

1- رک : ترجمه الغدیر ، جلد 7.

2- رک : ترجمه الغدیر ، جلد 1 .

3- سنن بیهقی 8/58 و 59 .

4- رک : ترجمه الغدیر ، جلد 5 .

وی می فرماید: «ترا دار و دسته تجاوزکاران داخلی می کشد» حدیثی ثابت و «صحیح» شمرده شده است و نیز دامن عمروعاص (1) از آلایش حيله ای که در جریان حکمیت به کار زد و به ائمت محمد صلی الله علیه و آله خیانت کرد و وحدت و قدرتش را بر هم زد پیراسته می شود، کسی تبرئه می شود که مولای ما امیرالمؤمنین درباره او و همکارش فرمود:

هان! این دو مردی که به عنوان حکم برگزیدید حکم قرآن را پشت سر افکندند و آنچه را قرآن نابود کرده احیا نمودند و هریک از پی دلخواه خویش رفتند بی ارشادی از خدا، تا در نتیجه بدون حجّتی آشکار یا به استناد سنتی که عمل گشته باشد داوری نمودند و در داوری و حکمیت خویش اختلاف پیدا کردند و هر دو بیراهه رفتند. بر اثر آن، خدا از آن دو بیزار گشت و پیامبرش و مؤمنین نیکو حال.

همین اجتهاد و مجتهد بودن دستاویزی گشته برای تبرئه یزید سرکش و دیکتاتور از همه تبهکاری هایش (2) از قتل عام خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و کشتن ذریه و بازماندگانش و به اسارت بردن زنان محترم دودمانش تا دیگر جنایاتی که هرکس نگاهی به سیاهه اعمالش بیندازد بیدرنگ رگبار لعنت و دشنام بر او خواهد بارید و از او بیزاری خواهد جست. دستاویزی برای پاک کردن دامن آلوده آن ها که پا از بیعت با امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به دامن پیچیدند (3) در حالی که همه شرایط بیعت خلافت در وی جمع بود و بر آنان واجب می نمود که دست بیعت دهند و چون خودداری نمودند و امام زمان خویش نشناختند به حال جاهلیت از دنیا رفتند. دستاویزی گشته برای تبرئه آن چند حاکم نخستین که به لغزش های دینی و فقهی شان اشاره رفت، تبرئه با بهانه ها و توجیهاتی که بدتر از خود آن گناهان است. همچنین برای تبرئه و لوث کردن خیلی از گناهان و انحرافات و فجایع مشابه این ها.

ص: 391

1- رک: تاریخ ابن کثیر 7/283.

2- تاریخ ابن کثیر 8/223 و 13/10، در همین جا سخن ابوالخیر قزوینی آمده که «یزید امامی مجتهد بوده است»!

3- مستدرک، حاکم 1184/115.

وانگهی موارد بسیاری هست که در آن اجتهاد صورت گرفته است، ولی بدان اجتهادات هیچ اعتنایی نمی شود و آن آراء اجتهادی و موضع گیری هایی که بر اساسش شده چون برخلاف تمایل و دلخواه جماعتی بوده است بی اعتبار و بی قدر شمرده می شود. این گونه اجتهادات در نظر آن جماعت نمی تواند از مخالفان عثمان، که صحابه عادل و راسترو و برجسته ترین مهاجران و انصار و زبده مجتهدان هستند و قرآن و سنت را از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته اند، رفع اتهام نماید و مایه تبرئه و پاکی دامنشان به حساب آید و این ها در نظر ابن حزم، که تبه کارترین فرد یعنی ابن ملجم را به بهانه و به ادعای مجتهد بودنش از کشتن امام علی بن ابیطالب تبرئه می نماید، زشت کارانی ملعون و آشوبگر مسلح و خونریز و آدمکش عمدی هستند (1) و در نظر ابن تیمیه جمعی هستند که علیه حکومت قانونی قیام و در کشور تبهکاری کرده اند و می گوید: او را مشتی تجاوزکار و ستمگر کشتند و همه آن ها که در پی قتل عثمان بودند نه تنها خطاکار، بلکه ستمکار و تجاوزکار مسلح و بیدادگر بودند (2) و در نظر ابن کثیر جمعی سبکسر و بی سر و پایند و بدون شک از جمله تبه کاران روی زمین و تجاوزکارانی که علیه پیشوای شرعی قیام کردند و نابخردانی لجباز و خائنانی ستمگر و تهمت زن، (3) و در نظر ابن حجر تجاوزکارانی دروغ پرداز و ملعون و پرخاشگر که نه تنها فهم و شعور، بلکه عقل ندارند. (4)

اگر رأی اجتهادی وضع معینی و ارزش و اعتبار ثابتی داشته باشد باید رأی اجتهادی همه مجتهدان را حائز آن دانست نه این که یکی را قدر نهاد و دیگری را بی اعتبار شمرد و میان مجتهدان تبعیض و تمیز قائل گشت. اگر اجتهاد قابل احترام و تبعیت است چرا برای رأی اجتهادی امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در مورد متهمین قتل عثمان به تأخیر افتد و در موقع مناسب به موجب قرآن و سنت به آن.

ص: 392

1- الفصل، ابن حزم 4/161.

2- منهاج السنة 3/189 و 206.

3- تاریخ ابن کثیر 7/176 و 186 و 187.

4- الصواعق المحرقة 67، 68، 129.

حادثه رسیدگی شود؟! به اجتهاد وی اعتناء ننموده و آتش جنگ های جمل و صفین را، که جنگ حرورین دنباله اش بود، علیه وی برافروختند و رأی حضرتش را که به حکم نص پیامبر صلی الله علیه و آله دروازه شهر دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و سرآمد قاضیان امت است به هیچ نشمردند، اما نظر اجتهادی عثمان را که عبیدالله بن عمر قاتل هرمزان و دختر ابولؤلؤه، آن دو گناه، را مورد عفو قرار داده معتبر می شمارند. اگر خلیفه حق داشته باشد قاتلی را که خون ناحقی ریخته عفو کند چرا این حق و اختیار به مولای ما امیرالمؤمنین در مورد انقلابیونی که به وی پناه آورده بودند داده نشد با توجه به این که معلوم نبود امام چه حکمی درباره آنان صادر خواهد کرد، آیا چون قاتلش مشخص نیست دیه مقتول را از خزانه عمومی خواهد پرداخت همان طور که در مورد اربدفراری عمل کرد (1) یا آنان را مجتهد می داند و چنان هم بودند و مجتهدانی که ممکن است نظری درست یا خطا داشته باشند، یا رسیدگی به آن را موکول خواهد کرد به استقرار خلافتش و برقراری آرامش و امنیتی که لازمه حل و فصل امور است و اما آن جماعت بیراه شمشیر برکشیدند و به جنگی تجاوزکارانه علیه خلیفه و امام وقت برخاستند و خواستند که حق و قانون تابع دلخواهشان شود و در پی این مقصود جنگی برپا کردند که طی آن ده ها هزار سر از پیکر جداگشت و هزاران بی گناه به خاک و خون کشیده و خون های ناحق ریخته شد. می پرسیم: با چه اجتهادی به چنین تبه کاری ای دست زدند و به تفرقه و پراکندگی صفوف امت پرداختند و مسؤولیت بی نظمی و خون ریزی را به گردن گرفتند و تخم آشوب و فتنه پراکندند و به فتنه و گمراهی فروافتادند.

از اجتهادات مسخره و عجیبی که در قرون پیشین صورت گرفته این ها است که دشنام دادن به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و هر صحابی ای که از حضرتش پیروی کرده جایز است و هرکس حق دارد آنان را لعنت کند و بد بگوید و در نماز و خطبه جمعه و .

ص: 393

جماعت و از فراز منبر و در دعای دست ناسزا بگویند و در انجمن ها داد بزنند و فحش بپراند به آنان و هیچ قابل سرزنش و تعقیب نباشد حتی بالاتر از آن اجری هم ببرد چون مجتهدی خطاکار است هر چند آدمی بی سر و پا و بی سواد و دهاتی و بیابانگرد باشد و از آن ها که از علوم و معارف و از درس و بحث بدورند ، اما علی و شیعیه و پیروانش حق ندارند از ظلم و ستم هایی که بر آنان رفته کلمه ای بر زبان بیاورند و دشمنان خویش را چنان که هستند وصف نمایند و بدی ها و تبه کاری هایشان را برشمارند حال آن که خدای متعال می فرماید: خدا دوست نمی دارد صدایی به بدگویی برآید مگر آن که ستم دیده باشد (1) و هیچ یک از ایشان ، هر چند در همه علوم متبحر باشد و مجتهدی عالی مقام ، حق ندارد چنین کاری به استناد اجتهادش بکند و اگر کسی از ایشان بدی به آن ستمگران و تبه کاران گفت مستوجب کشتن و بستن و شکنجه و تبعید است و به اجتهادش ، خواه درست باشد و خواه اشتباه ، اعتنایی نباید کرد و بر همین اساس عمل کرده اند آن جماعت از روز نخست و همان وقت که بنای ستم و انحراف نهاده شد تا به امروز به فرهنگ های شرح حال رجال و به تاریخ مراجعه کنید ملاحظه خواهید کرد که بر این سخن دو شاهد عادلند و دو گواه راست . پیش دستتان سخن این حَجَر هست در کتاب «الصواعق» که در موضوع لعنت کردن بر معاویه می گوید : « در مورد این که بعضی بدعت خواهان به او دشنام می دهند و لعنت می فرستند در موردش سرمشقی هست از ابوبکر و عمر و عثمان و بیشتر اصحاب ، بنابراین حرف آن ها قابل اعتنا نیست و نه می تواند اساس کار قرارگیرد و این حرف از جماعتی سرزده است که احمقند و نادان و نافرمان که خدا التفاتی ندارد به آن ها و به این که در چه وادی ای سرگشته و گمراهند و خدا لعنتشان کرده و خوارشان گردانیده به بدترین شکلی و اسلحه اهل سنت را ، که حجت های مستحکم و برهان های قاطع در رد بدگویی به ائمه و پیشوایان برجسته و ممتاز دارند ، بر سرشان مسلط کرده است » .

ص: 394

می دانید ابن حجر چه کسی را لعنت می کند و دشنام می دهد؟! و ناسزاهایش متوجه چه کسی است؟! حدیث لعنت فرستادن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر معاویه را به یادآورید و احادیث لعنت کردن امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه را و لعنت هایی را که در دعای دست در نمازش بر او می کرد و لعنت کردن ابن عباس و عمار یاسر و محمدبن ابی بکر را و نفرینی را که ام المؤمنین عایشه در تعقیبات نماز می کرده و دیگر اصحاب تا روشن شود که لعنت و دشنام این حَجَر متوجه کیست! خودتان قضاوت کنید .

اجتهاد چیست ؟

در این جا همچنین باید معنی اجتهاد را فهمید و مفهومش را دریافت و در نظر داشت ، اجتهادی که به استنادش ریختن خون ها بسیار روا دانسته شده است و در راهش هزاران هزار بی گناه به خاک و خون کشیده شده اند و ناموس ها بر باد داده شده و حرمت ها پایمال گشته و احکام و قوانین دگرگون شده و مفهومش را چندان توسعه داده اند که چیزی نمانده به استنادش شریعت را زیر و رو کنند و هرکار و رویه محکم جاهلی را مقبول و روا بشمارند و پیوند دین بگسلند و رشته اش از گردن فروگذارند ! بعد ، ببینیم آیا اجتهاد چیزی است که به وسیله اش سنن پیروی شده و جائی را که قابل تبدیل نیست می توان تغییر داد و احکام مسلّم اسلام را لغو کرد؟! آیا مجتهد بودن خصیصه ای است که خدا به عوام التّاس و بی سوادها ارزانی می دارد تا هرطور دلشان خواست عمل کنند یا نه اصول و حساب و کتابی دارد و تابع شرایط و قواعدی است و مجتهد در چهارچوب قرآن و سنّت و تفکّر و استنباط خردمندانه عمل می کند یا حداکثر ، و به فرض که نظر آن جماعت را که اجتهاد در برابر نص را جایز می دانند منظور داریم ، در چهارچوب تأویلات صحیح؟! آیا اجتهاد در محدوده این مصادر و عوامل صورت می گیرد یا نه حساب و کتاب و شرایط و قواعدی ندارد و هر موش و گربه و هر چهارپایی و هر بیابانگرد بیسوادی به کار اجتهاد بنامد و کار

درستی بدانند. علمای معروف و برجسته درباره اجتهاد چنین گفته اند:

آمدی در کتاب «الاحکام فی اصول الاحکام» می گوید: «اجتهاد در لغت به معنی نهایت سعی و کوشش در انجام کاری پرمشقت مبذول داشتن است. به همین جهت نمی گویند در برداشتن ریگی جهد یا «اجتهاد» نمود، یا نمی گویند در حمل دانه ای جهد یا «اجتهاد» ورزید. در اصطلاح علمای اصول، اجتهاد در مورد کاری خاص به کار می رود درباره نهایت سعی و کوشش در جستجوی تصویری از یک حکم شرعی به طوری که احساس شود بیش از آن امکان ندارد. مجتهد به کسی گفته می شود که متصف به صفت اجتهاد باشد و دو شرط دارد: اول این که از وجود پروردگار متعال آگاه باشد و از صفات واجبش و کمالاتی که در خور آن است و بداند که او واجب الوجود است به خودی خود و فی حدّ ذاته و حیّ است و عالم و قادر و مرید و اندیشمند و بیانگر، تا بر این اساس بتوان به تصوّر آورد که پروردگار تعیین تکلیف و وظیفه می کند و قانون می گزارد و حکم می کند و نیز پیامبر را باور داشته باشد و شریعتی را که با معجزات و آیات درخشان اظهار و ارائه نموده است داند تا احکامی که به وی اسناد می دهد حکم حقیقی باشد. لازم نیست دقائق علم کلام (و عقیده شناسی) را بداند و چون متکلمان و عقیده شناسان نامی در این علم متبحر باشد بلکه کافی است علمش در این زمینه متکی به دلایل تفصیلی باشد به طوری که بتواند آن دلایل و عقاید را تقریر و تحریر نماید و انتقادات و ردیه شبهه آوران را رد کند و بگوید همان گونه که رسم علمای اصول بلندپایه و سترگ است، یا دلایل این امور را نه تفصیلاً، بلکه اجمالاً بداند. شرط دوم این که مدارک احکام شرعی و انواع آن را بداند و بشناسد و نیز روش های اثبات آن و وجوه دلالت های آن را و اختلاف مراتب و شرایط اعتبار آن را به شرحی که آمد و بداند وقتی آن مدارک با یکدیگر تعارض داشتند چگونه و از چه جهات یکی را بر دیگری ترجیح می دهند و چگونه احکام را از آن ها نتیجه گیری می کنند و برمی آورند و بتواند آن ها را بنویسد و تقریر نماید و اعتراضات و اشکالات وارده را رفع کند. این جمله را وقتی می تواند که

راوی شناس باشد و عالم در شناخت روش های جرح و تعدیل و تمیز صحیح از سقیم چنان چون احمد بن حنبل و یحیی بن معین و شرایط و شأن نزول آیات را بداند و ناسخ و منسوخ را در زمینه آیات مربوط به احکام تمیز دهد و لغت شناس و عالم نحو باشد. البته لازم نیست در لغت دانی مثل اصمعی باشد یا در علم نحو مثل سیبویه و خلیل، بلکه همین قدر که از اوضاع عرب و رسم و عادتشان در خطاب و گفتگو اطلاع داشته باشد به اندازه ای که به دلالت الفاظ قادر آید و مطابقه و تضمین و التزام و مفرد و مرکب و کلی و جزئی و حقیقت و مجاز و اشتراک و ترادف و تباین و نصّ و ظاهر و عام و خاص و مطلق و مقید و منطوق و مفهوم و اقتضاء و اشاره و تنبیه و ایماء و امثال آن را و استنباط حکم از دلالتش بدان منوط و مشروط است بشناسد و تمیز دهد.

این ها شرط و ضروری است برای مجتهد مطلق، مجتهدی که عهده دار صدور حکم و فتوی در همه مسائل فقهی می شود، لکن در مورد اجتهاد در پاره ای از آن مسائل کافی است آن چه را متعلق به همان یک یا چند مسأله است بداند و آنچه را که برای استنباط حکم و فتوی درباره آن یک یا چند مسأله لازم است و این که از مطالب مربوط به دیگر مسائل فقهی اطلاعی نداشته باشد لطمه ای به کار و صلاحیتش نمی زند. همچنین مجتهد مطلق ممکن است در مورد مسایل بسیاری مجتهد ولی در مورد دیگر مسایل بی اطلاع باشد. به همین جهت شرط مفتی شدن این نیست که همه مسائل فقهی و مدارکش را بداند. چه، این در حدود امکانات انسان نیست و به همین سبب از «مالک» نقل شده که از او درباره چهل مسأله نظر خواستند و در مورد سی و شش تای آن گفت: نمی دانم. اجتهاد در مورد مسایلی صورت می گیرد و آن احکام شرعی که دلیلش ظنی باشد. این که گفتیم «احکام شرعی» برای این بود که آن ها را از قضایای عقلی و لغوی و امثال آن جدا کرده باشیم. این که گفتیم «دلیلش ظنی باشد» برای این بود که تا از آن چه دلیلش قطعی است، مثل عباداتی چون خمس که محل اجتهاد نیست و هر که در موردش خطا کند گناهکار خواهد بود، جدا باشد و مسایل

مورد اجتهاد اموری است که اگر کسی در موردش اجتهاد و استنباط خطا داشته باشد گناهکار نخواهد بود . «(1)

شاطبی در کتاب «موافقات» مطالبی دارد که خلاصه اش این است : « اجتهاد بر دو نوع است : یکی اجتهاد وابسته به تحقیق مناط و این اجتهادی است که امت متفقاً قبولش دارند و معنایش این است که حکم از روی مدرک شرعی آن ثابت شود ، اما نظر در تعیین محل آن باقی می ماند و این همه برای وقت ضرورت است ، زیرا تکلیف و وظایف شرعی جز با انجام چنین اجتهادی روشن نخواهد گشت و فرض تکلیف و وظیفه شرعی بدون وجود چنین اجتهادی در حقیقت موظف ساختن مردم به انجام امور محال خواهد بود و این شرعاً غیرممکن است و عقلاً هم غیرممکن و نامعقول . نوع دوم اجتهادی است که می تواند قطعی باشد و خود بر سه نوع است :

1 اجتهادی که در حقیقت «شسته و رفته کردن مناط» است و آن چنان است که در نصّی وصف معتبر در حکم با دیگر مطالب آمیخته باشد که در آن صورت آن نصّ را با اجتهاد شسته و رفته می کنند تا آن چه زائد است جدا و متمایز گردد .

2 اجتهادی که می توان «بیرون آوردن مناط» نامیدش و آن بدین گونه است که نصی که بر حکمی دلالت دارد به مناط نپرداخته باشد و استنباط حکم از چنین نصّی بدان می ماند که با بحث و جستجو از آن بیرون آورده شود و این اجتهاد قیاسی نام دارد .

3 نوع سوم از اشکال اجتهاد وابسته به «تحقق مناط» است ، زیرا آن نوع بر دوگونه است : یکی آن چه مربوط به انواع است نه اشخاص ، مانند تعیین نوع مثلاً در جزای صید و نوع رقبه در عتق در کفّارات و امثال آن و دیگری آن چه مربوط به تحقق مناط است در صورتی که مناط حکمش به تحقق رسد . بنابراین چنان به نظر می رسد که مناط بر دوگونه باشد : یکی عام و دیگری خاص و جزئی از آن عام .

کسی به درجه اجتهاد نائل می آید که دو صفت را احراز نماید : اولاً مقاصد شریعت .

ص: 398

را به خوبی دریابد. ثانیاً براساس دریافت و فهم صحیح مقاصد شریعت، قدرت استنباط احکام را پیدا کند. درباره اولی در کتاب «مقاصد» گفتیم که شریعت بر پایه توجه به مصالح نهاده است و مصالح توسط قانون گزار معین گشته نه این که موکول به درک و تصور مکلف باشد، زیرا در آن صورت مصالح بر حسب تصور افراد مختلف فرق خواهد کرد و با استقراء تام ثابت گشته که مصالح بر سه درجه و مرتبه است. پس هرگاه انسان به قصد و هدف تشریح در هر یک از مسایل شریعت و ابواب آن و مجموعه های احکام، کاملاً پی برد به منزلت و مقام خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در زمینه تعلیم دین و قانون و فتوی دادن و حکومت و قضاوت طبق حکم خدا نائل آمده است. صفت دوم، در خدمت اولی است، زیرا قدرت استنباط احکام، در پرتو معارفی که در فهم شریعت لازم است به دست می آید. به همین جهت فهم شریعت اساس است و استنباط احکام وسیله و در خدمت. باز به همین جهت قدرت استنباط احکام را شرط دوم قرار داده اند و فهم شریعت را مایه وصول به مرتبه اش دانسته اند.

این است اجتهاد در نظر علمای اصول، اما در نظر فقهاء، اجتهاد مرتبه بلندی از فقه و دین شناسی است که به مددش فقیه می تواند هر فرعی را به اصل و اساسش بازگرداند و از آن استنباط و استخراج نماید و نقد و اشکال وارد بر آن را رد و رفع نماید و در برابر تشکیک و ایرادی که می کنند از آن دفاع کند». (1) آمدی در کتاب «الاحکام...» می گوید: «فقه در عرف متشرعین بر عملی اطلاق می شود که از طریق اندیشه و استدلال به پاره ای از احکام فرعی شرع حاصل آید». (2)

ابن نجیم در «بحر الرائق» می گوید: «فقه بنا بر آنچه نَسَفِیَّ به تبعیت از علمای اصول در شرح المُنَار گفته است بر علمی اطلاق می شود درباره احکام عملی شرعی.

ص: 399

1- 4/89

2- 1/70

که از طریق استدلال از ادله تفصیلی حاصل آید» (1)

در «حاوی» قدسی چنین آمده است: «بدان که فقه در لغت به معنی آگاهی و اطلاع است و در شریعت به معنی اطلاعی خاص که عبارت باشد از اطلاع بر معانی و اشارات و دلالت ها و بواطن و مقتضیات نصوص . فقیه اسم کسی است که بر آن ها اطلاع و علم حاصل کرده باشد» و می گوید: «فقه قدرت بر تصحیح منقول و ترجیح معقول است و خلاصه ، فقه در علم اصول یعنی علم به احکام از روی دلایل آن ها . بنابراین فقیه در نظر علمای اصول همان مجتهد است و فقه از چهار منبع اصلی به دست می آید که عبارتند از قرآن ، سنت ، اجماع و قیاسی که از آن سه منبع اصلی اول استنباط شده باشد . رفتار مردم با یکدیگر تابع اجماع است پیجوئی و استصحاب حال تابع قیاس است و هدف این جمله رسیدن به خوشبختی دنیا و زندگی بازپسین».

ابن عابدین در حاشیه «بَحْرُ الزَّخَارِ» در کتاب «تَحْرِیرُ الدَّلَالَاتِ السَّمْعِیَّةِ» اثر علی بن محمد بن احمد بن مسعود به نقل از کتاب «التنقیح» آمده است که فقه در لغت به معنی فهم و دانش است و اصطلاحاً به معنی علم به احکام عملی شرع است از طریق استدلال» (2).

ابن قاسم غزّی در شرح خود می نویسد: «فقه در لغت به معنی فهم است و اصطلاحاً به معنی علم به احکام عملی شرع است که از ادله تفصیلی آن به دست آمده باشد» (3).

ابن رشد در مقدمه «المدوّنة الكبرى» می نویسد: «احکام شریعت از چهار وجه فهمیده و درک می شود: یکی از آن ها توسط کتاب خدای عزوجل است که آن را باطل از برایش و از پی اش نیاید و وحی فرود آمده ای است از حکیم ستوده . دومی سنت پیامبر وی صلی الله علیه و آله است که خدا فرمانبریش را با فرمانبری خویش قرین ساخته و به ما دستور .

ص: 400

1- الغدیر 1/3 .

2- الغدیر 20/38 .

3- الغدیر 1/18 .

داده از سنتش پیروی کنیم و فرموده: خدا را فرمان برید و پیامبر را (1). و فرموده: هرکه پیامبر را فرمان برد خدا را فرمان برده باشد. و فرموده: آنچه را پیامبر عرضه می دارد بگیریید و از آنچه بازمی دارد دست باز گیرید (2). و فرموده: آنچه را که در خانه های شما زنان از آیات خدا و حکمت برخوردارند می شود به خاطر آرید و مایه پند سازید (3). و منظور از حکمت همان سنت است و فرموده: برای شما در وجود پیامبر خدا سرمشق نیکویی هست (4). سوّمی اجماع است که خدا در صحتش می فرماید: هرکه با پیامبر پس از روشن شدن راه هدایت به مجادله پردازد و راهی غیر از راه مؤمنان بیوید تو از او روی بگردان تا رویگردان است و او را به جهنم درمی آوریم که بدسرانجامی است.

وقتی خدای عزوجل تهدید می کند که راهی غیر از راه مؤمنان نپوئید یعنی امر می دهد به پیروی کردن راه مؤمنان. و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: اتمم بر گمراهی اتفاق نمی یابد. چهارم استنباط است که همان قیاس بر مبنای اصول سه گانه قرآن، سنت و اجماع باشد، زیرا خدای تعالی آنچه را که از این سه استنباط شود علم شمرده و حکم به آن را واجب ساخته است و فرموده: اگر آن را به پیامبر و به فرماندهی که از ایشان هست عرضه می داشتند آن عده از ایشان که استنباط می کنند آن را درک می کردند. و فرموده: ما قرآن را به حق برایت فرستادیم تا در میان مردم به موجب آنچه خدا به تو نشان داده قضاوت کنی (5) یعنی به موجب آنچه از راه استنباط و قیاس به تو نشان داده است، زیرا آنچه از راه استنباط و قیاس به او نشان داده از همانست که بر او نازل گردانیده و دستورش را داده آن جاکه فرموده.

ص: 401

1- وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ... (46 / انفال).

2- وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا ... (7 / حشر).

3- 34 / احزاب.

4- 21 / احزاب.

5- 105 / نساء.

است: و در میانشان به موجب آنچه خدا نازل گردانیده قضاوت و حکومت کن» (1)(2).

مبانی اجتهاد معاویه اجماع

دانستیم که یکی از مدارک و منابع استنباط احکام شرعی، اجماع است. شاید معتدل ترین تعریف اجماع همان باشد که آمدی در کتاب «الاحکام» کرده آن جاکه گوید: «اجماع عبارت است از اتفاق یافتن همه صاحب نظران (یعنی اهل حلّ و عقد) امت محمد در یک عصر بر سر حکم حادثه ای» (3).

اینک بیائیم نگاهی به معاویه افکنیم و به گفته ها و ادعاها و اظهار عقیده ها و کارها و جرائم و فقه و اجتهادش تا ببینیم ذره ای از آن با اجماع علمای عصرش سازگار بوده است یا نه؟ آن فقیهان و صاحب نظران و اهل حلّ و عقد در مسائل فقهی و دینی که بوده اند و کجا با بدعت ها و هرزگی های معاویه همداستان گشته اند؟ و کدام یک از ایشان ناظر و مراقب کارهای بی راه او بوده است؟ و مگر اصحاب پیشاهنگ و تابعان نیکرویشان در مدینه نبوده اند و از مدینه به شهرستانهایی جز شام نرفته دور از معاویه اقامت نگزیده اند و مگر جملگی از پسر هنده جگرخوار و آرائش بیزاری نجسته اند و مگر او با گفتار و کردار بر ضدشان عمل نمی کرده و به ایشان بد و بیراه نمی گفته است؟

بله، تئو چند فرومایه شامی بوده اند که برای برآوردن مطامع و شهوات خویش با او موافقت می نموده و همداستان گشته اند و اجتهادی که یکی از مدارک و منابعش موافقت چنین عنصری باشد چه ارزش و اعتباری تواند داشت؟

قیاس

به نظر پیشوایان اهل سنت و جماعت، قیاسی معتبر است که نصّی بر مناط آن در

ص: 402

1-4 / مائده .

2- ترجمه الغدیر ص 8 .

3- جلد 1، ص 280 الغدیر عربی .

قرآن و سنت وجود داشته باشد یا آنکه نوع یا شخص آن مناط از طریق بحث و استنباط حاصل آید. (1) در کارهای معاویه و آرائش هیچ مناطی که نصّی درباره اش وجود داشته باشد یا استنباطی صحیح و قیاسی بدین منوال باشد، نمی یابیم. آری، قیاس هایی جاهلی داشته است و خواسته احکام اسلام را به وسیله آن مقیاس ها و قیاس های جاهلیت به دست آورد. این چگونه اجتهادی است که قیاس هایش نه اسلامی، بلکه جاهلی است؟

دانستید که اجتهاد صحیح به نظر دانشمندان اسلامی و رجال فقه و اصول چیست و مبانی و منابعش کدام است و معاویه از آن بس دور و بیگانه بوده است. اینک بیائید صفحه ای از صفحات مکرر و متشابه کردار این مجتهد نافرمان و اجتهادات خارق العاده اش را از نظر بگذرانیم. تبهکاری های کسی را که ابن حزم و ابن تیمیه و ابن کثیر و ابن حجر و عناصر دیگری از قماش آن ها معتقدند گناهی نداشته و در همه جنایاتش بی تقصیر و بی مسئولیت بوده است، چون با اجتهاد و استنباط شخصی چنان کرده است و از آن جا که مجتهدی خطاکار بوده نه تنها گناهی بر او نخواهد بود، بلکه پاداش هم خواهد برد که همان پاداش اجتهاد و کوشش فقهی او می باشد!!!

این ها نمی گویند این مجتهد با کدام اجتهاد و استنباط وظیفه شرعی خویش دانسته که به مولای متقیان دشنام دهد و در قنوت (دعای دست) بر او لعنت فرستند و او و دو امام دیگر دو نواده پیامبر صلی الله علیه و آله و مردان پاکدامن و نیکروی امت را با هم نفرین کند و بد گوید و این کار را نه وظیفه خود، بلکه واجب شرعی همه مسلمانان بدانند و به آنان فرمان انجامش را بدهد؟

در استنباط این بدعت و در اجتهاد حیرت آورش به کدام آیه قرآن استناد جسته است، به آیه تطهیر یا به آیه مباهله یا صدها آیه ای که در حق علی علیه السلام نازل گشته است؟ یا به هزاران حدیث شریفی که از بنیانگزار اسلام در فضائل و تمجید وی وارد.

ص: 403

1- رک: مطالبی که تحت عنوان «اجتهاد، چیست؟» آمد.

شده است؟ یا به اجماع و اتفافی که در هنگام بیعت با وی و برقراری خلافتش و تعیینش بعنوان خلیفه ای واجب الاطاعه صورت گرفته است؟ به فرض که از خلافتش صرف نظر کردیم و خلیفه بودنش را مسلم ندانستیم آیا اجماعی بر نامسلمانیش و بر این صورت گرفته که از برجسته ترین اصحاب عادل و نیک رو نیست تا این مجتهد، که از پستان هنده و زیر تابلو فحشائش شیرخورده، به خود اجازه دهد که به وی دشنام و ناسزا گوید و کمر به قتلش بریندد؟!

آیا در این مورد قیاس وجود داشته است مستند به مدارک و منابع سه گانه اجتهاد، قرآن و سنت و اجماع، مستند به آنچه با شمشیر و منطق و بیان علی علیه السلام برقرار گشته و در میان امت نشر و بسط یافته است؟! آنچه وجود داشته نه قیاسی از این گونه، بلکه قیاس جاهلی بوده است. دو عشیره هاشم و امیه از عهد جاهلیت با هم کشمکش و نسبت به هم کینه و دشمنی داشته اند و از عادات و تقالید آن عهد این بوده که هر عشیره به دیگری به هرگونه و به هر وسیله و به هر یک از افرادش که شد صدمه بزند و از او انتقام بگیرد گرچه شخصا مسئولیتی نداشته و مستحق کیفری نبوده است و بدین ترتیب کسی را که قاتل نبوده به کیفر قتل که دیگری کرده بود می کشتند و بی گناهان را زیر شکنجه و تحت تعقیب قرار می دادند. روشی جاهلی بود که از دیرگاه در پیش داشتند و آنان که روح و روان خویش را از آثار سوء جاهلیت نپیراسته بودند در دوره مسلمانی هم پیش می گرفتند و معاویه ای که به قول بزک کنندگان کارهایش «در عمل و استنباط جد و جهد مبذول داشته و اجتهاد می نموده است» به چنین روشی متمسک بوده.

به کدام اجتهاد و استنباط به خود اجازه می داده که از سر منبر و در تعقیبات نماز به امام مؤمنان علی علیه السلام لعنت فرست تا بدانجا که برای رساندن صدای لعن و دشنامش به گوش مردم مقررات الهی و سنت را درمورد خطبه نماز عیدین تغییر دهد و خطبه را پیش از نماز بخواند و کسانی را که لب از ناسزاگویی فرو بسته اند صریحا تهدید کند؟! با استناد به کدام کتاب آسمانی و کدامین سنت با اجماع و قیاس، این

مجتهد تبهکار گناه ورز به بدعت های شرم آور پیایی دست می زد؟!!

با کدام اجتهاد و چه استنباطی دوستداران علی علیه السلام را تعقیب می کرد و در تمام شهرها و استان ها تحت پیگرد قرار می داد و می کشت و تبعید و شکنجه های سخت می کرد و اعتباراتی را که در مورد مسلمان هست ندیده می گرفت و برای ایشان حق و حرمتی قائل نمی گشت حتی احترام صحابی بودن و مصوبیتی را که داشتند زیر پا می نهاد؟! در این کارها متکی به آیات کریمه قرآن بود یا به سنت نبوی؟! یا به اجماع و اتفاق آراء صاحب نظران امت و فقیهان، یا به قیاسی که از حجت های سه گانه نامبرده حاصل آمده بود؟!!

چه اجتهادی به او اجازه می داد علی علیه السلام را متهم به کفر و الحاد و تجاوزکاری و گمراهی و تعدی و پلیدی و حسد و دیگر گناهان و رذایل سازد؟! گمان می کنید برای اتهامات معاویه و نسبت های ناروایش دلیلی در لابه لای قرآن مجید می توان یافت یا در میان احادیث و سنت نبوی؟! یا در اجماع ها و اتفاق نظرهای فقیهان قرون و اعصار؟! در حالی که اگر آئین پاک و والای اسلام را آئینه ای باشد و مظهري و مجسمه ای همان علی علیه السلام خواهد بود و شخصیت والایش .

چه اجتهادی به او اجازه می داد از کشته شدن امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزند گرامیش امام حسن مجتبی علیه السلام، آن دو امام عالی قدر، خوشحال شود و شادی نماید و به دیگران بگوید که قتل علی علیه السلام از حسن الطاف و تقدیرات خیرخواهانه الهی است، یا قاتلش آن تبه کارترین و نگوئسارترین عنصر پلید را از خداپرستان بشمارد؟!!

حال آن که می دانیم فقه و دین شناسی و درک صحیح قرآن مغایر چنین کار و اظهار نظری است و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع و موازین آن را محکوم می سازد شرعی و استنباطات فقهی به تمامی با آن منافات دارد و تنها چیزی که تأییدش می نماید قیاس های جاهلیت است و بس .

این چه اجتهادی است که پایمال کردن مقدّسات و هتک حرمت مکه و مدینه را جایز می گرداند و به او اجازه می دهد مردم مدینه را به جرم دوستی با علی علیه السلام به باد

حمله و قتل و غارت بگیرد یا نذر کند که زنان قبیله ربیعہ را به خاطر این که مردانشان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام عشق می ورزند و پیرو حضرتش هستند به قتل رساند؟!!

این چه اجتهادی است که به موجیش پیکر کسانی را که در صفین زیر پرچم امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شده اند مثلثه و تکه پاره می کند حال آن که بنا به سفارش و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله با دار و دسته تجاوزکار مسلّحش جنگیده بودند؟!!

چه اجتهادی حکم می کند که آب را بر روی امام راستین و هزاران مسلمان ببندد به این منظور که از تشنگی جان بسپارند و وقتی موفق به بستن آب می شود بگوید: « به خدا این پیش درآمد پیروزی است . خدا مرا و ابوسفیان را سیراب نکند اگر بگذارم از این آب بنوشند تا همه شان بر سر آب به کشتن بروند ». (1)

چه اجتهادی به او اجازه می دهد شراب بفروشد و بخرد و بخورد و ربا بخورد و فحشاء و فساد را رواج دهد حال آن که قرآن و سنّت و اجماع و قیاس حرامشان کرده است؟!!

این چه اجتهادی است که به او اجازه می دهد مقامات کشوری و لشگری و خروارها سیم و زر را به کسانی که حق و شایستگی آن را ندارند بدهد ، تنها به این جهت که دشمن خاندان پیامبرند و به آنان کینه می ورزند و دشنامشان می دهند و با شیعه خاندان رسالت در جنگ و ستیزند؟!!

به موجب چه اجتهادی ریختن خون کسانی را که حاضر نیستند به علی علیه السلام لعنت فرستند جایز می داند و قتل بزرگ ترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و رجال پاکدامن و عظیم الشانی چون حُجْرِ بْنِ عَدَى کِنْدِی و یارانش و عَمْرُو بْنُ حَمِقِ خَزَاعِی را به همین بهانه روا می شمارد؟!!

این چگونه اجتهادی است که برخلاف سنت ثابت و مسلم پیامبر صلی الله علیه و آله است و اجازه می دهد چیزهایی که در اذان و نماز و زکات و ازدواج و حجّ و دیات نیست و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است به آن ها بیفزایند و این امور را از شکل شرعی و سنتی به در آورند؟!!

ص: 406

این چگونه اجتهادی است که اجازه می دهد از لجاج علی علیه السلام دین خدا و سنتش را تغییر دهند و دگرگونه سازند؟

این چه اجتهادی که به موجبش برای دلجویی موجود بی سر و پای مثل «زیادبن ابیه» و جلب همکاری او حکم پیامبر صلی الله علیه و آله را که می گوید «فرزند متعلق به بستر است و زناکار را سنگ کیفر»، نقض می کند و حدود و مقررات الهی را زیر پا می نهند؟

و به موجبش خلافت الهی را به یزید شراابخوار بی بند و بار می سپارد و هرکه را با ولایتعهدی آن موافقت نمی نماید به قتل می رساند؟

و بیزاری جستن از امیرالمؤمنین علی علیه السلام را شرط بیعت خلافت کسی می سازد که اسیر آزاد شده مسلمانان بوده و پدرش هم اسیر آزاده شده ای پیش نبوده است؟

و گذراندن شهادت های دروغ و تهمت زدن و دروغ گفتن و بهتان و نسبت های ساختگی و حيله و نیرنگ زدن برای وصول به هدف های پست و ننگین و نامشروع را جایز می گرداند؟

این چه اجتهادی است که تجویز می کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در مورد خاندان و عترتش بیازارد و اولیای خدا و بندگان صالحی چون اصحاب پیشاهنگ و تابعان نیکوسیرت و سرورشان را آزار دهد حال آنکه خدا در قرآن کریم می فرماید: کسانی که پیامبر خدا را می آزارند عذابی دردناک دارند. (1) و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بدون اینکه کاری کرده باشند می آزارند مسئولیت بهتان و گناهی آشکار را بر خویش بار کرده اند (2). و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: هرکه مسلمانی را بیازارد مرا آزرده باشد و هرکه مرا بیازارد خدای عزوجل را آزرده باشد. (3) و از قول جبرئیل از .

ص: 407

1- 61 / توبه .

2- 58 / احزاب .

3- رک : الحاوی للفتاوی 2/47 .

جانب خدای متعال می فرماید: هرکه به دوست دار من اهانت نماید مرا به نبرد خوانده باشد و هرکه با دوستدارم دشمنی ورزد به او اعلان جنگ داده باشم. و می فرماید: هرکه دوست دار مرا را بیازارد جنگیدن با مرا روا شمرده باشد. و می فرماید: هرکه به دوست دار من اهانت نماید جنگیدن با مرا روا شمرده باشد. و می فرماید: هرکس به دوست دارم دشمنی ورزد پرچم جنگ با مرا افراشته باشد؟ (1)

این چگونه اجتهادی است که مجتهدش گسستن پیمان و عهد را در موارد گوناگون و در تعهدات مثبت و منفی مجاز می داند؟

چگونه اجتهادی است که مجتهدش سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را که از منابع اجتهاد است به مسخره می گیرد و حرکات زشت و زننده ای به محض شنیدن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله از او سر می زند که گفتنی نیست؟

این چه اجتهادی است که مایه فساد جامعه و گمراهی مردمان و انهدام وحدت اسلامی و جدایی از رأی اجتماعی مسلمانان است و فروگذاردن پیوند دین و شانه خالی کردن از بیعت راستین و جنگیدن با امام وقت آن هم پس از اینکه مهاجران و انصار یعنی صاحب نظران جامعه برخلافش اجماع کرده و در بیعتش همداستان گشته اند؟

این اجتهادات و دیگر اجتهادات بی اساس و بی ارزش و مسخره ذره ای صحت و اعتبار ندارد. نه عقل می پذیردش و نه دین. جملگی مغایر قرآن است و برضد سنت ثابت و صحیح و مسلمیات اسلامی و منافی اجماع و اتفاق آرائی که همه قبولش دارند و برخلاف قیاس هایی که باید بر مبنای قرآن و سنت و اجماع باشد. خواننده گرامی مگر در تاریخ فقه و اجتهاد چنین اجتهاداتی دیده است و اجتهادی بدین گونه بی بهره از صحت و حقیقت و چنین بیگانه با مبانی دین و قواعد شریعت؟ به راستی این ها دلخواه و هوس و شهوت و خودسری است نه اجتهاد دینی و نه استنباط حکم.

ص: 408

الهی . این ها صاحبش را به ژرف ترین زوایای دوزخ می افکند تا در آن جاودانه بماند . بسیاری از این ها در مواردی صورت گرفته که جای اجتهاد و استنباط نیست یعنی در برابر نصّ انجام گرفته و آن جاکه حکم دین صریح و ثابت است و رأی و نظر و استنباط را محلی از اعراب ندارد و حکمش از ضروریات دین است و اختلاف نظر و نظربازی را بدان راه نیست و هرکه در آن موارد بخواهد نظر ورایی خاص اظهار بدارد چنان است که یکی از ضروریات دین را رد کرده و آنچه را شریعت حرام ساخته روا شمرده باشد درست مثل کسی که با اجتهاد خویش کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله را جایز بداند یا میگساری و رباخواری را تجویز نماید .

پایان برگزیده جلد بیستم ترجمه الغدیر

ص: 409

موضع معاویه با امام حسن علیه السلام

« فرزند جگرخواره » با « امام حسن » علیه السلام مواضعی در پیش گرفت که از مطالعه آن موی بر بدن راست می ایستد و جان آدمی از شنیدنش آشفته و رنجور می شود . پیشانی انسانیت از آن شرمگین می شود و دین و پاکدامنی آن را محکوم و عدل و نکوکاری آن را طرد می کند ، دارندگان نسب پاک و خاندان برومند چنان روشی را زشت می شمارند ، روشی را که «معاویه» به آسانی مرتکب آن شد و بدان وسیله دین و مروّت را به پستی کشید و مورد اهانت قرار دارد .

« امام حسن » علیه السلام کیست ؟

این شخصیت بزرگ ، که درود خدای بر او باد ، اگر هیچ نبود لااقل شخصیتی از مسلمانان و یکی از حاملان قرآن و از کسانی است که روی به خدا آورده و راه نکوکاری و احسان در پیش گرفته است ، او علوم شرع را به دوش کشیده و مقاصد کتاب و سنت و همه ملکات فاضله را تعقیب کرده است . در مکارم اخلاق پیشوا و اسوه و در فرهنگ اسلام سرمشق بوده است . در آیین پاک اسلام اهانت و آزار و محاربه با چنین شخصیتی سخت منع شده است و حدود شرع الهی روش مواجهه با اینان را به خوبی معین داشته و هرچه این گونه شخصیت ها نیکی ببینند ، به نفع مسلمانان و هرچه آزار ببینند، بر علیه مسلمین است .

علاوه بر این ، او در شمار صحابه گرامی پیغمبر بود و در میان اصحاب ، از پدر بزرگوارش که بگذریم ، کسی نیست که با او برابری تواند و با این پایگاهی که ایشان در عدالت و شئون دیگر دارند ، در بین صحابه کسی یافته نمی شود . یکی از فضایل بزرگ این امام ، آن است که در میان مردم در آن روزگار ، کسی جز او مستحق امامت و پیشوایی نبوده ، چراکه در فضل و نزدیکی به پیامبر ، از همه برتر بود و سزاوارترین

صحابه بود که بر طبق مفاد احکام اسلام این پایگاه را احراز می کرد . بنابراین جدایی و مبارزه با چنین بزرگ مردی جایز نبوده و به هیچ روی نمی بایست از اندیشه ها و سخنانش سرپیچی کرد و با او به مخالفت برخاست و او را اذیت کرد ، تا بدان جا که بر او لعنت بفرستند ، مقامش را هتک کنند و شخصیت او را بدین گونه کوچک شمارند .

بر فضائل این امام ، این را می باید افزود که سبط رسول خدا است و پاره تن ، نور دیده پیامبر است . گوشت و خونس از گوشت و خون اوست . پس بر گروندگان نبوت پیامبر خاتم فرض است که شئون صاحب رسالت را پاس بدارند و رضای او را به دست آورند و به راستی که او جز به آیین صریح و دین خالص رضایت نمی دهد .

وانگهی ، این امام بزرگوار پیش از همه این ها ، یکی از اصحاب کساء می باشد که مطابق آیه شریفه ، خدا هرگونه رجس و پلیدی را از آنان برداشته و پاک و مطهرشان کرده است .

این امام ، یکی از آن معدود کسانی است که خداوند در سوره «هل اتی» ستوده و در حقشان آیه «يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا» نازل فرموده است .

این امام یکی از نزدیکان «ذَوِي الْقُرْبَى» رسول الله صلی الله علیه و آله است ، که خداوند دوستی ایشان را واجب فرموده و آن را پاداش رسالت قرار داده است .

او از کسانی است که مطابق آیات قرآنی ، پیامبر خدا به وسیله آن ها با نصارای نجران مباحله کرده است.

او یکی از دو امانت بزرگ است که پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله پس از خود در میان امت به امانت گذاشته است ، تا به آنان اقتداء کنند و فرموده است: «مادام که به دامن آن ها چنگ زده اید ، گمراه نخواهید شد» .

او از خاندانی است که در میان امت ، حکم کشتی نوح را دارند ، که هر که سوار آن شد نجات یافت و هرکه تخلف کرد هلاک گردید .

او از کسانی است که خداوند واجب کرده که در نمازها به ایشان درود فرستند و هرکه برایشان درود نفرستد نمازش پذیرفته نیست .

او یکی از کسانی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب بدیشان فرمود: « هر که با شما بجنگد با من جنگیده و هر که با شما دوستی کند با من دوست است » .

او یکی از افراد خیمه ای است که رسول الله صلی الله علیه و آله برافراشت و فرمود: « ای گروه مسلمانان ، من با هر که با اهل این خیمه دوستی ورزد ، دوست و با هر آن که دشمنی آنان را برگزیند دشمنم . دوستار کسی هستم که بر اینان مهر بورزد. ساکنان این خیمه را فقط کسی دوست می دارد که نیکبخت واقعی و از تبار پاک باشد و کسی با اینان دشمنی می ورزد که بدبخت واقعی و از خاندان پست باشد » .
این امام ، یکی از دو ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله است که آن بزرگوار آن ها را می بوئید و به سینه خود می فشرد .

او برادر پاک « حسین بن علی » است که هر دو پیشوایان جوانان بهشت هستند .

او حبیب رسول الله صلی الله علیه و آله است که مردم را به مهر وی توصیه می فرمود و می گفت: «خدایا من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار و دوستارش را نیز دوست بدار» .

او یکی از دو جگرگوشه پیامبر صلی الله علیه و آله است که آن بزرگوار آن ها را بر دوش می گرفت و می فرمود: « هر که این دو فرزندم را دوست بدارد ، مرا دوست داشته و هر که با ایشان دشمنی کند با من دشمنی کرده است » .

او یکی از دو بزرگواری است که رسول الله صلی الله علیه و آله دستشان را گرفت و فرمود: «هر که مرا و این دو نفر را و پدر و مادر اینان را دوست بدارد ، با من است و در روز قیامت در مرتبه من خواهد بود» .

او یکی از دو فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله است که در حق ایشان می فرمود: « حسن و حسین دو فرزند من هستند . هر کس این ها را دوست دارد ، مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد ، خدا او را دوست می دارد و وارد بهشت می کند و هر کس این دو را دشمن بدارد ، با من دشمنی کرده و هر که با من دشمنی کند ، خدا او را دشمن می شمارد

این شخصیت، «امام حسن مجتبی علیه السلام» است. اما «معاویه»، این پسر «هندجگر خواره»، کسی است که دارای چنان نامه اعمال سیاهی است که پیش از این یاد شد. اما جنایاتی که «معاویه» درباره این امام مرتکب شده، چیزی است که با مسافران و سواران به اطراف عالم پراکنده شده و سینه تاریخ، اوراق ناشناخته و برگ های تاریک آن را به خوبی روشن و جلوه گر می کند. اوست که با امام ما دشمنی ورزیده و به ستیز برخاسته و حقی را که برحسب نص و طبق شایستگی که امام داشته از آن بزرگوار گرفته است. «معاویه» آن پیمان هایی که به هنگام صلح با امام حسن علیه السلام پذیرفته بود، با صلحی که امام صرفاً به خاطر جلوگیری از ریختن خون شیعیان و به منظور پاسداری کرامت اهل بیت و برای نگاهبانی از شرافتی که همان شرف دینی است، انجام داد، همه این پیمان ها را شکست. از این اموری که «معاویه» به آن توجه داشت، امام با دانش گسترده ای که داشت غافل نبود و می دانست که طاغوت و محارب فقط کسی نیست که فردی را که به او دست یافته و چیره شده به قتل برساند، بلکه گاهی چنین کسی را مجال می دهد تا مگر بر او منت بگذارد تا بیش از پیش لگام گسیختگی خود را اثبات کند و این لگامی را که بر دهان و دندان دارد، آن چنان رها کند تا بار دیگر جنایات پیشینیان و اسلاف خود، خاندان قریش، که در روز فتح مکه داشتند، مقایسه شود، آن جا که رسول الله صلی الله علیه و آله بر بندگان قریش منت نهاد و آنان را نعمت بخشید و آزادشان کرد و بدین گونه این طائفه به نام آزادشدگان «طُلُقَاء» مشهور شدند و این ننگ تا پایان روزگار برای ایشان ماند. این نماینده حیلہ گر امویان خواست که این ننگ را به بنی هاشم بچسباند، لکن بدین وسیله آرزوهایش را استوار کرد و خیالات پریشان و آشفته در سرآورد و سرانجام، این صلحی که از آثار آن پایدگی شرافت خاندان هاشمی و اثبات پاکی آن ها از هر ننگی.

ص: 413

1- اسناد و مآخذ این احادیث در «مسند المناقب و مرسلها» در کتاب الغدير درج شده است.

بود، او را نومید کرد و به نتایج بس مهمی انجامید، که هر یک از آن‌ها امام علیه السلام را به صلح ملزم می‌کرد ولو این که معاویه خائن بود و از پیمان‌ها و عهدهای خود سرباز می‌زد و کیدها و غدرهایش همه به ذمه خود اوست. مطابق این پیمان، «معاویه» پذیرفت که دیگر بر بالای منبرها به پدر بزرگوار امام سب و نفرین نکند و حال آن که او این سب و نفرین را به عنوان یک آیین تخلف‌ناپذیر در مجالس اسلامی درآورد و ادامه داد.

وی عهد کرد که دیگر متعرض شیعیان پدر بزرگوار آن حضرت نشود، شیعیانی که سخت به قتلشان رساند و در شهرها و در کنار هر سنگ و ویرانه ای آواره شان کرد، شیعیانی که آن چنان در خوف و ناامنی به سر می‌بردند، که هرگاه آن‌ها را به یهودی بودن متهم می‌کردند، از انتسابشان به «ابوتراب» علی علیه السلام راحت تر و آسان تر بود.

و باز «معاویه» پذیرفت که دیگر پس از این با کسی قراردادی نبندد و به امام علیه السلام نوشت: «هرگاه از خلافت اعراض و با من بیعت کنی، من به این پیمان‌ها عمل خواهم کرد و شرایطی که پذیرفته‌ام به کار خواهم بست و مصداق شعر ائشی بن قیس خواهم بود، آن جا که گوید:

وَإِنْ أَحَدٌ أَسَدِي إِلَيْكَ أَمَانَةً فَأَوْفِ بِهَا تُدْعَى إِذَا مِتَّ وَافِيَا

وَ لَا تَحْسُدِ الْمَوْلَى إِذَا زَادَ فِي الْغِنَى وَ لَا تَجْفِهِ إِنْ كَانَ فِي الْمَالِ فَايَا

یعنی: هرگاه کسی تو را امانتی سپرد، پس بدان وفا کن، تا در شمار وفاداران بمیری. هرگز بر آقای خود که بی‌نیاز است رشک مبر، و هرگاه در بسیاری مال غوطه ور است، باز بدو جفا روا مدار.

و پس از من خلافت از آن تو خواهد بود، که تو بدین مقام سزاوارتری» (1)

با وجود این پیمان‌ها، بر پسر خود، آن بی‌عار بی‌حیا سفارش داد که پس از کشتن امام، محیط را برای خودش آماده کند.

ص: 414

و همین که صلح انجام شد ، «امام حسن» نامه ای بدین صورت به «معاویه» نوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم

این متن صلح نامه ای است که حسن بن علی ، خداوند از او خشنود باد ، با معاویه پسر ابوسفیان منعقد کرده و پذیرفته است که ولایت مسلمانان را به او گمارد ، به شرط آن که به کتاب خدای تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سیره خلفای راشدین هدایت یافته عمل کند و معاویه نمی تواند پس از این با کسی عهد و پیمان ببندد ، بلکه پس از او کار با شورای مسلمین خواهد بود و مطابق این پیمان ، مردم شام و عراق و حجاز و یمن ، هرکجا که در روی زمین خدا باشند ، در امان باشند و اصحاب و پیروان علی علیه السلام ، مال و جان و زنان و فرزندانشان ، هرکجا باشند در امان خواهند بود . معاویه بن ابی سفیان مؤظف است که به حسن بن علی و برادرش حسین و بر هیچ یک از افراد خاندان رسول الله توطئه نهانی یا آشکار نکند و کسی از اینان را در آفاق در معرض بیم و نگرانی قرار ندهد . من بدین امر که با او بیعت کردم ، گواهی می کنم و خداوند بهترین گواه است . (1)

پس هنگامی که کار «معاویه» سامان پیدا کرد و وارد کوفه شد ، خطاب به مردم گفت : « ای مردم کوفه ، آیا گمان می کنید که من درباره نماز و زکات و حجّ با شما جنگ کردم ؟ نه ، من فقط برای آن جنگیدم ، تا بر شما فرمانروایی کنم » . تا رسید به این جمله که گفت : « هر شرطی که با شما کرده بودم اینک زیر پا می گذارم » . (2)

«ابو اسحق سبیعی» نقل می کند که «معاویه» در ضمن خطبه ای که در «نُخَيْلَةَ» ایراد کرده ، گفته بود : «آگاه شوید هر پیمانی که با حسن بن علی بسته ام زیر پا گذاشتم و دیگر بدان اعتنایی نخواهم کرد» (3) و به نقل ابواسحق: «او ستمکار بود» . (4) .

ص: 415

1- صواعق ابن حجر ، صفحه 81 .

2- رجوع کنید به جلد دهم «ترجمه الغدير» صفحه 329 .

3- شرح ابن ابی الحديد 4/16 .

4- رجوع کنید به جلد دهم «ترجمه الغدير» صفحه 262 .

پس این مرد، سخت ترین دشمن این سبط شهید بود. او که پیمان خود را شکست، آن بزرگوار را خوار و بی مقدار داشت، با این امام بزرگ قطع رحم کرد و هرگز احترام جدّ بزرگوارش پیامبر گرامی و پدر بزرگوارش را که وصیّ بلافصل او بود، مراعات نکرد و رعایت احترام مادر بزرگوارش صدّیقه طاهره و خود آن بزرگوار را که از هر جهت و از دیدگاه های مختلف فضائل و برتری ها او را دربرگرفته بود، نکرد. حقوق اسلام را در نظر نگرفت و احترام صحابه و اقتضای قرابت و نزدیکی و نصّ گفته رسول الله صلی الله علیه و آله را مراعات نکرد و به حقّ سوگند که هرگاه به دشمنی و ابراز خصومت بیش از این مأموریت می داشت، انجام می داد و حتی در نمازها هم به آن بزرگوار لعن می کرد.

«ابوالفرج» نقل کرده از «یحیی بن معین» که او از «ابوالفضل لبّان» و او از «عبدالرحمن بن شریک» و او از «اسماعیل بن ابی خالد» و او از «حییب بن ابی ثاقب» نقل کرده است: معاویه که به کوفه آمد، خطبه ای خواند، حسن و حسین هر دو نشسته بودند، معاویه نام علی را برد و او را دشنام داد. آنگاه به حسن ناسزا گفت. حسین برخاست تا جوابش بدهد، حسن دست حسین را گرفت و او را نشانید. آن گاه برخاست و چنین گفت:

«ای کسی که از علی یاد کردی، من حسنم و پدرم علی است و تو معاویه ای و پدرت صخر. مادر من فاطمه و مادر تو هند است. جد من رسول الله و جد تو عقبه بن ربیع است. مادر بزرگ من خدیجه و مادر بزرگ تو قتیه است. خدا کسی را که از ما به بدی یاد می کند و تبار ما را پست می دارد و در گذشته و حال به خاندان ما بدی کرده و کفر و نفاق را برانگیخته است، لعنت کند». گروه هایی از حاضران مسجد آمین می گویند. علی بن حسین اصفهانی هم آمین گفت. عبدالحمید بن ابی الحدید (شارح معروف)

مصنف این کتاب می گوید: من هم آمین می گویم «(1). امینی (مؤلف کتاب حاضر) هم آمین می گوید.

آخرین تیری که از تیردان انداخت و جنایتی که مرتکب شد این بود که به حيله متوسل شد و زهر به آن حضرت داد و آن بزرگوار، دردمند و رنجور، به شهادت رسید و زهر احشائش را پاره پاره کرد.

«ابن سعد» در «طبقات» می نویسد: «معاویه بارها به آن حضرت زهر داد زیرا او و برادرش حسین در شام نزد معاویه می رفتند» به روایت «واقدی»: آن بزرگوار مسموم شد، آنگاه مزاجش به هم خورد، بار دیگر مسموم شد و از بین نرفت و سرانجام شهید گردید. در نزدیکی های وفات، پزشک که از او دیدن کرد، گفت: سم احشاء این شخص را پاره پاره کرده است. پس امام حسین فرمود: ای ابومحمد، به من بگو چه کسی تو را سم داده؟ اظهار داشت: چرا بگویم برادر؟ گفت: تا پیش از آن که تو را به خاک سپارند، او را بکشم و هرگاه قدرت پیدا نکنم، باز این کار را می کنم، مگر این که به سرزمینی برود که نتوانم خودم را به او برسانم. پس امام حسن گفت: ای برادر، این دنیا به جز شب های تار، چیزی نیست. او را رها کن تا در پیشگاه خدا با او روبرو شوم و بدین ترتیب از معرفت او خودداری کرد و من شنیدم که یک نفر می گفت که معاویه بعضی از خدمتکاران را تشویق کرد، تا او را سم دادند «(2).

«مسعودی» نقل می کند: «وقتی مسموم شد، برخاست و رفت و چون برگشت، گفت من بارها مسموم شده ام، ولی مثل این بار مسموم نشده بودم. پاره ای از کبدش را که به دهانش آمده بود، روی دست گرفت و با چوبی برگرداند.

امام حسین گفت: ای برادر، چه کسی تو را سم داد؟ فرمود: چه کار داری با او؟ همان کسی که من گمان می برم، خدا بهتر به حساب او می رسد و هرگاه جز او کسی سم داده، نمی خواهم که خدا بی گناهی را به خاطر من کیفر دهد. سه روز بیشتر در این دنیا.

ص: 417

1- شرح ابن ابی الحدید 4/16.

2- تاریخ ابن کثیر 8/43.

نماند تا وفات کرد . خدا از او خوشنود باد .».

و نقل کرده اند که زَنَش جَعْدَةَ دختر اَشَّعَثُ بن قَيْسِ كِنْدِيّ او را سم داد و معاویه او را تحریک کرده بود که هرگاه در کشتن حسن اقدام کنی ، صد هزار دینار می فرستم و تو را به یزید تزویج می کنم و همین وعده ، او را به قتل حسن علیه السلام برانگیخت و هنگامی که با این سم وفات فرمود ، معاویه با فرستادن آن وجه به عهد خود وفا کرد و لکن اظهار داشت هرگاه این بیوفائی در حق همسرت نمی کردی ، به پسرم یزید تزویج می کردم ، لکن حیات یزید مورد علاقه من است .

و نقل شده که امام حسن به هنگام وفات فرمود : شربتی که خورده در او اثر کرده و قاتل به آرزوی خود رسیده است و او به وعده خود وفا نمی کند و در آنچه گفته صداقت ندارد و نجاشی شاعر که از شیعیان علی بود درباره این کار جَعْدَه گفته است :

« ای جَعْدَه در مرگ امام گریه کن پس از گریه ای که بیوه زنی بی پناه سر می دهد و دلتنگ مباش چرا که دیگر هیچ کس همچون آن شخصیت بزرگ نه از بزرگان و نه از کوچکان در این خانه به سر نخواهد برد . این خانه ای بود که هرگاه آتش مهمانی در آن برافروخته می شد مهمانان با تبار بزرگ بدان مشرف می شدند تا چه رسد به بیچارگان که بی کس و بی فریاد رسند . در این خانه گوشت طعام ها چنان پخته و جوشانده می شد که صرف کردن آن برای هیچ خورنده ای دشوار نبود . » .

«ابوالفرج اصفهانی» می نویسد : « امام حسن با معاویه پیمان بسته بود که در خلافت با کسی پیمان نبندد و پس از او خلافت با او باشد . لکن معاویه خواست فرزندش یزید خلیفه بشود و در این راه مانعی بزرگ تر از حسن بن علی و سعد بن ابی وقاص نبود ، پس به هردو سم داد و به دختر اشعث پیام فرستاد که : هرگاه امام حسن را زهر بدهی ، تو را به پسرم یزید تزویج می کنم . صد هزار درهم نیز با این پیام که به او فرستاد این پول را بدو داد لکن بر پسرش تزویج نکرد . » (مقاتل الطالبین ص 29 . ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه 4/11 و 17 ، از طریق مغیره و ابوبکر بن حفص از او این واقعه را نقل کرده است) .

ص: 418

«ابوالحسن مدائنی» می نویسد: « وفات آن بزرگوار، به سال 49 هجری بود و چهل روز بیمار شدند و در 47 سالگی شهید شدند. معاویه به دست جَعْدَةَ دَخْتَرِ اللَّهِ عَتْ، زن امام حسن علیه السلام به آن بزرگوار زهر داد و به او گفت: هرگاه او را با سم بکشی، صد هزار درهم می دهم و یزید را به همسری تو انتخاب می کنم. امام که درگذشت، پول را بدو داد لکن شرط دوم را عمل نکرد و گفت: بیم آن دارم که این معامله را که با پسر رسول الله صلی الله علیه و آله کردی، با پسر من انجام بدهی » (شرح ابن ابی الحدید 4/4).

« حصین بن مُنْذِرِ رَقَاشِيَّ » می گفت: سوگند به خدا که معاویه هیچ یک از تعهداتی را که بر امام حسن علیه السلام داده بود انجام نداد، حجر و یارانش را کشت، با پسر خود یزید بیعت کرد و امام حسن علیه السلام را زهر داد » (شرح ابن ابی الحدید 4/7).

و در «عقد الفرید» 2/298 نقل شده: « هنگامی که خبر مرگ حسن بن علی به معاویه رسید، در پیشگاه خداوند به سجده افتاد. آنگاه به ابن عباس که در شام با او بود، پیام فرستاد و تسلیت گفت، در حالی که خیلی خوشحال بود و به او گفت: چند سال است که ابو محمد در گذشته است؟ گفت سنّ او پیش قریش زبازرد و شگفت است که چون تویی آگاهی از این مسأله نداشته باشد. گفت: به من خبر دادند که او اطفال صغیری دارد. گفت: هرچه صغیر باشند، سرانجام کبیر خواهند شد. اطفال خاندان، بزرگسالان و صغیران، کبیر هستند. آن گاه گفت: این معاویه چه شده است که تو را چنین خوشحال می بینم؟ آیا از مرگ حسن بن علی چنین خوشحالی؟ به خدا سوگند که مرگ تو نیز فراموش نمی شود و مرگ او گور تو را پر نمی کند و پس از او بقای ما چقدر اندک است ».

«راغب» در «محاضرات» 2/224، این قضیه را ذکر کرده است.

در «حیة الحیوان» 1/58 و در «تاریخ الخمیس» 2/294، «ابن خلکان» نقل می کند: « امام حسن که مریض شد، این قضیه را مروان بن حکم به معاویه خبر داد و معاویه در جوابش چنین نوشت: خبر مرگ حسن را با سواره ای زود به من برسان. پس هنگامی که معاویه مرگ او را شنید، تکبیری از آسمان به گوشش رسید و مردم شام

نیز به دنبال آن تکبیر گفتند. فاخته دختر قرنطه به معاویه گفت: خدا چشم تو را روشن کند، برای چه تکبیر گفتی؟ او گفت: حسن مُرد. گفت: آیا به مرگ پسر فاطمه تکبیر می گویی؟ گفت: من برای شماتت مرگ او، تکبیر نگفتم، بلکه دلم آرام گرفت (1) و ابن عباس به حضور معاویه آمد. معاویه گفت: ای ابن عباس، آیا می دانی در باب اهل بیت تو چه گفته می شود؟ گفت: نمی دانم جز این که می بینم تو خوشحالی و صدای تکبیرت را شنیدم. پس گفت: حسن در گذشته است. ابن عباس به او گفت: خدا ابو محمد را رحمت کند و سه بار این را تکرار کرد. سوگند به خدا ای معاویه قبر او قبر تو را خواهد پوشاند و عمر او در عمر تو افزوده نمی شود. هر موقع که امام حسن را می دیدیم در واقع امام متقیان و خاتم پیغمبران را مشاهده می کردیم. خداوند این شکست و شکاف را جبران فرمود و اشک ها تسکین یافت و از آن پس جانشینان او امام ما خواهند بود و این پسر هند حتی پیش از امام حسن فرزند بزرگوار علی علیه السلام از مرگ امام امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی خوشحال بود. خبر این موضوع که به امام حسن علیه السلام رسید، نامه ای بدو نوشت: به من خبر داده اند که تو در موضوعی که هیچ خردمندی شماتت نمی کند، شماتت کرده ای داستان تو همان حکایت کسی است که این شاعر گفته است: از من بر آن کسی که برخلاف آنچه گذشته است باقی مانده، بگو که آماده باش که تو نیز به سرگذشت پیشینان گرفتار خواهی شد. ما و آن کسی که از میان ما رفته است به مثابه همان زنده ای هستیم که پیوسته روز و شب را سپری می کند و مردم از او پیروی می کنند.

و به خاطر خوش آمد معاویه بود، که نگذاشتند حسین بن علی برادر امام حسن، آن بزرگوار را مطابق وصیتش در حجره شریف پدرش به خاک بسپارد، در حالی که اوسزوارترین کس بود که در آن محل مقدس دفن بشود» . .

ص: 420

1- تا این جا «زمخشری» نیز عینا در «ربیع الابرار» باب 81 و «بدخشی» در «نزل الأبرار» نقل کرده اند.

«ابن کثیر» در تاریخ 8/44 می نویسد: « مروان از این کار جلوگیری کرد . وی در آن اوان عزل شده بود و می خواست بدین وسیله ، جلب رضایتی از معاویه کرده باشد » . «ابن عساکر» 4/226 نقل کرده که «مروان» گفته بود : اجازه نمی دهم که امام حسن در کنار جدش رسول الله به خاک سپرده شود ، در جایی که عثمان در بقیع دفن شده است و مروان در آن موقع معزول شده بود و می خواست رضایت معاویه را جلب کند و پیوسته تا لحظه مرگ ، با بنی هاشم دشمنی می ورزید .

این بود نمونه هایی از جنایات «معاویه» بر ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله و چه بسا که چندین برابر آن را تاریخ فروگذار کرده و ننوشته است و آیا دیگر هیچ مسأله ای هست که شهادت «امام مجتبی» علیه السلام را توجیه کند ، که چه تقصیری خدای ناکرده آن بزرگوار داشت که این همه بلاها و سختی ها به او برسد ؟ و آیا این پسر جگرخواره چه جوابی آماده کرده است که در برابر این جنایت خود بدهد ؟ و آیا گناه «امام حسن» جز این بود که سبط پیامبر بود ، پیامبری که کیش پدران بت پرست «معاویه» را تعطیل و منسوخ کرده بود ؟ و جز این بود که پسر «علی» خلیفه خدا بر روی زمین بود و پسر کسی بود که اسلاف بت پرست او را از دم تیغ گذرانده ، و مادران خاندان اموی را با همه جیره خوارانش در ماتم نشانده بود ؟ «معاویه» به عنوان تشفی خاطر خود ، خواسته بود که در برابر آن همه اندوه ها ، انواع شکنجه ها و آزارها را در حق «امام حسن» معمول دارد و او را با زهر کشنده ای به هلاکت رساند . «معاویه» ، آن چنان دست پاچه و مغلوب نفس خود شده بود که حتی در مرگ «امام حسن» ، شادی خود را نتوانست مخفی نگاه دارد و خبر مرگ او را که شنید به سجده افتاد و من نمی دانم او به لات اش سجده کرد ، یا به الله خدای سبحان ؟ و زبان حال او همان چیزی بوده است که پسر حرام زاده اش «یزید» گفته است : «من مهتران و پیشوایانشان را به قتل رساندم و کاشکی بزرگان تبار من در بدر ، شاهد جزع قبیله انصار (خزرج) بودند که چگونه شمشیر بر آن ها فرود آمد . پیامبر هم با فرمانروایی بازی می کرد نه خبری از خدا رسیده و نه وحی نازل شده است» .

وی، پاره تن فاطمه زهرا صدیقه محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله بود، پاره تن کسی که از سلاله پاکش، دنیا از نسب پاک و حسب درخشان آکنده شده است و شرف عالی و دین حنیف، همه به وسیله این ها جلوه کرد و معاویه برعکس، بر ضد همه این ارزش ها پیکار کرد و آیه ها و اندازهای قرآنی در او تأثیری نکرد.

و در قرآن کریم می خوانیم: «سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» .

(146 / اعراف)

مالک اشتر

از صالحان و شایستگان اسلام، که «معاویه» بی هیچ گناهی به قتل رساند «مالک بن حارث اشتر نخعی» است که خداوند خیر فراوان بر او بدهد، مالکی که صلابت کوه ها و سنگ ها را داشت و باید سوگواران بر شهادت چنین شخصیتی اشک بریزند .

ای «مالک»! آیا موجودی همچون تو پیدا می شود؟ آیا در میان بندگان خدا مقاوم تر از لحاظ حسب گرامی تر و در برابر تبهاران همچون آتش سوزان تر از تو یافت می شود؟ تو در میان مردم، از پلیدی و ننگ از همه آن ها پاک تر بودی . شمشیری برنده بودی که هرگز کند نمی شد . به هنگام صلح و آرامش، صاحب حکمت و عرفان و میدان جنگ، رزمنده ای توانا بودی . اندیشه استوار داشتی و از صبر جمیل برخوردار بودی .

به راستی که «مالک» از کسانی بود که هرگز بیم سقوط یا سستی از آن ها نمی رود، و در راهی که باید شتاب به خرج داد هرگز سستی و کندی پیش نمی گیرند؛ و آن جا که باید آرام بود تندی نمی کنند . از کسانی بود که درشتی و نرمی را باهم دارند. به هنگام حمله، حمله می کرد و به هنگام مدارا و رفق، نرمی پیش می گرفت . او پهلوانی

ص: 422

نیرومند و سخت کوش ، پیشوایی بردبار و مردی نکوکار و سخنور و شاعر بود . (1)

«علی» علیه السلام ، در نامه ای به «مالک» ، آن گاه که او در «نصبین» (2) بود ، می نویسد :

« اما بعد ، تو از کسانی هستی که من اعتماد کرده ام تا دین را برپا دارند و سرکشی گناهکاران برطرف شود و من محمد بن ابی بکر را بر مصر فرمانروا کرده بودم . از آن پس ، خوارجی از آن جا برخاسته اند ، از جمله جوان کم سالی که هیچ تجربه جنگی ندارد و در کارها آزموده نیست ، پس درباره او بررسی و دقت لازم را بکن و به من گزارش بده تا تصمیم مناسب گرفته شود . پیوسته در کارها ، افراد مورد اعتماد و خیرخواه از یاران خود را مأمور کن . والسلام . »

«مالک» به حضور «علی» علیه السلام آمد و گزارش کار مردم «مصر» را تقدیم کرد . «حضرت علی علیه السلام فرمود :

« جز تو کسی شایسته حکومت مصر نیست . پس به مصر برو ، خدای تو را رحمت کند و من تو را وصیت کردم و به تدبیر و رأی تو اعتماد ورزیدم . از خداوند در کارها یاری بخواه . همواره درشتی را با نرمی درآمیز و آن جا که مدارا بهتر باشد ، رفق و مدارا کن و آن جا که جز با سخت گیری کار پیش نمی رود ، سختی به خرج بده . »

از آن پس ، «اَشْتَر» از حضور «علی» علیه السلام مرخص شد و اسباب سفر آماده کرد و مہیای رفتن به «مصر» شد . جاسوسان «معاویه» او را خبر کردند که «علی» علیه السلام «اَشْتَر» را به ولایت «مصر» منصوب کرده است . او که طمع حکومت «مصر» را داشت ، این انتصاب خیلی برایش گران آمد و یقین داشت که هرگاه «اَشْتَر» به «مصر» برود ، از «محمد بن ابی بکر» هم قاطع تر و در دشمنی با او (معاویه) سخت تر است . از این رو .

ص: 423

1- در این بیانی که در باب «مالک اشتر» آوردیم ، رجوع شود به جزء نهم 37 41 ط 1 .

2- نام محلی است در بین النهرین یا ترکیه کنونی با 15000 جمعیت و از قرن سوم مهد آداب سریانی بود و مرکزی بوده برای مترجمان یونانی به عربی .

سفارشی به رئیس خارج «قُلْزُم»⁽¹⁾ فرستاد و گفت: «مالک اشتر رو به مصر نهاده و می آید. هرگاه کار او را تمام کنی، مالیات قلزم را تا من زنده ام و تو زنده ای، بر تو می بخشم. تا می توانی از حرکت او مانع باش.»

این شخص آمد و در «قلزم» اقامت کرد. «اشتر» نیز از «عراق» به طرف «مصر» حرکت کرد و چون وارد «قلزم» شد، آن مرد به استقبال آمد و پیشنهاد کرد که در آن جا توقف کند و اظهار داشت: «این جا منزل خوش و طعام هم آماده و علف ستوران نیز فراهم است و من فردی از افراد مالیات بده این سرزمین هستم.» «مالک» پیاده شد و او طعامی آورد. طعام که صرف شد، شربتی از عسل که در آن زهر ریخته بود، آورد و به او داد. چون «مالک» آن را خورد، وفات کرد.

اما «معاویه» خطاب به مردم «شام» گفت: «علی علیه السلام، اشتر را به مصر فرستاده است. از خدا بخواهید که در خدمت شما توفیق پیدا کند.» از این رو مردم هر روز بر «اشتر» دعا می کردند. آن کس که به «اشتر» زهر داده بود، نزد «معاویه» آمد و او را از قتل «اشتر» آگاه کرد، سپس «معاویه» بپاخاست و خطبه ای خواند و در ضمن آن خدا را حمد و ثنا گفت. آن گاه اظهار داشت: «به راستی که علی دو بازوی توانا داشت که یکی، یعنی عمار یاسر، در صفین و دیگری، یعنی اشتر، امروز بریده شد»⁽²⁾ و در عبارت «ابن قتیبه» در «العیون» 1/201 آمده که معاویه هنگامی که از خبر آگاه شد، گفت: «چقدر جگرم راحت و خنک شده، خدا لشکریانی دارد که این عسل (که به وسیله آن مالک کشته شد) از آن جمله است» و علی علیه السلام فرمود که: این کار دو دست و دهان خودش بود (که او را به کشتن داد).

و در عبارت «مسعودی» در «مروج الذهب» 2/39 آمده است «علی علیه السلام اشتر را به مصر فرستاد و سپاهی را با او همراه کرد. معاویه که از این خبر آگاه شد، دسیسه ای.

ص: 424

1- شهری میان مکه و مصر.

2- تاریخ طبری 6/54، کامل ابن اثیر 3/152.

به کار برد و دهقانی را که در عریش (1) بود تشویق کرد و گفت (در صورت مسموم کردن مالک اشتر) بیست سال از پرداخت مالیات معاف خواهی بودا و سمی را در غذا به اشتر خورانید .

هنگامی که اشتر در عریش پیاده شد، دهقان پرسید: چه غذا و نوشابه ای را بیشتر دوست دارید؟ گفته شد: عسل . آن گاه دهقان عسلی برای او آورد و آن را خیلی تعریف کرد که چنین و چنان است . در آن حال اشتر روزه بود . سرانجام از آن عسل ، شربتی که خورد ، دیری نپاییده درگذشت . کسانی هم که با او بودند پیش دهقان آمدند . گفته شده که این واقعه در قلمز اتفاق افتاد ، ولی روایت اولی صحیح تر است . خبر این واقعه که به علی علیه السلام رسید، فرمود که حاصل دو دست و دهان است . این جریان را که به معاویه گفتند : گفت خداوند لشکری از عسل دارد .».

«امینی» می نویسد: این جاست که می بینی «معاویه» چگونه از این گناه بزرگ ، گناه کشتن بنده صالحی که از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و جانشینش مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام تعریف و ستایش شده ، هیچ پروایی نمی کند و توبه و پشیمانی بدو دست نمی دهد، بلکه او و مردم «شام» از مرگ این قهرمان بزرگ اظهار شادمانی می کنند . جرم «مالک» این بود که امام زمان خود را یاری می کرد ، امامی را که همه در خلافت او اجماع داشتند و شگفت نیست هرچیزی که از دیدگاه حق و از نظر ائمه هدی و اولیای صالح و پاک خدا شایسته نباشد ، از نظر او ارزنده است و مایه شادی اوست . هرچه «معاویه» می توانست، در خوار داشتن شخصیت های محترم اسلامی کوشید و پیشوایان اسلام و یاران ایشان را به شکنجه و کیفر رسانید . ظواهر اسلام از نظر او با حقایق و فرمانبری واقعی خدا تفاوتی نداشت و کارگزاران سرکش و کافر او ، تا توانستند با فجیع ترین شکلی، برگزیده تین اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و یاران آن ها را به قتل رساندند و دوستان آن ها را به گناه این که از حرمت اهل بیت گرامی پیغمبر .

ص: 425

1- اولیه حومه مصر از ناحیه شام است بر ساحل دریای روم .

محمد بن ابی بکر

«محمد بن ابی بکر»، این زاده حرم امن خداوند و پرورش یافته خاندان عصمت و پاکی نیز از کسانی است که در حکومت «معاویه» شهید شدند و به دست فرمانروایان معاویه از پا درآمدند .

«معاویه»، «عمرو بن عاص» را با 6000 تن به «مصر» فرستاد ، درحالی که «محمد بن ابی بکر» عامل و کارگزار «علی» علیه السلام در «مصر» بود . «عمرو» حرکت کرده و در نزدیکی های «مصر» فرود آمد . طرفداران «عثمان» پیرامون او جمع شدند و او در بین آن ها اقامت کرد و به «محمد بن ابی بکر» چنین نوشت :

« ای پسر! ابوبکر ، من نمی خواهم که بر تو چیره شوم . آگاه باش که مردم این شهرها بر علیه تو جمع گشته اند و همگی متحد بر تو شوریده اند و از این که تو را پیروی کنند ، پشیمانند و هرگاه کارد به استخوان برسد ، تو را دستگیر می کنند . من تو را نصیحت می کنم که از مصر خارج شوی والسلام » .

همچنین «عمرو» نامه ای را که «معاویه» به او نوشته بود ، فرستاد . در آن نامه چنین آمده است :

« اما بعد ، ستم و ظلم سرانجام کیفر سخت دارد و خونریزی حرام است و هر که مرتکب آن شود ، از انتقام در این جهان و کیفر دردناک آخرت در امان نیست و ما کسی را سراغ نداریم که پیش از تو بر عثمان ستم روا داشته و به او صدمه زده باشد . تو در شمار کسانی هستی که بر علیه او سخن چینی کرده ای و در ریختن خونس شرکت داشتی . آیا گمان داری که من این همه را نادیده می گیرم و یا فراموش می کنم و کار را به جایی برسانی که در شهرهایی که بیشتر ساکنانش یاران منند ، بخواهی فرمانروایی کنی ؟ مردم آن شهرها از من فرمان می برند و بر سخن من گردن می نهند و پیوسته از من دادخواهی و فریادرسی می خواهند .

و اینک من گروهی را که تشنه خون تواند و بر جهاد در راه کشتن تو، به خدا تقرب می جویند، به سوی تو روانه کردم. اینان با خدا پیمان بسته اند که تو را به کیفر کردارت برسانند و هرگاه جز با کشتن تو خوشنود نشوند، از نظر من هیچ زبانی ندارد و من دوست دارم که تو را به خاطر ستمی که کرده ای و عداوتی که با عثمان داشتی و نیزه تورگ گردن او را می برید، تو را به قتل برسانند، لکن من از این که یک فرد از خاندان قریش را به چنین کیفری برسانم، اکراه دارم و این خدا است که هرکجا باشی هرگز تو را از قصاص نجات نخواهد داد. والسلام».

«محمّد» هر دو نامه را پیچیده و به «علی» علیه السلام فرستاد و پاسخ نامه «معاویه» را چنین نوشت:

«اما بعد، نامه تو که در آن کار عثمان را آن گونه یاد کرده ای که من از آن هیچ عذرخواهی نمی کنم، رسید، در آن نامه، مرا از خودت ترساننده و مدعی شده ای که خیرخواه من هستی و مرا از روی شفقت از کشته شدن ترساننده ای، لکن من امیدوارم که زمان چنان بیچرخد که من با شما در میدان کارزار بستیم. هرگاه شما پیروز شدید و حکومت دنیا را به کف آورید، چقدر ستمکاران که در جهان حکم رانده اند و چقدر مردان با ایمان که شما کشته و مثله کرده اید. چه باک که بازگشت شما و آن ها همه به خدا است و همه کارها به خدا برمی گردد و او مهربان ترین مهربانان است و برآن چه می گوید داوری می کند والسلام».

و به «عمرو بن عاص» چنین پاسخ داد.

«اما بعد، ای عمرو عاص، از آنچه در نامه ات نوشته بودی، آگاه شدم. من گمان دارم که تو از این که پیروزی به من روی نماید، ناراحت هستی. من گواهی می دهم که تو خطا می کنی. تو می پنداری که خیرخواه من هستی. من سوگند می خورم که تو بدخواه منی، تو تصور می کنی که مردم رأی و حکومت مرا رها کرده و از پیروی من پشیمان شده اند و همه پیروی تو و شیطان رجیم را برگزیده اند. خدا پروردگار جهانیان ما را بس است. ما بر خدای صاحب عرش بزرگ توکل کرده ایم. والسلام».

«عمرو بن عاص» رو به «مصر» نهاد. «محمد بن ابی بکر» در میان مردم برخاست و چنین سخن گفت :

« اما بعد ، ای مسلمانان و مؤمنان ، آن گروهی که حرمت اسلام را هتک می کنند و گمراهی را رونق می دهند و آتش فتنه را برمی افروزند و با جبر می خواهند بر مردم مسلط بشوند ، اینک در صدد دشمنی برآمده و لشکریان خود را به طرف شما فرستاده اند . ای بندگان خدا ، هرکس بهشت و بخشایش خدا را می خواهد ، باید برود و در راه خدا با این گروه جهاد کند ، بشتابید و پاسخ اینان را با کنانه بن بشر بدهید ، خدای بر شما رحمت کند . »

نزدیک به دو هزار نفر به «کنانه» پاسخ مثبت دادند . «محمد» با دو هزار مرد بیرون آمد . «کنانه» به جلو «عمرو بن عاص» رفت و پیشاپیش «محمد» حرکت کرد ، «عمرو» به طرف «کنانه» آمد . وقتی که نزدیک شد ، نامه ها را یک یک شرح کرد و هر نامه ای را که از نامه های مردم «شام» در می آورد ، با بی اعتنایی و شدت عمل «کنانه» رویرو می شد و آن را به زمین می انداخت ، تا این که به «عمرو بن عاص» نزدیک می شد و این کار را چندبار تکرار کرد . «عمرو» ، «معاویة بن بشر» که حال را چنین دید ، از اسبش پیاده شد در حالی که می گفت :

« هیچ موجودی نیست مگر آن که به اذن پروردگار می میرد و این سرنوشتی است که برای همه معین شده و هرکس پاداش این جهانی خواهد ، آن را بدو می دهیم و هرکس پاداش آخرت جوید ، باز به او می دهیم و سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد. » آن گاه با شمشیر خود با آن ها جنگید تا آن که شهید شد . خدایش رحمت کند .

آن گاه «عمرو بن عاص» به جانب «محمد بن ابی بکر» که یارانش پس از شنیدن قتل «کنانه» همه پراکنده شده بودند ، روی نهاد . تا جائی که دیگر کسی از یارانش پیرامون او نبود . «محمد» که وضع را این گونه دید ، خارج شد و راهروی می کرد ، تا آن که به خرابه ای بر سرراهی رسید و به آن جا پناه برد . آن گاه «عمرو بن عاص» وارد شد و «معاویة بن حُدیج» هم از طرفی در جستجوی «محمد» هر جا را می گشت ، تا آن که بر

سر راه به ولگردانی برخورد و پرسید: « آیا ناشناسی از این جا گذشته است؟ » یکی از آن ها گفت: « نه به خدا، جز این که من در این خرابه کسی را دیدم که نشسته ». ابن حُدیج گفت: « به خدای کعبه سوگند، که او همان محمد است ». پس همگی به شتاب دویدند و وارد خرابه شده و او را بیرون کشیدند. چیزی نمانده بود که از شدت تشنگی بمیرد. آن گاه او را به زندان «مصر» بردند و برادرش «عبدالرحمن بن ابی بکر»، بر «عمرو بن عاص» که در میان سپاه خودش بود، حمله کرد: « آیا می خواهی برادرم را بکشی؟ کسی را پیش معاویه بن حُدیج بفرست و او را از این عمل بازدار ». «عمرو بن عاص» به «معاویه بن حُدیج» سفارش کرد که «محمد بن ابی بکر» را پیش او بیاورد. «معاویه» گفت: «آیا شما کنانه بن بشر را بکشید و محمد بن ابی بکر را ببخشم؟ این محال است. آیا کافران شما بهتر از اینان بودند یا این که در کتاب های شما تبرئه شده اند؟» .

«محمد» به آن ها چنین گفت: « اندکی آب بدهید تا بخورم » .

«معاویه بن حُدیج» اظهار داشت: « خدا کسی را که قطره ای به تو آب دهد، هرگز سیراب نکند. شما نگذاشتید عثمان آب بخورد و او را که روزه بود کشتید و او با شراب مهر خورده در بهشت با خدا دیدار کرد. سوگند به خدا که ای ابن ابی بکر، تو را می کشم تا در جهنم از آب داغ و سرد آن بخوری » .

«محمد» در جواب او گفت: « ای پسر زن یهودی نساجه، این کار از قدرت تو خارج است. این خدای عز وجل است که اولیانش را سیراب می کند و دشمنانش را که تو و دوستان تو باشند، تشنه می دارد. به خدا سوگند هرگاه شمشیر به دست داشتم، کسی از شما این جرئت را نمی کرد » .

«معاویه» در جواب گفت: « آیا می دانی با تو چه می کنم؟ تو را در پوست خز می کنم، آن گاه می زنم » .

«محمد» در جواب گفت: « هرگاه این عمل را بکنی، همچون سایر جنایاتی است که در خصوص اولیای خدا انجام داده اید و من امیدوارم که این آتشی را که تو با آن مرا

بسوزانی؛ به امر پروردگار سرد و سالم شود و این کاری است که بر دوست خودش ابراهیم کرده است و با تو و هواداران تو، همان کاری را بکنند که با نمرود و دوستان او کرده است. خدا تو را و آن کسی را که پیش از این نام بردی و رهبر تو را که معاویه است و این مرد را، اشاره کرد به معاویه، با آن آتشی که زبانه می کشد و هرچه فروکش کند، خدا بیشتر شعله آن را بلند می کند، خواهد سوزاند» .

«معاویه» گفت: «من فقط تو را به خاطر عثمان می کشم» .

«محمّد» به او گفت: «تورا با عثمان چه کار است؟ عثمان با ظلم و ستم عمل کرد و حکم قرآن را تغییر داد و خدای تعالی فرموده است: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (هر کس مطابق آن چه خدا فرستاده حکم نکند در شمار فاسقان است) و ما به خاطر این کارش بود که از او انتقال گرفتیم و او را کشتیم و این که تو و یارانت او را تحسین می کنید. انشاءالله خداوند ما را از گناهی که او مرتکب شده مبرا و پاک کند. اما تو در جرائم و گناهی که او مرتکب شده است شریک او هستی .

می گوید که «معاویه» خشم گرفت و دستور داد او را کشتند، سپس او را در پوست خزی داخل کردند، آتش زدند .

این خبر که به گوش «عایشه» رسید، برای او خیلی ناله کرد و پس از نماز بر علیه «معاویه» و «عمرو» نفرین کرد . (1)

و در «نجوم الزهراء» 1/110 آمده است که سر او را بردند و نزد «معاویه بن ابی سفیان» در «دمشق» فرستادند و آن سر را در آن جا گرداندند و در اسلام، این اولین سری است که در همه جا گردانده اند .

نگاهی به مناقب دروغین معاویه پسر «هند»

شاید تاکنون «معاویه» را شناخته باشید و روشن شده باشد که این مرد چه کسی

ص: 430

1- تاریخ طبری، 61 5/58 الکامل ابن اثیر 3/154 تاریخ ابن کثیر 7/313، 314 النجوم الزهراء 1/110 .

است و چه نفسانیات و عاداتی داشته است . کسی بوده که به جز در آتش نشیمن ندارد و در میدان تبهکاری و ماجراجویی نظیر ندارد . راویان و مورّخان بدکردار ، چه فضیلتی می توانند به او نسبت دهند و قلم های مزدور و اجیر چگونه از اعمال این مرد ، که آلوده به شهوات و هوس های گوناگون است ، می توانند دست به توجیه بزنند ، در حالی که در بازار عبرت پذیری ، رفتار او هیچ وزنی ندارد و در گذرگاه حقّ ، اعمال او هیچ توجیهی نمی تواند داشته باشد ؟ پس ، چشم بسته حسن ظنّ به خرج بده و هرگز از احوال او مپرس .

آیا « معاویه » ، عامل اصلی این همه جنایات و جسارت به درگاه خدا و اسلام و پیامبر و کتاب و سنّت او نبوده ! کتاب و سنّتی که هرگز دگرگونی پذیر نیست .

آیا او نبود که حرمت های الهی را هتک و مقام اولیای خدا را پست داشته است ؟ آیا او نبود که خون های پاک اولیای خدا را ریخته و با نابودکردن نفس های پاک و مبرّأ از گناه ، ستم را رواج داده است ؟

در حالی که : « هرکس مؤمنی را به عمد بکشد ، کیفرش جهنم و در آن به طور جاوید ماندگار است و خداوند بر او لعنت و غضب فرستاده و عذاب بزرگی آماده کرده است » . (1)

آیا همین « معاویه » نبود ، که با کشتن صالحان امتّ و عادلان صحابه نخستین و تابعین آن ها که خون و ناموسشان محترم بود و با انداختن آن ها به ژرفای زندان ها و دورکردن آن ها از خانه و عائله و با ترساندن خاندانشان خدا و پیامبرش را آزرده است ؟ « آنان که خدا و رسولش را بیزارند ، خداوند در دنیا و آخرت بر آن ها لعنت کند و عذاب دردناکی آماده آن ها می نماید و کسانی که مردان و زنان با ایمان را خلاف آنچه کردار آن ها است بیزارند ، بهتان و گناه بس بزرگی را اندوخته اند » . (2)

او کسی نیست که باجنگ افروزی بر علیه جانشین و خلیفه راستین او ، پیغمبر را).

ص: 431

1- (96 / نساء) .

2- (58 ، 59 / احزاب) .

آزرده است؟ درحالی که فرمانبرداری و فروتنی در برابر او و کسب رضای او واجب بوده است، « کسانی که پیامبر خدا را بیزارند عذاب سختی خواهند دید ». (1)

آیا « معاویه » نبود که حرمت رسول بزرگوار را درباره نزدیکان و ذوی القربای او نگاه نداشت، احترام پدر فرزندان او را با لعن گفتن بر او زیرپا گذاشت، مجامع دینی را به اجرای این جنایت و گناه بزرگ وادار کرد، آن را به صورت سنتی متبع درآورد و این شخصیت بزرگ اسلام را که خداوند مطهر داشته، به دروغ ها و افتراهای گوناگون متهم ساخت؟

آیا این « معاویه » نیست که گوی سبقت را در انجام این همه گناهان برد؟ اول کسی از خلفا بود که شراب خرید و شراب خورد، درحالی که می دانیم هرکس شراب بفروشد و بخرد و بخورد، ملعون است.

او اول کسی است که فحشاء را در جامعه اسلامی رونق داد: « کسانی که دوست دارند که فحشا رواج یابد، کیفر سختی در دنیا و آخرت خواهند دید و خدا می داند و شما نمی دانید ». (2)

اول کسی است که ربا را حلال کرد و ربا خورد، او بود. « درحالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است و آن ها که ربا می خورند، بر نمی خیزند مگر همچون کسی که شیطان از جنون او را به زمین افکنده و برخاسته باشد » (3) و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: « رباخوار و ربا دهنده، هر دو ملعون هستند ».

« معاویه » اول کسی است که نماز مسافر را تمام خواند، تا مگر سخن عموزاده خود را بزرگ داشته و احترام کرده باشد.

او اول کسی است که اذان گفتن را در نماز عیدین پدید آورد. او نخستین کسی است که جمع بین دو خواهر را مطابق مذهب « عثمان » روا دانسته است . .

ص: 432

1- (63 / توبه) .

2- (20 / نور) .

3- (277 / بقره) .

او اول کسی است که قوانین سنت را در باب دیات تغییر داده و چیزهایی را که نبوده، در آن وارد کرده است .

او اول کسی است که هر موقع که به هوی و انتصابی دست می یافت ، تکبیر را در نمازها ترک می کرد ، در حالی که تکبیر سنت ثابت در نماز است .

او اول کسی است که تلبیه را ترک کرد و دستور داد در این مورد با «علی امیر مؤمنان» علیه السلام که به سنت خدا و رسول عمل می کرد ، مخالفت شود .

او اول کسی است که در نماز عید ، خطبه را بر نماز مقدم داشت تا مگر لعن «علی» علیه السلام را به گوش ها برساند ، در حالی که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود : « هرکس علی علیه السلام را سب کند ، او را سب کرده و هرکس او را سب کند ، خدا را سب کرده است » .

او اول کسی است که با ترک کردن حدود و برپانداستن سنت پروردگار ، بر او مخالفت کرده ، در حالی که : « هرکس بر خدا و پیامبرش عصیان و مخالفت کند و از حدود خدا تجاوز نماید ، خدا او را در آتش همیشگی وارد کند و عذاب سخت و خوارکننده ای خواهد دید » .

(1)

او اول کسی است که حکم زناکار را نقض کرد و آیین ها و رسوم جاهلیت را زنده کرد و با دین «محمد» صلی الله علیه و آله مخالفت کرد و حال آن که می دانیم ، فرزند از آن همسر زن است ، لکن زناکار نمی تواند صاحب فرزند باشد .

او اول کسی است که انگشتر به دست چپ خود زد و این کار ادامه داشت تا زمانی که «سَفَّاح» به دست راست انگشتر زد و این آئین تا زمان «رشید» بود که او نیز دوباره به دست چپ زد . (2)

او اول کسی است که سب و دشنام به «علی» علیه السلام را رائج و مقرر کرد و آن را به عنوان سنت جاری متداول نمود و به دنبال او کسانی که نماز را ضایع .

ص: 433

1- (19 / نساء).

2- ربیع الابرار زمخشری باب 75 .

و مهمل می داشتند و از شهوات پیروی می کردند ، از او تقلید نمودند و او خطبه های منابر را به دشنام «علی» علیه السلام آلوده کرد .

او اوّل کسی است که بر امام روزگار خود شورید و ستم روا داشت ، با او به نبرد برخاست و او امت بسیاری را که از صالحان صحابه به پیغمبر و اهل بیت شجره پاک ، که خدا از آن ها و آن ها از خدا خشنود بودند ، از میان برد و به قتل رساند .

او اوّل کسی است که برای وضع حدیث صرف مال کرد و پول داد تا کتاب خدا و کلمه طیبه او را تحریف و دگرگون کنند .

او اوّل کسی است که ترک دوستی «علی» علیه السلام و برکناری از او را شرط بیعت بر خلافت خویش قرارداد ، خلافت ستمگرانه و فرمانروایی سختگیر و آزاردهنده .

او اوّل کسی است که سر صحابی عادل ، «عَمْرُو بن حَمِق» ، را که به حضورش آوردند ، دستور داد در شهرها بگردانند . او نخستین کسی است که عادلان صحابه اولین و تابعان آن ها را که همگی از بزرگان امت و پارسایان و عابدان بودند ، به گناه دوستی با عترت از پای درآورد ، درحالی که دوستی عترت همان چیزی است که خداوند آن را پاداش رسالت پیامبرش قرار داده است .

او اوّل کسی است که زنان و دوستاران اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را کشت ، کودکانشان را سربریده ، اموالشان را غارت نمود ، حتی کشتگان را مثله کرد ، جمعیت آن ها را پراکنده ساخت ، خاندان هاشان را برباد داد ، از کنج خانه هایشان تبعید کرد و در کنار هر سنگ و بیابانی ویلان و سرگردان شان ساخت .

او اوّل کسی است که زبردستانش او را فریب می دادند ، گواهی های دروغ و بی اساس در حضور او رونق گرفت و در زمان او اشرار و ستم پیشگان بر صالحان و نیکان امت «محمد» صلی الله علیه و آله تسلط پیدا کردند.

او اوّل کسی است که اقدام به انتقال منبر رسول الله صلی الله علیه و آله از «مدینه» به «شام» کرد

و آن گاه که منبر را حرکت می دادند ، خورشید کسوف کرد و او منصرف شد . (1)

او اول کسی است که خلافت اسلامی را به بدترین حکومت و سلطه گری زشت تبدیل کرد.

او اول کسی است که پادشاهی و تفاخر را با پوشیدن لباس ابریشم و حریر وارد کرد ، در ظرف های طلا و نقره نوشابه صرف کرد و مرکب های آراسته به طلا و نقره سوار شد .

او اول کسی است که ادعا داشت امیرالمؤمنین است ، در حالی که به آواز حرام گوش داد ، به طرب برخاست و بر خنیاگران صله ها داد .

او اول کسی است که با جانشین کردن «پسر تبهکار خودش» که بی پروا فساد می کرد و نماز را ترک می نمود ، دین خدا را به بازی گرفت .

او اول کسی است که بر حرم امن الهی ، مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله هجوم آورد ، مردم آن جا را بیم داد و حرمت این جوار مقدس را نگاه نداشت .

این ها و نظایر این ها ، جرائم و جنایاتی است که «معاویه» در ارتکاب آن گوی سبقت برده است . (2)

پس آیا درست است و امکان دارد که از مصدر نبوت درباره چنین طاغوت نابکاری کلمه تعریف و ستایشی صادر شود ، یا از دهان پیامبر عدل و حق و صدق ، واژه ای که مبین ثنای وی باشد خارج شود ؟ نه ، هرگز چنین چیزی ممکن نیست . بلکه پیامبر گرامی ، بزرگترین شخصیتی است که چنین انسانی را با آن همه جرائم می نکوهد . چرا که این مرد ، سرسخت ترین دشمنان آن بزرگوار صلی الله علیه و آله هم در جاهلیت و هم در اسلام بوده است . هرگاه آن حضرت کوچک ترین کلمه ای در ثنای «معاویه» فرموده بود که پیغمبر بزرگوار از چنین تصویری منزّه است ، این نوعی ترویج از باطل ،

ص: 435

1- تاریخ ابن کثیر 8/45 .

2- رجوع کنید به «اوایل» سیوطی و «تاریخ خلفای» او و «محاضرة الاوائل» سکتواری .

نوعی اجازه دادن به گناه و بزرگ ترین اهانت به حق منسوب می شود .

«عبدالله بن احمد بن حنبل» گفته است : « از پدرم درباره علی و معاویه پرسیدم. گفت : بدان که علی دشمنان بسیار دارد و هرچه دشمنانش خواسته اند در او عیبی بیابند ، موفق نشده اند . پس دور کسی جمع شده اند که با او محاربه و جنگ کرده است و او را در حيله و مکر بر علیه علی تحریک نموده اند . » (1).

«حاکم» گوید : « از ابوالعباس محمد بن یعقوب بن یوسف شنیدم که می گفت: از پدرم شنیدم که می گفت : از اسحاق بن ابراهیم حنظلی شنیدم که می گفت : در فضیلت معاویه، هیچ حدیث درستی نیست . » (2).

«بخاری» که در صحیح خود حدیثی در ذکر مناقب «معاویه» نیافته، به ناچار آن جا که از مناقب صحابه به سخن گفته ، بایی گشوده است به نام یاد کرد معاویه رضی الله عنه و «ابن حجر» در «فتح الباری» 7/83 می نویسد : « این خود دلیل آن است که فضایی که در خصوص معاویه نقل شده و اختلافی است ، هیچ اساس و صحتی ندارد و در فضایل معاویه احادیث فراوانی وارد شده که هیچ یک طریق اسناد درستی ندارد و اسحاق بن راهویه و نسائی و دیگران هم بر این عقیده اند .

اما «مسلم» و «ابن ماجه» نیز که حدیث صحیحی ، که در فضائل «معاویه» قابل نقد باشد نیافته اند ، در «صحیح» و «سنن» خود صفحه ای در مناقب صحابه آورده اند .

«ترمذی» هم جز یک حدیث (خدایا او را هدایت کننده و هدایت شده قرار بده و چنان کن که به وجود او دیگران هدایت بشوند) نقل نکرده و گفته است : «حدیث حسن غریب است» و در جزء دهم «ترجمه الغدیر» ، بطلان آن ثابت گردیده و آن حدیث چنین ذکر شده : « خدایا او را هدایت کن . » «عمروبن واقد» این حدیث را به خود نسبت داده و این «عمرو» یکی از دروغ پردازانی است که در جزء پنجم ترجمه الغدیر صفحه 249 ط 2 از .

ص: 436

1- تاریخ خلفاء سیوطی ص 133، فتح الباری 7/83، الصواعق 76 .

2- اللئالی سیوطی 1/220 ، فتح الباری 7/83 .

او یاد شده است و «صحاح» و «سنن» از این دروغ‌هایی که راویان تبه‌کار در فضیلت این مرد بافته‌اند، خالی است.

«حافظ نسائی» صاحب «سنن»، وارد «دمشق» شد و از مردم آن‌جا خواست چیزی از فضایل «معاویه» برشمردند و گفت: «آیا کفایت نمی‌کند که هرکس بیاید و از فضایل او سخن گوید؟» همه برخاستند و او را به شدت کتک زدند و از مسجد جامع بیرونش کردند و خودش نقل می‌کند: «مرا به مکه برده و از آن‌جا نیز بیرون کردند». وی در آن‌جا مریض شد و همان‌جا کشته و شهید شد. (1)

«ابن تیمیه» در «منهاج» خود 2/207 می‌نویسد: «گروهی فضیلتی برای معاویه نقل کرده و احادیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن باره روایت نموده‌اند، که همه آن‌ها دروغ است».

«فیروز آبادی» در پایان کتاب «سفر السعاده» و «عجلونی» در «کشف الخفاء» صفحه 420، در باب «فضائل معاویه» نوشته‌اند: «حدیث صحیحی در این باره وجود ندارد».

«عینی» در «عمدة القاری» می‌نویسد: «هرگاه بگویی که در فضایل معاویه احادیث فراوانی هست، گویم آری، و لکن هیچ‌یک از آن احادیث از طریق اسناد صحت ندارد و صحیح نیست». اسحاق بن راهویه و نسائی و دیگران نیز همین مطلب را ذکر کرده‌اند و بیهوده نیست که بخاری عبارت «باب ذکر معاویه» آورده و نگفته «فضیلت و یا منقبت معاویه».

«شوکانی» در «فوائد المجموعه» می‌نویسد: «حافظان حدیث، همگی اتفاق دارند، بر این که هیچ حدیثی در فضیلت معاویه صحت ندارد»

آری، غلوی که در دوستی این مرد به عمل آمده، موجب شده که فضائل دروغینی برای این مرد بسازند، که ساحت اقدس پیامبر صلی الله علیه و آله منزّه و پاک است از این که چیزی از آن قبیل بفرماید، بلکه این احادیث به دست بافندگان بافته و ساخته شده که چهره.

ص: 437

انسائت از قبول آن سرباز می زند. و «محمد بن عبدالواحد ابوعمر» غلام «ثعلب»، رساله ای در فضایل این آدم، این مردی که دامنش به رذایل گوناگون آلوده است، پرداخته و چنان که «ابن حجر» در «لسان المیزان» 1/374 ذیل نام «اسحاق بن محمد سوسی» نوشته است:

«این مرد، موضوعات زشتی در فضایل معاویه آورده، که عیدالله سقطی هم از او نقل کرده است و او یا استادش این سخنان را پدید آورده اند.»

و اینک به اجمال، بخش هایی از اکاذیب و یاوه هایی را که به دست گناه کار روایان در مناقب این مرد ساخته شده، می آوریم. این تکه هایی از اکاذیب است که پیش از این یاد نکرده ایم و بدین ترتیب خواننده آزاده بیدار، خود به داوری خواهد نشست و خدا بهترین یاور است.

دیدار معاویه با پیامبر در بهشت !!

«ابن عساکر» با اسنادی آورده است که «أبو الحسن قرضی» روایت کرده از «أبو القاسم بن علاء»، او از «أبو بکر بن عبدالله بن أحمد بن عثمان بن خلف» و او از «أبوزرعه محمد بن أحمد بن أبي عصمة» و او از «أحمد بن علی» و او از «علی بن محمد فقیه» و او از «محرزین عون» و او از «شبابه» و او از «محمد بن راشد» و او از «مکحول» نقل کرده اند:

«پیغمبر صلی الله علیه و آله دو چوبه تیر به معاویه داد و گفت: این دو تا تیر اسلام را بگیر و با این ها در بهشت با من دیدار می کنی و هنگامی که معاویه وفات کرد، آن دو را با او به خاک سپردند و زمانی که پیغمبر در منی سر خود را تراشید، از موی سرش به معاویه داد و معاویه آن را نگهداشت و وقت مردن موها را بر دو چشم او قراردادند و خدا دانتر است.» (1)

ص: 438

«امینی» می گوید؛ این سندها، همه باطل و غیرقابل اعتنا است و با وجود این راوی اخیر مسند ندارد، چرا که حدیث «مکحول دمشقی» مرسل است و آن مرد از اصحاب نیست و نام او را «ابن سعد» در طبقه سوم از تابعان اهل «شام» آورده و او از قدریان ضعیف و دروغگو است.

و در اسناد روایت «محمد» بن راشد دمشقی» دیده می شود که او گرچه اهل ورع و عبادت است، لکن حدیث کار او نبوده و احادیث منکر در روایت او بسیار دیده شده که شایسته است کنار گذاشته شود و «دارقطنی» گفته است: «اعتبار دارد» و «ابن خراش» گفته است: «حدیث ضعیف است» (1).

از کسانی که در این احادیث دیده می شوند، «شبابه فزاری» است که به نفع فرقه «مُرَجَّه» (2) تبلیغ می کرد. «أحمد» او را کنار گذاشته و حدیثش را نوشته و هرچه به او نسبت داده می شد، نمی پسندید. «أبو حاتم» می نویسد: «حدیثش را می نویسند، لکن بدان احتیاج و استناد نمی شود». «أبو بکر آثرم» از «أحمد بن حنبل» نقل کرده که او از مبلغان «مرجئه» بود. از او سخنی بدتر از این مطالب نیز روایت شده، از جمله این که دعوت به «مرجئه»، حتی در عمل او هم دیده می شد و این سخن زشتی است که نشنیدم کسی از راویان متهم به آن باشد. از او پرسیده اند: «چگونه است که از چنین کسی روایت کرده ای؟» جواب داده است: «من این سخنان را پیش از این که اطلاع از عقاید او پیدا کنم، آورده ام». این شخص، حتی پیش از همه این امور، اهل بیت پاک پیغمبر را دشمن می داشت و در هنگام تبلیغ، در حالی که فلج بود، از دنیا رفت. (3)

و در حلقه اسناد، افراد ناشناخته ای وجود دارند که در فرهنگ ها یادی از آن ها نشده است.

پایان برگزیده جلد بیست و یکم ترجمه الغدیر.

ص: 439

1- تهذیب التهذیب 9/159.

2- فرقه ای بودند که نه شیعه و نه بنی امیه و نه خوارج را تأیید و یا تکذیب نمی کردند. می گفتند خدا می داند (فرقه سیاسی).

3- تهذیب التهذیب 4/301.

شاعران غدیر در قرن دهم

شیخ کفعمی

(متوفی 905)

خرم و مبارک باد روز غدیر روز بهروزی و شادمانی
روز کامل شدن دین خدا روز تمام و کمال نعمت پروردگار بخشاینده
روز رستگاری و نجات روز صلاح پذیرفتن همه امور
روزی که مرتضی، پدر حسن و حسین امام بزرگوار به امیری رسید
و روزی که توسط جبرئیل، خطاب تقدیر پروردگار دانا و توانا نازل شد
روز مبارکی و سلام مصطفی و خاندان پاک تابناکش
روزی به نام غدیر که ولایت بزرگوار علی امیرمؤمنان شرط گردید .
روزی که ولایت علی، به همه خلائق که بینائی و شنوائی داشتند، عرضه شد .
علی وصی پیامبر، یار و دوستار او و نابودکننده کفر و کافران است .
بارانی است که در خشک سال بیارد، همسر گرانمایه حضرت زهرا، یا رسول و چراغ تابنده است .

ص: 440

مایه امن شهرها و کشورها ، ساقی بندگان صالح در روز رستاخیز با شربت خوشگوار است .

زندگی نامه شاعر

شیخ نقی الدین ابراهیم پسر شیخ زین الدین علی پسر شیخ بدرالدین حسن و او پسر شیخ محمد و او پسر شیخ صالح و او پسر شیخ اسمعیل حارثی همدانی خارفی عاملی کفعمی لویزی جَبَعی است .

این شاعر ، یکی از بزرگان علم و ادب قرن نهم و از کسانی است که پرچم حدیث را در همه جا به اهتزاز درآورده و گنجینه های معرفت و نوادر را به چنگ آورده اند . با تألیفات مهمی که دارد و احادیث و فضل زیادی که اندوخته ، مردم را بهره مند کرده است و همه این فضایل ، با ورع بسیاری توأم بوده است .

بهاء الملة و الدین (شیخ بهایی)

تولد 953

وفات 1031

خدا ، بر آن شبهایی که تا به صبح بیداری کشیده و دیده از دیدار ستارگان به تماشای زیبا رُخان دوختیم ، برکت دهد .

آن گاه که ستاره و ماه ، سرگشته و حیران گشتند و آن که خوابش می ربود ، خواب را از خود دور کرد .

و بدین گونه ، شب به روز جهان افروز مبدل گشت .

در آن هنگام ، ما سوار بال تاریکی شده و به یکدیگر پناهنده می شدیم .

و ساقی برخاسته ، از میان تیرگی بیرون می آمد و همچون ماه که نورافشانی کند طلوع می کرد .

ص: 441

با نور پرفروغ خویش با رخساری که ماه عالم تاب شبانگاه را رسوا می کرد و چهره ای که عرق شرم از آن می ریخت و لبخندی که از سپیددندانش نمایان می شد، اَفْحوانی (1) را می مانست که چهره برافروزد، همه تیرگی ها را می زدود.

ما، درمان درد و سوک های خود را خوردیم و نسیم هوا را با نسیم مهر درآمیختیم و بردو سرچشمه نور فرود آمدیم، شب از ما روز برتافت و سپیده صبح پیش ما پرتو افشاند.

ما بر آن زیبارخ حجازی دل بستیم و اسرار نهان دل، پیش وی فاش ساختیم، او نیز جام صراحی را، با باده گلگون تقدیم داشت، تو گویی که با آتش رؤیا روگشته ایم.

با جام مجوسی آبیاری شدیم، آن گونه که با تبر سرخ مصری سیراب شوند، باده کهن رُمانی و نورانی و ارغوانی به کف گرفتیم، باده ای که همه جان ها به سوی آن اظهار شوق و نیاز می کنند.

برخیز که خروس بانگ می زند و بر خوردن آن باده فریاد برمی آورد و آنگاه که ساقی عشق، باده مهر رافرومی ریزد، گوئیازیبیاری پرده از رخ برکشیده و در تاریکی شب بوسه آتشین برمی دارد.

وزش باد صبا، اندام او را به اهتزاز آورده و مرا غارت کرده است و پیوسته دیده من بر دیدار او دوخته است. من هرگز آن مجلسی را که در پیشگاه او داشتم، از یاد نمی برم، مجلسی که گاه نشستن در آن هشیار و هنگام برخاستن سرمست بودیم. .

ص: 442

1- نوعی از گل ها است.

ما از دوستان و مصاحبت بزرگان برخوردار بودیم ، بزرگانی که در این سرزمین ها و این خیمه ها آرمیده بودند . آیا نمی بینی که چگونه خواب را ترک گفتیم و جزباقیمانده خاشاک اینک به جای نمانده ، ما هر دو سرگشته به هر سو می خرامیم ؟

خدایا ، چقدر بایدت سپاس گفت ؟ این مجلسی بود که همه آرزوهای ما را دربرمی گرفت .

آن گاه که این شوق و آرزومندی و این اندوه عشق از دلم ربوده شود و بار از برم کناره بگیرد ، چنان است که گلنار را با ابر اندوه پوشانده اند .

این یاد ، رخساری چنان فرخنده دارد که هر بدبختی را از بین می برد و درطراوت، همچون شاخسار شاداب و خرم است . گفتارش آتش هوی را فرومی نشاند و همانند آهوان که در مواجهه با بیشه شیران در اضطراب و رم به سر می برند مرا به تشویق می آورد .

هلال آسمان از پرتو سیمای او ناپدید می شود ، و از قامت او ، قامت شاخساران شرم می کند و رنج می برد و شگفتا که ماه و درختان کشیده قامت ، از دیدن او ، چنانند که ماه سر در غروب می کشد و دگری متواری می گردد .

چهره زیبایش هر جا که درخشید ، تیرگی ها و تاریکی ها را روشن و صورت های با ملاحظت را ، از راه خود دور کرد .

با درخشیدن خود ، همه اندوه ها را از جان ما بسترد و با دمیدن صبح ، ما را سیراب کرد و همه تاریکی ها ، با مقدم فروغش گریختند .

ای آن آهوی زیبایی که مقام بلند داری و ما در حسرت وصال اندوه می خوریم و به راستی آن جا که این پیشوای پاک ، حیدر که آغاز حمله کند ، لشکر دشمن پای به فرار می گذارد .

این امام مخلوقات، ریشه همه کارها و شفیع مردم در روز هولناک است. جوانمردی که خدا و رسولش او را دوست دارند، او وصی پیامبر و همسرفاطمه است.

و در روزگار، هرچه افتخار و نکوکاری است، همه را دربرگرفته است.

وای بر حال کسی که، برای یکبار هم که شده، به زیارت این وجود گرامی، که نورانیتش ماه آسمان را زیرپا گذاشته، نائل گشته است.

و خوشا به حال کسی که یک بار به دیدار او نائل گشته پس ای آن کسی که سوار مرکب رهسپار زیارت اوی، بیابان ها را درمی نوردی و دره ها را پشت سر می گذاری.

هرگاه آرزو نمودی که خدای آسمان ها را خشنود سازی و از پس کوری به هدایت و رشاد برسی و در روزی که همه تشنه خواهند بود، از حوض کوثر سیراب گردی، پس آن هنگام بایدت به سرای موردنظر برسی و از راه های دور به آن دیار پیبندی.

آن گاه که با مزار علی ولی الله علیه السلام رویارو شوی و محبت صراط مستقیم را فاش گردانی و عرضه کنی، آن گاه که این ریسمان نیرومند الهی را مشاهده کردی و از پس سفر طولانی به مقصد نورانی گام نهادی، دیگر شایسته نیست که خواب را بر دیده آشنا کنی. تو جز اندکی، طعم خواب را نچش!

رحل اقامت را در آن جایگاه بیفکن. گامی از سرزمین او بدر منه. بر آسمان قبر آن امام مشرف شو و همچون خطاپیشگان خوارمایه در آن جا درنگ کن و در بین انبوه مردم راه بازکن و خاک او را عطر آگین استشمام کن.

هرگاه برآنی که از پروردگار آسمان و زمین فرمانبری کنی، پس آگاه باش که

دوستی امامان از واجبات اوامر اوست . تو با به جای آوردن این فریضه ، پاداشت را دوبرابر کن و رخسار خود در راه آنان خاک آلود کن و بگوی چه زیبا آرامگاهی نصیب کرده ای !

هرگاه بر آن حرم و آستان ، سالم فرود آمدی ، عاشق و شیفته و تشنه ، به زیارت قبر او ، قبر کسی که در بزرگواری به درجه رفیع رسیده است بشتاب آن جا است که نور مزارش ، آسمان را فراگرفته و همه جا پر توافکنده و همه خانه ها را برافروخته است .

اگر دوران زندگانی و عصر این بزرگوار را درک نکرده ای ، پس به یاری گریه و ناله یاری او را درک کن . در پیشگاه او بایست و فرمانش را امثال کن و از او و مزار او بخواه و مسألت کن . بگو : ای کسی که در این قبر آرمیده ای و افتخار بزرگ به چنگ آورده و در همه روزگاران زنده و جاوید مانده ای .

با دلی شیفته در برابر قبر او درنگ کن و از دشمنانش بری باش . شوق و مهر خود را نثار خاکش کن و ارادتت را فاش گردان . از آن آستان پاک ، گام برون منه . به او ، از چاکر و غلامش ، سلام شیفته و دوستی را برسان ، دوستاری که از زیارت خاکش بدور مانده است .

هان بر زیارت او از نزدیکی همت گمار ، تا مگر پاداش بینی و به بیاری او نجات پیدا کنی . برخیز ، خاک آستانش را بر رخسار بمال و دردها و سختی های خود را بر در او اظهار کن و از روی خاکساری و نیازمندی ، روی بر خاک او بمال .

ای کسی که پس از طی بیابان ها و راه های دور ، به پیشگاه امام هدایت و شفیع

امت باریافته ای، به دامنش چنگ بزن، که او رشته محکم ولایت است هرکس به جز بر حیدر کزّار پناهنده، شود، از اسارت نمی رهد.

در آن مکان مقدّس، بسیار اشک بریز و بگو: ای قسمت کننده جهنّم و بهشت، بنده تو از پیشگاه تو امید امان دارد و به انواع بلاها و ستم ها گرفتار آمده است، از حوادث عالم بر تو پناه آورده است.

ای کشتی نجات، بر تو پناه آورده ام و در زندگانی به جز محبّت تو پناهی ندارم. محنت و رنج قبر را به هنگام مرگ، از او بردار. این تویی که هرگاه حوادث بر کسی روی آورد و بر تو پناهنده شود، روزگار نمی تواند با توجه تو به او ستم کند.

پیشوایی که پروردگار آسمانش، او را به پیشوایی برگزیده و در آن روز که همه تشنه خواهند بود، حوض کوثر به دست او سپرده شده و پناهگاه دورافتادگان و حامی بی پناهان است و هرگز نخواسته است که کسی را از حمایت خود ناامید کند، همچنان که در جنگ ها هم بر پناهندگان آسیب نرسانده است.

این امامی است که همه رهنوردان و کاروان ها به سوی او روانه و گناهان خلائق درپیش او ناپدید می شود و من امیدوارم فردای قیامت، شربتی از دست او بنوشم و هیچ پناهی جز او ندارم و به جز بر پیشگاهش جایی پناه نمی برم.

آن کسی که حال دردمندی خود را، بر این امام که خدایش مقام او را بر پیغمبر وحی و سفارش کرده، بازگو کند، هرگز نومید نمی گردد. او کسی است که بارهای سنگین ما را سبک و از لغزش ها ما را نگهبانی می کند.

این پیشوایی است که با توسّل به او، شرک از من روی برمی تابد و ستم و تباهی

از ما مردم دور می شود. امامی که پیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله او را برادر نامیده و برگزیده است. این امام، برگزیده پرهیزگاران و رکن هدایت و رهنمای سرگشتگان است.

اوست که حقیقت دین را، از پس پرده خفا بر ما نشان داد و چقدر بیماران که به یاد او شفایافته اند، امامی که ولی الله و پرهیزکار و وفادار است، علی علیه السلام کسی است که خدای بر فضیلت او گواهی داد و او را آشکارا برگزیده است.

در میدان نبرد، بسی پهلوانان را سرکوب و خوار کرده و بسا نیک مردان و پناهندگان را بر سایه پناه خود کشیده است، آری او صاحب عطای بزرگ است و هر جا او فرود آید، برکت و خیر آن جا نازل می شود و به دنبال او هر کجا که رود، می رود.

آن گاه که پیام دین اعلام گردید، به یاری او به پیروزی رسید و هر جا که رفت، از خون دشمنان رنگین شد. او در میان مردم افتخاراتی دارد که کاملاً آشکار است، جوانمردی که در بزرگداشت او هر چه خواهی و گویی، باز کم است، جز آن توصیفی که نصاری از حضرت عیسی علیه السلام کرده اند.

در آن روزی که مردم را، همچون مرغان تشنه که در آن آشیان خود هستند، خواهی دید که این امام، در کنار، حوض کوثر، تشنگان را سیراب خواهد کرد. علی علیه السلام کسی است که هیچ کس به پایگاه و مقام او دسترسی ندارد. اوست که در لَيْلَةَ الْمَبِيتِ در رختخواب پیغمبر خوابید و پیغمبر رهسپار غار گردید.

علی علیه السلام پیشوای من است و چه خوب پیشوایی. فردای قیامت، از آتش جهنم، مرا نجات خواهد داد. او چه نیکو یآوری برای پیغمبر بود، پیغمبر در روز غدیر به او اظهار برادری کرد و این به فرمان خدا بود که او را برگزید.

علی علیه السلام پیشوای من است ، وگرنه جز او پیشوایی ندارم . کسی است که خدای متعال ، او را به این مقام مخصوص داشته و من مهر و توتالی او را بر دل دارم . او گوهر ولایت و گرمی فرد مخلوقات و کسی است که بزرگ ترین مقام و در بین خاندان قریش ، پاک ترین موقعیت و تبار را دارد .

همان گونه که اصحاب کهف و رقیم هدایت شدند ، او نیز پیروان آیین خود را به صراط مستقیم هدایت می کند و سرانجام، رضای الهی شامل حال پیروان اوست. پس ای علی علیه السلام که به مثابه کشتی نوح علیه السلام و آتش موسی کلیم علیه السلام نجات بخش مایی ، ای آن که اسرار این بساط عالم هستی .

ای سرور من و ای برادر مصطفی صلی الله علیه و آله ای کسی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، اخلاص عمل از جانب تست ، بر تو از جانب من همواره درود باد ، درودی به هنگام وفا ، درودی که تا خورشید طلوع و غروب دارد و کاروانان در سیر و حرکتند ، ادامه دارد . (از قصیده و مُخَمَّس) . (1)

شرح حال شاعر

شیخ محمد پسر حسین عبدالصمد حارثی عاملی جبّعی ، شیخ الاسلام ، بهاء‌الملة والدین ، از استادان و مجتهدین ، از شخصیت های بس نامداری است که شهرتش

ص: 448

1- این قصیده و تخمیس آن ، در مجموعه علامه یگانه شیخ مرحوم ، علی فرزند شیخ محمد رضا کاشف الغطاء موجود است . اصل ، از شیخ بهائی و تخمیس از شیخ علی مقری است . شیخ بهائی قصیده دیگری هم دارد که در آن واقعه الغدیر را توصیف کرده و این قصیده را در «الانوار النعمانیة» صفحه 43 و «رؤضاتُ الجبّات» صفحه 637 می توان ملاحظه کرد .

عالمگیر است و تبخر او در علوم و دانش ها و موقعیت استواری که در فضل و دینداری دارد، از هرگونه ستایش و توصیف مستغنی است و نیازی نیست که در مقام او سخن گفت، چراکه هرکس او را شناخته، به خوبی شناخته است، این دانشمند الهی و فقیه محقق و عارف بزرگوار و مؤلف با ابتکار و بحاث نکته سنج و نیک اندیش و ادیب شاعر و برخوردار از همه فنون را، همه می شناسند. او یکی از نوابغ امت اسلامی و از نوابغ بزرگ، قهرمان جهان دین و دانش کسی است که «محبی» در کتاب (خلاصه) خود 3/404 او را چنین معرفی کرده است:

«شیخ بهایی تألیفات و تحقیقات گوناگونی دارد و او از شایسته ترین کسانی است که لازم است شرح حال و اخبار و مزایای او را و جبهه همت قرار داد و عالم را به فضایل و بدایعش آشنا کرد. او به تنهایی یک امت بود، به جهت این که به همه دانش ها احاطه داشت و از دقایق فنون آگاه بود و گمان نمی کنم که زمانه نظیر او را بیاورد و همتایی بر او نشان دهد، خلاصه سخن این که تاکنون گوش حقیقت نیوشان، اخباری شگفت تر از حالات و اخبار او نشنیده است».

تألیفات مهم شیخ بهایی

گرچه به فرمان تقدیر صفحه زندگانی شیخ بهائی درهم پیچیده و مرگ، چهره این دانشمند را از دیدگان، پنهان داشته است، لکن آثار فراوان و تألیفات گران بهای جاویدانش او را در عرصه روزگار نگه داشته است، که اینک نام کتاب های گرانبهادر او را که در دانش های گوناگون تألیف کرده است، می آوریم:

1 القروة الثقی در تفسیر (مطبوع)

2 رساله فارسی در اسطرلاب

3 حاشیه بر تفسیر بیضاوی (مطبوع)

4 رساله الحساب به فارسی

5 عین الحیة در تفسیر

ص: 449

6 حل حروف القرآن

7 حواشی بر کشف

8 بحر الحساب

9 الجبر و المقابلة

10 دیوان شعر

11 گربه و موش (مطبوع)

12 لغز الکشف

13 رساله ای در نسبت کوه های بلند بر قطر زمین

14 رساله در قصر و تخیر در تفسیر

15 رساله ای در ذبیح اهل کتاب

16 جواب المسائل المدنیات

تولد شیخ بهایی

روایت معتبر در این باره ، نوشته ای است که صاحب «ریاض العلماء» در نامه خطی پدر بزرگوار شیخ بهایی یعنی شیخ حسین در شرح حال شیخ بهایی ملاحظه کرده و در آن چنین نوشته است :

تولد مولود مبارک دخترم در شب دوشنبه سیزدهم صفر سال 950 و تولد برادرش ابوالفضایل محمد بهاء الدین ، *أَصَدِّ لِحَهُ اللّٰهُ وَأَزْشَدَهُ* ، به هنگام غروب آفتاب در روز چهارشنبه 27 ذی حجه سال 953 روی داده است .

وفات شیخ بهایی

دو سید بزرگوار صاحبان « *السَّلافة* » و « *الرَّوَصَةُ البَهِیَّة* » و شیخ بزرگوار صاحب حدائق در « *لؤلؤة البحرين* » آورده اند که شیخ بهایی ، 12 روز مانده به آخر شوال سال 1031 وفات یافته است . علامه مجلسی اول که به سال 1070 درگشته ، در

ص: 450

«شرح الفقیه» خود چنین می نویسد: شیخ بهایی در شوال سال 1030 درگذشته است.

قرن یازدهم

الْحَرْفُوشَى الْعَامِلَى

ای گلی که بر فراز درخت خوشبوی «بان» می درخشی، چه کسی این چنین راز محبت را روشن کرده است؟ تو آن کوشش جانانه مرا، که در دل من جای دارد، در سینه نگهداشته ای.

داستان عشق و محبت مرا در خود نگهداشته و پرده خفا بر روی آن کشیده ای.

هرگز نمی پنداشتم، که یک روز، اشک رخسار، ترجمان مهر من باشد.

هرگاه راز عشق این چنین آشکار نمی شد، زبان عیب جویانم این چنین باز نمی شد و این شاخه های تو، از شوق دیدار، این چنین نمی پیچید.

ای درخت «بان» آهو پیکری، که همواره در دل ها مسکن داری.

چشمان تو، چنانم مست کرده که گوئیا دیدگان میخانه ای است.

تواز آب زلال تازه سیراب گشته و در نرمی، از نرمی درخت خیزران سبقت برده ای.

من یاد تو را، همواره در دل نگهداشته ام و دیده ام از تماشای جامه زیبای تو خیره است.

قطرات شبنم، همچون دانه های مروارید، بر شاخساران و اندامت آشکار است.

همچون سرخی شقایق سرخ، همچون دندان های شفاف گل بابونه، سفید هستی آن چنان زیبا، که گویی در جمع دینداران، یاد علی مرتضی را بر زبان می آورم.

آن گاه که زمانه، مدت ها بی پناه بوده، تو بهترین باران رحمت خدا و استوارترین پناهگاه هستی.

بسا پناهندگان که از بیم های زمان بدو پناه می برند و آرامش می یابند.

و امیدواران را چه بسا عرق شرم سیل آسا فرامی گیرد و او آن ها را رهائی می دهد.

خداوند بر او، مقام تقرب داده و دوستی به او تقرب و دوستی خود دانسته است.

فردا که به امر پروردگار، به همه خلائق داد و دهش و عطای او نصیب می شود، دشمنان او از آتش دوزخ برخوردارند و دوستانش از باغ های بهشت.

هرگاه از مقام علی علیه السلام خواسته باشی چیزی درک کنی، گرد و غبار میدان های

ص: 451

جنگ را ببین، زمانی راکه آتش جنگ بالاگرفته و اوست که تیغ کارنوازش، همچون مار بر سردشمان بی جان است و نیزه او از کافران و جنایت پیشگان سیراب می گردد و پرچم دشمنان همراه جمجمه سرشان بر خاک هلاک سرنگون می شود.

باز در مقام او، از سرزمین (خُم) پیرس که چگونه برگزیده فضائلش در آن جا به مردم آشکار گشته است.

وای به حال دشمنانی که لگام شان به گردن و لجام گسیخته خواهند بود.

احوال شاعر

شیخ محمد پسر احمد حَرْفُوشی حریری شامی عاملی، شخصیتی بزرگوار که بر همه رجال علم و ادب زمان خود سبقت داشته و از ارباب فضیلت به شمار می رفته. کسی به مقام بلند علمی نرسیده، مگر آن که در آستانش نشسته باشد و هر صاحب کرامتی، خود را در برابر او ناچیز می بیند.

فضائل و پاکی تبار و نسب را، آن چنان با هم مقرون کرده، که گویی داندانه های یک شانه یا خط یک دایره هستند، که همه به یک اصل بر می گردند. در میان کسانی که در توصیف او میانه ترین راه را برگزیده اند، سید مدنی شیرازی را می توان ذکر کرد. که در «سلافة العصر» خود (ص 315) چنین می نویسد:

«او منار بلند علم و ساکن کعبه فضیلت و رکن شریف آن است. چراغ فضیلتی است که هر صبح و شام پرتوافشانی می کند. خاتم ائمه عربیت است، که در خاور و باختر شهره آفاق است. از چراغ پرده برداشته و مشکلات دانش را بر طرف کرده و دشواری های تفکر را بگشوده و اشکالات مباحث را آشکار کرده است.»

آثار معروف آن بزرگوار عبارت است از:

1 الّلالی السّنیّه فی شرح الأجرومیّه : در دو مجلد .

2 شرح قواعد شهید قدس سره .

3 شرح التهذیب در نحو .

4 شرح الزُّبْدَة در اصول .

5 دیوان اشعار .

ص: 452

متولد سال 1033 و درگذشته به سال 1104

آن جا که پیامبران به تو توسل می کنند ، اوصیا چگونه به عظمت تو می رسند ؟
مردم ، جز پیامبر و دو سبط بزرگوار و با سعادت و گرانیمایه اش ، پناهی ندارند .
آدم ، آن گاه که پس از مسرت به سختی گرفتار شد از شما پناه خواست .
و آن روزی بود که در زمین تنها و بی کس ماند و بانویش حوا از او دور شد .
از این رویداد ، بسی پشیمان و بسیار محزون ، ناله و گریه سر داد .

در آن هنگام ، آدم از سوی پروردگار کلمه هایی دریافت و این کلمه ها که نام شما خاندان بود او را شرافت و عزّت بخشید . (1)

بلافاصله دعای آدم مستجاب گردید ، که اگر یاد و نام شما نبود ، دعایش به استجابت نمی رسید .

سپس یعقوب ، از بلا و ابتلای خود به شما پناه آورد و بلا از او برطرف شد .

و به وجود شما بود که پیراهن یوسف داده شد و بینایی خود را بازیافت و نعمت ها بر او تمام گشت .

ابراهیم خلیل ، نام شما را بر زبان داشت و به شما توسّل کرد و با خدا نیایش کرد . آن جا که گروه کافران او را در آتش افکندند و آتش بر پیکر او گزند نرساند .

آیا ممکن بود که ابراهیم ، از پس آن که بر شما توسّل کرد ، مورد ستم واقع شود ؟

یونس در سختی و نوح در طغیان آب ، بر شما پناه آورده و به نام شما استغاثه کردند .

ایوب نیز ، به نام شما اهل بیت توسّل کرد و بدی ها را از خود برطرف نمود .

ص: 453

1- اشاره به آیه شریفه 37 / بقره : « فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ » این کلمه ها ، اسماء خمسسه طیبه بوده که از جانب پروردگار به او رسید ، رجوع کنید به جزء 7 ترجمه الغدیر صفحه 299 ط .

شگفتا، این چه بزرگی و مناعتی است، که دشمنان و دوستان آن را نقل کرده اند!

علی علیه السلام مجد و شکوهی دارد، که **ثُرَيَّا** و **جَوْزَا (1)**، با آن بلندی که دارند، پایین تر از او قرار گرفته اند.

او مظهر فضل و عصمت و وفاداری و کمال و مهربانی و حیا است.

هرگونه گفتار و نوشتاری که برای شما باشد، به مقامی می رسد، که هیچ قلمی مقام آن رانمی تواند وصف کند.

آن حروفی که مقام عالی (علیا) از آن پدید آمده، همانا «ع» و «ل» و «ی» است که نام علی علیه السلام است.

محمد و علی صلی الله علیه و آله نوری هستند، که آدم را در بزرگی پرتوافکننده است.

خدای، هر جا که بزرگی و نورانیستی است. در کنار آن پیمانی از آن ها گرفته (پیمان دوستی و ولایت).

کدامین افتخار، با این فخر برابری می تواند کند، که همه انبیاء علیهم السلام به ولای این خاندان علیهم السلام دل سپرده اند؟

هر منافقی با نشان دشمنی خاندان علی علیه السلام شناخته می شود، همان دشمنی که در دل دارد.

به جان خودم سوگند، که از اول روزگار، این سعادت بر هیچ اهل بصیرتی مخفی نبوده است.

مادرش او را پاک زائید و در ولادت او هیچ پلیدی و آلودگی نبوده است.

در داخل کعبه شریفه، تاکنون هیچ زنی از انسان ها وارد نشده است.

از وجود علی علیه السلام نوری تابید و زمین و همه اکناف آن و آسمان را فراگرفت.

توّلد علی علیه السلام همچون برادرش صلی الله علیه و آله دین خدا را، شادمانی و مسرتی بزرگ بخشید.

ص: 454

1- نام دو ستاره است.

شگفتا! این چه مبارک مولودی است، که از چهره اش بهجت و شادمانی جلوه می کند!

پس بر مادرش فاطمه سعد این گرامی مولود فرخنده باد، فرخندگی بی پایان.

بلکه این فرخندگی، بی هیچ شگی اختصاص به دین اسلام دارد.

و در ادامه این ابیات چنین گوید:

و درباره علی، از پیامبر صلی الله علیه و آله اخبار و نصوصی به ما رسیده، که قابل احصاء و شمارش نیست.

در آن نص ها و سخنان، چنان که علما نوشته اند، فرموده که علی علیه السلام ولی و وصی و وراث من است.

شما آیا می پندارید که از مال انبیاء کسی از نزدیکانش ارث نمی برد؟

اینک بینید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که هرکس که او را به پیشوایی و رهبری قبول دارد، علی علیه السلام مولا و پیشوای اوست.

پس در این خصوص، هرشک و جدالی را رها باید کرد.

و پس از آن دعایی فرمود، که کاملاً مستجاب بود و همه اخبار به تواتر این را ذکر کرده اند.

و باز در این قصیده گفته است:

ای علی پسر ابوطالب! در میان مردم، بزرگی ها و بزرگواری ها به وجود تو ختم می شود.

و همچنین اوج کمال و سروری و مجد و افتخار را، در وجود تو می توان جست،

مردم اگر به دیده بصیرت بنگرند و بدانند پس از برادر پاک و بزرگوار و امنیت، هدایت به دست تو سپرده شده است.

با سفارش هایی که او (پیغمبر) از جانب خدا به مردم کرده، ولایت تو بر مردم واجب گردید.

گوش شنوای دشمنان کجاست، تا بر تو اقتدا کنند؟

وانگهی ای علی، آن ولایتی که روز غدیر پیغمبر به تأکید معرفی کرد، آیا

جز برای تو بود؟

آن روز که پیغمبر رحلت فرمود، تو پیشوای مردم بودی و از ناظران هیچ کس به پایه تو نمی رسید.

(تمام این قصیده، 453 بیت است).

شرح حال شاعر

محمد پسر حسن پسر علی محمد حسین پسر عبدالسلام پسر عبدالمطلب پسر علی پسر عبدالرسول پسر جعفر پسر عبد ربه پسر عبدالله پسر مرتضی پسر صدرالدین پسر نورالدین پسر مصدق پسر حجازی پسر عبدالواحد پسر میرزا شمس الدین پسر میرزا حبیب الله پسر علی پسر معصوم پسر موسی پسر جعفر پسر حسن پسر فخرالدین پسر عبدالسلام پسر حسین پسر نورالدین پسر محمد پسر علی پسر یوسف پسر مرتضی پسر حجازی پسر محمد پسر باکر پسر حر ریاحی که در رکاب حسین بن علی علیه السلام فرزند شهید پیامبر در روز عاشورا به شهادت رسید.

این حرّ شهید، که عصر روز عاشورا در کنار امام بزرگوارمان به شهادت رسید، مؤسس شرافت بزرگی در میان خاندان مکرّم خود گردید، خاندانی که بزرگان دین و اساطیر مذهب و استادان سخن و پیشوایان تفکر و نوابغ سخنوری و نویسندگی و فقهای ماهر و ائمه حدیث و حاملان فضل و ادب و سراینندگان شعر را در خود جمع کرده است و در این میان، شیخ حرّ که مورد بررسی ما است، از همه این بزرگان مشهورتر است، که آثارش، هرگز از یاد نمی رود و زمانه کسی چون او فاضل را تقدیم بشریت نکرد و همیشه آثار و نعمت های جاویدانش در بین همه امت اسلامی اثر گذاشته است.

از مهم ترین آثار او، کتاب «وسائل الشیعه» را با آن مجلدات فراوانی که دارد، نام می بریم، که پیوسته گردونه آسیاب شریعت است، که از مآخذ یگانه علمای دین است

ص: 456

و هرگاه کتاب بزرگ و مهمّ مستدرک شیخ حجت نوری (1) را در جنب این کتاب قرار دهیم ، باید تعبیر «دو اقیانوسی که به هم رسیده اند» را به آن ها بدهیم (2) و هیچ فقیهی نیست که پیش از دادن فتوا ، به این دو کتاب مراجعه نکند .

اینک برخی از کتاب های او ، ذیلاً یاد می شود :

1 دیوان اشعار ، که به بیست هزار بیت در مدح پیامبر و امامان بزرگوار علیهم السلام بالغ می گردد.

2 هدایة الهدایة ، در واجب و حرام و نص هایی که بدان آمده .

3 فهرست وسائل الشیعه که به نام «مَنْ لَا یَحْضَرُهُ الْإِمَامُ» نامیده است .

4 رساله ای در خلق کافر .

5 منظومه ای در هندسه .

6 رساله ای در رجال .

پایان برگزیده جلد بیست و دوم ترجمه الغدیر

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَهُوَ خَيْرُ خِتَامٍ

اصفهان 23 بهمن 1382

در جوار مرقد مطهر علامه محمدباقر مجلسی .

ص: 457

1- شرح حال او در کتاب الغدیر آمده است .

2- مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ .

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

